این کتاب سراسر عبرت که تألیف آن دردوران

با مجد و عظمت شاهنشاه محبوب ایران

اعلیحضرت پهلوی است به

پیشگاه وزیر دانش پژوه معارف

جنـاب آقای **علی اصغر**

حکمت تقدیم مینمایم

توانا بود هر که دانا بود

تاریخ ایران

از مغول تا افشاریه

از روی برنامهٔ وزارت معارف

تألیف

رضا پازوکی

لیسانسیه در تاریخ و جغرافیا از دانشسرای عالی

برای دانش آموزان دورهٔ دوم ادبی
و دبیرستانهای نظام

چاپ اول

« دی ماه ۱۳۱۶ »

شرکت چاپخانه فرهنگ

بنام ایزد یکتا

گذارش مملکت ایران مقارن حمله مغول

در موقع حملهٔ مغول مملکت ایران دوچار اغتشاشات و اختلافات داخلی بود که همانها سبب شکست سلسله خوارزمشاهیان گردید بقرار ذیل :

۱ - چون علاءالدین تکش در زمان زندگانی خود ناصرالدین ملکشاه را به ولیعهدی انتخاب کرده بود و ملکشاه هم در حیات پدر وفات یافت ولیعهدی به پسر ملکشاه یعنی هندوخان رسید و این شخص بعد از علاء الدین محمد با سلاطین غور همدست شده مدتی مزاحم عمّ خود (سلطان محمد خوارزمشاه) گردید و بترتیبی که باید در ضمن تاریخ خوارزمشاهیان دیده باشید غیاث الدین و برادرش شهاب الدین غوری و مدتی هم پسر شهاب الدین تاج الدین یلدز اسباب زحمت خوارزمشاه (۱) را فراهم نموده و چند بار هم سلطان محمد بکمك گورخان قراختائی پادشاه ترکستان و سلطان السلاطین عثمان خان پادشاه سمرقند جلو حملات سلاطین غور را گرفت تا آنکه بر آخری آنها یعنی تاج الدین یلدز غلبه کامل نموده برای خود لقب سنجر و اسکندر ثانی قائل گشت و در ضمن تفحص خزاین سلاطین غور بفرامینی برخورد که از طرف خلیفه الناصرلدین‌الله بر ضد سلطان محمد صادر شده بود وملوك غزنه وغور را بر ضد خوارزمشاه تحریك میکرد همین موضوع سبب دوم اختلال مملکت ایران

---

(۱) مقصود خوارزمشاه در اینجا و سایر جاهای دیگر این کتاب سلطان محمد خوارزمشاه میباشد .

را فراهم ساخت چنانکه سلطان محمد خوارزمشاه بواسطهٔ این سبب و بعضی اسباب دیگر تهیه قوا دیده برای عزل خلیفه عباسی از امامت و تعیین جانشین دیگری از سادات علوی بطرف بغداد قشون کشید و مقداری از قوای او در اسد آباد همدان در نتیجه سرمای زیاد تلف گشتند .

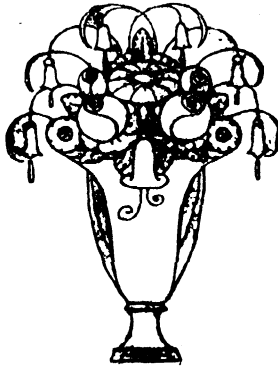
سبب سوم آنکه خوارزمشاه مدتی وقت خود را برای از بین بردن گورخان قراختائی صرف نمود در ابتدا بکمك کوچلك خان داماد گورخان که بواسطه سببی از خان ترکستان رنجیده بود بر گورخان حمله برد ولی نتوانستند کاری از پیش برند تا آنکه بار دیگر بگور خان حمله نموده اورا شکست داده و دولت اورا منقرض نمودند وبرسر تقسیم املاك پادشاه ترکستان ما بین خوارزمشاه و کوچلك خان مدتی نزاع باقی بود تا آنکه مقداری از قوای طرفین تلف گردید تا زمانیکه چنگیز بیك حمله کوچلك خان را از پا در آورده وبا خوارزمشاه از طرف مغرب همسایه گردید .

سبب چهارم از اختلال کار زمان خوارزمشاه اینکه مادرش ترکان خاتون از ترکان قنقلی بود و چنان در وجود خوارزمشاه نفوذ پیدا کرده بود که بیشتر امور را با رأی خود اداره کرده و اکثر شهر ها و نقاط سرحدی ایران را بدست کسان خود (مقصود ترکان قنقلی میباشد) سپرده بود و اگر در اجرای امری با پسرش مخالفت می نمود خوارزمشاه نمی توانست آن کاررا انجام دهد بدین اسباب سراسر مملکت ایران مقارن حملهٔ مغول پر از اختلافات و اغتشاشات پی درپی میبود وازطرفی هم سلاطینی که ممکن بود جلوی حملات مغول را بگیرند بدست خوارزمشاهیان از بین رفته بودند (مانند گور خان قراختائی وسلطان عثمان حکمران سمرقند وهم چنین حکمرانان غزنه وغور) در واقع مملکت ایران مقارن حملهٔ چنگیز جادهٔ شوسه ای را میماند که هیچ سدّی برای او در پیش نبود و ممالك اسلامی هم از هر طرف مورد تهدید و تعرض بیگانگان قرار گرفته بود و از طرفی هم پادشاه مقتدر عاقلی وجود نداشت «که بتواند با زور بازو ویا قوت تدبیر جلوی سیل خانمانسوز مغول را بگیرد بلکه بر عکس مملکت ایران در دست پادشاه بی کفایتی مانند سلطان محمد خوارزمشاه بود که در این اواخر بیشتر روزهای

های خود را بخوشی و عشرت می گذرانده و گویا مضمون این رباعی در خاطرش خطور نموده بود .

ای دل چو زمانه می کند غمناکت   تا که برود ز تن روان پاکت
برسبزه نشین و خوش بزی روزی چند   زان پیش که سبزه بر دمد از خاکت»

که بدست خود بواسطه اغراض شخصی مملکت ایران را پایکوب سم ستوران وحشی ترین قبایل و دستخوش قویترین دشمن علم و ادب و تمدن گرداند .



بخش اول

چنگیزیان

فصل اول

نسب چنگیز خان و ابتدای زندگانی او

چنگیز خان و امیر تیمور گورگان هردو از اولاد های شخصی هستند بنام **بوزنجر قاآن** و این شخص مادری داشت بنام **آلانقوا** و درمیان مغولان لفظ خان را برای کسی قائل میشدند که نسب خود را باین زن برساند و چون بیشتر از اولاد های این زن بریاست قبیله بر قرار گشتند بدین سبب لفظ « خان » بعد ها برئیس قوم اطلاق گشت (بسبب معجزی که از اومشاهده کرده بودند) و این بوزنجر باابومسلم مروزی معاصر بوده و چون مرد دو پسر داشت که یکی از آن دو موسوم بود به **بوقاخان** که جد هشتم چنگیز خان وقراجار نویان میباشد بعد از بوقاخان **دوتومنن خان** و بعد از او هم پسرش **قایدوخان** نام داشت و این شخص هم سه پسر آورد که ارشد آنها **بایسنقر خان** که جد چهارم چنگیز خان و قراجارنویان است بایسنقر پسری داشت بنام **تومنه خان** و این شخص از یکی از زنهایش دو پسر توأم آورد یکی موسوم به **قبل خان** که جد سیم چنگیز خان و دیگری موسوم به **قاجولی** که جد هشتم امیر تیمور گورگان میباشد بعد از قبل خان پسرش **برتان خان** بریاست قبیله خود برقرار شد و چون در شجاعت و مردانگی بیمانند بود بنا بر آن لقب خانی او به بهادری تبدیل یافت و برتان بهادر نامیده شد .

بعد از برتان بهادر پسر رشیدش **یسوکای بهادر** (۱) زمام امور را بدست

---

(۱) در تاریخ حبیب السیر صفحه ۱۰ ازجلدسوم پدر چنگیزخان را **بیسوکا بهادر** ضبط کرده است .

گرفت اجداد چنگیز و طوایف مطیع ایشان سالها خراجگزار امپراطوران چین بودند ولی همین که قدرت یسوکای بهادر زیاد گشت امپراطور چین برای سرکوبی او جماعتی را بجلوگیری اوفرستاد ولی موفقیت برای یسوکای بهادر دست داده و پادشاه چین را مغلوب و بعد از این در کارها مستقل گشت و اساس دولت بزرگی را که پسرش تموچین بوجود آورد ریخت .

چنگیز خان

۶۲۴ـ۵۴۹

چنگیز خان در ۲۰ ذیقعده سال ۵۴۹ از **اولون** زن یسوکای بهادر متولد شد و چون در ابتدای تولد مقداری خون در مشت او جمع شده بود این معنی را دانشمندان دلیل دلاوری و شجاعت او گرفتند و نظر باینکه در موقع تولدش زمام حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین نام داشت بانتها رسید یسوکای بهادر پسر خود را تموچین نام گذاشت .

تموچین از قبیله کوچك **قیات** (۱) از قبایل مغول بوده درسن ۱۳ سالگی یعنی سال ۵۶۲ پدرش وفات یافت و چون قوم و قبیلهٔ او اطاعت اورا گردن ننهاده بقبیله تایجوت پیوسته ناچار پس از تحمل مشقات بسیار و غلبه بر دشمنان نزد اونگ خان (۲) رئیس قبیله کرائیت (۳) که با پدرش یسوکای بهادر دوستی کاملی داشت

---

(۱) قیات جمع قیان است وقیان درلغت مغولی سیل قوی را گویند که ازفرازکوه بنشیب روی آورد این قبیله ابتدا در خارج مغولستان مسکن داشتند بعدا وطن اصلی خود (دیار مغول) را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آورده خود ساکن شدند حدود مغولستان در آنوقت از مشرق بسرحد ختای ازشمال بدشت وسیع سیبری که بواسطه پهناوری و سرمای سخت وکمی جمعیت و نبودن آبادی هیچوقت مورد تهاجم اقوام مهاجر آسیای شرقی ومرکزی قرار نگرفته از مغرب باراضی قرقیز وسکای و ازجنوب بحدود تبت

(۲) Ovanok اونگ خان بمعنی والی ولایت است)

(۳) karaïte کرائیت در اصل قرایت بمعنی گوشت سیاه بوده باین معنی که در زمان قدیم در میان ترکان پادشاهی بود که هشت پسر سیاه رنگ داشته و بجهت سیاهی رنگ آنها این طایفه را قرایت میگفتند .

رفت و اُونک خان بچشم شفقت و مهربانی و احسان و احترام در وی نگریست و تموچین بواسطهٔ وفور عقل و کیاست در اندک زمانی امور ملک و مال اونک خان را در قبضهٔ اقتدار خود در آورد و یك بار هم اونگ خان بواسطه رشادت و شجاعت تموچین بر برادر خود ظفر یافته و طوایف تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر را که در وادی عصیان سلوك میکردند از بین برد و تا آنجا در نزد اُونك خان مقام پیدا کرد و اختیارات را در دست گرفت که حسودان اُونك خان را وادار بکشتن او نمودند و یك بار هم برای قتل او اقدام کرد و چون تموچین از حیلهٔ او ملتفت شده بود فرار کرد و با اوجنگ نموده او را شکست داد و ملك و دولت اورا ضمیمه متصرفات خود گردانید و چون بمسکن اصلی خود مراجعت کرد در سال ۵۹۸ در ۵۰ سالگی بتخت خانی نشست و بسیاری از قبایل دیگر اطاعت اورا گردن نهادند و از این تاریخ بچنگیز خان یعنی جنگجوی کامل موسوم شد.

بعد از آنکه چنگیز خان قبیله کرائیت را مغلوب و بسیاری از قبایل دیگر را مطیع خود گرداند تایانگ خان (۱) پادشاه قوم نایمان در پانزدهم جمادی الاخر سال ۶۰۰ درصدد حملهٔ بچنگیز خان بر آمد ولی چنگیز خان پیشدستی نموده براو حمله برد و در همان وهلهٔ اول اورا از پا در آورد و پسرش کوچلك خان از ترس فرار اختیار کرده بخدمت گورخان قراختائی پادشاه ترکستان رفت و بدامادی او منصوب گشت بعد از این فتح دیگر تمام قبایل مغول اطاعت چنگیز خان را گردن نهادند از آنجمله قوم اُیغور بودند (۲) چون صیت صولت و آوازهٔ شوکت چنگیز خان بگوش پادشاه قوم ایغور رسید نمایندهٔ گور خان قراختائی را که در نواحی اطراف ایغور رسم جور و ظلم پیشه کرده بود از پا در آورده با تحف و هدایای زیاد بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق او گشت و چنگیز خان یکی از دختران خود را بازدواج او در آورد چون این قبیله که از قبایل متمدن بشمار میرفت بخدمت چنگیز خان در آمد شوکت و اعتبار او بیش از اندازه شد و نظر باینکه از زمانهای قدیم این قوم

(۱) بمعنی پسر خان (۲) دراصل ایدی‌قوت یعنی صاحب دولت

در سر راه ایران و چین (یعنی ترکستان شرقی) مسکن داشتند وبا تخار ها که قومی آریائی نژاد بوده زد و خورد کرده آنها را مغلوب و بتمدنشان آشنا شدند اینستکه دارای تمدن و خطی شده بنام ایغوری و چون مغول هم ازخود خط و سوادی کامل نداشتند پس از اختلاط با این قوم خط ایغوری را در میان خود رواج داده بعد ها دبیران و با سوادان مغول این خط را یادگرفته نوشته های مغولی را با آن می نوشتند .

انقراض دولت نایمان وقتل کوچلك در ۶۱۵ بعد از فوت گور خان قراختائی باندك زمانی کوچلك در سلطنت استقلال یافته نواحی کاشغر و ختن را تسخیر کرد وچون خودش بت‌پرست وزنش نصاری بود هر دو بآزار مسلمین برخاستند و علماء و بزرگان اسلام را در مجالس مباحثه بقتل میرساندند و چون ظلم کوچلك خان از حد گذشت مردم نواحی کاشغر و سایر متصرفات کوچلك بدولتهای مجاور پناهنده میشدنددراین موقع چنگیز هم وقت را غنیمت شمرده چندتومان (۱) ازسپاه‌خود را بسرداری جبه‌نویان بطرف کاشغر روان‌نمود و کوچلك‌تاب مقاومت‌نیاورده فرار برقرار اختیار کرده بطرف کوهستانات بدخشان رهسپار گشت چون جبه نویان بدون جنگ کاشغر را متصرف شدبعموم مردم آزادی مذهب داد وهمین امرسبب شدکه ملت‌مسلمان‌هم سپاه‌مغول‌را استقبال نمایدوبامرجبه‌نویان‌بهریك ازسپاه‌قوم‌نایمان که‌میرسیدندبیدرنگ بقتل آنها اقدام می کردندباین طریق دولت قوم‌نایمان در ۶۱۵ منقرض گردید .

انقراض دولت نایمان وحشت عجیبی دردل خوارزمشاه ایجاد نمود چون خودش از مقابلهٔ بااواحترازمیکردوازطرفی دیگرآزادی مذهبی را که‌جبه‌نویان بعموم مسلمین داده بود سبب شد که دیگر خوارزمشاه نتواند مردم را بجهاد با کفار دعوت نماید .

مقدمات ظهور جنك وبهانهٔ آن

چنگیز خان بعد از فتوحاتی که اورا در طرف مشرق نصیب شد و شهر پکن پای تخت چین شمالی را مسخر کرد در صدد برآمد که رابطهٔ سیاسی وتجارتی بادربار خوارزمشاه

---

(۱) تومان در لغت مغولی بمعنی عدد ده‌هزار میباشد وامیر تومان رئیس ده هزار نفر است

بر قرار نماید درهمین موقع هم سلطان محمد خوارزمشاه برای تحقیق میزان استعداد چنگیز و حمله بمملکت چین نمایندگانی را بریاست یکی از ارکان دولت موسوم به سید اجل بهاء الدین رازی بچین فرستاد خان مغول هم چون خیال بر قراری روابط سیاسی و تجارتی با خوارزمشاه داشت علاوه بر آنکه نمایندگان پادشاه ایران را بخوبی پذیرائی کرد بهر یك ازپسران و رؤسای سپاه خود دستور داد که نمایندگانی از طرف خودشان تهیه کرده با سر مایهٔ کافی برای تجارت بدر بارایران بفرستند عدهٔ این تجار را تا ۵۰۰ نفر نوشته اند چنگیز خان هم از طرف خود نماینده‌ای باتحف وهدایا برای خوارزمشاه همراه این عده بایران فرستاد چون این تجار باولین نقطهٔ سرحدی‌بین‌ایران‌وترکستان یعنی اُترار(۱)رسیدندحا کم‌آنجا(۲)(که‌اسم اورا ینالجق ولقبش غایر خان از ترکان قنقلی و گویا برادرزاده ترکان خاتون بود) طمع دراموال بازرگانان‌مغولی‌نموده بخوارزمشاه چنین‌فهماند که یك عدهٔ ازجاسوسان مغولی بعنوان تجارت بایران آمده اند خوارزمشاه هم بدون رسیدگی و تحقیق در صحت مطلب امر بکشتن آنجماعت صادر کرد غایر خان هم تمامی آن عده را باستثنای یك نفر که فرار کرد بقتل رساند چون آن یك نفر بخدمت چنگیز خان رسید و شرح واقعه را بیان کرد خان مغول هم دو نفر نماینده همراه یك نفر مسلمان ایرانی بدر بار خوارزمشاه فرستاد و از او مطالبهٔ غایر خان را نمود خوارزمشاه هم نه تنها بحرف چنگیز خان ترتیب اثر نداد بلکه این دو نماینده را هم بقتل رساند و با یك حرکت سفیهانه سیل هجوم مغول را بدست خود بطرف ایران و سایر ممالك اسلامی شرق کشاند

حملهٔ چنگیز بممالك خوارزمشاهی در ۶۱۶

چون چنگیز خان از تسخیر ممالك شرقی و شمالی آسوده شد همت خود را متوجه تسخیر ممالك سلطان محمد خوارزمشاه گردانید و چون سلطان محمد خوارزمشاه را

---

(۱) قبل از استیلای مغول مسلمین بشهر فاراب می گفتند

(۲) در تاریخ حبیب‌السیر می نویسد علاوه بر طمعی که حا کم اترار Otrar بر اموال تجاران مغولی نمود یکی از آن تجارکه سابقهٔ شناسائی با غایر خان داشت او را در مقابل عده زیادی بهمان اسم‌سابق «اینالجق» خطاب کرد بدین سبب بمقام حا کم اترار برخورده امر بکشتن آنها صادر نمود

پادشاهی مقتدر و قدرت اورا زیاده از اندازه تصور میکرد از این جهت قبل از حرکت بجانب ایران از عموم راه شناسان اطلاعات بسیار کسب میکرد مخصوصاً از تجار مسلمان که باحوال طرق اطلاعات کافی داشتند ازهمه مهمتر چنگیز خان از امراء ومسلمین فراری که نظر بدشمنی باخوارزمشاه باردوی او می پیوستند در باب اوضاع دربار سلطان محمد و راهها و خرابی کار آن سلطان تحقیقات لازمه بعمل میآورد بعلاوه از وضع حمله و تقسیم لشکر بخوبی معلوم میشود که چنگیز از اوضاع جغرافیائی ماوراءالنهر اطلاعات صحیح داشته و از روی نقشهٔ درستی اقدام بحمله و گشودن شهرهای مختلفه میکرده است بدین سبب چون بدر اترار رسید قوای خودرا بترتیب ذیل تقسیم نمود :

اُکتای و جغتای را که دو پسراز پسران او بودند با ۷۰ هزار نفر بمحاصره اترار فرمان داد.

جوجی خان را با الش ایدی بمحاصره جند فرستاد .

آلاق نویان‌را بتسخیر شهرهای خجند وبناکت (هردو ازشهرهای معظم ماوراءالنهر) ارسال نمود

قسمت اعظم قشون را خود چنگیز خان با پسرش تولی بر داشته متوجه بخارا گشتند

فتح بخارا ــ چنگیز خان بعد ازعبور ازسیحون بحیله زرنوق را ازمحاصره بیرون آورده آنشهررا باخاك یکسان کرد وجوانان آنجارا بحشر(۱)همراه خودبرد سپس متوجه حصار نور شد مردم نورنیز فوراً اظهار اطاعت وانقیاد کرده بامر خان مغول اسباب وخانه های خود را برای غارت بمغول وا گذاشتند آن جماعت هم پس از تاراج دراوایل محرم سال ۶۱۷ بجانب بخارا روان شدند چون آنشهر را مانند نگین انگشتر احاطه کردند درهمان شب اول قریب بیست یاسی هزار ازامراء خوارزمشاهی

---

(۱) این لغت که در اصطلاح مغولی ایلی نام دارد بمعنی کسانی بوده که برای کمك کار های نظامی مثل پر کردن خندق و آوردن سنگ وچوب وخرابی حصارها از ایشان استفاده بعمل می‌آمده

بر سپاه مغول شبیخون زده ولی نتوانستند کاری از پیش برند بنا چار پس از صدمات و تلفات زیاد منهزماً بداخل حصار برگشتند روز بعد اهالی بخارا قبول ایلی نموده شهر را تسلیم دشمن نمودند چنگیز خان پس از ورود بشهر نسبت بمذهب و مجتهدین و علماء و بزرگان زیاده از اندازه بیحرمتی بجای آورد و بزرگان مذهب را وادار بتربیت ستوران نمود آنگاه خود در مسجد بر بالای منبر رفته پس ازستایش خداوند در باب معایب کار خوارزمشاه سخنان برزبان رانده گفت خداوند بسبب گناهان بزرگ شما مرا که ازجملهٔ بلاهای آن حضرتم بسوی شما فرستاد سپس امر بسوزاندن شهر که ازچوب بود داده نوکران خوارزمشاه را بتمامی کشتند و خانه های مردم را غارت کرده تا اگر چیزی ازاثاثیه تجار مغولی از خوارزمشاه خریداری کرده بودند بدست بیاورد بعد ازاین واقعه یکی از بخارائیان بخراسان رفت شخصی ازوی حال بخارارا پرسید جواب داد : **آمدند** و **کندند** و **سوختند** و **کشتند** و **بردند** و **رفتند** و در کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازاین دربیان آنچه از لشگر مغول در بخارا بوقوع انجامید نتوان یافت ·

فتح شهرهای اترار وسقناق وجند

اکتای و جغتای دوپسران چنگیز باتهیات کافی شهر اتراررا زود تر ازسایر بلاد خوارزمشاهی در محاصر گرفتند وچون غایرخان حاکم این شهر بترتیبی که گذشت نمیتوانست در مقابل چنگیزیان سرتسلیم پیش آورد باین جهت تصمیم گرفت که تا آخرین حدامکان درمقابل مغول پافشاری کند چون میدانست که اگر تسلیم شود جزکشتن اونتیجهٔ دیگری نخواهد داشت بدین سبب این شهربیش ازشهرهای دیگر ماوراءالنهر مقاومت بخرج داد ومحاصرهٔ آن قریب پنج ماه بطول انجامید ـ مقدار قشونیرا که خوارزمشاه باینالجق داده‌بوداز ۲۰ تا ۵۰ هزارنفرنوشته‌اندوبعداً هم یکی‌ازخواص‌خودرا موسوم به قراجه حاجب باده هزار نفر سپاهی بکمك‌او فرستاد ولی این شخص درهمان وهلهٔ اول وحشت مغول دردلش ایجاد گشته تسلیم شد و جغتای وا کتای هم اوْرا بواسطه خیانتی‌که بارباب خود نموده بود باتمام یارانش کشته فوراً ازهمان دروازه بشهر

ریختند غایر خان هم بابیست هزار نفر هم از شجاعان بحصار پناه برد و هر روز دستهٔ ازاین جماعت بیرون‌آمده پس ازجنگ بامغول هلاك میگشتند باین ترتیب مدت یکماه دیگرهم بامغول بستیزه مشغول شدند تاآنکه دوکس بیشتر باغایرخان باقی نمانده پناه ببامی برده بضرب سنگ و خشت خام دشمنان را ازخود دفع میکرد تا آنکه اورا گرفته مطابق امری که ازطرف چنگیز داشتند پس ازویرانی شهر اترار وکشتار مردم بکمك چنگیز خان که بمحاصره سمرقند مشغول بود رفتند وغایرخان را تسلیم وخان مغول هم آنمرد دلیر را بقتل رساند.

جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود نمایندهٔ بشهر سقناق فرستاده اهالیرا بایلی دعوت کرد مردم هم نماینده را بقتل رساندند چون جوجی ازاین امر مطلع گشت سپاهیان خود را گفت تا اینشهررا مسخر نسازید دست از جنگ باز ندارید ودر فاصله چند روز شهر باخاك یکسان گشت.

بدو روز زیر و زبر گشت شهر   همه خلق آن کشته گشته بقهر

پس از فتح سقناق اوزکند را که از مضافات ولایت جند بود بصلح بگرفته متوجه ناحیهٔ جند شدند حاکم جند قتلغ خان چون تاب مقاومت در خود نمیدید بطرف خوارزم فرار کردجوجی‌خان جنتمور نامی را برسالت بداخل شهر فرستاد بدواً اهالی خواستند اورا بکشند اوشروع بنصیحت آنان نمود واظهار کرد که من ازمغول برای شما امان میطلبم بدین حیله خودرا نجات داده بخدمت‌جوجی مراجعت کرد وچون اهالی دروازه های شهررا بسته بودند مغول در روز چهارم صفر ٦١٧ ازبالای حصار بزیر آمده دروازه هارا گشوده شهررا خراب وجزکشتن چند کس بربقیه رحمت آوردند.

چو مردم نکردند درجند جنگ   بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ
نشد کشته غیر ازدوسه شوربخت   که باجنتمور گفته بودند سخت

فتح سمرقند در ٦١٧ - چنگیز خان بعد از فتح بخارا بطرف سمرقند حرکت کرد وعدهٔ زیادی از بخارائیان را بعنوان حشر همراه خود آورده بود و اهالی سمرقند بعد از دیدن آن گروه همگی را قشون چنگیز تصور نموده

وحشت در دلشان ایجاد گشت عدهٔ قشون خوارزمشاه را در سمرقند یکصد و ده هزار نفر نوشته اند واز ترس چند فصیل برگرد شهر کشیده و خندق هارا پراز آب کرده بودند خان مغول در اواخر ذی حجه سال ٦١٧ بکنار حصار سمرقند فرود آمد بعد ازدوروز استراحت در **کوك سرا** دسته ای از سرداران خوارزمشاه ازحصار بیرون آمده عده‌ای‌ازسپاه‌مغول را کشته وجمع کثیری را اسیر ودستگیر ساختند .

در روز چهارم چنگیزخان بنفسه بحصار سمرقند حمله برد و از بدبختی ایرانیان‌درآنعصر چون دلاوران بداخل‌حصار آمدندتشتت آرا درمیان ساکنان سمرقند پیدا شد بعضی مایل بصلح شدند جمعی‌بااین‌رأی مخالفت کردند بالاخره صبح روزپنجم قاضی‌و شیخ‌الاسلام سمرقند باجمعی‌از بزرگان ازشهر بیرون‌رفته بملازمت خان شتافته امان طلبیدند چنگیزخان هم این جماعت را بخشیده بشهر برگرداند ولشگر مغول در عقب آنها بشهر ریخته جماعتی بارگ شهر متحصن‌شدندوغیراز عده‌ای‌را که‌زنهار داده بود مابقی‌را بصحرا کوچانده پس‌از غارت اموال آنها همگی رااز دم تیغ بیدریغ خود گذراند محصورین قلعه هم ازحصار بیرون آمده خودرا بقشون دشمن زدند وقریب هزارنفراز این‌جماعت جان بسلامت‌بدر برده‌درحدود عراق بسلطان محمد رسیدند واورا ازاخبار ماوراءالنهر مکدر و سراسیمه نمودند . چنگیزخان هم پس‌از کشتار زیاد عده ای از پیشه‌وران‌وصنعتگران‌راجدا ساخته‌براولادو اقربای خویش تقسیم کرده همان بلائی را که‌بسر بخارائیان آورده‌بود درسمر قندتجدید نمود .

فتح بناکت و خجند آلاق نویان‌وسرداران دیگر که ازطرف چنگیز مأمور این دوناحیه شده‌بودند ابتدا بناکت رادرمحاصره گرفتند والی آنجا **ایلتکو ملك** باتفاق‌قنقلیان که‌ملازم اوبودند پس‌ازسه روز تسلیم شدند .

به پیکار سه‌روز بر خاستند　　بروز چهارم امان خواستند
زشهر بناکت برون آمدند　　همه غرقه درموج‌خون آمدند

آلاق نویان پس‌از فتح بناکت خجند رادرمحاصره گرفت دراینموقع مغولانی که‌از فتح شهرهای اترار وبخارا وسمرقند فراغت یافته بودند باسپاه وحشرزیاد بکمك الاق نویان بطرف خجند حرکت نمودند حکومت‌خجندرا **تیمور ملك** که‌از دلیرترین

امرای خوارزمشاه بود داشت و او در حملهٔ مغول بواسطهٔ ثبات عزم و پایداری نام‌نیکی‌از خود بیادگار گذاشت . تیمور ملك درجزیرهٔ که میان آب خجند(شط سیحون) ساخته بودند باهزار نفرمرد نامدار پناه بردومدتی بامغولان بجنگ وستیز مشغول‌بود ودر هرحمله بسیاری ازایشان را بخاك هلاك می‌انداخت وچون عده‌ای ازسپاه او تلف شدند مابقی‌را درهفتاد کشتی سرپوشیده که‌بیرون آنهارابگل وسرکه اندوده بودندنشاند وخود نیز بسفینهٔ درآمد وچون لشگر مغول برفرار تیمور ملك مطلع شدجنگ کنان کنار آب میرفتند وتیمور ملك با تیر دادوز خود که هرگز خطا نمیکرد کفاررا باز میداشت تاآنکه بساحل سیحون رسیده ازآب بیرون‌آمد ومغولان درپی‌اوبودندتیمورملك هر ساعت می‌ایستاد و جنگ میکرد و مغولان را بخاك هلاك می‌انداخت تا آخرالامر همهٔ اتباع او کشته شدند و او باسه چوبه تیر که‌یکی ازآنها بی‌پیکان بود براسب سوار شده‌فرارمیکرد وسه مغول هم اورا تعقیب میکردند تیمور ملك باآن تیر بی‌پیکان چشم یکی از آن‌سه‌رانابود کرد ودونفر دیگر ازترس مراجعت کردندتیمور ملك ابتدا بخوارزم رفته ازآنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت پس‌از چندی که فتنه‌ها آرامی گرفت حب‌میهن اورا بفرغانه وخجندباز گرداندومدتی بناشناسی‌سرمیکردتاآنکه بدست مغول بقتل رسید .

عبورمغول ازجیحون وتعقیب‌خوارزمشاه ووفوت او

مغول بعد از فتح بخارا وسمرقند وشهر های شمال غربی ماوراءالنهر باردیگر قشون‌خودرا جمع آوری وتقسیم‌نموده هر قسمت از آنها را برای تسخیر ولایاتی که از ممالك خوارزمشاهی باقی مانده بودفرستاد .

دستهٔ از قشون مغول تحت فرماندهی جبه نویان(۱) و سبتای(۲)بهادر وتغاجار (۳) در ربیع‌الاول ٦۱۷ . مأمور تعقیب خوارزمشاه شدند وچون‌از طرف‌چنگیزخان‌بآنهادستورداده‌شده‌بود که‌متعرض‌بلاد سرراه‌نشوند ازاینجهت جبه نویان‌وسبتای متعرّض مردمان سرراه نشده شهربشهر خوارزمشاه‌راتعقیب‌میکردند ولی تغاجارنویان درهرات باوجود آنکه مردم‌آن‌اظهار اطاعت نموده بودندقبول نکرده

۱- جَبهَ یا یَمهَ ۲-سو یدای یا سُبتای ۳-تُغاجار یا توقجر

بجنگ پرداخت ازقضا تیری بر مقتل آن کافرخورده شرّ اورا مندفع گردانید واتباعش ازعقب جبه وسبتای شتافته در نواحی **زاوه** بدیشان پیوستند وچون این ناحیه از دادن علوفه بسپاه مغول امتناع ورزیدند امرا از غایت غضب در عرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام کردند وبعد ازآن به نیشابور رفته کار مردم آنجا بصلح ازهم گذشت و قسمتی از قشون راجبه نویان بر داشته از راه جوین عزیمت مازندران نمود وقسمتی دیگررا سبتای همراه خودبطوس برد دراین شهر جمعیت زیادی را بقتل رسانده متوجه خبوشان واسفراین شد وازآنجا بدامغان ودراین شهر اخیر بسیاری ازرنود واوباش این خطه را پایمال حوادث گردانیده متوجه ری گردید ـ جبه نویان هم در مازندران بسیاری از طوایف آنجا را کشته فوجی ازسپاه بی باك خود را بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزمشاه بود گذاشته خود بجانب ری روان شد وبه سبتای ملحق گردید وباهم اهالی ری را که حنفی و شافعی مذهب بوده (بواسطه نفاق این دوفرقه درری) قتل عام نمودند سبتای بقزوین رفته پس از کشتار زیاد بری مراجعت کرد و زمستان را در حدود ری بسر بردند

خوارزمشاه بعجله از جلوی سپاهیان چنگیزی می گریخت پسرش رکن الدین غوریانی پدررا بعراق دعوت نمود واوهم این پیشنهاد راپذیرفت ولی درضمن حرکت بطرف عراق پی درپی اخبار ویرانی بخارا وسمرقند باو میرسید بدینجهة بیش از پیش در فرار عجله نموده خودرا بولایت طوس رساند ودر بین راه هفت هزارنفر از ترکان قراختائی قشون اوبچنگیز خان پیوسته وبجنگ باخوارزمشاه حاضر شدند خوارزمشاه پس ازرسیدن به نیشابور بدون توقف به بسطام واز آنجا به ری آمدودر نزدیك سلطان آباد عراق به پسرش رکن الدین که باقشونی مرکب ازسی هزارنفر که منتظر رسیدن اوبود ملحق شد واگر ترس از مغول عنان ثبات وپایداری را از کف خوارزمشاه بدر نبرده بوددراین نقطه بخوبی میتوانست جلوی قشون مغول را گرفته تاکمك از اطراف باوبرسد لکن بی تدبیری او نگذاشت که ازچنین فرصت خوبی استفاده کنند ودرهمین موقع هم کمکی که از اطراف خواسته بود رسیدوهریك ازامرای عراق بخدمت سلطان آمده پس از اظهار بندگی بقدر وسع حاضر بکمك او شدند همچنین ملك نصرة الدین از اتابکان لرستان بخدمت خوارزمشاه رسید

و اورادعوت کرد که از ایلات فارس و لرستان و کوه کیلویه میتوان قریب ۱۰۰,۰۰۰ نفر سپاهی جمع آوری نمود تا در موقع جنگ در معابر تنگ لرستان راهها را بر آن جماعت بگیرند و کار آنان را بسازند سلطان نه تنها بحرف هیچیك از این امرا اعتنا نکرد بلکه مدتی وقت را بیهوده صرف نمودو هر یك را بترتیبی از خود رنجانده تا آنکه خبر رسیدن مغول بری و قتل و غارت مردم آن شهر باو رسید خوارزمشاه قبل از رسیدن خبر مغولان از فرزین زنان حرم خودرا با پسرش غیاث الدین تتر شاه به قلعهٔ قارون از قلاع داخلی جبال البرز فرستاد و خود مصمم بود که بطرف بغداد برود لکن مغولان از حرکت او مطلع شده فوراً بسمت همدان عزیمت نموده ودر نزدیکی دولت آباد ملایر بکسان خوارزمشاه بر خورده قریب ۲۰ هزار نفر از آن سپاهیان نیمه جان را بقتل رساندند خوارزمشاه بناچار بقلعهٔ قارون و از آنجا بحصار سر چاهان (در پنج فرسخی سلطانیه و در دامنهٔ جبال طارم) فرار کرد سلطان محمد پس از ۷ روز اقامت دراین قلعه بگیلان آمد و از آنجا بآمل رفت و بعد از آنکه خبر نزدیك شدن مغول را بمازندران شنید بکشتی سوار شده بطرف جزیرهٔ کوچك آبسکون رفت وچون بدان جزیره وارد شد مرضش شدت کرد واز قضا در همین ایام باو خبر رسید که مغول در مازندران قلعه ای را که پناهگاه حرم او بوده تسخیر کرده و پسران کوچك اورا کشته ترکان خاتون (۱) و زنان اندرون او را باسیری برده اند

---

(۱) ترکان خاتون از ترکان قنقلی مادر خوارزمشاه زنی مدبر وبا کفایت بود و نفوذ بی اندازه در شوهر خویش سلطان تکش و پسرش سلطان محمد داشت ودر تمام نواحی که خوارزمشاهیان در تصرف داشتند یکی از خواص ترکان خاتون بآن ناحیه منصوب میشد وخوارزمشاه هم جزقبول فرمان مادرش چارهٔ نداشت بطورکلی درولایت خوارزم اکثریت قشون وامرای لشگری وکشوری همه از ترکان قنقلی وغلامان ملکه بودند و بمیل خودش فرزند کوچك سلطان محمد یعنی اوزلاغ را بولیعهدی منصوب کرده بود - این زن در خونریزی وعیاشی نیز تهور زیادی داشت واسباب عمده شکست کار خوارزمشاه بشمار می آیدو بسیاری از رخنه‌ها کدر دولت او روکرد براثر استبداد این زن و نفاق بین او و پسرش حادث گردید - وچون بدست مغولان اسیر شد ابتدا پسران خردسال خوارزمشاه را در ۶۱۸ بقتل رساندند وخود او ودختران وزنان وخواهران خوارزمشاه وزنان اندرون جلال الدین منکبرنی را بقراقروم پایتخت مغولستان فرستادند و ترکان خاتون درآنشهر بود تادر ۶۳۰ وفات یافت

اسیری ترکان خاتون

مقابل صفحه ۱۷

خوارمشاه تاب آنهمه مصیبت را نیاورده (۱) در شوال ۶۱۷ در جزیره آبسکون جان تسلیم کرد و ملازمان موکب خوارزمشاهی هر چند جهد کردند کفن نیافتند لاجرم سلطان را پس از غسل با پیراهن یکی از همراهانش کفن نموده در همانجا دفن نمودند و در موقعیکه سلطان جلال الدین بر ایران مسلط شد امر داد تا استخوانهای خوارزمشاه را از جزیرهٔ آبسکون بقلعه ارد هن انتقال دادند ولی بعدها مغول آن استخوانها را از آن قلعه بیرون آورده سوزاندند .

فتح خوارزم در ۶۱۸ - چون چنگیز خان از قسمت سمرقند فارغ گشت پس از چند روز استراحت در آن ناحیه بهشت آسا جوجی و جغتای و اکتای را بفتح ممالك خوارزم مأمور گردانید و حکومت این ناحیه را قرار بود که بجوجی خان واگذار نماید از این جهت جوجی در تمام مدت محاصره کمتر اقدام بخرابی این شهر نمود - در آن زمان جرجانیه بهترین شهر ولایت خوارزم بود و ترکان آن را اروگنج میگفتند مقر سلاطین خوارزمشاهیان بود بواسطهٔ مهربانی زیاد و صلات بیشماری که سلاطین خوارزمشاهی بعلما و فضلاء میدادند از این جهت جرجانیه یکی از پر جمعیت ترین و آبادترین شهرهای اسلامی و مرکز علما و فضلا و ارباب حرف و صناعات گردیده بود .

مدارس و کتابخانه های بزرگ داشت و دانشمندان از اطراف و جوانب باین ناحیه روی میآوردند .

خوارزم در تحت حکومت ترکان خاتون و ترکان قنقلی بود چون ترکان خاتون از خوارزم بقلعهٔ ایلال رفت عده‌ای از امرا و سران لشکری که در جرجانیه برای حفاظت این شهر ماندند شروع بنفاق و مخالفت با یکدیگر را نمودند تا آنکه ترکان قنقلی که ۹۰۰۰۰ سپاهی از طایفهٔ خودشان تحت امر داشتند یکی از نزدیکان ترکان خاتون یعنی خمارتکین را بسلطنت برداشته همه اطاعت و سلطنت اورا پذیرفتند .

---

(۱) زجانش بر آمد نفیر و خروش / بیفتاد زار و از او رفت هوش
چو آمد دگر باره با خویشتن / همی کند موی و همی خست تن
چنان دست غم حلق جانش فشرد / کز آن درد نا دیده درمان بمرد

(۲) از قلاع محکم بین دماوند و مازندران در ۳ روز فاصله از ری



جنازه سلطان محمد خوارزمشاه

مقابل صفحه ۱۹

چون سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیك شدند جمعی بحصار جرجانیه براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان چون ایشان را اندك دیده خلقی بسیار ازپیاده و سوار از دروازه بیرون آمده بمحاربهٔ با مغولان مشغول گردیدند آن جماعت هم بطریق مکر و حیله تا یك فرسخی شهر نزدیك باغ خرّم شروع بعقب نشینی نمودند در همین موقع بقیهٔ قشون مغول رسیده آن جماعت را کشته و بقیه را هم دنبال کرده بخوارزم داخل شدند بعداز دوروز ازاین واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اگتای با تمامی لشکر بخوارزم رسیدند ابتدا قاصدان بداخل شهرفرستاده مردم را بایلی واطاعت دعوت نمودند چون اهالیقبول نکردند بدینسبب مغولانشروع بانداختن چوب و سنگ و سوزاندن خانه ها کردند باین ترتیب مقدار زیادی از شهر سوخته و منهدم گشت پس از آن قصد نمودند که آب جیحون را از شهر بخارج برگردانند وقریب سه هزار نفر باینکار اقدام کردند لیکن خوارزمیان بر سر آنجماعت تاخته همه را بقتل رساندند و بواسطهٔ این فتح جدّ خوارزمیان در محافظت شهربیشتر از پیشتر گشت و در همین موقع هم میان جوجی و جغتای غبار نقار پیدا شد و تا مدت پنج ماه مغولان را تسخیر خوارزم میسر نشد چون چنگیز خان از اینواقعه آگاهشد ریاست قوا را واگذارپسردیگرخود اگتاینمودواو بانصیحت نفاقرا ازمیان دوبرادر برانداخت وبا هم درمقام صلح وصفا درآمده باتفاق جنگ را ازپیش بردند و بعد از تسخیر تمامی خوارزم در صفر ۶۱۸ خلایق را بصحرا کوچانده تمامی را بقتل رساندند گویند هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز بود و یکی از کسانیکه در این موقع شربت شهادت را سر کشید شیخ نجم الدین کبری عالم و عارف معروف بود .

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذوبلخ وطالقان وبامیان در ۶۱۹

بعد از آنکه چنگیز خان اولاد و لشکریان خود را بجانب خوارزم فرستاد خودش بهار آن سال را در حدود سمر قند بگذرانید آنگاه خیال تخریب قلعهٔ ترمذرا نمود ابتدا نخشبرا بتصرف آوردهو ازآنجا بپای قلعهٔ ترمذ آمد و ساکنان آن مکان بواسطهٔ استحکام برج و باروی شهر دم از

استغناء زده قبول ایلی نکرده با قشون مغول بجنگ پرداختند و بعد از (۱) ده روز که از مغول کشتار زیاد گرفتند عاقبت از پای درآمده مغلوب شدند و مغول هم عموم ساکنان آن شهر را از کوچك وبزرگ نیازمند و بی‌نیاز از دم شمشیر گذراندند.
گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تامرواریدی بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده ای جواب داد که فرو بردهام مغولان در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند بیت
از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم » (حبیب‌السیر ص ۲۳ جزو اول از جلد سیم)

چنگیز خان بعد از فتح ترمذ دسته ای از سپاه خود را ببد خشان فرستاد تاآن شهررا خراب کردند و در اول بهار از جیحون گذشته بجانب بلخ روان شد اهالی بلخ چون غیر از اطاعت چاره‌ای نداشتند ازدر تسلیم در آمدند لکن بسبب آنکه سلطان جلال الدین منکبرنی در غزنین نفوذ کلی یافته بودچنگیز خان اطاعت آنهارا قبول نکرده همه را از دم تیغ بیدریغ گذراند و بلخ را که از جمله شهر های مهم خراسان بود با خاك یکسان کرد (۲)

خان مغول بعداز تخریب بلخ پسر خود تولی‌خان را بتسخیر خراسان روان ساخت و خود بجانب طالقان در حرکت آمد (طالقان خراسان یا طالقان بلخ) ابتدا اتباع او اهالی شهر را بایلی خواندند لکن اهالی طالقان بواسطه حصار محکم شهر با مغول در جنگ پیش آمدند چون استحکام شهر بی اندازه خوب بود مدت محاصره قریب دهماه بطول انجامید تاآنکه پسران چنگیز یعنی جوجی وتولی واکتای از فتح خراسان و خوارزم آسوده گشته برای گشودن حصار طالقان آمدند چون دروازهٔ شهر را گشودند عده‌ای را بقتل رسانده وجمعی ازاهالی هم فرار کردند.

بعداز این فتح چنگیز خان برای دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف غزنین در حرکت آمد دراین اوقات نفوذ جلال‌الدین در غزنه وقند هاروهرات زیادشده وبر

---

(۱) بدو روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی ترمذ در آب
(۲) همه بلخ را چون کف دست کرد عمارات عالیش را پست کرد

سپاهیان مغول غلبه کرده بود بدین سبب چنگیز بهر شهری که میرسید اثری از آبادانی نمیگذاشت خصوصاً در بامیان که مردم تسلیم نشده و در ضمن محاصره پسر جغتای (موتوجن) بهتیغ اهالی آنمکان کشته شده بود بدین جهت پس از گشودن دروازه‌های شهر تمام اهالی را کشته حتی حیوانات آنجا را هم بقتل رساندو بعدها بامیان بخرابه موسوم گشت.

حملهٔ تولی خان بطرف خراسان و بعضی ولایات دیگر

واقعهٔ مرو (در ۶۱۸) - چنگیزخان پس از فراغت از فتح بلخ پسر کوچکتر خود تولی خان را با هشتاد تومان قشون بجانب خراسان روان ساخت تولی ابتدا بمروشاهجان رفت «مروشاهجان پایتخت سلطان سنجر یکی از چهار شهر معظم خراسان قدیم بود (نیشابور - بلخ - مرو - هرات) آبادی واعتبار این شهر زیاد ومثل جرجانیه اهل علم و فضل درآنجا جمع و کتابخانه‌های متعدد و مدارس برای استفاده عموم مردم مجاناً دایر بود» حکومت این ناحیه مقارن حملهٔ مغول با مجیرالملک شرف‌الدین مظفر بود و جمعی کثیر از شجاعان و مردان در ملازمتش بسر میبردند وادوات وآلات جنگ بسیار داشتند چون تولی خان بحصار شهر رسید بتوسط بهاءالملک که از مجیرالملک آزرده گشته و به تولی خان پناهنده شده بود مردم شهر را بایلی دعوت نمود لیکن مجیرالملک بواسطهٔ استحکام شهر ازقبول این تقاضا سرپیچی کرده بنزاع و مقاتله پرداخت در ابتدای جنگ قریب هزار نفر ازمغولان درظرف یکساعت بقتل رسیدند بعداً تولی خان سپاهیان مرورا تعقیب کرده تادوروز بیشتر اهالی را بقتل رساندند سپس مجیرالملک یکی از علمارا موسوم بجمال‌الدین برای اظهار اطاعت وانقیاد بخدمت تولی خان فرستاد تولی خان هم اظهار اطاعت آنهارا قبول نموده بهپیشکش‌های بیقیاس ازنقود ونفایس اجناس ازطرف مجیرالملک مفتخر گشت بعد از آن ازجمال‌الدین اسامی متمولان وتجارو پیشه‌وران و

ارباب صنایع وحرف‌را پرسیده پس‌از احضار ازداخل مرو وجمع آوری خزاین آنها همه‌را بقتل رساند بعداً بقتل عام عموم مردان اقدام کرده‌وپیران واطفال ودختران‌را بلشکر خود قسمت نمود بطوری‌که بهر مغولی سی‌نفر میرسید و چون جمعیت را باین ترتیب نابود کردندبتحزیب مساکن ایشان اقدام‌نمودندبعدجمعی ازسپاه خودرابسرداری **بارماس** بحکومت این دیار خراب گماشت واین شخص سه‌مرتبه بحیله‌اهالی شهر را ازنقبها بیرون آورده بقتل رساند و بیش از هفتصد هزار از اهالی مرو در این واقعه بخاك هلاك افتادند.

واقعه نیشابور — تولی خان درموقع محاصرهٔ مرو یکی از سرداران خودرا موسوم به تغاجار کورکان‌که‌داماد چنگیز خان بود باده‌هزارسوار بجانب‌نیشابورفرستاد مجیرالملك کافی وضیاءالملك زوزنی ادارهٔ نیشابور رابعهده گرفتند ویك‌بارهم‌بقشون جبه‌نویان وسبتای بهادرکه‌مأمور تعقیب خوارزمشاه بودند خراج داده از دستبرد آنها مصون‌ماندند ودراین‌موقع‌هم بواسطهٔ استحکام شهر وکثرت مردان جنگی‌و وفور آلات کارزار باتغاجار ازدر مقاتله درآمدند وپس‌از سه‌روز زدوخورد تیری برتغاجار خورده فورآبمرد و سپاه مغول رو بگریز نهاده وعده‌ای هم بسبزوار رفتندچون تولی خان از محاصرهٔ مرو آسوده شد سپاه پراکنده تغاجار را جمع آوری نموده به نیشابور حمله برد و حشریان را وادار کرد که از راههای دور سنگ آورده به نیشابور پرتاب کنند مجیرالملك چون دید در مقابل قشون مغول نمیتواند مقاومت کند رکن‌الدین علی‌ابراهیم معینی را برای قبول ایلی بخدمت تولی فرستاد ولی‌تولی نه تنها این ایلی را نپذیرفت بلکه نماینده را کشت و در صبح چهارشنبه دوازدهم صفر ٦١٨ شروع بجنك نمودند و سه روز محاصره طول کشید تا آنکه بداخل شهر راه یافتند و در عوض قتل تغاجار مردم را بصحرا رانده بسخت ترین وجهی بقتل رساندندوبعداز آن دختر چنگیز خان زوجهٔ تغاجار نویان بانتقام شوهر خود بقیهٔ مردم راهم کشته امرداد هفت شبانه روزآب‌در شهر بستة تمام عمارات را هموار ساخته جوکاشتند «تلفات این واقعه را غیراز زنها واطفال ۱٬۷٤۷٬۰۰۰ نفر نوشته اند»

مغول در ضمن فتح نیشابور سایر شهر های دیگر خراسان را مانند مشهد بباد غارت داده بطرف هرات سرازیر شدند

در زمان تسلط جلال الدین منکبرنی و غلبهٔ بر مغول جماعتی از مردم حق استخراج دفاین نیشابور راسالی ۳۰۰۰۰ دینار اجاره کرده پول اجاره را نقداً میپرداختند. این هم علت دیگری شد برای خرابی نیشابور وکار بآنجا رسید که حتی دیواری از آن شهر بر پا باقی نماند.

واقعه هرات در ۶۱۹ -- چون تولی خان از تخریب نیشابور آسوده شد از آنجا بطرف هرات متوجه گشت نماینده ای **زنبور** نام نزد حکمران هرات فرستاد و پیغام داد در صورتیکه قاضی و امرا و بزرگان باستقبال ما بیایند از صدمه مصون باشند حکومت هرات که در این تاریخ با ملك شمس الدین محمد جوز جانی بود از این پیغام سخت در خشم شده زنبور را بقتل رساند تولی خان بعد از شیندن این خبر زنبور وار اطراف و جوانب هرات را در محاصره گرفت مدت هشت روز جنگ بطول انجامید وعدهٔ زیادی ازمسلمین وکفار بقتل رسیدند از آنجمه ۱۷۰۰ نفر از بزرگان مغول بدیارعدم رهسپار شدند ودر اثناء گیرو دار خودملك شمس الدین که در میدان جنگ با مغولان در ستیز بود تیری باو اصابت کرده بقتل رسید بعد از قتل او هرویان دو تیره شدند اهالی شهر بمصالحه میل نموده لکن سپاهیان و اتباع جلال الدین منکبرنی و ملك شمس الدین حاضر برای قبول مصالحه نشده بالاخره دستهٔ اول شهر را بروی تولی خان گشودند و چون تولی خان از نزهت و خرمی شهر هرات خوشش آمد غیر از ۲۰۰۰ نفراتباع جلال الدین را بقتل رسانده بر بقیه رحمت آورد و عده‌ای را از طرف خود تحت ریاست ملك ابوبکر ومنکتای باین ناحیه گماشته خودْ بجانب طالقان نزد چنگیز خان که هنوز مشغول محاصره آن قلعه بود رفت بعدازمراجعت تولی خان چندی مردم بخوشی و آرامش با مغولان در هرات بسر میبردند تا آنکه قریب پنجاه نفر از یکی از قراءِ اطراف هرات بعنوان تجارت بهرات آمده در کوچه و بازار برای خرید و فروش می گشتند تا آنکه روزی بر ملك ابوبکر و منکتای حمله کرده هر دو را

بقتل رساندند هرویان هم وقت را مغتنم شمرده تمام مغولان را کشتند و حکومت هرات را از طرف خود بملك مبارزالدین سبزواری وا گذاشتند چون این خبر بچنگیز خان رسید بدواً نسبت بتولی خان خشمناك شده گفت اگر تو هرویان را کشته بودی این فتنه وقوع نمی یافت ـ بهرحال ایلچیگدای نویان را از طرف خود با ۸۰۰۰۰ مرد جنگی بجانب هرات فرستاد مدت محاصره شش ماه وهفده روز بطول انجامیدو بیشتر از نصف سپاهیان ایلچیگدای کشته گشته و آنچه را که لازمهٔ ثبات عزم بود از طرف هرویان بمیان آمد تا آنکه قواعد یکی از باروها را خراب کرده در صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الاخر سال ۶۱۹ ایلچیگدای نویان از برج خاك بر سر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته بزور وارد هرات شدند و مدت هفت شبانه روز بغیر کشتن و سوزاندن و کندن وبردن بکاری نپرداختند عدد مقتولین هرویان را ۱۶۰۰۰۰۰ یك ملیون و ششصد هزارو کسری نوشته اند بطوریکه بعد از رفتن مغول فقط شانزده نفر در هرات باقی ماندند آنها هم درنقب گنبد مسجدجامع پنهان شده بودند .

سلطان جلال الدین منکبرنی

سلطان جلال الدین منکبرنی پسر ارشد سلطان محمد خوارزمشاه چون پدرش نواحی غزنین وفیروزکوهو بامیانو سیستان را بتصرف آورد تمامی را بجلال الدین منکبرنی وا گذار نمود و چون جلال الدین بیشتر اوقات در رکاب پدر خود بود بدین جهت از طرف خود حکامی بشهر های فوق گماشته بود جلال الدین هم بعد از زد و خورد با مغول در حدود نیشابور در اواخر سال ۶۱۷ بطرف هرات حرکت نمود و بترتیبی که در واقعهٔ هرات دیدیم اتباع او بعد از زد و خورد زیاد با مغول تلف گشتند.

سلطان جلال الدین بعد از تهیهٔ اسباب جنگ از حکام شهر های غزنین و فیروز کوه و بامیان ابتدا درطخارستان قشون مغول را شکست داده قریب هزار نفر از آنهارا بقتل رساندبعداً چنگیز قریب ۴۰۰۰۰ نفرازقشون خود رابجنگ باجلال الدین

فرستاد و در قصبهٔ **پروان** (از آبادیهای بین غزنه و بامیان نزدیک غزنین) سپاه فوق‌را که تحت سرکردکی **قوتوقونویان** بود شکست سخت داده آنهارا تعقیب و بقتل رساندند و بر اثر این فتح عموم مسلمین شهرها شادیها کرده برضد مغولان اقدام نمودند حتی بسیاری از مغولان اهالی شهر ها را بخود واگذاشته فرار برقرار اختیار کرده بچنگیز خان خبر دادند بعد از فتح پروان بر سر تقسیم غنایم ما بین رؤسای جلال الدین منکبرنی که حکمرانان شهر های فوق بودند نزاع و مخالفت در گرفت و چنگیز خان هم از این موقع استفاده کرده چون از فتح تمام شهر ها فارغ شده بود بعجله خود را بمقابلهٔ جلال الدین رساند قبلا سلطان جلال الدین پیش قراول قشون چنگیز را شکست داده بواسطهٔ نداشتن سپاه از جلوی مغول فرار کرده بعجله خود را بکنار سند رساند و مشغول تهیهٔ کشتی برای فرار و رفتن بهند بود که چنگیز اورا مجال نداده جنگ بین طرفین شروع شد جلال الدین رشادت بخرج داده قلب سپاه چنگیز را شکست داد ولی جناح راست لشکریان سلطان بدست سرداران مغولی منهزم گشتند عده‌ای از حرم جلال‌الدین برای آنکه بدست مغول اسیر نشوند از سلطان تقاضای قتل خود را نمودند سلطان هم تمام اثاثیه و خود آنها را در رود خانه سند غرق نمود سپس خودش باسب سوار شده از سند گذشته خود را بهند رساند و ازاین تاریخ اسبی را که باعث نجات او شده بود بسیار عزیز داشته و اورا تا سال فتح تفلیس همراه داشت و از سواری معاف کرده بود چنگیز خان از بقیهٔ لشکر جلال الدین هر کس را یافت بقتل رساند و بقیهٔ حرم اورا با حرم سلطان محمد خوارزمشاه ومادرش ترکان خاتون همراه خود پیاده بقرا قروم برد « بقیهٔ زندگانی جلال‌الدین را در فصل بعد ذکر خواهیم کرد »

مراجعت چنگیز بمغولستان در ۶۱۹ و مرک او در ۶۲۴

وقتی چنگیز خان تمام نواحی و ممالک ایران و ترکستان را در تحت اطاعت خود در آورد و خبر فوت خوارزمشاه و فرار و عجز اولادش سلطان جلال الدین منکبرنی را شنید برای آنکه کاملا از شر جلال الدین آسوده شود

اکتای را بطرف غزنین و سند و جغتای را هم بطرف مکران و سیستان روان ساخت این دو برادر بقسمی نواحی فوق را ویران و با خاك یکسان کردند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد هیچ نوع وسیلهٔ معیشت جهت خود و لشکریانش فراهم نشود .

جغتای و اکتای هم بعد از خرابی شهر های فوق بطرف ماوراءالنهر عازم شدند و زمستان ۶۱۹ در بخارا بخدمت پدر رسیدند چنگیز خان برسم مغول دستور شکار جرگه داد و زمستان را بشکار مشغول گشتند و در همین موقع جوجی خان هم که در دشت قبچاق بود با ۱۰۰۰۰۰ اسب بعنوان تقدیمی بخدمت پدر رسیده بشکار مشغول گشت چنگیز خان در مدت اقامت در بخارا سخت مریض شد و بعد از بازگشت صحت و فراغت از شکار تابستان را هم در همان محل بسر برده قوریلتائی (۱) بزرگ که در آن تمامی پسران و سرداران او حضور داشتند تشکیل داد و بعد از سیاست امرای ایغور جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاده خود با بقیهٔ پسران و امرا در ذی الحجه ۶۲۱ به یورت (۲) اصلی خویش شتافت و علت این مراجعت شورشی بود که در چین شمالی و تبت بظهور رسیده و حضور چنگیز را ایجاب میکرد خان مغول هم پس از رسیدن باردوگاه اجدادی چون خبر سر پیچی حاکم تنگغوت را (یا تنگکب) که قاشین نام داشت شنید فوراً با سپاه ترك عزم آن ناحیه را نمود و پس از زد و خوردی زیاد با وجود آنکه اهالی تنگت دلیرانه جنگیدند خان مغول همگی را از پا در آورد « گویند ازاین طایفه مرواریدی زیاد نصیب چنگیز خان گشت او هم دستور داد تا بهر کسی از مغولان که گوششان سوراخ دارد بدهند بدین ترتیب عدهٔ زیادی از مغولان بجهت مروارید گوش خود را با کارد سوراخ کردند » وجمعیت زیادی از سپاهیان اورا کشت ولی در همین اوان چون مریض شد و مرگ خود را نزدیك دید فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را احضار کرده پس از

(۱) باصطلاح مغول شورا (۲) اردوگاه

آنکه شرایط وصیت را بیان کرد شروع بنصیحت آنها نموده در باب تشیید بنای موافقت و یك جهتی با هم سخنانی موزون بر زبان راند و پس از آنکه خاطرش از این وصایا فارغ گشت در چهارم رمضان سال ٦۲٤ در ۷۲ سالگی مرده و عالمی را از وحشت و عذاب آسوده گردانید

تقسیم ممالك چنگیزی - چنگیز خان زنان متعدد داشت از همه بزرگتر **یسونچین بیکی** بود که درنزد خان محبوب تر ازسایرزنهای اوبشمارمیرفت بهمین جهت میان هفت پسر چنگیز آن چهار (جوجی - جغتای - اگتای یا اگدای - تولی) که از این خاتون بود بیشتر منظور نظر قرار گرفته و بکار های مهم گماشته میشدند چنگیز در ایام حیات هر یك ازاین چهار پسر را مأمور یك قسمت از آداب ومراسم مغول نموده بود : جوجی را که پسر بزرگتر بود مأمور طرد و شکار که در پیش مغولان کاری بس مهم میباشد نموده بود - جغتای پسردویم او مأمور انجام مجازات ها و سیاست و ادارهٔ مملکت گردید - تولی مأمور تجهیز سپاه و تهیهٔ امور لشکری بوده پسران دیگر هم هر کدام عنوانی داشتند .

چنگیز بعد از فتح تمام نواحی چین و ترکستان و ایران و قسمت روسیه جنوبی در ایام حیات بترتیب ذیل نواحی مفتوحه را تقسیم نمود .

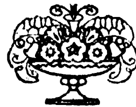
۱ - ولایت عهدی و سریر خانی را با گتای وا گذار نمود

۲ - ممالك واقع بین قیالیغ از شهر کاشغر تا ماوراء شهر بلغار (بلغار نزدیك غازان حالیه یعنی تمام نواحی درهٔ علیای سیحون و خوارزم و دشت قبچاق وروسیه جنوبی و دامنه های اورال (که این دو قسمت اخیر بواسطهٔ قشون جبه نویان و سنتبای بهادر مفتوح شده بود) و سیبری غربی بجوجی وا گذار شده بود لکن چون جوجی خان شش ماه قبل از فوت چنگیز مرد تمام این اراضی به پسر او با تو رسید .

۳ـ ممالك قراختائیان و ماوراء النهر یعنی تمام ترکستان شرقی و غربی بجغتای رسید .

٤ـ سر زمین اصلی اجداد چنگیز یعنی دره های انهار کرو ان و اُنن بکوچکترین اولاد چنگیز یعنی تولی خان رسید .

۵ – مملکت ختا یعنی چین شمالی نصیب اُتوکین نویان برادر چنگیز شد .



فصل دوم

بقیه زندگانی جلال الدین

تا ۶۲۸

سلطان جلال الدین منکبرنی در هند

زمانیکه سلطان جلال الدین بسختی خودرا از جلوی حملات مغول نجات داده بساحل یسار رودخانه سند رسانید غیر از هفت نفر دیگر کسی با او نبود بعد از دو روز اقامت دریکی از بیشه های نزدیك سند عدد ملازمانش به‌پنجاه رسید و باتفاق این جماعت بردسته‌ای از هنود حمله برده پس از قتل وغارت آنها اسلحه ومرکوب آنها را برای خودبرداشتند وعددهمراهیانش بصدوبیست رسیدپس ازحملهٔ دیگری بهنودقریب پانصدسوار درظل رایت جمع آمدند و با اهالی بنگاله و بلاله بنزاع پرداخت چون فاتح شد از اطراف و اکناف مردان دلاور متوجه خدمتش گشته چون عدد سپاهیانش بسه هزار رسید عنان عزیمت را متوجه دهلی که در آن تاریخ در دست شمس الدین التتمش مؤسس سلسله‌شمسیه در هند بود گرداند ابتدا نماینده‌ای نزد شمس الدین فرستادواظهارمرافقت نمود واوهم بعد ازمعطلی زیاد و کشتن نماینده سلطان از طرف خود نمایندهٔ دیگری با تحف و هدایابنزد جلال الدین فرستاد و ملتمس اورا کاملا بجا نیاورد در همین موقع سلطان بفتوحات دیگری در هند موفق گشته عدد یاران او به ۱۰۰۰۰ نفر رسید و بکمك یکی از راجه های هندی (پادشاه کوکار) که دختر او را بازدواج خود در آورده بود برقباجهٔ قهستان فاتح شد ومدت دو سال بخوشی در هندوستان بسر برد

در این موقع شنید که برادرش سلطان غیاث الدین در عراق صاحب نفوذ شده و مردم هم از او دلتنگ فوراً از راه مکران بکرمان آمد (حکومت کرمان در

این تاریخ با براق حاجب بود این شخص سلسله ای در کرمان تشکیل داد که مدت ۸۳ سال در این ناحیه از ۶۱۹ تا ۷۰۳ سلطنت نموده اند و این سلسله را قراختائیان کرمان یـا بمناسبت لقب براق سلسله قتلغ خانی میگویند) در کـرمـان ابتدا براق حاجب تحف و پیشکش های زیاد بخدمت جلال الدین فرستاد و سلطان هم بعد از ازدواج با دختر او و چند روز اقامت در کرمان قصد رفتن بعراق را کرد در این ضمن بین جلال الدین و براق کدورتی پیدا شد و بهمین جهت براق تمام اتباع او را از شهر بیرون کرد و دروازه ها را بروی او بست و دیگر او را بشهر راه نداد و چون در این موقع مردم از برادر او غیاث الدین تتر شاه رنجیده بودند براق حاجب را بحال خود وا گذاشته از راه شیراز و اصفهان متوجه عراق و ری شد و در ضمن اتابك سعد حکمران فارس و قاضی رکن الدین معود بن صاعد در اصفهان اورا استقبال کرده تحف و هدایا برای او ارسال داشتند بعد از ملاقات برادر در ری مدتی با هم بسر می بردند ولی اندکی بعد کدورتی بین دو برادر ایجاد گشته تمام اختیارات بدست سلطـان جلال الدین افتاد.

فتوحات سلطان جلال الدین – سلطان جلال الدین بعد از آنکه بر برادر خود موفق شد عازم خوزستان گردید در همین موقع ناصر خلیفه هم در عوض کمك کردن باو بیست هزار سپاهی بسرداری جمال الدین قشتمر بجلوگیری او فرستاد و صـاحب آربل را هم بفرستادن کمك و دفع جلال الدین دعوت نمود . جلال الدین بعـد از آنکه زمستان ۶۲۱ را در لرستان بسر برد و جمعی از رؤسای لر نیز باطاعت او در آمدند ابتدا بشوشتر و بصره را بتصرف در آورد سپس قشون جمال الدین را مغلوب و دست نشاندهٔ خود نمود و بیدرنگ برآربل حمله برده حکمران آن از در عذر خواهی درآمده جلال الدین بعراق مراجعت کرد و پس از تهیهٔ آذوقه جهت سپاه خود بعوض آنکه خلیفهٔ مغرض را از میان بردارد و انتقام جد و پدر خود (علاء الدین تکش و سلطان محمد خوارزمشاه) را از خلیفه بگیرد متوجه آذربایجان گردید حکمران آذربایجان در این موقع آتابك ازبك پسر اتابك محمد جهان پهلوان بود و او چون مردی کافی و

مملکت دار نبود وایام خود را بفسق و فجور و شرب شراب میگذرانده چون خبر حرکت جلال الدین را بطرف آذربایجان شنید زمام امور تبریزرا بزوجهٔ خود که دختر طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی بود واگذار کرده بگنجه گریخت جلال الدین هم بعد از هفت روزمحاصره درابطهٔ محبت ما بین او و ملکه ایجاد گشت بدینوسیله شهر تبریز را بتصرف در آورده با اهالی بمهربانی تمام رفتار کرد و چون خبر فتح تبریز باتابك ازبك رسید ازغصه درهمان دم مرد.

جلال الدین خوارزمشاه پس از تسلط بر تبریز چون قصد تسخیر گرجستان و حملهٔ بگرجیهارا داشت درسال ۶۲۲ بقصد جهادبا کفار گرجی از مسلمین اطراف کمك خواست گرجیها هرقدر سعی کردند که عزم جلال الدین راازحملهٔ بگرجستان برگردانند مفید نیفتاد بالاخره قریب ۷۰ هزارنفربجلوگیری جلال الدین عازم شدند بعداززدوخوردی قریب ۲۰۰۰۰ نفر از گرجیان بخاك هلاك افتادند ودو برادر (یکی ایوانی و دیگری شلوه) گرجی را که سرداری مقدم قشون را داشتند دستگیر نمود لکن برای آنکه از فکر آنها استفاده کند هر دو را در خدمت خود نگاهداشت و مصدر مشاغل مهم نمود ولی کمی بعد هر دو آنها راه خلاف رفتند جلال الدین شلوه را بدست خود بقتل رساند و ایوانی را هم سپاهیان او از پا در آوردند بعد از شکست گرجیان جلال الدین چون خبرطغیان اهالی تبریزرا شنید فوراً برسر آنها تاخته شهر را آرام و یاغیان را بقتل رساند .

فتح تفلیس درهشتم ربیع الاول ۶۲۳

زمانیکه جلال الدین در تبریز مشغول سر کوبی یاغیان بود گرجیان در صدد تلافی شکست اول برآمده و بنواحی که جلال الدین در گرجستان تسخیرنموده حمله بردند لکن جلال الدین با لشکریانی فراوان برایشان تاخت وهمگی را ازدم تیغ بیدریغ گذراند و بر احدی رحم نیاورد سپس بتفلیس حمله برده در هشتم ربیع الاول ۶۲۳ شهررا مفتوح ساخته وبقدری درکشتار وسخت گیری پافشاری کردند که از مغول عقب نماندند و تلفات و صدماتی را که مسلمین از ۵۱۵ بدست عیسویان دیده بودند درآوردند در

همین‌موقع بجلال الدین خبر رسید که براق حاجب مشغول اسباب چینی و حملهٔ بطرف عراق رادارد فوراً باسیصد سوار در ۱۷ روز ازتفلیس خود را بکرمان رساند لکن براق حاجب از در عذر خواهی درآمده و جلال‌الدین هم چون قصد گرفتن ارمنستان وقلعهٔ اخلاط راداشت اورابخشیده بحکومت کرمان باقی گذاشت .

درغیاب سلطان‌جلال‌الدین شرف‌الملك وزیربدستبرد باراضی گرجیان پرداخت وچون سران لشگری هم بااو خوب نبودند اسباب زحمت اورا فراهم کردندو از طرفی هم راه‌آذوقه بر لشگریان جلال‌الدین تنگ شده بود شرف‌الملك اتباع خود را بغارت حدود ارزنة‌الروم واخلاط گماشت لکن نمایندگان ملوك ایوّبی‌در این‌نواحی جلوی قشون جلال‌الدین‌را گرفته بآنهاصدماتی‌وارد کردندوچون‌بجلال‌الدین‌خبررسیدفوراخود راازعراق بآذربایجان و از آنجا بتفلیس رساندو شهر قارص را در محاصره گرفت چون محاصره‌بطول انجامید بطرف اخلاط که‌در این‌موقع دردست حاجب علی بود حمله‌برد وبعداز زدوخوردی چون اهالی مردانه جنگیدند بالاخره سلطان بعلت سرمای‌زمستان ورسیدن خبر هجوم ترکمانان بآذربایجان در ۲۳ ذی‌الحجه ۶۲۳ خلاط رارها کرده بآذربایجان برگشت .

جلال‌الدین بعداز رسیدن بکمك زوجهٔ خود درتبریز و قتل و غارت ترکمانان که‌بحدود اشنو وارومیه‌وخوی‌حمله برده‌بودند و آسوده کردن آذربایجان از شر این جماعت امر داد که زمستان را در مراتع قشلاقی باستراحت و چراندن‌چهارپایان خود مشغول باشند تادر بهار سال ٦٢٤ مستعد حمله باخلاط شود .

در ابتدای سال ٦٢٤ سلطان بدواً بقلاع اسماعیلیه حمله برد (علت آن کشته شدن‌یکی از امرای جلال الدین بدست اسماعیلی ها بود) ودر حدودالموت بویرانی و قتل‌وغارت بسیاراقدام نمود وباینکار مشغول بود که‌خبرآمدن مغول بحدود دامغان‌باو رسید بعجله بدان‌سو متوجه‌شده‌پس از کشتن‌واسیر کردن‌عده‌ای‌بقیه‌آنهابعجله‌فرار کردند .

جنگ جلال‌الدین با مغول در نزدیکی اصفهان در ٦٢٥

چون پیش قراول قشون‌مغول‌دردامغان شکست خوردندعدهٔ کثیری‌باچندتن‌از سران تاتار بعزم سرکوبی‌جلال‌الدین عازم‌مغرب‌ایران شدند .

جلال‌الدین بمناسبت اجتماع طرفداران و مهیا بودن اسباب کار جنگ اصفهان را مرکز اردوی خویش قرار داد و بخونسردی عجیب و قوت قلب سپاهیان خود را بپایداری و دفاع تشویق نمود و چون مغولان بنزدیك اصفهان رسیدند جلال‌الدین برای تهیه ساعت سعدی سه‌روز ازشهر بیرون نیامد در روز چهارم ابتدا بیك‌عدهٔ ۲۰۰۰ نفری ازمغول که بتهیه آذوقه‌باطراف میرفتند حمله‌برد عده‌ای را کشته و جمعی را زنده اسیرنموده در اصفهان بقتل رساند و در روز اول جنگ برادر جلال‌الدین یعنی سلطان غیاث الدین جای خودرا خالی گذاشته بنزد اسماعیلی‌هاو سپس بکرمان رفته در آنجا بدست براق حاجب بقتل رسید چون میمنهٔ قشون جلال‌الدین باین ترتیب خالی شد بین لشگریان او و مغول جنگی سخت اتفاق افتاد طوری که غالب از مغلوب تمیز داده نمیشدو سلطان جلال‌الدین و اتباع او فراری شدند و چون مغولان هم‌دچار تلفات‌زیاد شده بودند بعداز سه‌روز بعجله‌از راه ری‌و خراسان و جیحون گذشته باردوگاه‌اول خود مراجعت‌و مشغول‌تهیهٔ حمله ثانوی بولایات مغرب ایران شدند ودر روز عید فطر سال ۶۲۵ جلال‌الدین هم بعداز هفت روز سرگردانی دردره‌های لرستان باصفهان برگشته بجمع کردن اتباع‌پرا کندهٔ خویش مشغول گشت و کسانی را که‌در جنگ‌پافشاری‌نموده بودندبدرجات‌و القاب‌خسروانی‌مفتخر ساخت و جمعی را که در کارشان سستی ظاهر شده بود برروی صورتشان چادری انداخته منفعلانه دور شهر گرداندند .

فتح دوم تفلیس و جنك جلال الدین با گرجیان

جلال الدین در موقعی‌که از آذربایجان برای جنگ‌بامغول باصفهان عزیمت‌می کرد از طرف‌خودشرف الملك وزیر را با اختیارات تامه بنیابت در آذربایجان گماشت و در غیاب سلطان شرف الملك جنگ های زیادی نمود و پس از سر کوبی یاغیان دسته ای از قوای او بتوسط حاجب علی نماینده ملوك ایوبی در اخلاط پرا کنده شدند و همین که خبر شکست جلال الدین از مغول در آذربایجان منتشر شد مردم بهوا داری اتابکان آذربایجان بر خاسته اسباب زحمت شرف الملك را فراهم کردند و چون خبر فتح جلال الدین و بر گشتن او باصفهان و منهزم شدن مغول بآذربایجان رسید واز

طرفی هم عده ای از امرای سلطان بمدد شرف الملك آمدند شرف الملك بکمك این دسته بنزاع با حاجب علی مشغول شده مرند و خوی را از او پس گرفت و صفحهٔ آذربایجان را از وجود عساکر او مصفی ساخت و کار قساوت را از حد گذرانده و به‌تبریز برگشت در همین ایام بود که خبر آمدن جلال الدین از عراق بآذربایجان رسید .

بعد از آنکه جلال الدین به‌تبریز ورود کرد و باصلاح خرابیها و تخفیف مالیات مردم تبریز پرداخت مصمم جمع آوری سپاه و تهیهٔ یاران برای حملهٔ بگرجستان شد و برای اینکار از ترکان قنقلی و قبچاقی که از قدیم با سلاطین خوارزمشاهی بستگی داشتند کمك طلبید و ترکان هم قریب ۵۰۰۰۰ نفر از جنگیان خود را بمدد او فرستادند لکن بواسطهٔ بی تدبیری او علاوه برآنکه نتوانست ازاین موقع خوب استفاده کند بلکه سرداران او بقسمی رفتار کردند که ترکان قبچاقی و قنقلی بکمك دشمنان او بر ضد جلال الدین اقدام نمودند و چون سلطان هم درروز جنگ پرچم‌های ترکان را شناخت قدری نان و نمك با قاصدی نزد قبچاقیان فرستاد و سابقهٔ خدمتی‌را که بین ایشان و او بود یاد آور شد آنها هم دست از جنگ کشیدند باین ترتیب فتح نصیب جلال الدین شده و گرجیان بسختی منهزم و بار دیگر شهر تفلیس بدست اتباع جلال الدین بباد غارت رفت .

فتح اخلاط بدست جلال‌الدین در ۶۲۷

جلال الدین بعلت کینه ای که باحاجب علی حکمران اخلاط داشت بعد از تسخیر گرجستان بعزم فتح خلاط اقدام نمود و از هر طرف کمك های پی در پی برای جلال الدین میرسید در ضمن محاصره خلاط علاء الدین کیقباد سلجوقی برای تحکیم روابط دوستی با جلال الدین نماینده ای پیش او فرستادلکن جلال الدین از قبول این پیشنهاد سر پیچیده و شرف الملك وزیر نسبت بنماینده علاء الدین کیقباد سلجوقی بی حرمتی قائل شده‌بدین ترتیب مقدمات جنگ ما بین جلال الدین و علاء الدین کیقباد مهیاشد محاصرهٔ خلاط ده ماه‌بطول انجامید وبا وجود آنکه اهالی در حفاظت

شهر بی اندازه پا فشاری و مقاومت نموده و بخوردن گوشت سگ و گربه و اسب و خر اقدام نمودند بالاخره یکی از امرای شهر خیانت ورزیده دروازه را بروی جلال الدین گشود و سلطان هم در ۲۸ جمادی الاخر ۶۲۷ وارد شهر شد و کاری کرد که مغول نیز از آن بدتر نکرده بودند و جلال الدین بتقلید خیانت حاجب علی زوجهٔ اورا بتصرف خود در آورد .

جلال الدین بعد از این فتح برضد علاء الدین کیقباد سلجوقی وحکمرانان مصر و شام والجزیره بارکن الدین جهانشاه صاحب ارزنة الروم پسر عم علاء الدین همدست شده در صدد حمله بعساکر شام و روم بر آمد لکن قبل از حرکت سخت مریض شده نقشه ای را که طرح کرده بود نتوانست بموقع اجراء گذارد و از طرفی دیگر عده ای از سپاهیان او برای استراحت باوطان خود رفته بودند بنا بر این مقدمات پس از چهار روز جنگ در روز آخر شکست نصیب قشون جلال الدین و رکن الدین شده رشتهٔ انتظام آنها از هم گسیخته گشت بعد از این شکست جلال الدین مشغول تهیهٔ سپاه و انتقام از شکست علاء الدین بود که خبر حرکت سپاهیان مغول را شنیده از روی اضطرار بتقاضای صلحی که از طرف امرای شامی و رومی شده بود تن در داد و قرار شد که طرفین هر چه از اراضی را که در دست دارند مالك باشند و بعد ها متعرض یکدیگر نشوند .

خاتمه کار سلطان جلال الدین در ۶۲۸

اکتای قاآن بعد از آنکه بتخت سلطنت نشست قریب ۵۰،۰۰۰ نفر از سپاهیان خودرا بسرداری جرماغون نویان بطرف ایران جهت سرکوبی قطعی سلطان جلال الدین وانجام کارفتح آذربایجان و کردستان فرستاد .

سلطان جلال الدین بعداز شکستی که از امرای شامی ورومی نصیب سپاهیان او شد خود باخلاط آمده نماینده‌ای بتبریز فرستاده تااز حرکت جرماغون نویان مطلع شود چون نماینده جلال الدین برگشت واظهار داشت که مغول هنوز بتبریز واردنشده‌اند بشادی این خبرسپاه خودرا برای استراحت پراکنده نموده وجهت خود مجلس عیش

وطرب بیاراست وبشرب مدام و دیدار گلرخان مشغول گشت ودرآن ایام یکی ازفضلا
این رباعی رادر سلك نظم انتظام داد .

شاها ز می گران چه برخواهد خاست وزمستی بیکران چه بر خواهد خاست
شه مست وجهان خراب ودشمن پس وپیش پیداست کزین میان چه برخواهد خاست

خلاصه بعد از چند روزی که جلال الدین در خواب غفلت و مستی فرو رفته بود
لشکر تاتار غفلتاً برسر آنها تاخت وسلطان جلال الدین جای خالی گذاشته بطرف مغان برای
جمع سپاهی عازم شد و لکن سپاه مغول مهلت نداده او را بعجله تعقیب نمودند و
جلال الدین قبل از تهیهٔ سپاه ناچار بطرف وضائیه رهسپار شدو هرقدر از امرای گرجی
وارمنی و شامی استمداد طلبید کسی بکمك اوحاضر نشد تا آنکه سلطان تیره روز
بحدود میافارقین رفت ودر کوههای اطراف این شهر بدست اکراد درشوال سال ۶۲۸
بقتل رسید . وتامدت سی سال بعداز قتل سلطان جلال الدین هنوزمردم از کیفیت مرگ
اودرست خبر نشده بودندوهر چند زمانی شخصی بنام جلال الدین خروج کرده مردم راباین
بشارت درانبساط ومغول رادر وحشت میانداخت .



فصل سوم

سیاست چنگیز و اثرات حمله مغول

حکمیت تاریخ در باب چنگیز

چنگیز خان مردی بوده بلند بالا - قوی بنیه - دارای ریش بلند و سپید شده در نهایت زیرکی و دانائی - خصم شکن و دلیر و خونخوار و خونریز.

از لحاظ صفت اخلاقی چنگیز مردی بوده با عزم و اراده بسیار عاقل و مدبّر و در تمام امور برطبق رأی خود کار میکرده - در مقابل مشکلات و موانع پا فشاری و ثبات عزم بخرج میداده و تا بمقصود نمیرسیده از پای نمی نشسته و از پیش آمدهای ناگوار ترس و یأس را بخاطر راه نمیداده و با خونسردی و آرامش حوادث را تلقی میکرده چنانکه وقتی داماد اوقوتوقونویان در جنگ با جلال الدین منکبرنی شکست خورده و منهزماً بخدمت چنگیز خان وارد شد. چنگیز بدون اینکه تغییر حالی برایش ایجاد شود بیشتر پا فشاری در بر انداختن جلال الدین نموده و این پیش آمد را با کمال خونسردی بر خورد کرد و در قتال و تعقیب جلال الدین بیشتر ثبات عزم بخرج داد و فقط این عبارت را گفت که قوتوقونویان عادت داشت که همه وقت از کار زار فاتح بیرون بیاید و هیچگاه مزهٔ هزیمت را نچشیده بود بعد از این شکست بیشتر در کار خود احتیاط خواهد کرد.



چنگیز خان

از روی تصویری برداشته شده که در دست کونگ سانگ نو ِار ْهوپو امیر کالاچین

یکی از اعقاب چنگیز است

Kung - sang - No - Erhu - pu

مقابل صفحه ۲۹

در اینکه چنگیز را یکی از خونخوار ترین و بی رحمترین فاتحین میدانند شکی نیست و کشتاری را که او در شهرها برای مردم بی گناه قائل میشد کمتر فاتحی بچنین امری اقدام میکرده است بخصوص که بی رحمی او در باره قتـل عام مردم و خراب کردن یك شهر عظیم بی اندازه بود ولی نباید او را کاملا بیك وحشی بی تدبیر تشبیه کرد زیرا فتح آنهمه ممالك و اداره آنها بدون داشتن هوش ولیاقت و تدبیر و کاردانی امکان نداشته و قتل آنهمه‌نفوس از روی شهوت وخواهش نفسانی نبوده وبرای آنکه بمقصود خود نائل شود در بر انداختن موانع و محظورات پیش پای خود اقدام بهر نوع سخت کشی و صدمه و ویرانی نموده و از طرفی دیگر چنگیز برای غلبه بر اقوام‌و قبایلی که‌با او همسایه بودندو در خونخواری‌و بیرحمی از او سلیم ترنبوده اند وسیله ای دیگر جز قتل عام وسخت کشی و ویرانی نداشته است و از این رو نسبت عدلی که باو داده میشود تا اندازه‌ای بجا می باشد چنانکه در ضمن وقایع ایام زندگانی او دیده شد در کشتار نفوس نیز خود داری و خونسردی را بحد کمـال رسانده و بر خلاف بعضی از کشور گشایان (مانند تیمور ـ نادر ـ آغامحمدخان) دیگر هیچوقت بر اثر غلبهٔ خشم و غضب یاخواهش نفسانی ببپاره‌ای ازحرکات فظیع مانند درست کردن کله مناره و در آوردن‌چشم اقدام نمیکرده بلـکه در این‌عمل زشت هم در کشتار های جمعی مانند یك نفر میر غضب بی عاطفهٔ اجرای حکم میکرده .

چنگیز خان در تمام عمر در زندگانی خود اعتدال را از دست نداده و هیچیك از قوای جسمانی و عقلانی او تا دم مرگ ضعیف نشده و از سستی در کار و اقدام به شرب شراب خود داری میکرده چنانـکه پسران خود را هم از این کار باز میداشته و تا آخر عمر دست از سادگی و بدویت خود بر نداشته و با ملل مغلوب معـاشرت نمیکرده است .

چنگیز چون نسبت بهیچ دین و ملتی ایمان نیاورده بود از تعصب و رجحان ملتی بر ملت دیگر خود داری می نمود و اکثر اوقات علما و بزرگان هر طایفـه را معزّز ومحترم‌میداشت و پسران او درضمن تسخیرشهرها هرجاعالم و دانائی‌رامی‌یافتند

اورا سلامت بخدمت پدر میفرستادند .

ترس او دردل لشکر زیاد بودو همه اطاعت اورالازم میشمردندوامرا ورامانند امر الهی می پنداشتند و سر پیچی از فرمان او در حکم گناهی عظیم بود - کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود - چنانکه خراب کردن بامیان بر اثر قتل موتوجن پسر جغتای یا ریشه کن کردن نیشابور براثر کشته شدن تغاجار ازروی همین عقیده بوده است .

چنگیز خان مردی مدبّر و با سیاست بود و در باب حملهٔ بمملکت ختا (چین شمالی) و ممالك اسلامی از راهداران و مطلعین استفاده مینمود وهمه وقت در اردوی او از این جماعت وجود داشتند که آنها را مشاورین خود میخواند گرچه در موقع لشکر کشی وحمله بیك ناحیه هیچیك از مشاورین نمی توانستند اظهارعقیده کرده و اورا از سیاستی که داشت باز دارند و فقط مطابق میل و عزم خود اقدام مینمود لکن در باب طرز حمله و نشاندادن راه از مشاورین خود کسب اطلاع مینمود و همه وقت از این مشاورین در خدمت او زیاد بودند فقط می توانستند تا اندازه ای ببچاره گان را از کشته شدن نجات بخشند و نسخ نادره را از حرق و غرق برهانند و کاری را که خواجه نصیر الدین طوسی نیم قرن بعد در خدمت هلاکو خان عهده دار شده بود این مشاورین در خدمت چنگیز انجام میدادند .

یاسای چنگیز و آداب مغول – همانطور که در ابتدای تاریخ گفته شد مغول از خود خط و سوادی نداشتند و بعد از آنکه طوایف ایغور را مطیع خود نمودند خط آنها را میان خود رواج داده اطفال را بفرا گرفتن آن خط وامیداشتند قبل از چنگیز مغول باقتضای زندگانی بدوی یك سلسله عادات و عقاید وآداب قومی داشتند که بعلت نداشتن خط و سواد مدّون نبود و بعد از آنکه چنگیر خان مردم را بیاد گرفتن خط ایغوری آشنا کرد بسیاری از عقاید قدیم را ترك و عده‌ای را نگه داشته مقداری هم خود بر حسب احتیاج بآن قوانین، و قواعد ضمیه کرد و دستور داد که این احکام رادرطوماری نوشته درخزانهٔ شاهزادگان وخاندان چنگیزی نگاهدارند وهریك ازاین قواعدواحکام رابمغولی یاسا که بمعنی حکم وقانون است میگفتند و مجموع این احکام را که چنگیزخان امضاء کرده بود یاسانامهٔ بزرگ میخواندند .

یاسای های چنگیزی در میان مغول فوق العاده محترم و مقدس بوده و هیچکس جرأت قحطی ازآنرا نداشته و حتی بعد از بر افتادن سلطنت او و از ایران از طرف تیموریان نیز مورد احترام و رعایت بوده و درمواقع لازمه بر طبق آن عمل مینمودند .

«طوایف صحرا گردتا زمانیکه بتمدن آشنانشده وقبول شهرنشینی نکرده‌اند طبیعتاً سکون وآرامش طبع در آنها دیده نمیشود برای آنستکه بیك مکان علاقه‌مندنمی‌باشند وخانه خود را دائم بردوش قرار داده از محلی بمحلی دیگر ییلاق و قشلاق مینمایند .

در میان این قبیل طوایف اولویت از آن کسی است که بهوش و تدبیر و قوت بازو و ریختن خون واجرای احکام سخت دیگران‌را تحت نفوذ بگیرد مخصوصاً هر قدر در خونریزی نهایت همت را گمارد بیشتر میتواند ریاست خود را محفوظ دارد .»

چنگیز خان‌هم از همان‌رؤسائی است که بزور شمشیر و تدبیر و یاساهای سخت و انداختن مردمان در دیگهای آبجوش توانسته است بر اقوام مجاور خود که در سخت کشی از او بدتر بودند غلبه نماید و قوای کوچك و متشتت ایشان را برای اجرای مقصودی بزرگتر مجتمع ساخته و مورد استفاده خود قرار دهد .

در ابتدای حملهٔ چنگیز خان اکثریت قشون اورا مغولان داشتند تا آنکه بعدازتسخیرشهرهای آسیای‌شرقی‌ومرکزی وغربی‌وبسط‌نفوذتادریای‌مدیترانه واروپای شرقی ومرکزی دیگر آنجماعت از جهت عدد قابل اهمیت نبودند و برای آنکه جای تلفات‌لشکرخود را پر کنندازمردم ممالك مغلوبه‌خصوصاً از آنهائیکه با مغولان اصلی قرابت نژادی داشتند عده ای را بعنوان لشکری اختیار نموده مطیع اوامر چنگیز ویاساها و نظامات او کردند .

بعد از آنکه مغول بر ممالك متمدن چین و ایران غلبه نموده و امرای مغول جای پادشاهان وامپرا طوران قدیم این ممالك را گرفتند در عوض آنکه ممالك مغلوبه‌مطیع عادات‌وآداب‌مغولی شونددرست بعکس‌شد یعنی‌پادشاهان مغول‌مطیع وپیرو آداب‌ممالك مغلوبه‌شدند وچون وزراء و مشاورین وارباب هنر در خدمت مغول‌چینی

و ایرانی و ایغوری بودند از این جهت انتقام مغلوبیت خود را از مغول بزور تدبیر گرفته و زبان و مذهب و اصول اداره حکومت خود را بر ایشان تحمیل نمودند .

اینک قسمتی از آداب و رسوم مغول که در ایام حکومت چنگیز وفرزندان او در ایران معمول بوده مختصراً بیان مینمائیم : در بدو امر نظر چنگیز خـان باین بوده که طوایف مغول مطیع خود را طوری نگاهدارد که بوسیلهٔآن بدویان چادرنشین همه وقت بـر متمدنیـن شهر نشین غالب باشند و مغول را ازاختیار شهر نشینی منع میکرد و بهیچ یك از آداب متمدنین توجه نداشته اظهار علاقه نمیکرد . مغول بعادت عموم صحرا گردان در زیر چادر بسر می بردند و ییلاق و قشلاق نموده که آن محلها را بزبان مغولی یورت یا اردو می گفتند و برای تهیه سکونت قبلا از طرف خود نمایندگانی باطراف می فرستادند این نمایندگان را هم بمغولی یورتچی می گفتند .

اردو هائی را که مغول در ییلاق و قشلاق خود تهیه میکردند حکم شهر بزرگی را داشت چه علاوه بر کثرت چادر ها و کلبه ها و زیادی جمعیت همراه خان‌همه‌نوع مردم‌جهت تهیه‌وسایل‌معیشت‌همراه‌خان‌حرکت‌میکرده‌وعموم‌حوائج اردو را رفع مینمودند این‌اشخاص عبارت بودند: از منشی - قاضی -رئیس لشکر - پیشه ور- تاجر - صنعتگر که بخرید و فروش بضاعت خود می‌پرداختند .

خانان مغول در این قبیل اردوها برای تهیه‌شورا ایلچی باطراف فرستاده‌تمام شاهزادگان و رؤسا را جمع میکردند در زبان مغولی این قبیل شورا ها را قوریلتای میگفتند .

مغول در تقسیم ارث بورثه سن اولاد را منظور میداشتند ودر زمان‌حیات هم نمیگذاشتند از یورت اصلی خود شان دور شوند بهمین جهت یورت اصلی چنگیزخان بکوچکـترین پسراو یعنی تولی خان رسید وسهم او نسبت بسایر برادران خیلی کمتر بود .

مغول زنان و همخوابگان متعدد داشتند و عدد زنان چنگیزخان را تا ۵۰۰ نوشته اند .

بعداز مرگ یك مغول تمام زنان و همخوابگان او بارث بارشد اولاد میرسید واو غیر از مادر میتوانست سایرین را درازدواج خود یادیگران درآورد.
مجموع زنان و فرزندان و اقربا و کسان خان را که از یك تیره بودند بمغولی اُروغ او و مردم مطیع تحت اوامر او را اولوس اومی گفتند .

از کارهائیکه مغول بآن اهمیت زیاد میدادند شکار بوده وهروقت از جنگ فراغت می یافتند بترتیب شکار وتفحص آن و طرد حیوانات مشغول میشدند و این نوع عادت را از وسایل مهمهٔ زندگانی شمرده آنرا تمرین برای ورزش و جنگ میدانستند و تنبیهات سخت برای متخلف قائل شده بودند و ریاستُ این قسمت درزمان چنگیز واگذار بپسر ارشد او شده بود .

مغول بواسطهٔ بیعلمی وعدم معاشرت بامتمدنین عقاید خرافی بسیار داشته و بشیاطین وجادو وسحربسیار معتقد بوده و ازساحر بسیار می ترسیدند کسانیکه ملتفت سحروجادو میشدند و میتوانستند برموز آن اطلاع حاصل کنند عده‌ای از کشیشان بت‌پرست بودائی بودند بنام بخشی وتوین و ساحررا قام می‌نامیدند وعقیدهٔ قامان این بودکه شیاطین مسخر ایشانند ودرکارهای خانان مغول باید تفأل بزنند و ازاین قبیل اشخاص عده‌ای همراه خان‌بود وخود چنگیزخان هم‌از این علم‌اطلاع داشت .

مغول از رعدوبرق بسیار وحشت داشتند ودر موقع رعدو زدن برق ساکت می‌ایستادند واگر یك‌نفر ازقبیله‌ای را برق می‌زد مدت سه‌سال قبیله و خانواده اورا بیرون میکردند ویا اگر برق دررمه و گلهٔ ایشان می‌افتاد تاچند ماه باآنها معاشرت نمیکردند ودر آخر ماه از شادی وشعف فریاد مینمودند ببعضی حرکات از قبیل اینکه اگر کسی در بهار یاتابستان دست درجوی شوید یا جامهٔ شسته در صحرا بیندازد ویا باظروف زرین وسیمین آب بردارند میگفتند این اعمال ایجاد رعدو برق می‌کنند ودریاساهای چنگیز مقررشده بود کسی‌که باین قبیل کارها مبادرت‌مینمود جزای تخطی راقتل معین کرده بودند .

دیگر از آداب مغولان اینکه باید درمقابل سلاطین زانو بزنند واین عمل‌را بمغولی چوك میگفتند وآن علامت اظهار احترام نسبت بخان بود .

موقعیکه کسی مورد مرحمت خان قرار میگرفت از طرف خان کاسهٔ شرابی دریافت میداشت و پس از ادای مراسم چوك آنرا بیك جرعه مینوشید و کاسه گرفتن وکاسه دادن ازمهمترین آداب معمول مغول بود .

بزرگان لشکری لقب ترخان داشته واز پرداخت مالیات معاف و غنیمتی را که در جنگها میگرفتند بایشان تعلق داشت ودر بارگاه بی‌اذن واجازه وارد میشدند و هرکدام ازدست خان کاسه‌ای شراب می‌گرفتند .

عالی‌ترین مقامات در خدمت چنگیز نصیب شاهزادگان خاندان او بود و این شاهزادگان لقب نوین یا نویان داشتند و از میان ایشان تولی پسر چنگیز لقب اُلغ‌نویان یعنی شاهزاده بزرگ داشت .

نظام لشکری مغول ـ چنگیزخان بعداز آنکه قبایل مختلفهٔ تاتار ومغول را تحت‌امرخودآورد برای‌ادارهٔ امور کشوری‌ولشکری‌خود ده‌شغل‌معین کرد وانجام آنهارا بعهدهٔ یك‌یا چند مأمور واگذاشت بترتیب ذیل :

۱ ـ چهار نفر جهت حمل تیرو کمان مأمور انجام این وظیفه را بعد ها قورچی نامیدند .

۲ ـ سه‌نفر مباشر طعام وشراب ،

۳ ـ یك‌نفر مباشر مراتع گوسفندان .

٤ ـ یك‌نفر مأمور تهیهٔ گاری وارابه و وسایل حمل ونقل .

٥ ـ یك نفر دربان باسم چربی ،

٦ ـ چهار نفر مباشر جهت مواظبت و حمل شمشیر ها ریاست این جماعت واگذار جوجی قسار برادر چنگیز بود .

۷ ـ دونفر مواظب پرستاری ونگاهداری اسبان بعنوان اختەچی .

۸ ـ چهارنفر مباشر مراتع خیول ومواشی .

۹ ـ چهارنفر ملقب به «تیرنزدیك» و «تیردور» جهت بردن فرمان چنگیز بدور یانزدیك .

۱۰ ـ دونفر مأمور حفظ نظم شورای مغول .

چنگیز خان عده ای از مغول رابنام قراولان خاصه اختیار کرده بود و این جماعت را کشیکچی میگفتند . و غیر از قراولان خاصه یك عدهٔ هزار نفری از بهترین جنگیان انتخاب کرده بود بنام بهادر که بمعنی جنگجوودلاوراست ودر جنگها پیش قراول اومحسوب میشدند سرداران چنگیز بیشتر ازقراولان خاصه بودند چون خان آنهارا باحکام سخت آزموده بود.

قشون چنگیز بلشکر های ده‌هزار نفری که هر کدام را یك **تومان** می گفتند تقسیم‌میشدو هرتومان‌منقسم بده‌قسمت هزارنفری **هزاره** بود و هر هزاره بده قسمت صدنفری **صده** وهرصده بده **دهه** تقسیم میشد '

هر یك از فرماندهان تومانها و هزاره‌ها و دهه ها هر سال میبایست بخدمت چنگیز آمده و ازاو کسب دستور بگیرند ونمی‌توانستند غیرازمحلی راکه خان‌برای آنها معین کرده بودبجای دیگر بروند'

بعداز آنکه وسعت ممالك چنگیز زیاد شد و لشگریان و تجار وایلچیان دائم دررفت‌و آمده‌بودندبرای آنکه‌بهتر بتوانند ازمحلی بمحلی دیگر براحتی حرکت کنند منازل‌کاروانی‌دربین راه درست کرده‌باسم‌یام‌ومخارج هریام‌واگذاردوتومان‌میشد وهرسال یامهارا تفتیش کرده نواقص آنهارا برطرف مینمودند.

علل‌شکست‌خوارزمشاه وپیشرفت مغول

از شرحی که تا کنون در ضمن وقایع و در باب احوال سلطان محمد خوارزمشاه و آداب و نظام مغول و سیاست چنگیز بیان شد بخوبی علل شکست خوارزمشاه و پیشرفت مغول را واضح کرد فقط در اینجا رؤس مطالب را فهرست مانند بیان مینمائیم :

علل شکست خوارزمشاه بقرار ذیل است :

۱ ــ درقشون خوارزمشاه اکثریت با ترکان قبچاقی وقنقلی بود که‌بجز اطاعت ترکان خاتون مادر خوارزمشاه قبول اطاعت دیگری را نمیکردند بهمین جهت این سپاه تحت نظم و روش صحیحی نبود

۲ ــ نفوذ بی اندازه ترکان خاتون و روی کار آمدن ترکان قنقلی واختلاف

ما بین ترکان خاتون و پسرش در حل مسائل مملکتی و واگذار کردن حکومت ممالك مفتوحه بترکان مزدور قنقلی و اختلاف در انتخاب ولیعهد مملکت جز اطاعت از مادر خود چاره ای نداشت .

۳ـ پیدا شدن سستی در عزم و اراده خوارزمشاه بعد از تلفاتی که بقشون او در اسد آباد در جنگ با خلیفه ظاهر گشت و از طرفی هم مسلمین پیرو خلیفه عباسی در نتیجه این حرکت سلطان بطرف بغداد وانداختن نام خلیفه از خطبه و سکه از او رنجیده و از کمك کردن باو خود داری میکردند

٤ـ خوارزمشاه ومادراو هردو درقساوت قلب وخونخواری نظیر چنگیزخان بودند و هروقت امیر یا پادشاه و یاسرداری‌را اسیر میکردند ترکان خاتون بمیل خود آنها را درجیحون غرق میکرد در خود خوارزمشاه هم بقتل بزرگان زیاد اقدام می نمود و قبل از حرکت ببغداد عدهٔ زیادی از امرا و بزرگان را بقتل رساند .

۵ ـ بین رؤسای لشکری خوارزمشاه پیوسته نفاق وجود داشت و کار این نفاق بآنجا کشید که حتی قصد کشتن خوارزمشاه را نموده و چون موفق نشدند بخدمت چنگیز پناه بردند علت این حرکات دوتیره بودن سپاه بود عده ای پیرو سلطان و دسته‌ای دیگر پیرو مادرش ترکان خاتون بودند .

٦ ـ خوارزمشاه مردی بی تدبیر بود و غرور و عجب در ابتدا و ترس وضعف رأی در آخر بسختی اورا از میان برداشت یکی از جمله بی تدبیریهای او از بین بردن دولت قراختائی وحکمران سمرقند وخونریزیهای او درآنشهر میباشد زیرا سدهائی را که ممکن بود جلوی هجوم مغول را بگیرند همه را از بین برد و در مقابل حملهٔ مغول خودش هم نتوانست مقاومت کند همین امر سبب شد که بلاد اسلامی یکسره بدست مغول نابود شود

جوابهای درشت خوارزمشاه به پیغام های چنگیز خان و قتل تجار و فرستادگان او و فروش اموال ایشان نیز نشانهٔ کمال بی تدبیری او میباشد .

۷ ـ ادارهٔ امور کشوری خوارزمشاه بی نهایت بد و غیر منظم بود و بعد ازآنکه نظام‌الملك ناصرالدین وزیر را از بین برد وزارت خود را بشش نفر وکیل واگذار

کرد و از طرفی هم هیچیك از پسران اواقتداری از خود نداشتند و بعد از پدر دچار خبطهائی شدند که کم از خبط های خوارزمشاه نمی‌بود.

۸ ـ بعد از اولین جنگی که خوارزمشاه با جوجی پسر چنگیز نمود چنان ترس از مغول و شجاعت آنها در دلش جایگیر شد که وقتی از خندق سمرقند عبور میکرد بر زبانش جاری شد. که اگر مغولان تازیانه های خود را در خندق بریزند پر خواهد شد و همین حرف عنان مقاومت را از کف او و سپاهیانش بدر برد.

۹ ـ دیگر از علل عمده شکست خوارزمشاه وجود خلیفه عباسی الناصر لدین‌الله بود برای اینکه خودش بعیش و عشرت زندگانی کند غالبا سلاطین مسلمان را به جنگ با یکدیگر ترغیب میکرد و سلاطین غور را بر ضد خوارزمشاه وا میداشت و همین عملیات جاهلانه بود که خاندان اورا بر باد داد.

۱۰ ـ دیگر از علل عمدهٔ شکست خوارزمشاه نفاق کلی بود که ما بین حکام و امرای لشکری او وجود داشت و با وجود آنکه بیشتر شهر های ایران مردانه در مقابل مغول می جنگیدند (مانند دفاع آینالجق در اترار و تیمور ملك در خجند و ملك شمس‌الدین جوزجانی در هرات و غیره) باز در داخل شهر بین رؤسا و امرای لشکری نفاق ایجاد گشته دروازه های شهر را بروی دشمن باز میکرده ویکسره خود را نابود می ساختند.

اما علل پیشرفت چنگیز علاوه برخرابی کار ممالك اسلامی که شرح آن بیان شد اجمالا از اینقرار است:

۱ ـ کار دانی چنگیز و ثبات و صبر و خون سردی وعدم غرور و نخوت او.

۲ ـ اطلاع کامل بر احوال ممالك خوارزمشاه واستفاده از معلومات تجار مسلمان و مترجمین وراه شناسان.

۳ ـ یاساهای چنگیز و احکام سخت او در حفظ نظام مغول و مطیع کردن جمیع ایشان بیك امر و فرمان.

٤ - اتفاق کامل بین سرداران و پسران او تا آنجا که هیچکدام در مقابل چنگیز از خود رائی نداشته و همه آلت اجرای حکم او بودند و فکر استقلال و ریاست و برتری یکی را بر دیگری در دماغ آنها نمیگذاشت جای گیر شود .

٥ - بودن لشکریان چنگیز از یك نژاد و داشتن زبان و اخلاق و آداب و منظور واحد و درست عکس این حالت در میان لشکریان خوارزمشاه دیده میشد.



فصل چهارم

سلطنت جانشینیان چنگیز تا زمان هلاکو

اوگتای قاآن پسر چنگیز ۶۲۶ - ۶۳۹

پس از فوت چنگیزخان و گذشتن مدت دوسال بزرگان خاندان چنگیزی از اطراف وجوانب مغولستان برسم قوریلتا متوجه اردو گشتند «ازطرف دشت قبچاق پسران جوجی‌خان - ازجانب‌شرق‌برادران چنگیزخان او تکین وبلگوتی وایلجای و ازپیش بالیغ جغتای خان واز اردوی خود قراجارنویان و تولی‌خان و سایر اولاد کوچك چنگیزخان » و بعداز اجتماع تمامی شاهزادگان و امراء و برقراری مراسم جشن درباب‌وصایای چنگیز و جانشینی اوگتای سخن بمیان‌آمد اوابتدا ازقبول عنوان سلطنت کناره کرده ببرادربزرگترخود جغتای و آگذار می‌نمود تابالاخره بعدازگذشتن چهل‌روزواختیارساعت سعد باشارهٔ منجمان وقامان جغتای دست راست برادر واوتکین برادر چنگیزخان دست چپ اوگتای‌را گرفته‌برتخت خانی‌نشاندندسپس برعادت معمول مغولان کمر ها از میان گشاده و کلاه های خود را بر داشتند ولوازم نیاز و نثار بجای آوردند و تمامی شاهزادگان و امراء نامدار بیکبار در مقابل اوزانو زده آنگاه برعادت اسلاف خود از در بیرون رفته‌سه نوبت‌هم در مقابل آفتاب بزانو درآمدند و ببارگاه برگشته بشرب شراب و عیش و عشرت مشغول و بفرمان قاآن هریك بدریافت انعام نقود واجناس بی‌قیاس مفتخر وسرافراز گشتندو پس‌از فراغت از انجام مقدمات سلطنت بواسطهٔ اختلالی که‌در اطراف وجوانب بظهور رسیده بود یکدسته زیادی از



جلوس اگتای قاآن در حضور شاهزادگان و امرای مغول - تولوی بقا آن جدید جام شرات تقدیم میکند

مقابل صفحه (۵۱)

قوای خودرا بسرداری جرماغون نویان مأمور فتح ولایات غربی ایران و سرکوبی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ارسال داشت و بترتیبی که در فصول پیش گذشت در آذربایجان بر جلال الدین فایق آمده و قواو اتباع او را پراکنده کردند و دستهٔ دیگررا اوگتای قاآن باتفاق جغتای‌خان و تولی‌خان برداشته بجانب ختا(چین‌شمالی) متوجه گشت .

اگتای قاآن‌بعداز آنکه باتفاق دوبرادر خودمتوجه‌چین گردید ابتدا دسته‌ای ازسپاهیان خود را بسرداری تولی‌خان بکنار رودخانه‌قراموران فرستاد وبعد ازچهل روز محاصرهٔ قشون دشمن فتح‌نصیب تولی‌خان شده بیملک(۱)روی‌آورد وپس‌از مدتی کشش وکوشش مابین‌تولی وآلتان خان پادشاه چین‌چون تولی خان‌مریض شد بخدمت برادر رسیده اگتای قاآن هم پس‌از نوازش اویکی از بزرگترین امرای خود بنام قوتولقو رابا سپاه بیشمار بفتح یملك واز بین بردن آلتان خان مأمور گردانید و خود بطرف یورت اصلی باز گردید ودر اثناء راه تولی خان پسر چهارم چنگیزخان وفات یافت (ازتولی‌خان‌هشت‌پسر ماندازآنجمله منکوقاآن وقوبلای‌قاآن‌و هلاکوخان‌میباشد) قوتولقوبعد ازیك جنگ که‌باآلتان‌خان نمود محتاج بکمك‌شد چون خبرباگدای رسید سپاه فراوانی بمدد اوفرستاد و پس از مدتی محاصره یملك را بتصرف درآورده اموال فراوان ونفایس بی‌پایان بدست مغول افتاد چون‌خبرفتح بااُگدای قاآن رسید محمود یلواج‌مشاور پدرخودرا بحکومت‌یملك فرستادسپس امردادقراقروم‌بتوسط معماران‌چینی‌وختائی قصری‌عالی‌برای‌اوبنا کردندبعدازاین‌فتح وگذراندن‌ایامی‌را بعیش وعشرت در سال ۶۳۳ اگتای قاآن سپاهی بیشمار تحت سرکردگی باتو پسر جوجی وگیوك پسر خود و منکو پسر تولی و مورکان‌و بوری و پایدار اولاد جغتای برای تصرف‌شهرهای‌روس وچرکس‌و بلغار (۲) وکاشغرفرستاد ریاست‌این اردوکشی واگذار باتوخان‌پادشاه دشت قبچاق و زمام لشگر کشی در دست سبتای بهادر سردار نامی چنگیز بود این اردو درسال ۶۳۵ تمام قسمت بین‌جبال‌اورال و شبه جزیره کریمه و بلغار را مسخر کردند بعد متوجه مسکوشده پس‌از تصرف و آتش زدن این شهر اوکرن(۳)راهم گرفتند باین‌ترتیب‌تمام‌روسیه‌راتحت‌استیلای خودآوردند واز ۶۳۶ تا

---

(۱) Iamok (۲)غازان‌حالیه ازشهرهای‌جنوبی رودخانه ولگا (۳) Ukraine



بسران تولی : منکو ، قوبیلای و هلاگو　　　مقابل صفحه (٥٣)

سال ٦٨٦ این نواحی تحت تسلط مغول ومحکوم حکام ایشان بود بعداز فتح روسیه نواحی آلمان را تاابران پیش رفته و همچنین لهستان را بتصرف در آوردند و مشغول تهیهٔقوا برای حملهٔ باروپای غربی بوده که خبر مرگ اگدای رسیدو برای قوریلتای انتخاب خان جدید بمغولستان برگشته نقشهٔ تسخیر اروپای غربی بانجام نرسید واین نواحی از آسیب حملهٔ مغول محفوظ ماند .

مرگ اگتای قاآن در ٦٣٦

اوگدای قاآن پس از تصرف مجدد ایران ونواحی غربی آن وفرستادن اردوی معظمی بفتح اروپای شرقی تمام روزهای خود را بخوشی و کامرانی گذارنید ودرزمان سلطنت خود تا می توانست بترمیم خرابیهای چنگیز اقدام نمود ازآنجمله ارغون آقارا بحکومت ولایت خراسان وتعمیر شهرهرات فرستاداین شخص پس ازورودبهرات وجمع آوری پیشه وران و هرویان متفرق بتعمیر شهرپرداخت ودرامر زراعت وعمارت سعی و اهتمام زیادنمود وباندك زمانی هرات را معمور گردانید .

اگتای قاآن درمدت اقامت درمغولستان وساختن بناهای عالی در قراقورم دست بعیش و عشرت و شکار و جوانمردی زد بطوری که در مشرق زمین بجوانمردی معروف شده اوراحاتم آخرالزمان لقب دادندوچون بشرب شراب زیاد مبادرت مینمود روز بروز ضعف مزاجش شدت کرده تا آنکه بر اثر همین کیفیت در سال سیزدهم سلطنت در ٦٣٩ وفات یافت .

سلطنت گیوك خان ونیابت سلطنت مادرش

(٦٣٩ ـ ٦٤٧)

اگتای قاآن در ابتدای سلطنت پسر بزرگتر خود کوجو را که مادرش توراکیناخاتون بود ولیعهد نمود لکن کوجو عمرش در زمان حیات پدر بسر آمد و ولیعهدی بپسر کوچك کوجو یعنی شرامون رسید و چون قاآن وفات یافت بجهت صغرسن شرامون وغیبت گیوك خان پسر دیگرا گتای که بتسخیر اروپای شرقی سرگرم

بود تورا کیناخانون که مادر گیوك و دیگر اولاد قاآن بود برمسند حکومت نشسته زمام امور را دودست گرفت وفاطمه خاتون نامی را که ازجملهٔ اسرای مشهدطوس بود درکارها باخود شریك گردانید وبارسال تحف وهدایا باطراف و استمالت سپاهی ورعایا مشغول و بیشتر بزرگان را بمطاوعت خویش مایل ساخت وباین ترتیب مدت سه سال بامر ونهی اُلوس چنگیز خانی پرداخت تا آنکه گیوك خان از سفر اروپای شرقی باز گشته باوجود اقتدار زیاد زمام مهام پادشاهی را تحت اختیار مادر گذاشت .

تورا کیناخاتون برای تهیه قوریلتاوانتخاب پادشاه قاصدانی باطراف جهت احضار سلاطین و حکام ایران و توران فرستاد واز تمام نواحی روم وشام و بغداد و ولایت دشت قبچاق وچین وختا باندك زمانی ملوك واشراف و اعیان در اردو حاضر گشتند غیراز باتو پسر جوجی که بحکومت گیوك راضی نبوده ببهانهٔ درد پا تخلف نمود بقیهٔ مدعوین یا خود شخصاً بقوریلتای آمدند و یا نمایندگانی باتحف و هدایا روانه کردند حتی خلیفهٔ عباسی بغداد هم نماینده ای باهدایا بدربار مغولستان فرستاد .

بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نمایندگان ممالك اطراف حاضر شدند درباب تعین پادشاهی صحبت بمیان آمد بالاخره اکثریت حضار برطبق میل توراکیناخاتون رفتار کرده جانشینی را بگیوك خان پسر اگتای قاآن واگذار کردند و پس از تعیین ساعت سعد باشارهٔ قامان و منجمان مغولان کمر ازمیان گشاده و کلاه ازسر برداشته گیوك خان رابرتخت خانی نشاندند وبترتیبی که در ذکر جلوس اگدای قاآن بیان شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند . وپس از انجام قوریلتا حکام ولایات را اجازه مراجعت داد و ببعضی ازایلچیان سلاطین ایران وتوران انعام و احسان فراوان داده و برخی را هم باهانت و اذلال بازگردانید توراکیناخاتون و گیوك خان بیشتر پیرو آئین مسیح بودند علت آنکه اتابك گیوك خان یعنی قداق و وزیرش جیقای هردو عیسوی بودندو این دونفر خان را بمساعدت عیسویان و ترجیح دین عیسوی برشریعت محمدی ص وادار کرده بودند و چون جمعی از عیسویان در اردوی او مجتمع شدند بتدریج مذهب اسلام ضعفی تمام یافته بطوریکه هیچ مسلمان جرأت بلند حرف زدن با یك نفر مسیحی را نداشت .

گیوك خان برخلاف پدر جنگجو و مملکت گیر بود چون بتخت خانی مستقر گردید برای اجرای مرام خود امر داد که یاساهای چنگیز را محترم شمرده از تحریف در آن احتراز کنندو برای تسخیر چین جنوبی و بقیه ممالك اسلامی وسرکوبی **باتو** تهیه لشگر دیده سبتای بهادر سردار معروف چنگیز خان را بچین جنوبی فرستاد و خود نیز بعزم دفع باتو عازم قلمرو او گردید و چون بسمرقند رسید اجل گریبان اورا گرفته در گذشت مدت سلطنتش یکسال وبعداز او هیچیك ازپسرانش بسلطنت نرسیدند .

انتقال سلطنت از اگتای قاآن

بمنکو قا آن بن تولی (۱)

منکو قاآن (٦٤٨ ــ ٦٥٥)

چون گیوك خان وفات یافت باردیگر برسر انتخاب جانشینی مابین خانوادهٔ چنگیزی نفاق واختلال بروز کرد و چون در آنزمان **باتو** پسر جوجی خان پادشاه دشت قبچاق که بصاین خان ملقب بود ازسایر شاهزادگان بمزید شوکت ومقام امتیاز داشت ایلچیان باطراف فرستاده و اولاد چنگیز خان را بدشت قبچاق برای تعیین جانشینی دعوت کرد بعضی از بزرگان و شاهزادگان (مانند **اقول قیمش** زوجهٔ گیوك خان که‌نیابت سلطنت راداشت و یسومنکا پسرجغتای خان‌و **شیرامون** پسر کوچونؤ اگتای که خیال سلطنت در سرداشت و **باتو اغول** ولد گیوك خان) ازیورت اصلی خود خارج نشده بااین‌اسم که‌سلطنت باید درخانوادهٔ اگدای قاآن باقی‌مانده و برای تعیین‌خان دردشت قبچاق‌صلاحیت‌اینکار نیست باید دریورت قراقروم‌قوریلتای تشکیل شودوعدّه‌ای دیگر ازشاهزادگان یانماینده ازطرف خودبدشت قبچاق فرستادند یاخود حاضر گشتنداز آنجمله سیورقوقتینی‌زوجهٔ تولی‌خان (مادرچهارپسر معتبر تولی

(۱) ازتولی‌خان ملقب به‌الغ‌نویان پسر چهارم چنگیزخان که همیشه درملازمت پدر بسرمیبرد هشت پسرماند: منکوقاآن ـ قوبلای ـ آریق‌بوکا ـ هولاکو یاهولاتو ـ قوبوقتو ـ موکا ـ بوجك ـ سبوگتای .



تولی خان و زوجه اش سیور قوق تینی

(مقابل صفحه ٥٧)

که از بزرگترین شاهزادگان مغول محسوب میشوند : منگو هلاکو قوبیلای اریق بوکا) پسر ارشد خود منگو را دستور داد که چون شاهزادگان دیگر ازحضور در دشت قبچاق امتناع ورزیدند صلاح در آنست که با پیشکش و تحف و هدایای زیاد بخدمت باتو برسی منگو هم بسخن مادر عمل نموده خودرا ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورد و پس از قوریلتائی که در دشت قبچاق تشکیل شد باتو اظهار داشت که از میان شاهزادگان منگو قابلیت سلطنت را دارد اکثر حاضران را هم با خودمتفق ساخت و در ساعت سعد کلاه از سر برداشت و کمر ازمیان گشاد ومنگورا زانو زدسپس برکه‌اغول و بوغاتیمور برادران خودرا با سپاه‌زیادهمراه‌منگوبمغولستان‌روانه کرد تا سال آینده با حضور شاهزادگان دیگر در یورت اصلی قوریلتای تشکیل شود لکن‌در مغولستان مدت چهار سال قوریلتای در تاخیر افتاد و مناقشهٔ بر قرار بود باین اسم‌که نباید سلطنت از نسل اکتای قاآن بیرون رود بالاخره باتو ببرادر خود برکه اغول پیغام‌داد که‌لازم است بزودی منگو بر سریرقاآنی بنشینند اوهمچنین کرد و عدّه ای از شاهزادکان‌مخالف‌را ازمیان‌برداشت .

چون منگو قاآن بر تخت سلطنت نشست بتمهید بساط عیش و نشاط و فرح و انبساط مشغول شد فرمود که در روزجهانبانی همچنانکه آدمی بعیش و طرب مشغول است اصناف حیوانات هم نباید از فراغت بی بهره باشند و حکم کرد کـه در آن روز مراکب‌را ازرکوب و حمل و قید معاف دارند و خون هیچ ذی حیاتی را نریزند و صیدوشکارنکنندواز گوشت‌حیوانات که‌روزپیشتر کشته‌بودنداطعمه واغذیه‌مرتب سازند و فرمان بران یکروز براین موجب عمل کردند وپس ازیکهفته که‌بسوروسرور گـذرانیدند مخالفین‌وشاهزادکان منافق‌رادستگیر کرده‌بعدازتفحص و تفتیش چون گناه شاهزادگان ثابت گشت‌همگی‌را بأُقداق که‌یکی‌ازامراءِ بزرگ اکدای‌قاآن وگیوك‌خان‌بودبیاسارسانید .

چون خاطر منگو‌قاآن أز جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقا تیمور را با تحف و هدایای شایسته بخدمت باتو باز گردانید و دیار مشرق را بمحمودیلواج مشاور چنگیز خان عنایت کرد ـ ریاست خراسان و عراق و آذربایجان را بارغون‌آقا



منکو قاآن

(مقابل صفحه ۵۹)

داده و شرف الدین خوارزمی را هم برای حصول مالیات بوزارت همراه اوروان ساخت سپس مصمم شد فتح ممالکی را که هنوز کاملاً گشوده نشده بود بانجام رساند باین عزم برادر کوچك خود هلاکوخان را با ۱۲۰۰۰۰ نفر برای ضبط بلاد غربی ایران و دفع ملاحده و مطیع ساختن خلیفهٔ بغداد بطرف ایران روان ساخت وبرادردیگرخود قوبیلای را بصوب ختا و فتح ولایات چین فرستاد .

منکوقا آن ابتدا نماینده ای بخدمت فغفور چین فرستاده اظهار داشت که اگر میخواهی ملك و مال و دولتت سلامت بماند لازم است که اطاعت خان مغول را قبول نمائی پادشاه چین هم در جواب قاصد اظهار داشت به قا آن بگوئید که طول و عرض مملکت چین از احاطه افهام و اوهام بیرون است و کثرت لشکر این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای دولت خود میخواهی باید که سپاه تاتار ومغول را در ورطهٔ رنج و محنت نیندازی چون این خبر بمنکوقا آن رسید شصت تومان‌قشون باتفاق برادر خود قوبیلای برداشته بجانب چین در حرکت آمد و بعد از تصرف بعضی از قلاع و قصبات آن ولایت شهر های دیگر را محاصره کردند مدت محاصره بطول انجامید و هوا هم ناسالم گشت وبسیاری از مغولان بسبب بروز مرض طاعون بخاك هلاك افتادند از آن جمله منکو قا آن بود که سخت مریض شدو بعد ازهشت‌روز کسالت در سال ٦٥٥ مرد .

منکوقا آن در مملکتداری مقررات یاسای چنگیز و آداب و رسوم مغول را مواظبت و رعایت میکرده لکن بواسطهٔ وسعت یافتن ممالك او و معاشرت با ممالك متمدن بقواعد و اصول سیاست مملکتداری و اداره و انتظام سلاطین متمدن آشنا شده روش عادلانه ای را پیش گرفت مالیاتها را تخفیف داد برای سپاهیان مقرری‌معین کرد و بامراو فضلای ایرانی و چینی و مغولی دواوین قراقروم را مرتب کردند .

منکو قاآن‌نسبت بعموم‌ادیان رعایت جانب احترام را نگاه میداشت باوجودی که خود او و مادرش عیسوی بودند نسبت بایرانیان و مسلمانان با احترام تمام رفتار میکردندواًیدی قوت‌را که بزرك بت‌پرستان بود و نسبت بمسلمانان جور و ظلم قائل میشددستور دادند در روز جمعه‌بر در یکی‌از مساجد بدار آویختند .

درایام سلطنت منکو رفت وآمد بین ممالك عیسوی اروپا وآسیا بادربارمغولستان زیاد شد سبب آن جنگهای عیسویان با مسلمین مشرق بود معروف بجنگهای صلیبی که میخواستند از منکوقاآن بر ضد مسلمین کمك بگیرند لکن منکو از دادن کمك امتناع ورزید.

منکو قا آن چون مریض شد قبل از مرگ برادر خود قوبیلای قا آن را برای تسخیر چین جنوبی مامور نمود و او پس از تصرف مقداری از شهر های چین برای تعین خان جدید بمغولستان برگشت و چون خود را بر تخت خانی مستقر نمود و برادر خود اریق بوکا را از بین برد با برادر دیگر خود هلاکو خان کاملا اتحاد را برقرارنموده برای تصرف قطعی چین جنوبی (که به منزی (١) وماچین معروف میباشد) بدان طرف در حرکت آمد و در مدت بیست سال تمام چین را ضمیمه متصرفات خود ساخت و در زمان سلطنتش وزارت اورابیشتر ایرانیها داشتند و امر تجارت در زمان قوبیلای قا آن رونق بسیار گرفت و با دربار اروپارابطهٔ برقرارنمود مارکوپولو (٢) سیاح ونیزی در زمان قوبیلای قا آن بمغولستان آمده از طرف خان باطراف سفر نمود و سفر نامه ای از خود راجع بوضع جغرافیائی چین و ژاپن بیادگار گذارده و در کتاب خویش مملکت ژاپن را **سی پانگو** (٣) نامیده است.

نظر باینکه داستان لشکر کشی قوبیلای قاآن و سلطنت او در چین و تیمورقاآن و خانان دیگر مغولستان چندان ارتباطی با تاریخ ایران ندارد اینستکه از شرح وقایع ایام زندگانی آنها خود داری شده بذکر اردوکشی هلاکو در ایران و سلطنت او و فرزندانش می پردازیم.

---

(١) Menzi (٢) Marco-pelo (٣) Cipangu

فصل پنجم

لشگر کشی هلاکو بایران وانقراض خلافت عباسی

قبل از اینکه از لشکر کشی هلاکو خان بطرف ایران صحبت بمیان آوریم لازم است بدانیم که در فاصله مابین ۶۱۸ و ۶۵۴ یعنی از زمان فتح خوارزم وخراسان تا حملهٔ هلاکو حکومت ایران با که بوده و چه اشخاصی در ایران حکومت کرده اند اینك مختصراً بذکر اسامی آنها مبادرت میکنیم :

بعد از آنکه جوجیخان خوارزم را فتح نمود حکومت آنجا را بیکی ازسرداران خودموسوم به **جنتمور** واگذار کردو اینشخص بعدهاازطرف اُگتای قاآن هم بهمان حکومت منصوب شده بودو چون درسال ۶۲۶ سرداری ازطرف اُگتای قاآن بنام جورماغون نویان برای تعقیب جلال الدین خوارزمشاه بایران آمد و هر یك از حکام مغولی ایران بنوبه خود بجورماغون نویان کمك نمودند از آنجمله جنتمور بود . چون جورماغون بطرف نواحی غربی ایران عازم شد در خراسان انقلاب برپای گشت و قبل از اینکه خبر شورش باگتای قاآن برسد جنتمور شورشیان را در ارگ سیستان محصور گردانید لکن از طرف اُگتای عده ای بسرداری **طایر بهادر** برای خواباندن شورش بطرف خراسان عازم شدندو ما بین این دو سردار نزاع و اختلاف بروز کرد جنتمور بازبردستی فوق العاده در سال ۶۳۰ فرمان حکومت خراسان و مازندران را رسماً از اگتای قاآن دریافت داشت باین ترتیب دست بقیهٔ سرداران از مداخله در کارهای او کوتاه گشت و این شخص تا سال ۶۳۳ درخراسان حکومت میکرد ووزارت او از طرف اوکتای قاآن به **بهاءالدین جوینی** پدر علاءالدین عطاملك جوینی واگذار شد و از این تاریخ صاحب دیوانی کل ممالك ایران باین خانواده رسید .

بعد از فوت جنتمور حکومت خراسان و مازندران از طرف اگتای ابتدا به نوسال وبعدهم به **گرگوز که** از امرای جنتمور بود واگذار شد واین دویمی تا سال ۶۴۱ حکومت خراسان را داشت و بعدالت و کفایت تمام حکومت میکرد وخرابیها را مرمت و مالیاتها را بخوبی جمع آوری نمود و ترتیب صحیحی جهت آن داد وشهر طوس را که خرابه ای بیش نبود در سال ۶۳۸ مقر خود قرار داده بتعمیر و آبادی آن قیام نمود و کار خراسان در عهد او رونق گرفت و عدالت و امن و فراغت شیوع یافت و مردم قرین رفاه و آسایش شدند و با وجودی که از طرف قاآن فرمان داشت مردان زیرك و جاه طلب دائم اسباب چینی کرده در دشمنی با اواز پای نمی نشستند و اسباب صدمهٔ اورا فراهم میساختند و چون در این اوقات اگتای قاآن مرد کارها پریشان شد و دشمنان گرگوز را دستگیر و تسلیم نوادهٔ جغتای (قرا اوقول) کردند و او آن امیر را که در آخر کار مسلمان شده بود بقتل رساند.

بعد از قتل گرگوز حکومت نواحی که از شط جیحون تا حدود فارس و گرجستان و موصل و بلاد روم باشد از طرف تورا کینا خاتون (زوجهٔ اگتای که نیابت سلطنت را داشت) به **امیر ارغون** واگذار شد. این شخص پس از تصرف شهرهای فوق و کوتاه کردن دست سرداران بزرگ مغول که باستبداد وظلم رفتار میکردند یك از نواحی خراسان و آذربایجان وعراق و گرجستان وموصل و غیره عمال و منشیانی از طرف خود گذاشت و دستور داد که بعامه مردم برفق و ملاطفت رفتار نمایند.

ارغون ازسال ۶۴۱ تا ۶۵۴ بحکومت نواحی فوق برقرار بود ووزارت او بابهاءالدین جوینی وپسرش عطاءملك جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی بود وچند سفر که بدربار قاآن بقراقروم رفت بهاءالدین وعطاملك را باخود برد بالاخره درسال ۶۵۱ بهاءالدین درسن شصت وفات یافت وکارهای او بتمامی بعطاملك رسیدامیرارغون باین مقام باقی بودتاهلاکو مأمور دفع اسماعلیه وفتح عراق عرب والجزیره گردید چون هلاکو باین مأموریت بایران آمد

امیر ارغون در خدمت او داخل شد و باین حال خدمت هلاکو را میکرد تا آنکه در سال ۶۷۳ در گذشت .

دفع اسماعیلیه

با وجود تمام بلیاتی که اسلام از ابتدای هجوم مغول دیده و بیشتر ممالك اسلامی در زیر سم ستور آنان پایمال گشته هنوز حال نفاق در بین مسلمین برقرار بود.

از طرفی اسماعیلیه سراسر ممالك اسلامی مشرق را دچار وحشت کرده باسایر مسلمین بمخالفت مشغول و هرکه را قدرتی پیدا میکرد بوسیلهٔ فدائیان خود بقتل میرساندند ودر تمام قهستان و رودبار الموت و دره های جنوبی سلسلهٔ جبال البرز قریب ۵۰ قلعه محکم برای خود ساخته و پیوسته اسباب آزار و زحمت مخالفین خود خصوصاً مسلمین را فراهم میکردند .

از طرف دیگر امرای ایوبی که مصر وشام در تصرف آنها بود با امرای دیگر الجزیره و سلاطین سلجوقی آسیای صغیر نمیساختند واز یکدیگر پیش حکام وخوانین مغول سخن چینی کرده و مغول را در گرفتن بقیه ممالك اسلامی محرك میشدند .

از طرفی هم خلافت اسمی بنی عباس در بغداد بر قرار بود و گاهی خلیفه بوسیلهٔ اشاره و صدور حکم بعضی از امرای مطیع خود را باسم حفظ خلافت و دفاع اسلام بجنبش میآورد و باین ترتیب دو نوبت قشون مغول را قبل از آمدن هلاکو به ایران شکست داده بود .

بنا بر این مقدمات مغول که باوضاع و احوال ایران آشنائی داشتند در صدد بر آمدند که اسماعیلیه و بنی عباس را از میان برداشته و آخرین ممالك اسلامی قسمت غربی آسیا را نیز تسخیر کنند. باین ترتیب منکو قاآن پس از نشستن بتخت برادر کوچکتر خود هلاکو خان را در سال ۶۵۱ با ۱۲۰،۰۰۰ نفر از سپاهیان زبدهٔ چنگیزی و بعضی از شاهزادگان و امرای تاتار بدفع اسماعیلیه و انقراض خلافت عباسی و فتح

مصر و شام بطرف ایران فرستاد و مقرر کرد که جورماغون و بایجو و امیر ارغون تحت فرمان اودر آیند .

هلاکو در ربیع الاول سال ٦٥١ بطرف جیحون سرازیر شد و از اسباب قلعه‌گیری و استادان منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند قریب هزار نفر با خود همراه ساخت بدواً یکی از امرای عیسوی اردوی خودراموسوم به **گیتوبوقا** مقدمهٔ بطرف قهستان و رودبار روان ساخته خود در تاریخ ٦٥٣ بسمرقند رسید .

گیتوبوقا در قهستان بتاخت و تاز و خراب کردن قلاع اسماعیلیه مشغول شد سپس بطرف دامغان در حرکت آمده یکی از قلاع اسماعیلیه یعنی **گردکوه** را محاصره نموده جمعی از لشکریان تاتار را آنجا گذاشته خود بتسخیر قلاع رودبار و طارم شتافت و هلاکو خان هم بکمك او در حرکت آمد چون **رکن‌الدین خورشاه** پسر علاءالدین محمد آخرین خلیفهٔ اسماعیلیه نزدیك شدن هلاکو خان را درك کرد اظهار ایلی و انقیاد نموده برادرخود **شهنشاه** را نزد هلاکو فرستاد چون‌شهنشاه بخدمت‌رسید اظهار اطاعت‌وانقیاد ازطرف‌خود و برادرش‌رکن‌الدین‌خورشاه‌نمودهلاکو جواب داد که چون از طرف شما گناهی ظاهر نشده‌ما رقم‌عفو برجرایم‌آباءِ تو کشیدیم لازم است که قلاع رودبار را ویران ساخته بخدمت ما حاضر شوی رکن الدین بعضی از کنگره های حصار را خراب کرده خود از ترس بملازمت خان نرفت و عدّه ای را گماشته که از گرد کوه و قهستان بخدمت هلاکو شتابند چون خان بدماوند رسید از آنجا در ١٧ شوال ٦٥٤ بنواحی **میمون‌دژ** که مقر رکن الدین بود فرود آمدپس از جنگ مختصری ترس بر خورشاه‌غلبه کرده ابتدا پسرخودرا با ایرانشاه که برادرش بود نزد هلاکو فرستاد و خود در بیست و نهم شوال ٦٥٤ باتفاق خواجه نصیر الدین طوسی که در آنزمان در آن قلعه بود و دیگر اعیان ونقود نامعدود و اجناس بی قیاس بعنوان پیشکش بخدمت هلاکو خان روان شده زمین خدمت ببوسید و باین ترتیب دورهٔ اقتدار ١٧٧ سالهٔ اسماعیلیان از ایران بر چیده شد .

هلاکو خور شاه را بدسته‌ای از محافظان هشیار سپرده بااو باحترام رفتار کرد و بتخریب قلاع رودبار اقدام نمود ودر اندك مدتی قریب چهل‌واند حصار، رامغول با خاك یکسان کرد سپس قلعهٔ لمبه سر و گرد کوه و الموت را در محاصره گرفت بدواً خور شاه راپپای حصار برای دعوت الموتیان بایلی فرستاد آنها ابتدا از قبول ایلی خودداری کردند ولی همین که‌دیدند دوشهر دیگر تسلیم شده قاصدی نزد رکن‌الدین فرستاده امان طلبیدند هلاکو خان هم‌ساکنان آن دوقلعه را بخشیده پس از سه‌روز دیگر بغارت و تاراج شهر امرداده آنجا را مانند سایر قلاع ویران کردند (۱) و این آخرین پناه‌گاه معتبر فدائیان که مرکز دولت وآشیانهٔ مهم ایشان محسوب میشد نیز بچنك مغول افتاد.

مغول پس‌از خرابی شهر داخل آشیانهٔ اصلی حسن‌صباح شده اموال و خزاین ایشان را بتاراج بردند و بر کتابخانهٔ بسیار نفیسی که‌در طی سالهای متمادی درالموت تأسیس کرده بودند دست یافته هلاکو امربنابود کردن آن داد عطاملك جوینی که در این‌سفر همراه بود از هلاکو اجازهٔ مطالعه آن کتب را گرفت و بسیاری از کتب منحصر بفردرا از حرق نجات بخشید و آلات نجومی و رصدی اسماعیلیه را از آن میان بیرون آورد (۲).

رکن‌الدین خورشاه پس‌از چندروزی اقامت در اردوی هلاکو بدختر یکی از مغولان عاشق شده چون هلاکو خان شنید فرمود تادختررا باودادند سپس بخواهش خود خورشاه اورا بمغولستان بدربار منکوقاآن فرستاد و منکوقاآن هم‌اورا نپذیرفته بطرف ایران بر گرداند لکن در بین راه بدست اتباع مغول بقتل رسید و هلاکوخان هم دوپسر خورشاه و خواهران و برادران و کسان اورا بین ابهر و قزوین کشت و نمایندهٔ اوهم قهستان را بتصرف درآورده ناصرالدین محتشم (۳) رابا ۱۲۰۰۰ نفر ازاهالی قهستان ازبین بردند و چون هنوز ملاحده کاملاًاز بین نرفته وقلاع محکم‌در

(۱) «درتاریخ گزیده نوشته شده‌که حصارالموت راحسن‌بن‌زید علوی‌در زمان خلیفه متوکل عباسی بناکرده وآن‌قلعه۲۰۲ ٤سال پای‌بر جای بوده»

(۲) مغول بستاره شناسی وزیج وبنای رصد زیادة ازحد علاقه داشتند وعلت‌واگذار کردن کتابخانه اسماعیلیه بعلاءالدین عطاملك جوینی وکتابخانه بغداد بخواجه نصیرالدین طوسی این‌بود که‌کتب نفیسهٔ مربوط باین‌علم وآلات نجومی ورصدی را ازحرق‌وغرق نجاة بخشند.

(۳) «خواجه نصیرالدین طوسی‌کتاب اخلاق‌ناصری خودرا بنام‌این شخص‌نوشته است»

شام‌را در تصرف داشتند درسال ٦٥٨ مغولان آن جماعت را ازبین بردند ودر ٦٧١ ممالیك مصر بقیهٔ آشیانه های ایشان رادر حدود شام و لبنان خراب کردند و فتنهٔ اسماعیلیه خاموش شد .

فتح بغداد وانقراض خلافت عباسی

٦٥٥ - ٦٥٦

خلافت المستعصم بالله - ابواحمد عبدالله ملقب به المستعصم بالله پسر المستنصر بالله بعداز فوت پدر درسال ٦٤٠ برمسند خلافت نشسته واوسی وهفتمین وآخرین خلیفهٔ عباسی است این خلیفه ازلحاظ شوکت و عظمت وتجبر وتکبر و کثرت زر وجواهر وبسیاری اسباب بردیگر خلفا ممتاز بوده وزارت اوتاسال ٦٤٢ با نصیرالدین محمد الناقد که وزارت مستنصر را میداشت وا گذار بود وازاین تاریخ ببعد واگذار **مؤیدالدین محمد بن احمد بن علی بن محمد العلقمی** گشت درباریان او همه ازمردمان پست بوده و بروجود خلیفه استیلای کامل داشتند و بغیراز ابن العلقمی بقیه مردمی بیکفایت وپست عنصر و مغرض بودند و خلیفه بی تدبیررا آلت دست خود قرار داده اسباب ضعف کاراورا فراهم میساختند خود خلیفه هم مردی آرام - متدین - نیکوکار - خوش اخلاق - کتاب دوست ولی بی عزم وپست رأی وبی اطلاع ازامور سیاست ومملکتداری وبیشتر اوقات زندگانی خودرا بلهوو لعب ومعاشرت بازنان و مطالعهٔ کتب بدون استفاده صحیح می گذراند .

درزمان خلافت المستعصم بالله مغول چند بار بطرف بغداد آمدند لـکن تااوایل سال ٦٥٦ هیچوقت بگرفتن بغداد موفق نشدند از آنجمله در ١٧ ربیع الاخر سال ٦٤٣ تانزدیك بغداد آمدند ولی قشون خلیفه بدستور مؤیدالدین محمدابن العلقمی وزیر و سرداری **شرف الدین اقبال شرابی** مغول راشکست داده وبغداد راازشر استیلای آنها نگاهداشتند .

درزمان حملهٔ هلاکو بطرف بغداد زمام امور کشوری و لشکری خلیفه در دست

ابن‌العلقمی وزیر و شرف‌الدین اقبال شرابی فرمانده قشون و سلیمانشاه ترکمان و مجاهد الدین آیبك دواتدار صغیرو علاء الدین آلتون برس دو اتدار کبیر بود ولی این امرا و وزراء هر کدام‌بشکلی‌بخیال بر انداختن خلیفه و مصمم بر زمین زدن یکدیگر بودند چنانکه چند بار مجاهدالدین یعنی دو اتدار صغیر قصد از بین بردن خلیفهٔ سست رأی را نمود و خلیفهٔ بی مغزبجای دفع او و بقیه امرای یاغی و دشمنان اغلب‌از تقصیر آنها گذشته وبنصیحت آنان‌مشغول میشد .

از طرفی دیگر مردم بغداد که از شیعه و سنی مرکب بودند و بر سرعقاید دینی با یکدیگر اختلاف دائمی داشتند چنانکه در سال ٦٥٠ دربغداد بین شیعه و سنی جنگ بروز کرد خلیفه پسر بزرگ خود ابوبکر را مأمور دفع فتنه نمود ابوبکر هم بحمایت مردم سنی شیعه مذهبان محله کرخ بغداد را غـارت نموده بسیاری از سادات را اسیر ساخته و مشهد امام موسی بن جعفر را هم بباد غارت دادند بنابراین عموم شیعی مذهبان بغداد از خلیفه سخت متنفر شدند از آنجمله ابن العلقمی که طر فـدار مردم کرخ بوده سخت آزرده و ملول گشت و منتظر انتقـام از خلفیه می بود .

درموقعی که حال مردم بغداد بشرح فوق بود هلاکو بهمدان آمده مشغول تهیه سپاه گشت و چند بار بین او و خلیفه سفرا در رفت و آمد بودند . هلاکو در سال ٦٥٥ ایلچیانی از همدان نزد خلیفه‌روانه کرده از او تقاضای قبول ایلی نمود و خواست که خلیفه شخصاً بخدمت او آمده ویا ابن‌العلقمی ومجاهد الدین دو اتدار کوچك را برای رساندن پیغام نزد او بفرستد خلیفه علاوه بر آنکه خود نرفت از فرستادن آن دو نفر هم خود داری نمود و هر قدر ابن العلقمی خواست خلیفه را راضی بکند که با فرستادن تحف وهدایا به پیش هلاکو و خطبه و سکه را بنام او بر قرار کردن ممکن است هلاکو را از خیال تسخیر بغداد منصرف نمود ولی بواسطهٔ سعایت مخالفین و امرای مغرض ممکن نگشت تا آنکه بالاخره خلیفهٔ نادان از راه اضطرار نمایندگانی با تحف و هدایا بخدمت هلاکو روان ساخت و پیغام داد از سوء

عاقبت کسانیکه بربنی عباس شوریده اند بتصور اینکه با این بیانات پوچ میتواند هلاکو را ترسانده و از نیمه راه بر گرداند در صورتیکه این پیغامها بیشتر بر غیظ و غضب هلاکو افزوده اورا بیش از پیش عازم حرکت بطرف بغداد نمود

فتح بغداد درنهم صفر سال ٦٥٦

هلاکو خان پس از جمع آوری سپاه وبخشیدن خلعت و حکومت بامرای سر حدی کوهستانات عراق لشکریان خود را بچند قسمت نمود جور ماغون نویان و بایجورا باقوای فراوان دستور داد که از مغرب بغداد را درمحاصره بگیرند کیتوبوقا و چند سر دار دیگر را از راه لرستان و خوزستان بطرف بغداد روان ساخت و خود او در اوایل ذی الحجه سال ٦٥٥ از راه کرمانشاه و حلوان بمعیت امیر ارغون و خواجه نصیر الدین طوسی و علاء الدین عطا ملك جوینی بطرف بغداد در حرکت آمد .

دو دستهٔ اول که یکی بسر داری جورماغون و دیگری بسر داری کیتوبوقا بود هر کدام نواحی مأموریت خود را بتصرف در آورده از مغرب و جنوب بغداد را در محاصره گرفته منتظر ورود هلاکو خان گشتند در این ضمن هلاکو هم در محرم ٦٥٦ ازطرف مشرق بغداد را درمحاصره گرفت

محاصرهٔ بغداد مدت ٨ روز یعنی تا آخر محرم بطول انجامید در این مدت مغول شهر را قدم بقدم خراب کرده و پیش میآمدند خلیفه هر قدر سعی کرد که با وعد ووعیدهلاکو را منصرف نماید موفق نگشت (١) بالا خره خلیفه از راه اضطرار سلیمانشاه و مجاهد الدین دو اتدار کوچك را بخدمت هلاکو روانه نمود و مغول هم این دو نفر و عدهٔ زیادی از مردمان بغداد را بعنوان حشر که میخواهند بطرف مصر و شام روانه نمایند از بغداد خارج نموده بخدمت هلاکو آوردند خان هم تمامی آن جماعت را بقتل رساند .

خلیفه‌المستعصم در روز یکشنبه ٤ صفر ٦٥٦ باسه پسر خود و عدهٔ زیادی از سادات وائمه واعیان بغداد از شهر خارج شده بخدمت هلاگو رسید خان مغول هم

(١) دراین سفر خواجه‌نصیرالدین طوسی وامیرارغون حکمران نواحی شرقی ایران وعلاء الدین عطا ملك جوینی همراه‌هلاکو خان حضور داشتند »

خلیفه و سه پسر اورا اجازه داده که بداخل شهر رفته مردم‌را ازجهاد باز دارد وبقیه همراهان وخواص خلیفه رابیاسا رسانید خلیفه نیز چنین کرد ومردم دست ازجهاد باز داشتند و بعداز آنکه جمعیت شهر را بخارج کوچانده تمامی‌را بقتل رساند (۱) سپس هلاگو در نهم صفر ببغداد وارد شده و مستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود بخدمت طلبید وگفت تومیزبانی وماميهمان آنچه دست مکنت توبدان رسد که درخور ما باشد بخدمت بیاور مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده جواهرات وظروف طلاونقره مرصع شده بمقدار زیاد بخدمت هلاگو آورد ولی ایلخان (۲) بر آنها التفات نکرده بحاضران انعام فرمود و بخلیفه گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان درتصرف بندگان ماست واحتیاج بتسلیم نیست آنچه از ذخایر و دفاین در نظرداری بگوی مستعصم همه را اظهار داشت و کلید خزاین پانصدو بیست و پنج ساله اجدادی خودرا درکف او نهاد وبامر هلاگوخان چندروزی بخلیفه طعام ندادند خلیفه اظهار گرسنگی کرده خوردنی طلب نمود چون خان مغول شنید دستورداد طبقی از زر و جواهرات جهت خوردن برای‌اوببرند خلیفه چون طبق را مشاهده کرد گفت زرو جواهررا چگونه توان خورد هلاگو اظهار داشت چیزی را که نتوان خورد چرا نگهداشتی و فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی سپس دستورداد مستعصم رابقتل رساندند (۳) ودرشهر بغداد از نقودنا معدود و نفایس اجناس و جواهر و ظروف زرین و سیمین و اسبهای عربی وغیره بقدری بدست مغول افتاد که ازحساب خارج گشت بعداً مغولان بتحزیب شهر وبرج وباروها اقدام کرده همه رابا خاك یکسان نمودند دراین موقع هلاگوخان امرداد که کتابخانهٔ بغداد رادر دجله بریزند ولی خواجه نصیرالدین طوسی باین اسم که برای زیج

---

(۱) قتل‌عام وخونریزی دربغداد بحدی شدکه‌از خون کشتگان آب‌دجله رنگین گردید« در تاریخ گزیده نوشته شده که در اینواقعه ۸۰۰۰۰۰ نفراز مردم بغداد بقتل رسیدند »

(۲) هلاگو و جانشینان اورا ازاین‌تاریخ ببعد ایلخان گفته سلسلهٔ آنهارا ایلخانیان می‌نامند.

(۳) گویند درروز بیست‌وچهارم صفرسال ۶۵۶ بامرهلاگوخان خلیفهٔ المستعصم رادر نمدپیچیده آنقدر برزمین مالیدند که‌اعضاء او از یکدیگر جداگشت تا باین ترتیب کشته شد.

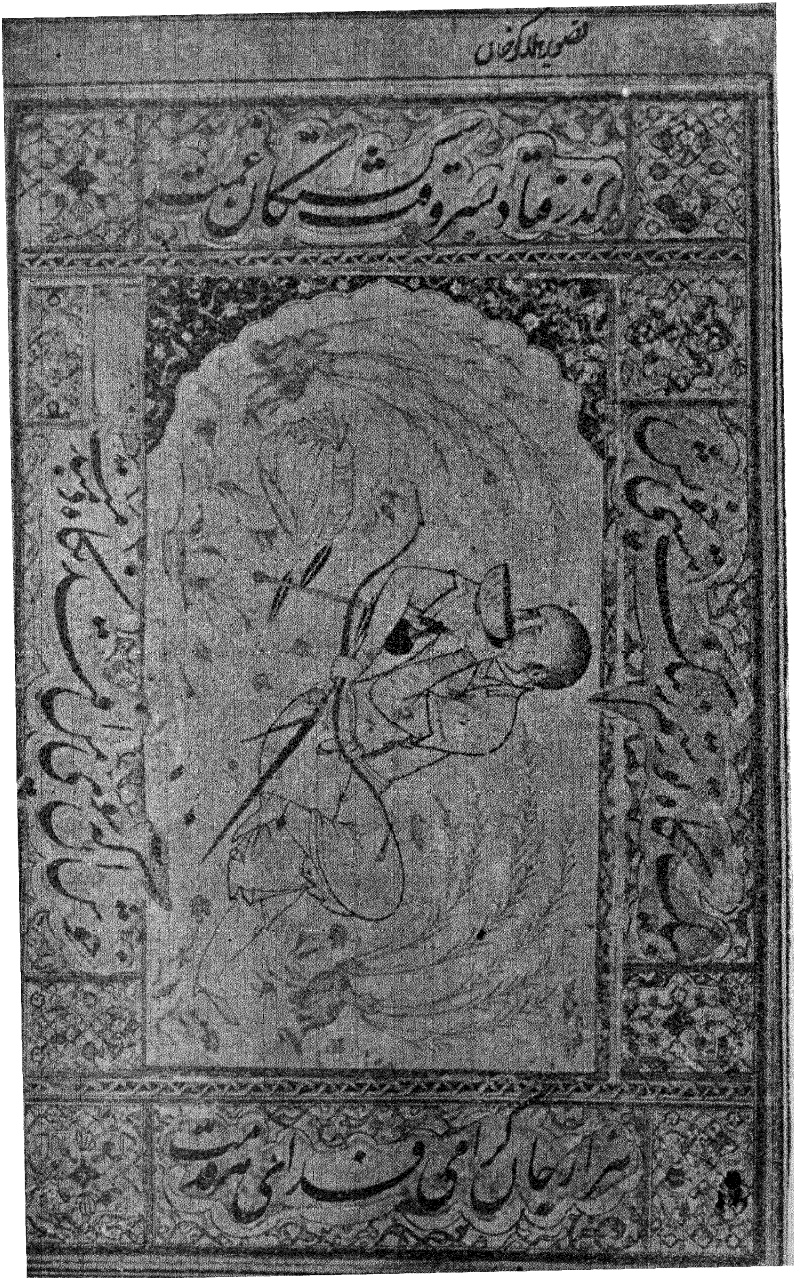
مراغه احتیاج باین کتب زیاد میباشد ازهلاکو برای مطالعهٔ آن کتب اجازه داد گرفته وارد کتابخانه شد و باین ترتیب بسیاری از آن کتب را از غرق و حرق نجات بخشید .

هلاکو بعد از قتل خلیفه شحنگی بغداد را بعلی بهادر که در این فتح خدمت زیاد نموده بود وا گذار کرد و وزارت اورا هم بابن العلقمی تفویض نمود و ایشان بآبادی شهر و ترمیم خرابیها و کفن و دفن کشتگان مشغول شدند و هلاکو کمی بعد بسمت خانقین برگشته و سرداران او حله و کوفه و نجف را گرفتند و بطرف شوشتر وشهرهای دیگر خوزستان سرازیر شدند .

تسخیر بغداد بتوسط هلاکو وقتل خلیفه مسلمین بدست مغول عموم مسلمانان خصوصاً اهل تسنن را متألم کرد و این واقعه را از بزرگترین وقایع عالم و بمنزلهٔ بزرگترین لطماتی میدانند که بمقام مقدس خلافت وارد آمده - اثر دیگر فتح بغداد و کشته شدن مستعصم خلیفه نبودن جانشینی کافی بود و این امر در نزد شیعی مذهبان چندان اهمیتی نداشت ولی بر سایر مسلمانان سخت ناگوار آمد.

مراجعت هلاکو خان از بغداد و لشگرکشی بالجزیره و شام

بعد از تسخیر بغداد هلاکو اموال زیادی که ازغارت خزائن خلفای عباسی بدست آورده با غنائمی که از گرجستان و ارمنستان و بلاد روم گرد آورده بود بآذربایجان فرستاد و در یکی از جزایر دریاچه رضائیه عمارتی عالی بنا کرده و تمامی آنهارا در آنجا گذاشت و مقداری از این جواهرات و نفایس را هم بمغولستان خدمت برادر خود منکو قا آن ار سال داشت سپس مراغه را مقر اقامت خود قرار داده و خواجه نصرالدین طوسی را امر داد که در آن شهر درمحل مناسبی رصد خانه ای بنانماید وبرای مخارج رصد وبستن زیج هلاکو دستورداد جمیع اوقاف ممالك مغول را تحت اختیار خواجه قرار دهند . رصد مراغه قریب ۱۱ سال طول کشید و نتیجهٔ آن را خواجه نصیر الدین در کتابی باسم زیج ایلخانی در ٦٦٣ یعنی در زمان ابقا خان منتشر ساخت و بعد از ابقا خان بتدریج بنای رصد



تصویر هلاکو خان

مقابل صفحه ٧٢

متروك ماند و امروز بغیر از چندخرابه چیز دیگری از آن باقی نمانده .

هلاکو بعداز رسیدن بمراغه آنجارا پای‌تخت خودقرار داد(۱)ودراواخر سال ٦٥٦ بدر الدین لؤلؤ حکمران موصل که دراین زمان قریب نُود سال از عمر او میگذشت بخدمت هلاکو خان رسید و خان هم او را بالطاف و عنایت خود بموصل بازگرداند و باو دستور داد که در تسخیر شام پسر خود ملك صالح را با قوای کافی بکمك ما بفرست بدر الدین چنین کرد وخان هم دختر جلال الدین منکبرنی (یعنی ترکان خاتون) را تحت ازدواج ملك صالح در آورد .

هلاکو خان ابتدا نمایندگانی بشام که در این تاریخ در دست سلاطین ایوبی‌بود فرستاد و آنها را بایلی‌دعوت نمود لکن حکمرانان شهر های شام ایلچیان را ناراضی برگرداندند و هلاکو بکمك الملك الصالح پسربدر الدین لؤلؤ در ۲۲ رمضان سال ٦٥٧ بطرف شام حرکت نمود چون بدیار بکر (آمد) رسید پسرخود یشموت‌را باسپاه فراوان بمحاصره و تخریب میافارقین و ماردین فرستاد و ملك‌صالح‌را هم باستخلاص آمدگماشت وخود بمحاصره رُها ونصیبین وبعد ازآن به حران‌عازم گشت . هلاکوخان ابتدا نصیبین و حران را بچنگ گرفته متوجه حلب گشت و دسته های دیگر سپاه او هم بقیهٔ دروازه های شهر را در محاصره داشتند و در فاصله چند هفته شهر حلب و حصار و قلاع او بدست مغول خراب شد و هلاکو فرمان داد که تمامی مردم حتی اطفال و شیر خوارگان و کودکان گهواره را بقتل آوردند .

چون مردم دمشق از واقعهٔ ساکنان حلب اطلاع حاصل کردند نمایندگانی با تحف‌وهدایابخدمت‌ایلخان‌فرستاده‌اظهاراطاعت‌وانقیادنمودند، هلاکوخان کیتوبوقانویان را هم بضبط و تصرف آنجا فرستاد و اعیان مملکت باستقبال او آمده با احترام تمام او را بشهر آوردند و بااین ترتیب دمشق از خرابی مصون ماند در سال ٦٥٧ .

---

(۱) علت انتخاب این محل بپای تختی از دو لحاظ بود : یکی بجهت سالم بودن آب و هوای آن و دیگر نظری بود که هلاکو بفتح شام و مصر داشت و آنجا را محل اردوی خود قرار داده بود

در همین ایام از طرف مشرق ایلچی رسیده و خبرفوت منکو قاآن را رسانید و هلاکو خان محزون گشته بجانب آذربایجان مراجعت نمود و کیتو بوقا را بحکومت دمشق و شام نامزد کرده نماینده ای بطرف مصر جهت قبول ایلی و اطاعت فرستاد



چنانکه گفته شد هلاکو خان دستهٔ از سپاهرا بسرداری پسرش یشموت بجانب میافارقین و ماردین مامور گردانید حکومت میافارقین در این زمان وا گذار الملك الکامل ایوبی بود یشموت نماینده ای نزد او فرستاده او را بایلی دعوت نمود الملك الکامل جواب داد که بر عهد و پیمان مغولان اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن خورشاه اسماعیلی و جمعی دیگر از حکام بلادرا ابتدا بامان مطمئن گردانیده وآخرالامر بی جهت بقتل رساندید من تا آخرین رمقی که در بدن دارم تسلیم نخواهم شد سپس باستمالت اهل شهر قیام نمود و یشموت هم شهر رادر محاصره گرفت و مدت محاصره دوسال بطول انجامید عاقبت در شهر قحط و غلائی عظیم روی نمود بطوری که اقویا از گوشت ضعفای بنی نوع تغذی میکردند وچون شهررا گشودند یشموت الملك الکامل رابخدمت هلاکوفرستاد خان هم امرداد که قطعه قطعه گوشت ازبدن او کنده دردهانش قراردهند بدین ترتیب حاکم عادلی رابقتل رساندند .



چون مغولان میا فارقین و قلاع اطراف راماننددسایرشهرهاویران کردند روی بصوب ماردین آوردند حکومت آنجا که در دست ملك سعید ایوبی بود اودر قلعه متحصن گشته باسپاه مغول بجنگ مشغول شد مدت محاصره هشت ماه بطول انجامد و قحط و غلادر شهر ظاهر گشت عاقبت پسر ملك سعید یعنی ملك مظفر با یشموت متحد شده قلعـه را بتصرف مغول داد و خودش از طرف یشموت والی ماردین گردید .

واقعه عین جالوت در ۶۵۸

در موقعی که هلاکو خبر فوت برادر (یعنی منکو قاآن) راشنید بترتیبی که گذشت کیتو بوقارا با ۱۰٫۰۰۰ سوارهٔ مغول در دمشق و حدود شام گذارده و نماینده‌ای هم برای قبول ایلی و انقیاد بمصر روانـه نموده خود بطرف آذربایجان و از آنجا

بمغولستان عازم شد .

حکومت مصر در این تاریخ بدست سیف الدین قُدّوز ملقب به الملك المظفر بود و او بواسطهٔ بخشش فراوان و حسن رفتار بزودی در مصر قدرت زیاد پیدا کرده طرفدارانش زیاد شد و بقیة السیف قشون سلطان جلال الدین منکبرنی و کسانیکه از جلو مغول می گریختند بخدمت او داخل میشدند . ورود فرستادگان هلاگو بمصر برای طلب اطاعت مقارن بود با ابتدای بسط قدرت امیر قُدّوز الملك المظفر نمایندگان هلاگورا بقتل رسانید و باسپاهیان کارآزموده بطرف فلسطین حرکت نمود .

امیر قدوز در محل عین جالوت (درفلسطین) شکست سختی بقشون گیتوبوقا داده ازایشان کمتر کسی باقی ماند و گیتوبوقارا زنده دستگیر نموده بقتل رساند (رمضان ۶۵۸) این واقعه بزرگترین شکستی بود که بقشون هلاگو وارد آمد و مصمم انتقام خون گیتوبوقا شد ولی بواسطهٔ گرفتاریهای دیگر بانجام قصدخود موفق نگشت اما امیرقدوز ازاین فتح نتیجه‌ای نبرده در ذیقعده ۶۵۸ بدست یکی‌از رؤسای ممالیك (۱) امیر بنیرس (۲) رکن الدین بندقداری بقتل رسیدو بیبرس باالقب الملك الظاهر پادشاه مصر گردید .

فتح موصل در ۶۶۰ - چون بدرالدین لؤلؤ حکمران موصل درسال ۶۵۸ در ۹۶ سالگی مرد هلاگوخان حکومت آنجارا بپسر بدرالدین یعنی الملك الصالح واگذاشت واوبعداز چندروزی راه مخالفت پیش گرفته بمصر رفت وازسلطان مصر یعنی رکن الدین بُندقدار کمك گرفته بموصل مراجعت کرد تاجواهرات و خزائن رابرداشته بمصر برگردد هلاگوخان چون آگاه شد لشکری بیکران بسرداری سند آغونویان بمحاصره موصل فرستاد الملك الصالح چون شهر رادر محاصره دید شروع ببذل وبخشش نموده باادادن پول سپاه را مطیع خود گرداند چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم لشکر تاتار بموصل

---

(۱) ممالیك غلامانی بودند که بر اثر استیلای مغول وفرار مردم ازجلوایشان در شام و مصر فراوان شده و پادشاهان مصر عده‌ای ازاین جماعت رابعنوان قراولان خاصه اطراف خود جهت حفاظت نگاهداشته فوجی ازایشان ترتیب دادند .

(۲) Baïbars

مطلع شدیکی ازامرای خودرا بالشکرشام بمدد الملك الصالح اسمعیل فرستاد چون این سپاه بسنجار رسید نامهٔ نوشته ببال کبوتری قاصد بستند تاالملك الصالح را از آمدن سپاه شام بکمك او مطلع سازند ازقضا کبوتر بدست مغولان افتاد وچون ازمضمون نامه مطلع شدند سند آغونویان فوراً دستهای از سپاه را بطرف سنجار فرستاده در کمین گاه نشسته برسر شامیان تاختند و نسیم فتح وظفر از جانب مغولان در اهتزاز درآمد و بادی سخت ازطرف مغول بجانب لشکریان شام درحرکت آمد . چشمهای اهل شام را ازخاك پرساخت و مغول اکثر آنجماعت را کشته لباس آنهارا دربر کردند وباین حیله بطرف موصل روان شدند چون اهالی موصل قشون شامیان رادیدند عدهای از شجاعان را بگمان خود باستقبال مصریان فرستادند و مغول تمامی آنجماعت را شهید نمودند وقتیکه الملك الصالح ازاین حیله آ گاه شد پای ثباتش از جای در رفته اظهار ارادت و وانقیاد نمود باین ترتیب مغول در رمضان ٦٦٠ موصل را گرفتند سند آغونویان هم الملك الصالح رابخدمت ایلخان فرستاد هلاکو هم چون نسبت باو خشمناك بود دستور داد اورابقتل رساندند (١) .

مرك هلاکو در ٦٦٣ — چون برکای (یا برکه) پسر جوجی از طرف برادر خود **باتو** در بر قراری منکو قاآن بتخت سلطنت سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکوخان برتر میدانست و پیوسته اسباب زحمت اورا فراهم مینمود بالاخره هلاکو ازاین معنی بتنگ آمده اظهار کردهرچند برکای **آقا** (٢) ومن **اینی** (٣) هستم ازبس طریق عنف مسلوك داشته ومرا بتکالیف نامناسب مجبور نموده من بعد با او به یگانگی رفتار نخواهم کرد چون این خبر ببرکای خان رسید و بعضی اسباب دیگر هم بیشتر سبب آزردگی برکه را فراهم نمود مصمم دفع هلاکو شدو یکی از سرداران خود موسوم به **بوقای** رابا ٣٠٫٠٠٠ نفر ازدشت قبچاق بطرف ایران فرستاد هولاکوهم در شوال ٦٦٠ بجلوی سپاه بوقادر حرکت آمد لکن درابتدا پیش قراول قشون هلاکو شکست خورد بالاخره هلاکو ازدربند شیروان گذشته و بین طرفین جنگ شروع شد و سپاه

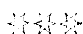
---

(١) هلاکو خان برای کشتن الملك الصالح دستور داد تااو را در نمد و دنبه پیچیده و بـاریسمان محکم بسته در مقابل آفتاب گذاشتند وگاهیهم اندك غذائی باوی‌دادندتاتلف نشودباین ترتیب پس ازچندروزدنبه هاتبدیل بکرم شده بدن اوراخوردندوباین عذاب مبتلابود تامرد سپس بامر هلاکو پسر دوسالهٔ اورا ازمیان دونیم کردهٔ دردوطرف دروازه شهر موصل آویزان کردند .(٢) برادربزرگتر (٣) برادرکوچکتر

دشت قبچاق منهزم شده فرار اختیار کردند سپس اباقاخان آنهارا تعقیب نموده وازرودخانه ترك (۱) گذشته عیال واطفال قبچاقیان را اسیر نموده بعیش و عشرت مشغول شدند ناگهان برکای خان باسپاه فراوان برقشون اباقاخان تاخته تمامی را شکست داده وهزیمت درقشون هلاکوخان روی نمود ودر موقع فرار از رودخانه ترك مقداری از قوای ابقا هم در رودخانه غرق شددرنتیجهٔ این چشم زخم اندوه تمام برخاطر هلاکوخان مستولی گشته فرمان داد که از تمام مملکت اسباب وآلات نبرد جمع کرده بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال واستمالت شجاعان عازم انتقام برکه خان گردد (۲)

امافرصت نیافت و ازییلاق مراغه بقشلاق که در کنار رودخانه جقتو بود عازم گشت و در آنجا مریض شده بعدازچند شب کسالت در ۱۹ ربیع الاخر ۶۶۳ مرد (۳).

مدت عمر هلاکو ۴۸ سال وزمان سلطنتش قریب ۹ سال و ۱۴ پسر داشته (۴) ازآنجمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند.



وزارت هلاکو ازا بتدا به **خواجه سیف الدین بیتکچی** خوارزمی وا گذار بود این شخص تااوایل محرم سال ۶۶۱ یعنی تاموقعی که هلاکوخان متوجه رزم برکه خان

---

(۱) térèk درشمال شرقی قفقاز حالیه.

(۲) درهمین ایام خبر جلوس قوبیلای قاآن برتخت خانی مغول وتفویض سلطنت ممالك بین شط جیحون وشام ومصر ازطرف او بهلاکو بایران رسید. هلاکوخان هم این ممالك رابین پسران و امرای مطیع خود تقسیم نمود.

(۳) خواجه نصیرالدین طوسی درتاریخ فوت هلاکو گوید:

چون هلاکو زمراغه بزمستان که شد	کرد تقدیر ازل نوبت اورا آخر
سال برششصدوشست وسه شب یکشنبه	که شب نوزدهم شهر ربیع الاخر

(۴) ۱ - اباقاخان ازسونجین خاتون که ازقوم سلدوز بود ۲ - جومقور ۳ یشموت ۴ - مکسین که در کوچکی مرد ۵ - طراقای ۶ - بتشین ۷ - تکودار ازقوبوی خاتون قنقرات ۸ - اوجای ۹ - قنقربای ۱۰ - بیسودار ۱۱ - منکوتیمور ۱۲ - هولاجو ۱۳ - شباوجی ۱۴ - طغاتیمود

بود وزارت داشت در اینموقع جمعی از ساعیان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که حکمران گرجستان بود و خواجه مجدالدین تبریزی نزد هلاکو آغاز سخن چینی کردند هلاکوخان هم‌بعداز ثبوت گناه‌هرسه را بیاسا رسانیده‌وزارت خود را به خواجه شمس الدین محمد جوینی واگذار نمود و حکومت بغداد را هم به برادرش علاءالدین عطاملك جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی تفویض نمود .

هلاکوخان در ایام سلطنت خود به‌بنای عمارت و آبادی میل زیاد داشت و در آلاطاق‌قصری رفیع برای خود ساخت ودر حوالی ارّان و آذربایجان بتخانه های‌بزرگ درست کرد ودر دمشق مساجد را بکلیسا تبدیل نمود (علت آن‌بر اثر نفوذ زوجه‌خود وامرای عیسوی اوبود) ودر مراغه وجنوب دریاچه رضائیه بساختن عمارت ییلاقی وقشلاقی جهت خود اقدام نمود وبحکمت ونجوم وکیمیا میل زیادی داشته و بامراو خواجه نصیرالدین طوسی درطرف شمال مراغه برروی تپه‌ای‌بلند ببنای رصدخانه مشغول شد - هلاکو دراواخرایام زندگانی بیشترازپیشتر خودرا بتعمیر خرابیهامشغول میداشت واز سیاست امور مملکت هم‌غافل نبود چنانکه حکومت عراق و خراسان و مازندران‌را بپسربزرگتر خود که‌علائم کفایت دراوظاهربود واگذاشته منصب‌ولایتعهدی را هم‌نیز باو داد - حکومت ارّان و آذربایجان را هم بپسر دیگر خود یشموت داد دیار بکرو دیار ربیعه رابامیر تودان از سرداران خودواگذاشت و مملکت روم راهم بمعین‌الدین پروانه تفویض نمود.

فصل ششم

سلاطین مغول ایران یا ایلخانان

(۶۶۳ ــ ۷۵۶)

سلطنت اباقاخان
۶۶۳ ــ ۶۸۰

بعداز فوت هلاگوخان اباقاخان که در قشلاق مازندران بود بتوسط مادرش دوقوزخاتون و امرا وارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر از مرگ هلاگو آگاه شده بعجله خودرا باردوی پدر درجغاتو رساند وبرادر او یشموت هم که حکومت دربند داشت متوجه اردوی پدر گشت وپس از مراسم عزاداری شاهزادگان وامرا واعیان مغول اتفاق کرده دراوایل رمضان ۶۶۳ اورا برتخت خانی نشاندند.

« اباقا وجانشینیان دیگر هلاگورا که از تاریخ مرگ اوتا انقراض این سلسله در ایران سلطنت کرده اند سلسلهٔ سلاطین مغول یا ایلخانان میگویند وچون دیگر بادربار مغولستان چندان ارتباطی نداشته وروش ورسم سلاطین ایران را پیش میگیرند درحقیقت یك طبقه ازپادشاهان این کشور بشمار میروند» .

چون اباقا برسریر خانی نشست بعدالت ورأفت بامردم مشغول گشت طوری که سپاه و رعیت درزمان اوبراحتی زیست میکردند فرماندهی قشون را بسونجاق نویان واگذار کرد و حکومت ولایت خراسان را ببرادر خودبتشین ودربند وشیروان ودشت مغان وآلاتاغ راببرادر دیگر خویش یشموت داد و وزاوت خود را بدستور زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاءالدین عطاملك را هم بحکومت وتعمیر بغداد مأمورنمود وایالت اصفهان را همبخواجه بهاءالدین محمدجوینی

تفویض کردودر سایر شهرهاهم فرمانروایان عادلی گماشت .

جنك اباقابا برکای – در ابتدای دولت اباقاخان شاهزاده **نوقای** بفرمان برکه خان پسرجوجی ازراه دربند قفقاز متوجه آذربایجان شدچون اباقا از این معنی آگاه گردید برادر خود یشموت را بدفع مخالفان فرستادودر ۲۰ صفر ۶۶۴ بین طرفین جنگ شروع شدو درانثای زدوخورد تیری بچشم نوقای رسید وشکست بسپاهش دست داده عقب نشستند چون برکه خان مطلع شدشخصاً با ۳۰۰٫۰۰۰ نفر متوجه آذربایجان گشته در کنار رودخانه کر فرود آمدواباقاخان هم باسپاهی فراوان درطرف دیگر رودخانه باستحکامات مشغول گشت برکای خان بعداز چندروزی بطرف تفلیس رفته تااز آنجابجنگ باایرانیان مشغول شوداما دربین راه بمرض قولنج گرفتار شده مردو سپاهیانش دست از محاربه کشیده بعجله متوجه دشت قبچاق گشتند .

جنك اباقابا براق -- براق خان که ازطرف اولادجغتای درماوراءالنهر بحکومت مشغول بود بخیال تسخیرخراسان درسال ۶۶۶ مسعودبیك (پسر محمود یلواج که مشاور چنگیزخان بود) رابصورت ظاهر بعنوان رسالت وتحکیم شرایط دوستی ودر باطن برای بازرسی دربار ایران وتخمین مقدار لشکرعراق وآذربایجان بخدمت اباقاخان فرستاد اباقاخان هم آنچه لازمهٔ احترام بود درحق او بجای آورد ولی مسعود بیك پس از چندروزی توقف چون مطلع شد که درباریان ازسوء قصد او آگاه شده اندبعجله اجازه مرخصی گرفته ازتبریز که پایتخت اباقاخان بود درظرف چهارروزخودرا بکنار جیحون رساند وازآب گذشته بخدمت براق رسید وشرح مأموریت خودرابیان کرد .

براق بعداز شنیدن گفتار مسعودبیك مصمم فتح خراسان وعراق گشت و پس از تهیهٔ سپاه کافی وضروریات ومایحتاج لشکر باصدهزارنفردرسال ۶۶۷ از رودخانه جیحون گذشته فتنه وآشوب در تمام شهرهای خراسان انداخت ملك شمس الدین کرت که حکومت هرات راداشت دم ایلی وانقیاد بابراق زدولی بتشین برادر اباقا حکمران خراسان و ارغون آقا حکمران نیشابور تاب مقاومت نیاورده بطرف عراق درحرکت آمدند و چون اباقاخان هم از آذربایجان بطرف خراسان عازم بود، در ری بتشین وارغون آقارا ملاقات کرد ودرهمین موقع چند نفر جاسوس ازطرف براق در قشون اباقا آمده بودند

چون دستگیر شده و گناه آنها معلوم گشت اباقا همه را باستثنای یك نفر کشت و اظهار داشت که ما در مقابل سپاه ماوراءالنهر تاب مقاومت نیاورده باید مراجعت کنیم چون آن یك نفر بخدمت براق رسید و شرح واقعه را بیان کرد براق از شادی بعجلهٔ تمام خود را بهزار جریب رساند لکن از اطراف محصور مابین مبارزان عراق و آذربایجان گردید و شادی بغم مبدّل گشت و یکبارهم نزدیك بود سپاه اباقا منهزم و فراری شوند ولی یکی از سرداران او یعنی سوبیای بهادر تدبیری اندیشیده خود اباقاخان هم بافوجی از دلیران برسپاه براق حمله برده در ذی‌الحجه ۶۶۸ قشون دشمن را منهزم و براق بماوراءالنهر فراری شد چون ببخارا رسید نور توحید در دلش برافروخته مسلمان شد و سلطان غیاث الدین لقب یافت و در آن ایام مریض شده مرد و اباقاخان از شرّ حریف پرزوری مانند او آسوده شده و حکومت خراسان را مثل سابق ببرادرش واگذار کرد .

محاربات اباقاخان با مسلمین مصر و شام

چون بندقدار برتخت پادشاهی مصر مستقر گردید وطرابلس وانطاکیه را ضمیمهٔ متصرفات خود نمود هوس تسخیر ممالك روم یعنی بلاد آسیای صغیر که در این تاریخ در دست معین‌الدین سلیمان بن‌علی پروانه بود نمود در ابتدا یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش گذاشته خود باچند نفر از خواص درلباس ناشناسی بروم رفت ومداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد چون بمملکت خود باز گشت ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما برای تماشا و باز رسی بمملکت روم آمدیم و انگشتر خود رادردکان فلان طباخ رهن مقدار طعام گذاشتیم مقصود آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقاخان ازتهور الملك الظاهر بیبرس بند قدار (۱) تعجب کرده قاصدی جهت اعلام اینحال نزد معین‌الدین پروانه که در آندیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین‌الدین انگشتر بندقدار را از آن طباخ ستانده برای او فرستاد بعد مابین بندقدار وقشون تاتار محاربات اتفاق افتاد وصورت فتح وظفر نصیب بندقدار گشت وباغنایم بسیار بمصر مراجعت نمود .

الملك الظاهر ازسال ۶۶۶ تا ۶۷۱ چندین سفر جنگی بشام کرد وعیسویان

---

(۱) Baïbars Bondoghdar-۱

صلیبی را شکست داده قلاع اسماعیلیه شام و لبنان‌را بتدریج مسخر ساخت درموقعی که بیبرس انطاکیه را که در دست عیسویان شام بود بتصرف در آوردو لوئی نهم پادشاه فرانسه هم‌در تونس از مسلمین شکست خورد بندقدار در راندن عیسویان از شام قویدل گردید و عیسویان بکلی مأیوس شده چاره ای ندیدند جز آنکه از آباقاخان کمك طلب نمایند .

اباقا هم از همان اوان سلطنت خیال حملهٔ بشام و مصر و کشیدن انتقام شکست عین جالوت را داشت ولی هجوم‌براق چنانکه دیدیم نگذاشت که‌او درآن ایام باجرای این‌نقشه مبادرت نماید .

خلاصه آنکه فتوحاتی راکه در شام و فلسطین و ممالك روم نصیب بندقدار گشت و معین‌الدین پروانه از پادشاه مصر شکست خورد و عیسویان هم‌از اباقا در دفع مسلمین مصر کمك طلبیدند اباقا عدهٔ زیادی سپاه برای حملهٔ بممالك اسلامی ساحل شرق مدیترانه‌و دفع‌بندقدار تهیه‌دیده‌ارسال‌داشت این جماعت بمحاصره قلعه بیره (۲) در کنار فرات علیا مشغول شدند و مقداری از قلاع اطراف را هم مسخر ساخته اهالی بیرة چون در سختی گرفتار شدند شرح حال تیره خودرا نوشته بربال کبوتری قاصد بسته‌بجانب مصر پرانیدندچون بندقدار بتوسط کبوتر برسختی حال مردمان‌بیرة اطلاع حاصل کرد بتوسط همان کبوتر اهالی بیرة را برسیدن کمك دلگرم نموده فوراً باسپاهی فراوان و سرداران کافی مانندسیف‌الدین قلاوون بجانب بیرة روان شد چون بندقدار رسیدبر پشته‌ای‌رفته‌واهالی‌قلعه‌اورا مشاهده کرده‌و از شادی بهلهله‌مشغول گشتند.مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانسته اما پریشان خاطر شدند و همین که‌از رسیدن بندقدار و سپاه مصر آگاه شدند روی‌بوادی گریز نهادند و مصریان‌هم آنهـا را تعقیب کردند وغنایم فراوان بچنگ آورده و بیرة رامستخلص ساختند و بشادی این فتح کـه از وقایع مهم‌تاریخ اسلام‌و بمنزلهٔحصول فرمـان نجات شام از تعرّض مغول است دورکعت نماز گذارده و باغنایم فراوان بمصر مراجعت کردند سال ۶۷۱ و این جنگ چون‌در قلعهٔ بیرة اتفاق افتاد **بواقعه‌بیرة** موسوم شد .

Béyarah

معین الدین پروانه که مردی زیرك و جاه طلب بود از یك طرف از لحاظ مسلمانی با بیبرس باطناً راه دوستی داشت و ازطرفی دیگر ازترس مغول‌واباقا درظاهر اظهار یگانگی مینمود و زیادی از شکستهای اباقا بدست او انجام گرفت و بهمین جهت اباقا بعد از واقعهٔ ابلستین(۱)اورا احضار نموده‌عازم کشیدن انتقام خون‌مقتولین مغول گشته او را با عده ای از کسانش بقتل رسانید و دستور داد جسد پروانه را در دیك بختند و بمغول‌خوراندند و مقداری‌هم خود اباقا خورد تا باین ترتیب‌اندکی خشم خود را خواباند .

واقعهٔ ابلستین(۱) در ۶۷۵

بعد از پیشرفتی که نصیب بیبرس درواقعهٔ بیره شد بدستیاری معین‌الدین پروانه درمحل‌ابلستین(۱)بر سپاه‌مغول‌حمله کرد و جماعت مغول و رومی را شکست داده و اردوگاه مغول‌را غارت کرده و غنایم زیاد بچنگ آورد از آنجمله بصورت ظاهر یك پسر و یك نوه از پروانه را اسیر گرفت این واقعه در ۱۰ ذیقعده ۶۷۵ در محل فوق اتفاق افتاد .

« اباقا بتوسط فراریان مغول چون از سومین شکست از بیبرس آگاه شد قوای زیادی تهیه دیده در صحرای ابلستین آمد واز مسلمانان‌این‌ناحیه‌و بعضی نواحی دیگر بقولی ۲۰۰٫۰۰۰ و بقولی ۵۰۰٫۰۰۰ نفر از مردم بیگناه را کشت و بمجا که پروانه‌مشغول گشت‌و معین‌الدین‌رادرعقب‌سر این‌بیگناهان‌بقتل‌رسانیدبشرحی که گذشت»

بیبرس‌بعد ازاین فتح که نصیب‌اوشدبطرف دمشق در حرکت آمدودر ۱۱ محرم ۶۷۶ مریض شده و در ۲۸ همان ماه در دمشق‌در گذشت و مغـول از شرّ حریفی قوی مثل او آسوده شدند و بعد از چند ماه که از فوت بیبرس گذشت‌سیف الدین قلاوون در ۲۲ رجب ۶۷۸ با لقب الملك المنصور پادشاه مصر شد و از هر طرف از مسلمین و امرای شام کمك طلبیده بجنگ با اباقا و برادر او منکو تیمور که با ۸۰٫۰۰۰ نفر سپاهی عازم شام شده بودند در حرکت آمد و در نزدیك شهر حُمص

---

۱ - Abolastein یا ابلستان یا البستان در مشرق‌قیساریه بین جبل تورورسTaurusوقسمت علیای نهر جحیان ،

در ۱۴ رجب ۶۸۰ برقشون مغول زد و منگوتیمور را شکست داده فراری نمودچون خبر باباقا که بمحاصره رحبه مشغول بود رسید در فرار با منگو تیمور شرکت نمود و وقعه حمص چهارمین فتوحات مسلمین مصر گردید «عین جالوت - بیره - ابلستین - حمص»

خاندان جوینی و مجدالملک یزدی

وزارت اباقا خان مثل دورهٔ اخیر سلطنت هلاکو نصیب خواجه شمس الدین محمد جوینی پسر بهاء الدین محمد گردید و او در تبریز و برادرش علاء الدین عطا ملک جوینی بحکومت بغداد و پسرش خواجه بهاءالدین محمد بحکومت اصفهان بتدبیر کار مشغول شدند از میان این سه نفر فقط خواجه بهاء الدین که در اصفهان بحکومت مشغول بود بظلم و جور پرداخت و در اظهار قدرت و اجراء سیاست قواعدی چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف ثقفی بود.

صاحبدیوان شمس الدین محمد جوینی و برادرش عطا ملک اسباب رونق کار دولت اباقاخان بودند - صاحبدیوان بجمع آوری عایدات کل ممالک اباقا و ادارهٔ امور و راندن سیاست اشتغال داشت و هیچکس جز پادشاه بر او تفوق نداشت و در نتیجه این قدرت و حسن اداره در عهد او ایران ترقی و اعتبار بسیار حاصل کرد و صاحبدیوان را اسم و رسم و ثروت زیاد حاصل شد و شعرا و فضلاو اهل علم وادب در خدمت اوجمع شده بذکر محامدش مشغول گشتند و از آنجائیکه برای هرعظمت و جلالی حسودانی در کمینگاه نشسته اند ترقی فوق العاده صاحبدیوان و پسران او و برادرش عطا ملک در دولت اباقا سبب تحریک حس غضب و حسد جماعتی از اعیان و متنفذین و عمال اباقا شده برای زمین زدن صاحبدیوان و برادرش عطا ملک شروع بسعایت وغمازی درخدمت اباقانمودند اینك بیان مختصری از داستان سعایت مجدالملک یزدی و سعی او در بر انداختن این خاندان :

مجد الملك پسر صفی الملك ابوالمکارم از وزیر زادگان اتابکان یزد و بواسطه بعضی وقایع از اتابك یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان بخدمت خواجه بهاء الدین محمد پسر صاحبدیوان رفت و بهاءالدین مهربانی زیادی در حق او قائل شد و او را

پدر خود خواجه شمس الدین محمد معرفی نمود صاحبدیوان هم شغلی در دیوان جهت او بر قرار کرد و مجدالملك بخوبی از عهدهٔ آن کاربر آمد و از همان ابتدا علایم خباثت و نفاق و سعایت در ناصیهٔ او پیدا بود در مرتبهٔ اول فرصتی بدست آورده بخدمت اباقا اظهار داشت که شکست قشون مغول بتوسط صاحبدیوان و معین الدین پروانه بود و چون اسم صاحبدیوان را نمی توانست علناً بیان نماید از قول مجدالدین اثیر اظهار داشت و اباقا بعد از تحقیق و بیگناهی مجد الدین نسبت به او اظهار لطف و عنایت نموده صاحبدیوان را هم بیش از پیش محترم داشت بالاخره بعد از چندین بار سعایت و نومید شدن عاقبت ازطرف اباقا فرمانی یافت که بتوسط آن در کار اداره کل ممالك شریك صاحبدیوان بلکه رقیب او گردید و چون خود را مسلط دیدروزی از سر غرور این رباعی را در سلك نظم کشیده نزد صاحبدیوان فرستاد.

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن
خصمیّ تو بس قویست خواهم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا گردن

چون رقعه بخواجه شمس الدین محمد رسید این دو بیت را در جواب او نوشت

یرغو (۱) بر شاه چون نشاید بردن پس غصهٔ روزگار باید خوردن
این کار که پای در میانش داری هم سرخ کنی روی بدان هم گردن

بالاخره چون مجد الملك دید که در کار صاحبدیوان نمیتواند مداخله نماید نسبت ببرادرش عطا ملك ازدر سعایت در آمد لکن بسبب فوت اباقا که در ۲۰ ذی‌الحجه ۶۸۰ اتفاق افتاد بمقصود خود نائل نشد و برادر اباقا یعنی تکودار که بتخت سلطنت نشست صاحبدیوان را ابتدا بحکومت خراسان و مازندران و عراق و ارّان و آذربایجان گماشت بعداً مثل زمان پدر و برادر خود وزارت را به او تفویض کرد وعلاالدین عطا ملك را هم بحکومت بغداد منصوب نمود.

---

۱ مرافعه - دعوی

سلطنت سلطان احمد تگودار

۶۸۱ - ۶۸۳

بعد از وفات اباقا و گذشتن ایام عزا امراو شاهزادگان مغول برادر او تگودار را در قوریلتای آلاتاغ در ۱۳ ربیع الاول ۶۸۱ رسماً بر تخت شاهی نشاندند و اودر زمان سلطنت خود درهای عدل و داد را بروی ساکنان ایران گشود و چون پیرو دین احمد مختار یعنی اسلام بود از طرف امرا و رجال مسلمان بسلطان احمد موسوم شد و زمام وزارت خود را بدستور سابق بخواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان داد و علاء الدین عطا ملك جوینی را با اینکه بواسطهٔ زیادی سن بگوشه نشینی مایل بود به حکومت بغداد فرستاد سپس بقتل مجدالملك یزدی اقـدام نمود و شرح مختصر آن بقرار ذیل است :

قتل مجدالملك - در ۶۸۱ چون وزارت سلطان احمد بشمس الدین وحکومت بغداد بعطاملك وا گذارشدبار دیگر مجدالملك در صدد سعایت برآمدوبارغون خان پسر اباقا خان که حکومت خراسان را داشت اظهار کرد که صاحبدیوان اباقا را بزهر هلاك کرد و چون میداند که من بر این سر واقفم قصد من دارد برادر زاده مجد الملك «سعدالدین» که بسببی از اورنجیده بود بخواجه شمس الدین صورت حال راباز نمودوچون سلطان احمد ازاین خبر آ گاه شدامر داد که مجدالملك را دستگیر کردند واموالی که از عطا ملك گرفته شده بود بخودش رد کردند ولی عطا ملك از قبول آنها خود داری کرده همه را در حضور درگاه پادشاه بحاضرین تقسیم نمود سپس به تفتیش حال مجد الملك مشغول شدند و در ضمن تحقیق و محاکمهٔ او بمقداری پوست شیر که بر روی آن با زعفران و شنجرف چند سطری بخط موهوم نوشته شده بود بر خوردند

بی چون مغول هم ازسحر و جادو برحذر بودند دستور دادتا آن را با آب شسته بمجدالملك بخورانند و چون او از خوردن ابا نمود گناه او بثبوت پیوست و سلطان حکم قتل او را صادر کرده بملازمان خواجه علاءِ الدین عطا ملك سپردند و خواجه بسبب سلامت نفس و حسن خلق وبمصداق کلمه **العفو عند الاقتدار من علو الاقدار** میخواست عمل نموده مجدالملك را عفو نماید اما جمعی از مخلصان و یاران صاحب دیوان با عبارات مؤثر خواجه را از این خیال باز داشته این بیت را گفتند .

سنگ در دست و مار بر سر سنگ — نه ز دانش بود فسوس ودرنگ

وباین ترتیب مجدالملك را در ۸ جمادی الاول سال ۶۸۱ از حبس بیرون آورده پاره پاره کردند و هر عضوی از اعضاءِ او را بولایتی فرستادند از آنجمله سرش ببغداد و پایش بشیراز و دستش را بعراق فرستادند نقل است که شخصی زبان مجدالملک را بصد دینار از جلاد خریده به تبریز برد و این رباعی را انشاد کرد :

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی — جویندهٔ ملك و مال توفیر شدی
اعضاءِ تو هر یکی گرفت اقلیمی — فی الجمله بیك هفته جهانگیر شدی

ولی عطا ملك چندان بعد از قتل مجدالملك باقی نماندو شش ماه بعداز این واقعه در شب شنبه چهارم ذی الحجه سال ۶۸۱ مرد و چون صاحبدیوان از مرگ برادر آگاه شد این رباعی را در تاریخ فوت او بنظم درآورد .

علاءِ دولت و دین آن وزیری — که حاکم بود اندر ملك بغداد
چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاك — (۱)خفا ازسال تاریخش خبر داد

سلطان احمد شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی را بسمت تولیت و جمع تمام اوقاف ممالك خود گماشت و رافعی در مدت سلطنت کوتاه سلطان بقطع مستمریات عیسویان ویهودیان همت گماشت و بسیاری از آنهارا بقبول اسلام مجبور نمود وکلیسای تبریز را خراب نموده بمسجد مبدّل گردانید .

---

(۱) کلمه «خفا» بحروف ابجد برابر ۶۸۱ میگردد

قیام ارغون بر سلطان احمد و قتل سلطان

اسلام آوردن سلطان احمد و سعی او در مسلمان کردن مغول و تبدیل بتخانه‌ها و کلیساها بمساجد و احترام قضاة و امرای مسلمان و فرستادن نامهٔ دوستانه بخدمت پادشاه مصر سیف الدین قلاوون بسیاری از امرا و شاهزادگان مغول را از او رنجاند این دفعه مخالفین بریاست ارغون خان و قونقورتای برادر تگودار درصدد قتل او برآمده و علناً بر ایلخان قیام کردند.

ارغون خان برای انجام مقاصد خود که در این تاریخ در عراق عرب بود با تغاجار نویان که سپاهیان بیشمار و بیباك در اختیار داشت همدست شده و جماعتی دیگر هم از سرداران معتبر اباقا در اطاعت او داخل شدند سلطان احمد چون از فساد نیت و عقیدهٔ ارغون اطلاع یافت علی ایناق (که به الیناق مشهور است) را جهت امتحان باحضار او فرستاد اما ارغون بانواع عواطف و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت چون الیناق از رسالت خود باز گشت و سلطان احمد از موافقت او با ارغون مطلع شد در نتیجهٔ وصلت بار دیگر او را با خود متحد ساخت چون ارغون از این قضیه آگاه شد نماینده‌ای بخدمت سلطان احمد جهة احضار خواجه شمس الدین محمد فرستاد ولی سلطان از فرستادن وزیر امتناع کرده نمایندهٔ ارغون را پس از مدتی معطلی رها کرد و از این زمان مخالفت علنی ارغون با سلطان شروع میشود و در عراق عرب بعمال ایلخانی صدمه وارد آورده بعجله در اوایل سال ۶۸۲ بالشکر حاضر عازم بلاد شرقی گشت و از خراسان نماینده‌ای بخدمت عمّ خود فرستاد و پیغام داد که چون مخارج سپاه خراسان بامقدار کم کفایت نمی‌کند باید که فرمان حصول و جمع مالیات عراق و فارس جهت مخارج خراسان فرستاده شود و اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال ما تابد و الا

مرا تخت زین باشد و تاج ترك　　　　قبا جوشن و دل نهاده بمرگ

سلطان احمد چون این پیغام درشت را استماع فرمود پیغامی شدید جهة ارغون فرستاده و بصلاحدید خواجه شمس الدین وزیر الیناق را با ۱۵,۰۰۰ از مبارزان کار آزموده بجنگ ارغون روان ساخت و ارغون هم قوای خود را برداشته بطرف آذربایجان

در حرکت آمد ودر غرّه صفر سال ۶۸۳ در صحرای آقخواجه (درنزدیکی قزوین) بین فریقین جنگ درگرفت وشکست نصیب شاهزاده ارغون گشته گریز برستیز اختیار کرد وبطرف قلعهٔ کلاة درحرکت آمد والیناق هم با ده هزار سوار اورا تعقیب کرده بعجله خودرا بپای قلعهٔ فوق رساند وبا کلمات واهی ارغون را فریفته همراه خود باردوی سلطان احمد آورد «سلطان هم در موقع فرار ارغون باسپاهی بیشمار بعقب اودرحرکت آمده بود ودر بین راه خراسان بمردم صدمات بسیار زد وهمین قضیه رعایای آنحدود را ازسلطان احمد رنجاند ویکی از اسباب شکست کار او گردید» ارغون و الیناق درقوچان بخدمت سلطان رسیدند و سلطان ارغون را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوارش ساخت و هر چند امرا دربرانداختن ارغون باسلطان صحبت بمیان آوردندو اورااز وخامت آزادی ارغون و قوت یافتن او آگاه ساخته و اصرار داشتند مفیدنیفتادو غافل ازمضمون این بیت بود :

بیخبر زانکه نقش بند قضا — در پس پرده نقشها دارد

بالاخره اورا اجازه مراجعت داده وبوقا رابا ۴۰۰۰ نفر بحفاظت خرگاه اوامر نمود ولی الیناق آنقدر اصراردر کشتن ارغون نمود تا آنکه مأمور اجرای این نقشه گشت ولی قبل از آنکه این نیت را بعمل بگذارد درشب سه‌شنبه ۱۸ ربیع الاخر سال ۶۸۳ بدستیاری امیربوقا وکسان ارغون کشته شددر این موقع اکثرمقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی ازآن جماعت بسلطان احمد که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بودرسید وشرح حال را بیان کرد سلطان بعجله ازخراسان بآذربایجان گریخت و شمس الدین محمدوزیر هم باصفهان فرار کرد .

بعداز فرارسلطان احمد امراوامیربوقا ارغون رابتخت سلطنت برداشتندوارغون بعجله در عقب سلطان روان شدولی قبلا دونفر از امرای ارغون یکی قرابوغای و دیگری شیکتورنویان بخدمت سلطان شتافته راه اوراسد کردند وهرقدر سلطان خواست باسخنان خوداین دسته را متفرق سازد ممکن نشد تا آنکه اورا دستگیر کرده بخدمت ارغون آوردند و چون ارغون بتجربه معلوم نموده بود که برابقاء دشمن فایده‌ای غیر

ندامت مترتب نمی‌گردد بی‌توقف وتأخیر **سلطان احمد را در شب پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاول سال ۶۸۳ کشتند** (۱) و بامرگ او شوکت مسلمین وایرانیان ازدست رفت

سلطنت ارغون خان

(۶۸۳ــ۶۹۰)

در موقع دستگیری سلطان احمد چنین قرار بود که هولاجو پسر دوازدهم هلاکو را بتخت ایلخانی بردارند وهمین که سلطان احمد خان از طرف ارغون بتوسط امیر بوقا کشته شد خوانین و امرا و شاهزادگان که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعت ارغون اجتماع نموده اورا درروز ۲۷ جمادی الاخر سال ۶۸۳ در محل آب‌شور (ازمحال هشت رودآذربایجان) بایلخانی برداشتند ومدت یکماه بسور وسرور مشغول گشتند و پس از اجام خوشگذرانی خزانهٔ مملکت را گشوده و کسانی که اورا خدمت کرده‌بودند انعام‌واکرام زیاد نمود از آنجمله حل وعقد امور مملکت و مال‌را در قبضهٔ اختیار امیر بوقاکه‌اسباب سلطنت اورافراهم نموده بودنهاد وبرادرش آروق را بحکومت بغداد فرستاد وحکومت بلاد روم‌را بهولاجو و گیخاتو وادارهٔ امور خراسان وری و مازندران و قومس (سمنان و دامغان حالیه) را بپسر خود غازان واگذاشت سپس بقتل خواجه شمس‌الدین محمد و واگذار کردن وزارت خودبخواجه جلال‌الدین سمنانی وسعدالدوله یهوداقدام نمود.

قتل صاحبدیوان در ۴ شعبان ۶۸۳

چون صاحبدیوان در جاجرم از سلطان احمد خان جدا شده باصفهان آمد بعد از چندی خبر قتل سلطان را بدست کسان ارغون‌شنیداز ترس‌جان‌خیال‌حرکت بطرف هندرانمود که بقیه عمر را بعداز سی‌سال‌وزارت در آنجا بسربرد امابعد درخاطرش گذشت کهاگر نفس خودرا ازغرقاب فنابساحل‌نجات توان انداخت فرزندان‌و متعلقان وگماشتگان‌را درآتش‌خطاب‌وعتاب و بوتهٔ‌ایذاء و عذاب‌نتوان گداخت بالاخره‌صلاح در آن دانست که دست‌امید درد‌امان‌توکل زده بمصداق‌این کلمه اُفوّضُ امری‌الی‌الله عمل‌نمایدبدین‌سبب

(۱) از سلطان احمدخان سه‌پسر ماند قبلانجی - ارسلانجی - بوقاجی ولی هیچیك بسلطنت نرسیدند

بر کرم پادشاه اعتماد نمود . بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثناء راه امیر خماری واتابك یوسف شاه وملك امام الدین قزوینی که از طرف ارغون برای بردن او بخدمت خان عازم بودند اورا مشاهده کرده و بالطاف خان امیدوارش ساختند ودر روز جمعه ۱۰ ماه رجب سال ۶۸۳ باردو رسیده بتوسط امیر بوقا بخدمت ارغون خان رفتند و ارغون اورا بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت چون چند روزی براین واقعه گذشت وحاسدان از این قضیه آگاه شدند امیر بوقارا وادار کردند که درخلوت نزد ارغونخان ازاو بدگوئی کنند او هم بسلطان اظهار کرد کسی که در بارهٔ پدر پادشاه (مقصود اباقاخان میباشد) بداندیشد و بر کفران نعمت اقدام نموده اورازهردهد از او خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت آنگاه ارغون فرمان داد اورا دست بسته حاضر کرده محاکمه نمودند وهنگامه جویانی که بتحریك دشمنان قیام کرده بودند برخواجه تهمتها بستند . خواجه گفت که جمله تقصیراتی را که ارباب غرض عرض کرده اند یکی را صد اعتراف میکنم اما از تهمت و خیانت نسبت بولی نعمت خود اصلا خبر ندارم ارغون که از قدیم نسبت بخواجه شمس الدین که مدت ۳۰ سال باتدبیر و حکمت و کمال اسباب قدرت هلاکو و جانشینان او شده بود کینهٔ دیرینه داشت امر داد تا او را در روز دو شنبه چهارم شعبان سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر آذربایجان کشتند و اولادآن وزیر صافی ضمیر (یعنی یحیی و فرج الله و مسعود و اتابك) را نیز از همان شربت چشانیدند وبقیه خاندان جوینی رابشکل مولمی نابود کردند .

بعد ازقتل خواجه شمس الدین ارکان دولت ارغون خان تمامی املاك واسباب اورا که در ولایات عراق وآذربایجان بود بتصرف آوردند .

خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان از بزرگترین وزراء و عمال و کتاب ایرانی است ودر عهد خود در کفایت و تدبیر و شوکت و جاه وجلال و ثروت نظیر نداشته وبمزید حکمت و تواضع و فضل دوستی و شعر پروری مشهور بوده وبسیاری از علما و فضلا و شعراء بنام او و دیگر افراد خاندان جوینی کتابها و قصائد ساخته و پرداخته اند و یکی از فضلاء در مرثیه صاحبدیوان این رباعی را منظوم گردانید :

از رفتن شمس از شفق خون بچکید | مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح | برزد نفسی سرد و گریبان بدرید (۱)

وزارت سعدالدوله یهودی و بیان قتل او و فوت ارغون خان

بعد از قتل خواجه شمس الدین محمد زمام کلیهٔ امور مملکت ایلخانی در کف کفایت امیر بوقا قرار گرفت و از طرف ارغون خان بلقب چینك سانك یعنی امیر بزرگ و وزیر ملقب گردید و فرمان داد که در انجام امور بدون یرلیغ (۲) اطاعت امر او را بنمایند در این هنگام روز بروز نفوذ و قدرت امیر بوقا رو بافزونی میرفت تا آنجاکه ایلخان حکم کرد که اگر بوقا مرتکب گناهان بزرگ شود کسی جز ایلخان حق پرسش از او نداشته باشد.

این اختیارات بتدریج استقلال بوقا را باستبداد مبدل گردانید تا آنجا که از سلطنت جز نامی جهت ارغون خان باقی نماند بدین جهة سایر امرا شروع برشك و حسادت در بارهٔ او نمودند ولی بواسطهٔ لطف و عنایت ارغونی تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید و منتظر فرصت بودند تا آنکه طالع سعدالدوله یهود باوج تقرب و وزارت صعود نمود و سپهر غدّار چنانکه عادت او است در گرفتن مواهبی که ببوقا داده بود سعی نمود و تفصیل آن از اینقرار است :

سعدالدوله پسر صفی الدوله ابهری بود در زمان ارغون داخل اطباء ایلخانی شده در بغداد روزگار میگذراند و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد آگاه شد و چند زبان میدانست تا آنکه جمعی از اطباء که در خدمت ارغون بودند بظاهر بعنوان سعایت و در باطن برای داخل کردن او در مهمات بخان اظهار داشتند که چرا ما درسفر

---

(۱) یکی از دوستان مجدالملك یزدی گویا بدرجامی در واقعه صاحبدیوان گفت قطعه :

چو مجدالملك از تقدیر ایزد | شهادت یافت در صحرای نوشهر
بقصد صاحب دیوان محمد | که دستور ممالك بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته | چشید او هم زدوران شربت قهر
تو در دنیا مشو بدرا معامل | که دارد در ترازو نوش با زهر

حبیب السیر جزو اول از جلد سوم ص ۷٤

(۲) فرمان

وحضر باشیم وسعدالدوله برسپاه ایلخانی پشت یازده در بغداد براحتی وعیش وعشرت مشغول باشد سپس بموجب فرمان سعدالدوله ملازم درگاه خان گردید اتفاقاً ارغون در اینموقع مریض شده وسعدالدوله بادادن مسهلی کسالت را ازاو دور ساخت وبیش ازپیش منظور نظر قرار گرفت روزی ارغون حکایتی که دافع ملالت باشد ازسعد الدوله خواست اوهم چون نظرخان را بجمع مال فراوان میدید صورت اتلاف واسراف شاهزادگان ومنشیان هر شهر خصوصاً ناحیه بغداد که در دست آروق برادر امیر بوقا بود نقل کرد این بیانات درخان اثر کرده سعدالدوله را باجمعی برای حصول مالیات درسال ٦٨٦ ببغداد فرستاد واو بخوبی از عهده انجام آن مأموریت برآمد وبار دیگری هم ببغداد رفت وبهتر ازدفعهٔ اول درجمع وحصول مالیات همت گماشت ودر مدت کم دونوبت هردفعه مبلغی خطیر جهة خزانه واصل گردانید.

ارغونخان چون دید سعدالدوله محاسبات و معاملات را ازروی راستی ودرستی مشخص ساخته اورا وزیر و حاکم ملك ومال نمود وعده‌ای از اشراف را هم بنیابت و زیردستی او انتخاب کرد وچون سعدالدوله این مقام را پیدا کرد و امیربوقا ازقدرتش کاسته شد دشمنان شروع بسعایت در بارهٔ امیربوقا نمودند وخود اوبرای آنکه تا وقت ازدست نرفته ازمهلکه نجاة بیابد کاغذی بجوشکاب نوهٔ هلاگوخان که در کنارفرات حکومت میکرد نوشت و پیغام داد که ارغون بنابر سخن اهل حسد ازمن رنجیده وجمعی را که در سلك نوکران من بوده‌اند برمن ترجیح داده ومن جمعی ازامراء واعیان را با خود متفق ساخته‌ام (درضمن نامه اسامی شاهزادگان راهم برد) وزمینهٔ سلطنت برای تومهیا میباشد لازم‌است بعجله خودرا رسانده و ارغون را از تخت خانی بزیر آوریم جوشکاب هم بعجله خودرا بپیش ارغون رساند وشرح خیانت بوقارا اظهار داشت چون ارغون برحقیقت مطلب آگاه شد امرداد اورا دست بسته بحضور آوردند وعمال اوراهم بتمامی از کار خلع کرده سپس بوقا را بشاهزاده جوشکاب سپردند شاهزاده هم اورا ازمیان دونیم نمود.

بعداز قتل امیر بوقا ارغونخان سعد الدوله را در کارها مستقل گرداند و اوچون پیرو مذهب موسی بود کسان واقربای خودرا روی کارآورده دست عموم مسلمانان را از کار کوتاه کرد ازآنجمله یکی از برادران خود فخرالدوله را که درجهل مرکب مانند

افلاطون در حکمت بی‌بدل بود ببغداد فرستاد و یکی از خویشان را هم که شمس الدوله نام داشت بحکومت فارس منصوب نمود .

سعدالدوله که مردی زیرك و کافی بود در ابتدا برای جلب قلوب مردم امرداد که امرا وحکام دعاوی را برطبق شریعت اسلام فیصل دهند و در استحقاق حق مظلومان و اعانت فروماندگان جد بلیغ نمایند ودر مدت دوسال وزارت سعدالدوله تمامی ممالکت درغایت معموری وآبادانی بود ومبلغ هزار تومان زر در خزانه جمع شد بالاخره چون کمال قدرت وعظمت و استقلال اورا درجادهٔ غرور ونخوت کشاند زبان استهزاء نسبت بامت محمد گشاده ارغون را بضبط اموال مسلمانان وتغییر کعبه به بتخانه تشویق کرد خان هم بر طبق رأی او شروع بجمع اموال مسلمانان نموده درفکر خراب کردن کعبه بود که مزاجش ازحد اعتدال خارج گشته وچند روزی دربستر ناتوانی افتاد ودیگر موفق بخراب کردن مکه معظمه نشد - سعدالدوله چون مرض ارغون رالاعلاج دید و زندگانی خود را در خطر مشاهده کرد بعجله قاصدانی نزد غازان به خراسان فرستاد که اورا ازشدت مرض خان مطلع گردانند اماقبل ازرسیدن خبر بغازان خان مردم برحیلهٔ او آگاه شده دستگیر ومحبوسش ساختند و بعداز چند روز اورا از حبس بیرون آورده با کسانش درسلخ صفر ۶۹۰ بقتل رساندند و ارغون هم در روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سال ۶۹۰ متوجه عالم آخرت گردید [۱] .

در ایام ایلخانی ارغونخان مابین سلاطین مصروشام و ایلخان ایران محاربه‌ای رخ نداد چه ازطرفی ارغون سعی خود رادرجمع مال وسرپرستی ازدوعنصر عیسوی ویهود صرف کرد و از طرفی دیگر سلاطین مسلمان هم دوچار گرفتاریهای داخلی بوده ومجال دست اندازی بممالك ایلخان را نداشتند .

در عهد ارغونخان روابط خارجی بین او و سایر ممالك عمده شرق و غرب برقرار بود ولی هیچ قسم جنگ بزرگی مابین ایلخان و ممالك دیگر رخ نداد درزمان

---

(۱) ارغون چهار پسر داشت ۱ غازان که مادرش قتلق ایکاجی بود ۲ میسوتیمور واولجایتوسلطان که ازدوك خاتون بودند ٤ ختای اوغول که مادرش قتلق خاتون بود و از این چهار پسر غازان واولجایتو سلطان بسلطنت رسیدند .

همین شخص سیاحان معروف ونیزی یعنی مارک پل [۱] نیک پل [۲] مافیو پل [۳] از دربار مغولستان واز خدمت قوبیلای قاآن بدربار ایران آمدند .

سلطنت گیخاتوخان

«۶۹۰ـ۶۹٤»

گیخاتو پسر اباقاخان در زمان سلطنت ارغونخان در ولایت روم حاکم بودوچون خبرفوت ارغون منتشر شدعده‌ای برای آگاهی بروم رفتند و دسته‌ای از امرا هم مانند طغاجار و طوغان ببغداد بخدمت بایدو نواده هلاگو عازم شدند و مایل بودند که او بپادشاهی برسد ولی بایدو از قبول این عنوان خود داری کرده سلطنت را حق گیخاتو میدانست .

چون مبشران بخدمت گیخاتو رسیده واورا برحقیقت حال مطلع گردانیدند بعجله بطرف آذربایجان روان شدوعده‌ای از شاهزادگان هم تا آلاطاغ اورا استقبال کردند گیخاتو هم در حدود اخلاط [کنار دریاچه وان] قوریلتائی تشکیل داده درروز یکشنبه سال ۶۹۰ برسر یرخانی نشست وچندروزی بساط عیش ونشاط گسترد وعموم خلایق را بعدل و احسان ورفع ظلم و طغیان بشارت داد .

در ابتدای سلطنت گیخاتو خبر شورش بلاد روم رسید گیخاتو نیابت خودرا بشیکتور نویان دادودرروز جمعه چهارم رمضان ۶۹۰ بجانب روم رفت ودر غیاب او عده‌ای از شاهزادگان راه خلاف پیمودند و گیخاتو هم در جمادی الاخر سال ۶۹۱ مظفر و منصور بازگشت و برخلاف انتظار مخالفین را بانواع مراحم بنواخت از آنجمله امیر طغاجار و خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی بودند که هر دو را بخشیده واولی را منصب امیر الامرائی ودویمی را بالقب صدر جهان در ششم ذیحجه ۶۹۰ بوزارت منصوب کردومنصب قاضی القضاتی وتولیت موقوفات ممالك محروسه راببرادر صدرجهان قطب الدین احمدخالدی واگذار کرد .

---

۱ - Marco-polo ۲ - Nico-polo ۳ - Mafio-polo

گیخاتو از سخی ترین اولاد هلاکو بود چنانکه در مدت کم تمام خزاین اجدادی و برادران خود را بین شاهزادگان وامرا و خواتین تقسیم نمود و تمام جواهراتیکه در خزانه موجود بود بین زنانهای حرم تقسیم کرد وگفت این نوع امتعه نفیسه مخصوص زنان است که خودرا بدان بیارایند سپس بآزادکردن محبوسان وزندانیان امر داد و هیچ نوع کاری که خلاف عدالت باشد از او دیده نشد و زندگانی خودرا بعیش و عشرت ودف و چنك و حشر با زنان وهتك پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت میگذرانیده است .

وزارت صدرجهان ووضع پول کاغذی چاو

— خواجه صدرالدین احمد خالدی ازقاضی زادگان ولایت زنجان درابتدا چند زمانی ملازمت طغاجارنویان مینمود وببذل وبخشش روزگار میگذراند سپس از طرف گیخاتوخان و بتصویب شاهزادگان بمنصب وزارت و لقب صدرجهان مفتخر گردید و یك تومان لشکرهم تحت اختیار او گذاشتند وبمنصب امارت هم سرافراز شد .

صدرجهان در ابتدای وزارت خود دست امرا و شاهزادگان را از تصرف درامور ملك ومال کوتاه کرد آنانهم درخدمت خان شروع بسعایت نمودند اماایلخان علاوه برآنکه بحرف آنها ترتیب اثر نداد دشمنان را هم بصدر جهان واگذار کرد اوهم بعد ازچند روزی که دشمنان را تنبیه نمود عفوومرحمترا شعارخود ساخته از سر جرایم آنها درگذشت .

صدر جهان چون بواسطهٔ اسراف گیخاتو خان درانعام اشراف و اعیان و زیادی احسان واتلاف از درم ودینار درخزانه چیزی باقی نمانده بود واز اتفاق درآن سنوات وبا درمیان گله ورمه مغولان افتاده بسیاری ازچهار پایان ایشانرا به چراگاه عدم رساند عاقبت صدر جهان از مخارجات بی رویه خان عاجز شده وفقر مالی دولت ونایابی پول تا آنجا کشید که گاهی جهت خرید یك گوسفند برای مطبخ ایلخان پول درخزانه فراهم نبود وهرکس جهة تهیه پول وبراه انداختن معاملات نقشی برلوح خاطر می نگاشت .

در این اثنا عزالدین مظفر بن محمد بن عمید بعرض ایلخان و صدر جهان رسانید که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در مملکت روان گردد و چون دیگر از جنس زر و سیم در خزینه چیزی یافت نمیشد سخن عزالدین را بسمع قبول راه داده یرلیغی ازطرف ایلخان در جمادی الاخری سال ۶۹۳ صادر شد که ازآن تاریخ ببعد هیچکس بازر و سیم معامله نکند و ساخت پارچه های زربفت وظروف سیمین وزرین بغیر ازجهت خان و شاهزادگان موقوف شود و امر داد درشهرهای آذربایجان وعراقین وفارس وخوزستان ودیاربکر و خراسان چاوخانه‌ای دایر کرده وبرهریك ازآنها مأموریني گماشتندوجهت بنای چاوخانه مخارجی زیادصرف شد - چاو قطعه کاغذی بود بشکل مربع مستطیل و چند کلمه بخط ختائی بر اطراف آن نوشته و بر دو طرف آن کلمهٔ شهادتین (لا اله الاالله محمداً رسول الله) و در میان کاغذ دایره ای کشیده بودند وازنیم درهم تاده درهم مبلغ آن قید شده واین عبارت هم برروی آن نوشته شده بود « بتاریخ ۶۹۳ پادشاه جهان این چاو مبارك را در ممالك روان گردانید تغییر وتبدیل کننده بازن و فرزند و پیوند خویش بیاسا خواهد رسید » .

چند روزی که ازاین واقعه گذشت درماه ذی قعده مردم تبریز هیجانی کرده سفر برحضر اختیار نمودند و دکاکین را بستند و آذوقه را در انبار ها پنهان نمودند وزبان بفریاد و فغان گشاده بر عزالدین مظفر لعنت کردند امرا ونوینان چون اینحال را دیدند باتفاق صدر جهان بخدمت گیخاتو رفته و او را از خرابی حال رعایا واختلال مملکت مطلع ساختند خان هم چون این سخنان بشنود حکم بباطل کردن چاو نمود ومردمی که از شهر تبریز خارج شده بودند برگشته آنشهربحالت سابق رو بآبادانی نهاد .

مخالفت بایدو وبقتل رسیدن گیخاتو - از زمانی که گیخاتو خان بتخت سلطنت نشست امرا و نوینان بواسطهٔ شرب مدام گیخاتو خان ودست رسانیدنش بزنان و دختران مسلمانان ازاو رنجیده وبرخود می پیچیدند ومنتظر فرصت بودند تا آنکه

شبی درآلاطاق پادشاه درحالت مستی نسبت بیایدو پسر طراغای پسر هلاکو بیحرمتی کرده امر داد نوکرش چند مشتی بروی زد بایدو این کینه را در دل نگاهداشت و بظاهر هیچ نگفت اگرچه پگاه که خان ازخواب خمار بیدار شد و از حرکت شبانه پشیمان گشت افسری خاصه برسرش نهاد اما امرا با بایدو همدست شده اظهار کردند که سال دیگر بایدو ازبغداد بیاید وکار گیخاتو خانرا بسازند دراواسط زمستان جاسوسان ازقضیه مطلع شده وخانرا آگاه ساختند اوهم مخالفین را گرفته محبوس نمود درهمین موقع مخالفان دیگر بایدورا مطلع کردند اوهم باسپاه فراوان بجانب آذربایجان در حرکت آمد گیخاتو ابتدا خیال فرار بروم را داشت ولی بعد از خیال منصرف شده دسته ای ازسپاه را بجلوی بایدو فرستاد لکن همان دسته بابایدو همدست شده اورا گرفته وبامرای گناهکار سپردند وایشان هم او را در روز ٥ شنبه ٦ جمادی الاخر سال ٦٩٤ هلاك كردند (۱) .

سلطنت بایدوخان

جمادی الاول ٦٩٤ ـ ذی‌القعده ٦٩٤

چون گیخاتوخان بقتل رسید طغاجار و سایر امرا ببایدو پیوسته اورا در جمادی الاول ٦٩٤ در همدان برتخت ایلخانی نشاندند ومجلس بزم ونشاط وعیش و انبساط آراستند سپس بسر انجام مهام سلطنت روی آورده منصب امیر الامرائی وحکومت روم ودیار بکر را بطغاجار ارزانی داشت وخواجه صدرالدین احمد خالد زنجانی را از وزارت معاف داشته آنمقام را بخواجه جمال‌الدین دستجردانی‌وا گذار کرد و بقیه را هر یك بسمتی روان ساخت و در همان اوایل ایام پادشاهی بایدو طغاجار وصدرجهان برضد او علم مخالفت برافراشته غازان را از خرابی امور مطلع ساختند وغازان هم آنهارا بوعده های بسیار دلگرم نموده باتفاق امیر نوروز بطرف

---

۱ ـ از گیخاتو سه پسر ماند : آلافرنگ ـ ایرانشاه ـ جیك پولاد ولی هیچیك از آنها بسلطنت نرسیدند .

آذربایجان روان شد ودر گیلان هم طغاجار و صدرجهان باو پیوستند بایدو چون ازاین واقعه خبریافت فورا بطرف گرجستان گریخت وامیر نوروز اورا تعقیب کرده دستگیر وپیش غازان فرستاد غازان هم ازهمان شربتی که بایدو بگیخاتو چشانیده بود باو چشانید ومدت حکومتش هشت ماه بطول انجامید.

غازان خان – مطابق آنچه در جامع التواریخ رشید الدین فضل‌الله نوشته شده تولد غازان در شب جمعه ۲۹ ربیع الآخر سال ۶۷۰ دریکی ازقلاع مازندران اتفاق افتاد و در روز تولدش ارغونخان مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور پرداخت غازان تا سه سالـگی بخدمت مادر و پدر بود سپس آباقا خان اورا طلبیده بزوجه خود سپرد و چون به‌هشت سالـگی رسید جهت آباقا خان آهوئی با تیر زد آباقا از این معنی متعجب شد سه روز جهت او جشن بر قرار کرد ودر سال ۶۸۰ که آباقا وفات یافت غازان بپدر خود ارغون خان پیوست وچون ارغون سلطان احمد را کشته و بر تخت سلطنت نشست حکومت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش روان ساخت.

امیر نوروز پسر ارشد ارغون آقا میباشد که ۳۹ سال در زمان چنگیزخانیان حکومت خراسان و بعضی از شهر های ایران را داشته. پیرو مذهب اسلام بوده و در شجاعت و مردانـگی از اقران و امثال امتیاز تمام داشت در موقعی که ارغون خان امیر بوقا را بقتل رساند امیر نوروز بنا بر اتحاد و صداقت بوقا در ذی‌حجه ۶۸۷ با بعضی از امراء خراسان همدست شده بر ضد غازان اقدام نمود و در پنجشنبه ۷ ربیع الاول ۶۸۸ موقعی که غازان در کشف رود بود بر او تاخته اورا بطرف مازندران گریزاندند و بار دیگر در ۱۵ ربیع الآخر همان سال قشون غازان را شکست داد وصیت شجاعت و پهلوانی امیر نوروز بآنجا رسیدکه ارغون‌خان شاهزاده بایدو را باسپاه فراوان بکمك غازان فرستاد امیرنوروز تاب مقاومت نیاورده بترکستان نزد قیدو خان پادشاه دشت قبچاق رفته اورا تشویق برای گرفتن خراسان نمود « غازان بعد ازآنکه پیشرفت برایش حاصل شد بایدو را اجازه مراجعت داد »

قیدو خان هم در سال ٦٩٠ ، سی هزار سپاهی بهمراهی امیر نوروز بطرف خراسان فرستاد غازان تاب‌مقاومت نیاورده تاسمنان عقب نشست وقشون قیدوخان در شهرهای خراسان بقتل و غارت مشغول شدند اما در مراجعت قریب پنج هزار نفر ازسپاهیان قیدو تلف شده بدین جهت امیر نوروز را چندین چوب زدند .

در این اثناء خبر فوت ارغونخان و شاهی گیخاتو خان بغازان رسیداوهم بعزم ملاقات گیخاتوخان وعرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت گیخاتو حرکت غازان را صلاح ندانسته اورا بطرف خراسان بازگرداند غازان درسال ٦٩٣ ازمازندران به نیشابور مراجعت نمود و در همین ولایت میان غازان و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت باین ترتیب که امیر نوروز براهنمائی زوجه اش از غازان تقاضای عفو و عذر تقصیراتی که تا این زمان بحسب تقدیر واقع شده بودنمود غازان خان از شنیدن این سخنان خوشحال شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات اقبال خود شمرد سپس نوروز بخدمت غازان آمده او هم امیر نوروز را استقبال کرد و بحکایات محبت آمیز و بکلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته متوجه استراباد گشت .

در اثناء راه خبر قتل گیخاتو و جلوس بایدو را شنید غازان در باب دفع بایدو و تسخیر ممالك موروث با ارکان دولت و امیر نوروز صحبت بمیان آورد . امیرنوروز اظهار کرد که عنقریب سلطان‌را برسریر سلطنت خواهم نشاند بشرطی که شاهزاده باطن را بانوار ایمان و عرفان منوّر سازد وسالك طریق مسلمانی گشته لواء متابعت ملت پیغمبر آخرالزمان را بر افرازد غازان قبول این ملتمس را کرده بطرف آذربایجان روان گشت و در هشترود آذربایجان با بایدو ملاقات کرده وقراردوستانه گذاشتند اما بایدو بتوسط امرا راه مخالفت را پیمود و غازان درصدد قتل او برآمد وامیر نوروز اینکار را بعهده گرفت و بتاریخ ٤ شعبان ٦٩٤ **غازان اسلام آورد** و کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و در آن روز قریب صد هزارنفر مشرك متمرّد مؤمن وموّحد گردیدند مقارن‌اینحال خواجه

صدرالدین احمد خالدی زنجانی بخدمت غازان شتافته اراسلام آوردن او خوشحال شد و قبول تبعیت اورا نمود سپس باتفاق امیر نوروز بطرف آذربایجان در حرکت آمدند و بایدو پس ازفرار بطرف گرجستان بدست امیر نوروز وکسان او اسیر شده بخدمت غازان فرستادند وغازان هم اورا درروزچهار شنبه ۲۳ ذیقعده سال ۶۹۴ بقتل رساند

سلطنت سلطان محمود غازان خان

۶۹۴ - ۷۰۲

غازان در ذی‌الحجه ۶۹۴ درروز عید قربان بتبریز وارد شد و عده‌ای از علما وائمه آنشهر بجلوی غازان ازتبریز بیرون رفتند ودر همانروز امر فرمود که تمام مغولان مسلمان شده وهرکس ازاطاعت ارکان دین محمد « ص » سرپیچی کند سرش را ازتن جدا نمایند واهل کتاب هم جزیه دهند ودرآخر همان سال پادشاه اسلام بقراباغ رفته قوریلتائی تشکیل داد وجمیع شاهزادکان و خواتین حاضر شده غازان را برسریر خانی نشاندند و ازهمان زمان جلوس ؛ سکه را که مربع بود بشکل مستدیر برگرداند ودرمیان آن کلمهٔ شهادتین نقش نمود وامر کرد که برسر مکاتیب و فرامین بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند .

در همین قوریلتای غازان خان منصب امیر الامرائی خود را بامیر نوروز وا گذاشت وصدرجهان خواجه صدرالدین احمد خالد زنجانی را بتعهد وزارت تعیین نمود وشرف‌الدین سمنانی را بریاست دیوان تمغا (۱) معین کرد سپس بقتل طغاجار نویان وشاهزادگان مخالف و امرائی که درقتل گیخاتو سعی نموده بودند اقدام کرد .

درسال اول جلوس غازان خان فوجی ازسپاه ترکستان از رود خانه جیحون عبور نموده متوجه خراسان شدند ومردم هم چون تاب مقاومت آنقوم را درخود نمیدیدند ازجلوی آنها عقب نشسته وضمناً از غازان تقاضای کمك نمودند ایلخان هم امیرنوروز را بدفع آنجماعت بطرف خراسان فرستاد این شخص هم آنهارا تعقیب کرده در حدود

---

۱ - مهرخانی

هرات شکست سختی بآنها وارد نمود وباز هم آنهارا تعقیب کرده تاازآب آمویه «۱» گذشتند سپس غازان بآذربایجان مراجعت نمود درهمین موقع صدرجهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشت وامیر نوروز هم اورا ازوزارت عزل و منصب اورا بخواجه جمال الدین دستجردانی تفویض کرد .

در همین ایام‌عده‌ای از شاهزادگان مانند سوکای پسر یشموت نوادهٔ هلاگو بابرُلا (۱) و ارسلان نوادهٔ جوجی پسر چنگیز و ایسنتمور (۲) پسر قنقوربای با یکدیگر متفق شده که غازانخان و امیر نوروزرا بهرنوع که‌توانند شربت شهادت چشانند و مساجد ومعابد را به کلیسا وبتخانه تبدیل نمایند و قبل از انجام این‌فکر امیرنوروز جهت بعضی کارها متوجه خراسان شدوسوکای وبرلا هم‌بکمك اوبجانب خراسان روان شدند و چون قصد قتل امیر نوروز را نمودند او که قبلا از قضیه مطلع بود جای خالی گذاشته برسر بداندیشان تاخت و سوکای فرارکرد وبرلا کشته شد درهمان‌زمان ارسلان‌وایسنتمور برضدغازان علم مخالفت‌برافراشته‌وایسنتمور کشته‌گشت وبقیه دشمنان راه‌فرار پیش‌گرفتند آخرالامر اکثر آنهارخت‌زندگانی رابباد فنادادند چنانچه درمدت یکماه پنج‌شاهزاده وسی‌وهفت کس‌ازامرا بقتل رسیدند واین‌انقلاب که‌بعنوان‌مخالفت اسلام برپاشده بودبااین وضع برطرف شد .

قتل‌جمال‌الدین‌دستجردانی‌و امیر نوروز

درضمن نابود کردن شاهزادگان مخالف یکعده ازامرا بدستیاری امیر نوروز صدرالدین احمد زنجانی‌راهم بموافقت مخالفان دولت غازانی‌متهم داشتندوحکم شکنجه وقتل‌اوصادر گشت درروزی‌که‌می‌خواستند اورابدیار عدم‌رهسپار نمایندیکی از شاهزادگان هرقداق‌نوبان بربیگناهی‌اواطلاع‌حاصل‌کرده برایلخان‌عرضه داشت وحکم نجاتش صادر شده اورا رهاکردندسپس در۲۸ ذی‌حجه سال ۶۹۵ غازان که متوجه بغداد بود خواجه جمال‌الدین دستجردانی را بیاسا رسانید و وزارت خود را بار دیگر در اوایل محرم ۶۹۶ بصدر جهان داد و او شروع بعدل و انصاف نمود .

۱-جیحون ۲- Barola ۳- Issantamour

چون صدر جهان بار دیگر بر مسندوزارت غازانی متمکن شد و بنا بر آنکه سابقاً امیرنوروز درعزل او دخالت داشت همت بر انحطاط مرتبه‌اش گماشت وباجمعی ازامراءاتفاق نمود.در موقعی که‌غازان‌در ییلاق همدان‌بود اظهارداشتند که‌امیرنوروزباپادشاه مصرمتحدشده میخواهد بکمك آنهاغازانخان را از میان بر دارد و ازز‌بان امیرنوروزو پادشاه مصر مکتوبات ساختگی درست کرده در مجلس شراب بغازانخان نشان دادند غازان هم فوراً برادر امیرنوروز حاجی بك را بقتل رسانده امیرسونتای وهرقداق را با دو تومان لشگر بخراسان فرستاد ودستور داد تاامیرنوروزرا بقتل نرسانند مراجعت ننمایند سپس امیر قتلقشاه را بکمك آنها از عقب سر روان کرد. امیر نوروز چون از قضیه مطلع گردید بهرات نزد فخر الدین کرت رفت « فخر الدین برادر زاده امیر نوروز را در حباله نکاح داشت » او در بدو امر قلعهٔ اختیار الدین را در تصرف امیرنوروز گذاشت و با او از در اطاعت درآمد در همین ضمن قتلقشاه هم شهر هرات را در محاصره گرفت چون چندی گذشت سخن چینان بفخر الدین اظهار داشتند که امیر نوروز قصد دارد فخر الدین را مقید نگاه‌داشته پاسبانان دروازه‌ها را از مأمورین خود بگذارد زیرا بر غوریان اعتماد نمی توان کرد فخرالدین‌هم‌بحیله سپاه او را از اطرافش پراکنده نموده او را دستگیر و بقتلقشاه تقدیم نمود و ۳۹۰ نفر از سپاه امیر نوروز بدست هراتیان بقتل رسید و قتلقشاه هم در ۲۲ ذی القعده سال ۶۹۶ سر امیر نوروز را از تن جدا کرده بخدمت غازان فرستاد و خان هم فرمود تا آن سر را بدار آویختند و چون قتلقشاه از جانب امیر نوروز آسوده شد بخدمت غازان شتافت.

قتل صدرجهان در ۶۹۷

موقعی که در خراسان و هرات بتوسط طایفهٔ نکودریان شورشی بر پا شده بود غازان برادر خود اولجایتو سلطان یاخر بنده اوغول که همان سلطان محمد خدابنده باشد با عدهٔ زیادی بخراسان و هرات برای سرکوبی آن طایفه فرستاد چون فتح نصیب خدا بنده گشت بجانب خراسان در حرکت آمد در همین زمان شاهزاده تایجو که

خیال سلطنت را در دماغ خود می پخت با کسانش بیاسا رسیدند .

درجمادی الاخر سال ٦٩٦ یکعده از امرای غازانی خواجه صدرالدین را بتصرف در اموال متهم کردند و غازان خواجه را از نظر دور ساخت در همین زمان قتلقشاه که از گرجستان مراجعت کرده بود از صدر جهان سؤالاتی نموده صاحبدیوان هم متوهم شده بغازان عرضه داشت که نوکران قتلقشاه در گرجستان خرابی و قتل وغارت زیاد کرده‌اند چون کذب سخن آشکار شد غازان امر فرمود درروز چهارشنبه ١٧ رجب اورا مقید ساخته ودر روز جمعه نوزدهم حکم قتل او صادر شد و در روز یکشنبه بیست ویکم رجب سال ٦٩٦ بامر خان قتلقشاه را از میان دونیم کردند وبرادرش قطب جهان هم در ٢١ شعبان همان‌سال در تبریز ازعقب برادر روان گردید .

غازانخان بعدازقتل صدرجهان دراواخرسال ٦٩٨ موقعی که ازتبریز بقشلاق بغداد میرفت وزارت خودرا بخواجه **سعدالدین محمد مستوفی ساوجی** ونیابت وزارت را هم در عهدهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی وا گذاشت واین دووزیر صاحب حشمت صاحب تدبیر بکمك یکدیگر بانجام امور دین ودولت و انتظام مهام ملك وملت قیام نمودند .

محاربات غازان بامسلمین شام ومصر

بطوریکه سابقاً دیدیم درزمان سلطان احمد تکودار میان ایلخان وپادشاه مصر صلح و صفاوجود داشت وبعداز تکودارهم سلاطین مصر غالباً برسر سلطنت بایکدیگر بزدوخورد مشغول بودند وا گرهم گاهی فرصت می‌یافتند مختصر حملهٔ باطراف شامات کرده ومراجعت مینمودند وازطرفی هم درایران غالباً برسرجانشینی ایلخان بنزاع مشغول بودندتا آنکه سلطنت بغازان خان رسید .

درعهد غازان که پادشاهی مقتدر وجاه طلب بود کینهٔ مابین ایلخان وسلاطین مصر تجدید شدوغازان ازمدتی پیش برای حملهٔ بشام و مصردر پی بهانه بودو چندواقعه اتفاق افتاد که عزم اورا دراجرای نقشهٔ خود جزم کرد .

اول آنکه عده‌ای از مغولان که در قتل گیخاتو شرکت کرده بودند ازترس غازان بامرای مصر و شام پناهنده شدند و آنها هم قاتلین را در پناه خود معزز و

محترم داشتند.

در ۶۹۷ یکی ازامرای مغول سُلاِمش نام در بلاد روم سر بطغیان برداشته برضد غازان باامرای مصرو شام همدست شدولی غازان بزودی آنهارا متفرق ساخته وسلامش رادستگیر نموده بقتل رساند.

دیگر آنکه عده‌ای ازامرای الملك المنصورلاچین دراواخر ذی القعده سال ۶۹۷ از فرات گذشته بپناه غازان خان آمدند و در تمام نواحی دیار بکروماردین و بغداد مغولان باستقبال این جماعت می‌آمدند حتی خود ایلخان هم باستقبال آنها آمده و بهر کدام انعامهای زیاد بخشید وامرای مزبور بغازان وعده دادند که اگر او بطرف شام ومصر حمله آورد ایشان هم از کمك مضایقه نخواهند کرد.

بنابر مقدمات فوق ایلخان مصمم هجوم بآن مملکت گردیدو باین قصد مشغول تهیه بود که خبر رسید چهار هزار نفر از مسلمین شام بدیار بکرو ماردین ورأس العین تاخته دست بغارت وتاراج برآووده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده‌اند.

آگاهی این اخبار غازان را سخت متغیر کرده وعلماء وائمه هم اورابدفاع شهرهای اسلامی از تعرض متجاوزان و جلو گیری از مهاجمان تشویق نمودند غازان هم در روزجمعه ۱۹ محرم سال ۶۹۹ با ۹۰٬۰۰۰ سپاه ازتبریزخارج شده درنصیبین فرودآمد سپس پادشاه ماردین بقشون غازان ملحق شده باتفاق یکدیگر بطرف حلب شتافتندغازان در حلب سپاه را بازدید نمود ودر این موقع نسبت بامیر چوپان که رئیس قوم سلدوز بود رسید واورا طرف عنایت خود قرار داد پس از این بازدید عده‌ای ازسپاه خود را بمحاصره حلب گذاشته خود بطرف شهر حمص درحرکت آمدودر روزچهارشنبه ۲۷ ربیع الاول سال ۶۹۹ درنیم منزلی مشرق حمص درمحلی که **مجمع المروج** نامداشت جنگ بین سپاهیان ایلخانی ولشکریان الملك الناصر اتفاق افتاد.

بعداز آنکه الملك المنصور لاچین بتوسط جمعی از غلامان در ۱۱ ع ۲ (۶۹۸) بقتل رسید باردیگر الملك الناصر محمد پسرسیف الدین قلاوُون الفی را بمقام سلطنت برگرداندند.

پس از رسیدن خبر حرکت غازان بطرف شام الملك الناصر وامرای او از شام ومصر سپاهیانی جمع کرده بطرف دمشق حرکت کردند لکن بواسطهٔ طمع‌ورزی امرا و سوء تدبیر نتوانستند چنانکه باید درمقابل عساکر غازان خود را آماده نمایند و دربین راه بزدوخورد بایکدیگر مشغول شدندو الملك الناصر هم عده‌ای ازامرا رابواسطهٔ نفاق بقتل رساند .

بترتیبی که گذشت در مجمع المروج میان غازان خان و الملك الناصر جنگ شروع شدابتدافتح باقشون مصری بود ولی پافشاری‌و ثبات عزمی که غازان بخرج‌داد برقلب قشون مصری زده آنهارا شکست داده بعقب نشینی مجبور ساخت و نسیم فتح وظفر برپرچم غازان خان‌وزید ایلخان‌دوروز درحمص توقف کرده‌بتقسیم غنایم‌مشغول شدسپس بطرف دمشق درحرکت آمداهالی آنجا بادادن تحف و هدایا باستقبال‌ایلخان آمدند وباین ترتیب دمشق ازخرابی نجاة یافت وشحنگی‌آن‌را بقتلق قیاداد وحکومت آنجارا بقبچاق که‌ازملك‌ناصر گریخته وبغازان پناهنده شده‌بودوا گذارکرد واهالی‌شهر بشکرانهٔ این امان صدتومان جهت ایلخان فرستادند .

غازان درروز ۱۵ رمضان ۶۹۹ از شام بمراغه مراجعت کرد وتا ذی‌الحجه‌در آنمکان توقف‌نمود بعدازآن روی بتبریز آورد وخیال تصرف شام‌را ازدماغ خودخارج نمی‌نمود تاآنکه دراول محرم سال ۷۰۰ بطرف حلب در حرکت آمد ولی چون از سلطان مصر خبری نشد بصوابدید امرادر ۲۲ ج ۱ مراجعت نمود ودر ۲۴ رمضان در شهراوجان توقف‌نموده عده‌ای‌ازامرارابیاسارسانید وبشفاعت بعضی از خوانین خواجه سعدالدین و خواجه رشیدالدین رابخشید بعدازآن بتهیه اسباب‌قواجهة حمله بشامات مشغول شد وبرای اینکار ابتدا سفیری نزد ملك ناصر پادشاه مصرفرستاد و پیغام داد که اگر خطبه وسکه‌رابنام‌غازان کرده‌و خراج‌قبول‌نمایندازتعرض‌لشکر مامصون خواهندبود ملك ناصرهم جهة غازان پیغام داد وصندوقی فرستاد که‌در آن انواع اسلحه بودغازان ازمشاهدهٔ آن غضبناك شده قاصدان را اجازهٔ مراجعت نداد وخود درروز دوشنبه ۱۲ رجب سال ۷۰۰ برحبة از شهر های شامات شتافت و حاکم آنجا امیرعلم‌الدین راباایلی دعوت نمود اوهم درجواب اظهار داشت‌در صورتیکه خان‌از تسخیر معظمات ومهمات

شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه را تسلیم خواهم کرد و فرمانبرداری خان‌را خواهم نمود غازان خان این‌عذر راقبول نموده قتلقشاه نویان و سونتای بهادر و امیر چوپان وتیمتاق‌را بفتح بلاد شام مأمور ساخت و خود بطرف موصل و سنجار برگشت و از آنطرف هم الملك الناصر با سپاه بیشمار تا دمشق آمده منتظر رسیدن مغولان بود دراینموقع قتلقشاه محاصره حمص‌را رهاکرده‌بطرف‌دمشق روان شدودر ۲ رمضان سال ۷۰۲ برسر پشته‌ای که **مرج الصفر** نام‌داشت رسید .

قتلقشاه از بسیاری سپاهیان مصر وشام وحشت کرده‌می‌خواست گریز برستیز اختیار نماید اماامیر چوپان اورا ازاین حرکت مانع آمده عازم جنگ وقتال گشت و قتلقشاه و برلای‌را بادو تومان‌لشکر برسر پشته گذاشته خود باتفاق تیمتاق وسایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و میسرهٔ قشون ملك ناصر منهزم شد و بسیاری از مصریان بخاك هلاك افتادند دراین‌اثناءِ ار غداق و طغاتیمور از سرداران قشون امیر چوپان ازاو جدا شده فرار اختیار کردند و سپاه بهم برآمدندهرچند امیرچوپان خواست که از پراکندگی قشون‌جلوگیری کند ممکن نگردید ومصریان هم مانندگرگ ازعقب‌رمه‌دردنبال مغولان روان شدند آنشب‌را امیرچوپان‌باقتلقشاه وبرلای‌برسر پشته بسر بردند فردای آنروز مصریان راه بمغولان داده چون ازپشته بزیر آمدند بطرف شورستانی که‌آب‌مرج‌الصفر‌بآن‌راه یافته‌بود رسیدند واکثر گریختگان بااسب وسلاح در زیر گل‌منزل گزیدند و عده‌ای ازسرداران هم‌بدست مغول اسیر گشته کشته شدند وملك ناصربافتح وظفر بطرف‌مصر مراجعت‌نمود وفتحنامه‌هاباطراف فرستاد وامرای مغول هم‌مفلوك و بدحال در ۱۹ رمضان بموکب ایلخان‌پیوستندغازان‌هم‌دردهم‌ذی‌قعده ۷۰۲ قوریلتائی تشکیل داد و قتلقشاه و امیرچوپان‌وسایر سرداران را بچوب یاسا تأدیب نمود ولی امیر چوپان رابعداز تأدیب بخلعت خاص مفتخر ساخت ودر محرم سال ۷۰۳ غازان خان ازاوجان بدارالملك تبریز برگشت .

وفات غازانخان در ۱۱ شوال ۷۰۳

غازان در روز جمعه ۱۹ شهر ربیع الاول سال ۷۰۳ بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز در حرکت آمد اما بواسطهٔ ظهور شدت

سرما و وفور باریدن برف عزیمت بغداد رافسخ نمود ودر کنار هولان موران (قزل اوزن) توقف نمود دراین محل بتوسط خواجه سعدالدین صاحبدیوان بغازان خبررسید که‌عده ای جمع شده تاآلا فرنک پسرارشد گیخاتو را بپادشاهی بردارند ایلخان هم‌فوراً امرداده که دسته‌ای ازهمراهیانش به‌تبریز رفته آلافرنگ و پیروان اورا دستگیر کرده بدرگاه‌پادشاه آوردندوچون گناه‌آن‌جماعت‌به‌ثبوت پیوست‌همگی‌را بقتل رساند وخواجه سعدالدین را علاوه برمقام وزارت رتبهٔ امارت نیز داد و یکهزار سوار مغول را هم تحت اختیار اوگذاشت .

غازان که‌بواسطه غلبه مصریان و شکست مرج‌الصفر سخت اندوهناك شده والم فراوان درخاطر داشت درقشلاق کنار رود خانه قزل‌اوزن مریض شد و لشکر امن و سلامت ازکشور طبیعت غازانی روی برتافت‌نه‌انواع معالجه فایده‌افتاد ونه صدقه و دعا در اوایل فصل بهار غازان عازم ییلاق شدو در راه مرضش شدت کرد بعد از رسیدن بقزوین خوانین و شاهزادگان و وزراء و مقربان را جمع ساخت وبرادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب و لایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه ۱۱ شوال سال ۷۰۳ پس‌از قریب به ۹ سال سلطنت بسن ۳۳ وفات یافت و جنازهٔ او را از آنجا به تبریز بردند و در گنبدی که در شنب غازان ساخته بود بخاك سپردند .

اخلاق و صفات غازانخان

سلطان‌محمودغازانخان پس‌ازقبول‌مذهب‌اسلام ازمؤمنین ومشوقین جدی‌این‌آئین گردیدوعساکربودائی‌خودراهم‌بآئین اسلام برگرداند .

غازان شخصاً رشید و جنگ آزموده بودو قبل از رسیدن بمقام سلطنت چندین باربامغولان‌ماوراءالنهر جنگ کردەوبرموز واسرار جنگی مطلع‌بوده و مانند چنگیزخان مردی مدّبروبا کفایت بوده و در رعایت انتظام قشون جهد بلیغ داشت و اغلب در موقع جنگ قوای خود را بازدید مینمود چنانکه در ضمن شرح تاریخی آن گذشت .

غازانخان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف و علاوه برزبان مغولی و فارسی از عربی‌و السنه چینی و لاتینی بهره‌ای‌کافی

داشت و بدانستن تاریخ وآداب و اخلاق سلاطین مخصوصاً پادشاهان معاصر خودمیلی وافر داشته و بکیفیت انساب و آداب سلاطین اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشیدالدین فضل اله در وقت تألیف جامع التواریخ بیشتر وقایع را از تقریر آن پادشاه تحریر نموده .

غازان از شیوهٔ فصاحت وبلاغت نصیبی کامل داشت و اهل علم و حکمت وفضل رادوست داشته و غالباً باایشان می‌نشست و بنصیحت و موعظت آنهامشغول میشد ودر تقویت ارکان دین محمدی بقدر مقدور سعی واجتهاد مینمود وهرکس را باندازهٔ فضل وکارآمدگی بمقامی که درخور آن بود می‌گماشت وبغرض مغرضین وسعایت سخن‌چینان گوش نمیداد و زمام نفس خود راکاملا در دست داشت ومردم را بشدت مورد مؤاخذه قرار میداد و برای اجرای این منظور یاسائی ازخود ترتیب داد .

غازان گذشته‌از مراتب هنرمندی ذهن درا کش‌حاوی صنوف فضایل وبعضی از صنایع مانند نقاشی وبنائی و آهنگری واسلحه سازی آشنائی داشته و خیال بنای رصدخانهٔ‌هم درنزدیك تبریز نیز داشته .

غازانخان بنابر شرح فوق و کوتاهی عمر بواسطه اصلاحات و اقداماتی که کرده وابنیه‌وقواعد و قوانینی که ازخود برجای گذاشته بدون شك میتوان اورا بزرگترین سلاطین سلسلهٔ ایلخانان و یکی از سلاطین بزرگ مشرق دانست اما بایدبخاطر سپرد که یك‌قسمت عمده ازاین‌افتخار و عظمت ازبرکت وجود وزیر کاردان فاضلی مثل‌خواجه رشید الدین فضل‌الله همدانی است که باقوت قلم و تدبیرو هنر و سیاست ممالك‌وسیعهٔ غازانی را اداره میکرده و غیراز این وزیر دانشمند عده زیادی ازفضلای‌دیگر هم در نتیجه ادب دوستی و تشویق خواجه درگرد دربار ایلخانی مجتمع‌بوده وآنها هم هرکدام در این مرحله قدمهای مهمی برداشته اند بطوری که میتوان گفت که دورهٔ غازان و دو جانشین او سلطان محمد خدابنده و سلطان ابو سعید خان براثر وجود خواجه رشیدالدین فضل‌الله و پسران او یکی از درخشان‌ترین دوره‌های ادبی ایران است .

قواعد و یاساهای غازانی

غازان برای آسودگی مردم و رفع ظلم و تعدی وحسن ادارهٔ کار ها قواعد و یاساهائی وضع نمود که مجملا بذکر آنها اشاره می کنیم .

۱ ـ قبل از ایام غازانخان ترتیب حصول مالیات فوق‌العاده مشکل و تأثرآور بود و حکام برای بدست آوردن حکومت یك ناحیه بادادن انعام های زیاد و تعارفات بیشمار بمقاطعه از دیوان ایلخانی میخریدندوآن مبلغ دریافتی رابرای مخارج ضروری و وظایف ارباب عمایم و ایلچیان مأمور صرف مینمودند . ایلخان جهت وصول‌مالیات نمایندگانی از خود بولایات می‌فرستاد بمحض رسیدن مأمورین بهانهٔ در دست حکام برای وصول مالیات می‌افتاد و بجبر و عنف چندین بار مالیات از رعایا میگرفتند و ربع آنچه را که دریافت میداشتند بمأمورین میدادندو باین ترتیب درهر سال‌چندین بار از رعایای بیچاره بزور مالیات میگرفتند و آن بیچارگان هم‌از ترس یادر خانهٔ خود مخفی شده درب خانه‌را باسنگ می‌پوشاندند ویا جلای وطن مینمودند .

غازان از این اوضاع سخت متأثر شدو برای آنکه دست حکام جورپیشه را از ظلم و تعدی کوتاه نماید حکم کرد که هیچ‌ولایتی‌را بمقاطعه واگذار ننمایند ودرعرض سال بیش ازیك دفعه از مردم مالیات مطالبه نشود وبرای ممیزی املاك قانونی باسم **قانون‌مال** هرولایت معین‌وتدوین‌نمود واصل آنرامهر نموده‌درتبریز درکتابخانه غازانی گذاشتندو سوادی از آنرا بولایات فرستاده‌دستورداد که برسنك نقش نموده در محلی بیاویزند تا رعایا هم‌از مضمون آن‌مطلع شوندو رعایا راآگاه گردانندکه در صورت‌تعدی میتوانند از حاکم بدربار ایلخان شکایت نمایند .

۲ ـ قبل از زمان غازان اوزان وباروپیمانه وکیل در یك ولایت بجهت‌دوری ونزدیکی قراء‌وقصبات اختلاف کلی‌داشت‌و باینواسطه خلل‌در معاملات واردمی‌گشت و اغنیاء بضرب چوب و شلاق کیل ووزن سبك خودشان را باکیل و وزن جای دیگر مبادله می‌کردند یعنی هرصدمن که میدادند هفتاد یاشصت من‌بود و در موقع گرفتن بعکس بود غازان چون ازاین معنی آگاه شد بتعدیل سنگها و کیلها پرداخت و درهر ولایتی دومعتمد ازطرف خود فرستاد ودستور داد که سنگهارا باید مساوی وزن تبریز

و بشکل ۸ ضلعی درست کنندو هرکس میخواست سنگی بوزن معین ازآهن درست کند باید مطابق شکل فوق درست کرده نزد آن معتمدببرد ومعتمدهم باوزنهائی که ازطلاو نقره درپیش خود داشت موازی و مساوی نموده مهر برآن سنگ میزد تاکسی دیگر نتواند باینکار اقدام نماید ودر هرماه یکمرتبه سنگها را وزن میکردند تاکسی خلاف آن رفتار نکرده باشد و برای وزن بارها ازده من تایك درم ۱۱ قطعه بسازند بترتیب ذیل وآنهارامهرنمایند : ۱۰ من - ۵ من - ۲ من - یکمن - نیم من - چهاریکمن - نیم چهاریك - ۱۰ درم - ۵ درم - یك درم و بارهای گران و سنگین را تمغاچیان (مهر داران) باقپانها وزن کنند سپس بکیل ها پرداخته جهت هریك از حبوبات کیلی علیحده درست کردند.

۳ ـ قبل از غازانخان یعنی از زمان چنگیز ببعد مرسوم چنین بود که جهت انجام امور مهمه دولتی ورساندن اخبار شهرها مأمورینی باسم ایلچی باطراف روانه میشد واین رسم در دورهٔ ایلخانان صورت بسیار زشتی بخود گرفته بود باین ترتیب که هریك از شاهزادگان و امرا و فرماندهان بعنوان خبردهی یامصالح دیگر یك عده‌ای از نوکران خود راباسم ایلچی بولایات می‌فرستادندوهر یك‌از این‌ایلچیان که بشهرها میرسیدند جهت علوفه و سواری بمردم‌تعدی زیاد مینمودند غازان برای الغای این‌رسم زشت حکم کرد که درهرسه فرسخ یامخانهٔ (باصطلاح چاپارخانه) بنا نمایند و در آن ۱۵ سراسب نگاه‌دارند تادیگر کسی تعدی بگلهٔ اسبهای رعایا ننماید فقط اسب‌را بکسی بدهند که مکتوب او بمهر آلتون تمغا (مهر ایلخانی) موشح شده باشد و مقداری‌از این‌کاغذ های سفید مهر شده را بهریك ازفرماندهان داده‌بود که تادرصورت لزوم‌نوشته بتوسط یامچی ارسال دارند و ضمناً دستور داد که بهر ایلچی مخارج راه اورا بدهند و در هرشهری ایلچی خانه ای بنانمایند تاایلچیان متعرض دیگران نشوند.

٤ ـ قبل از غازانخان هریك ازشهر های ایران بنحوی سکه می‌زدند درزمان ارغونخان وگیخاتوامرشده‌بود که عیارنقره‌ده‌نه سکه زده‌شود لکن مردم‌زیاده ازده‌هشت سکه نمیزدند درزمان غازان‌ازاین‌اغتشاشات‌جلوگیری شده تمام سکه های قدیم راجمع آوری کرده ازنوبنام غازان سکه زدند «سکه‌های غازانی‌که برروی آن‌نام غازان وکلمهٔ

توحید و نام شهری که در آنجا ضرب شده بود منقوش بود »

غازان غیر از مسکوکات معمولی سکه های مخصوصی جهت انعام و بخشش بمردم درست کرد بنام **درست طلا** بوزن صد مثقال که بر روی او نام خود و نام شهری که در آنجا سکه زده شده بود و بعضی از آیات قرآن منقوش بود .

۵ ـ از حملهٔ مغول تا زمان غازان خان نظر باینکه مردم دائم درکشاکش و زدو خورد بودند و بواسطه قتل وغارت و ظلم وتعدی، بسیاری از شهر ها خراب و بیحاصل مانده بود غازان امرا را جمع کرده دستور داد که بایجاد زمین‌های زراعتی بپر دازند و کسانی که باینکار اقدام مینمایند تا چند سال ازدادن مالیات معاف باشند و برعایا هم بعنوان کمك در سالهای اول بذر و تخم را از خزانهٔ ایلخـانی بدهند و املاك اینجو (خاصه) را هم برعایا وا گذار کرد که تا در آبادی آن سعی نمایند .

۶ ـ تا قبل از غازان جیره و مقرری سپاه معین نبود و باین جهت درموقع جنگ اغلب لوازمات آنها کامل دیده نمیشد وگاهی هم که مقرری جهت سپاه تعیین میکردند چون‌حواله بر سرحکام صادر میشد اغلب لا وصول بر می‌گشت غازان برای رفع این نقیصه بحکام دستور داد که مالیات جنسی شهر را جمع کرده جهت سپاه در گوشهٔ ذخیره نمایند تا اگر برانی برسد هم برعیت فشار و صدمهٔ جدیدی وارد نشود و هم برات لاوصول برنگردد .

۷ ـ قبل از غازان سپاه ایلخانان قور خانهٔ منظمی نداشت و قرار بود که سازندهٔ هرنوع اسلحه (اعم‌از تیر و کمان وشمشیر ونیزه‌وغیره)سالیانه جهت مایحتاج خود از در بار ایلخان مستمری داشته باشد و چون اغلب براتهای لاوصول در دست این نوع صنعتگران می ماند آنجماعت هم ازتهیه اسلحه بمقدار کافی خودداری‌کردند غازان امر داد که مستمری آنان قطع شود و مأمورینی بر بالای سر آنها جهت ساختن اسلحه قرار داد و گفت پس از درست شدن بقیمت روز بقور خانه ایلخان فروخته وجه آنرا دریافت دارند .

۸ ـ در میان امرای غازان خان چنین رسم بود کـه اگر از جنگی فاتح

بر می گشتند میگفتند که بواسطهٔ شجاعت و دلاوری ما بود و اگر شکست میخوردند اظهار میکردند که در نتیجه تقدیر الهی بود غازان از شنیدن این معنی بر آشفت و گفت ادای این کلمه منجر بکفر میشود باید هرنیکوئی که بما رسد ازعنایت ایزدتعالی دانیم و هر بدی که وقوع یابد آنرا نتیجه افعال بد خود بشناسیم .

باز امر کرد که اگر مستی در شارع عام مستی نماید او را لخت کرده بر درختی به بندند تا مردم اورا دیده لعنت نمایند .

از دستورات او میباشد که کابین زن نباید از ١٩ دینار و نیم تجاوز نماید زیرا اگر بین الجانبین اتحاد و اتفاق باشد هیچکس نمی تواند آنها را ازیکدیگر جدانماید و اگر اتفاق و اتحاد در بین نباشد سبب میشود که شوهر بواسطه کابین ومهریهٔ زیاد از طلاق دادن خود داری نماید و باین ترتیب زندگانی آن دو طرف مختل خواهد شد ولی اگر از میزان فوق تجاوز ننماید در صورت عدم رضایت وسیلهٔ انقطاع آسان می باشد .

٩ـ تا قبل از غازان رسیدگی بمرافعات و انتخاب قضاة و شهود ونظم امور بواسطهٔ عدم توجه بانتخاب این اشخاص مرتب نبود ولی غازان خان برای الغای این مراسم و اصلاح ترتیب معاملات و مرافعات چهار فرمان در باب مسائل ذیل صادر کرد : فرمان اول در خصوص منصب قضاة ـ دوم درباب مرور زمان و نپرداختن بمرافعه ای که سی سال از تاریخ آن گذشته باشد سوم در خصوص اثبات مالکیت بایع قبل از بیع چهارم درباب تأکید سه حکم سابق و تکمیل آنها

١٠ـ تا قبل از غازان بواسطهٔ نا امنی که درسر تا سر مملکت حکمفرمابود هیچکس جرأت سفری نمی کرد واگر کسی خیال مسافرت و تجارت را مینمود جان و مالش در خطر می افتاد باین ترتیب که منازل سر راه با دزدان متحد شده نیمی را خود قبلا بعنوان اجرت منزل در یافت میداشتند سپس بدزدان اطلاع داده بقیه را هم آنها می بردند غازان برای دفع این اشخاص مأمورینی جهت حفاظت مردم انتخاب کرد و مسؤلیتی هم بگردن صاحبان منازل قرار داد و در سر جاده های مخوف

یکعده راهدار گماشته و آن مکانرا امنیت میدادند و درعوض مالیاتی مختصر ازمسافر در یافت میشد .

بر طبق شرح فوق غازان خان در تمام امور قواعد و قوانینیدرست کردکه خود فصلی بزرگ را شامل می گردد و ازآ نجا ئیکه این جزوهٔ کوچك گنجایش آن همه مطالب را نداشته و از بر نامه هم خارج می گشت این بود که فقط بذکر ده موضوع از شروط و قوانین غازانی بشرح فوق اکتفا شد .

ابنیه غازانی - در میان سلاطین مغول چنین رسم بود که جسد مردگان خود را دور از آبادی و عمارت و زراعت دفن مینمودند و نواحی آنرا قرق میکردند غازان خان از زمانیکه اسلام آورد خواست ببزرگان دین و سلاطین اسلامی تشبه کرده بمضمون این آیه **مَن تشبه بِقَومٍ فهو مِنهم** عمل نماید بدین جهت بمانند صلحاو بزرگان اسلام امر دادجهت خودش درشنب تبریز که حالا بهشنب غازان اشتهاردارد مقبره ای گنبدی شکل بنا نمایند واین مقبره که ازعجایب ابنیهٔ اسلامی است بزرگترین قبهٔ است که تا آن تاریخ در ممالك اسلامی ساخته شده بنای قبه در سال سوم سلطنت غازان شروع و در ۷۰۲ بانتها رسید .

غازان خان در ضمن بنای این قبه دستور داد تا اطراف آن عمارات دیگری ساخته ضمیمهٔ آن نمایند از اینقرار :

مسجد جامع - شافعیه - حنفیه - خانقاه - دارالسیادة جهت اقامت سادات رصد خانه - دارالشفا - بیت الکتب - بیت القانون - بیت المتولی که یکنفر متولی درآنجا مأمورتدبیرمنزل وترتیب مصالح مردم ومنزل دادن ایشان بود - حوضخانه - حمام عمومی . . . وغیره

بعد ازاتمام این بناها غازان بسیاری ازاملاك خاصه رابراین بقاع وقف کردوتمامی قضاة وعلماء را وادار بصحت این وقفنامه نمود وبرای استفاده ازاین اوقاف شروطی در وقفنامه ذکر کرده که شرح آن درکتب معتبره مضبوط میباشد .

غازان علاوه بربناهائی که درتبریز ساخته بود درسایر ممالك متصرفه هم بـه

آبادی وعمران پرداخته است. شهر اوجان وخانقاه همدان از آنجمله است سپس بامر خان کلیه قری وقصبات ولایات عراقین وفارس و کرمان و آذربایجان حمام‌ها ومساجد وخوانق ساختند ودر اطراف شهر شیراز باروئی بلند بنا نمودند.

سلطان محمد خدابنده اولجایتو

۷۱۶-۷۰۳

سلطان محمد پسر ارغونخان موسوم به الجایتو سلطان در ۱۲ ذی‌حجه سال ۶۸۰ متولد شد وچون بحد رشد رسید ازطرف برادر خود سلطان محمود غازان خان بحکومت خراسان منصوب گشت. بعد ازآنکه بتوسط امرای موافق ازفوت غازان مطلع شد بزودی بطرف تبریز توجه کرد اماقبلا اورا ازدشمنی آلافرنك پسر گیخاتوخان وهرقداق فرمانده اردوی خراسان مطلع کردند. محمد هم قبل از آنکه قوریلتائی جهة سلطنت خود تشکیل دهد نمایندگانی فرستاده شاهزادگان مخالف و هرقداق را که سرخلاف داشتند بقتل آوردند.

محمد بعد ازدفع فتنه آلافرنك وهرقداق ومطیع کردن سپاهیان آنها باسپاه فراوان ویك عده ازامرا از خراسان بجانب تبریز درحرکت آمد ودرپنجم ذی حجه سال ۷۰۳ بتبریز وارد شد وپس از مراسم عزا داری برادر خود در ۱۵ ذی الحجه همانسال در تبریز درسن ۲۳ سالگی رسماً بتخت ایلخانی جلوس نمود وبسلطان اولجایتو یعنی سلطان آمرزیده معروف شد.

سلطان محمد بواسطهٔ تعلقی که بمذهب شیعه داشته شیعیان او را خدا بنده لقب داده اند واهل تسنن این کلمه را خربنده کرده ودر کتب تاریخ بهردو کلمه ضبط شده است.

سلطان محمد بعد ازجلوس فرمانی دایر براقامه مراسم دینی وشعائر اسلام و رعایت قوانین ویاساهای غازانی صادر نمود ومنصب وزارت را بدستور زمان برادر خودبخواجه‌رشیدالدین فضل‌الله وخواجه‌سعدالدین محمدساوجی واگذار کرد وفرماندهی

وسپهسالاری کل اردورا بقتلقشاه نویان‌داد و امیرچوپان وفولاد قیاوایسن‌قتلغ وعلی قوشجی‌وحسین بیك را که از خراسان همراه خود آورده بود هریك‌را بکاری گماشت سپس دربهار سال ۷۰٤ ببنای سلطانیه اقدام نمود .

بنای سلطانیه در ۷۰٤ ـ غازان خان در اواخر عمر خیال داشت که در محل چمن سلطانیه شهری بنا کند وباین کاراقدام نمود ولی‌عمرش وفا نکرد وسلطان محمد بساختن آن همت گماشت .

سرزمین سلطانیه را مغول قنغور آلانك میگفتند وبنائی که غازان خان شروع نموده بود اولجایتو همان‌را بنام سلطانیه درپنج فرسنگی زنجان باتمامش اقدام نمود ودرمدت ده سال یعنی درسال ۷۱۳ بنای آن تمام شد ومانند شنب غازان در اطراف اوابنیه بسیار ساخته واز هر طرف جمعیت زیاد بآن شهر روی آوردند . اطراف سلطانیه را باروئی بس عریض ساختند ودر داخل آن قلعهٔ بزرگی که بمشابه شهری‌می ماند بنا کرد و درآن گنبدی‌جهت مقبرهٔ خود ساخت که‌همان گنبد شاه خدا بنده است‌وازنمونه های عالی عهدمغول‌میباشدولی‌این شهر معظم که دراندك‌مدتی بعد از تبریز اولین شهر ممالك ایلخانی گردیدو بهمین سرعت ترقی پس ازاولجایتو و ابوسعید خان یکباره از اهمیت افتاد ودر زمان‌لشکر کشی امیرتیمور گورگان یك‌مرتبه باخاك یکسان شد .

فتح گیلان در ۷۰٦

نظر باینکه تاکنون هیچیك‌از ایلخانان بفتح شهر کوچکی مثل گیلان‌موفق نیامده بودندسلطان اولجایتو قبل‌از هرکار بفکر تصرف گیلان و سرکوبی امرای محلی آن اقدام نمود [ایلخان ابتدا نمایندگانی جهت قبول ایلی به‌پیش امرای محلی فرستاد و چون ناحیهٔ فومن ورشت حاکمش زنی‌بود بنام امیرهٔ دبّاج و از سایر امرای گیلان نفوذش‌زیاد تر بود باتحف وهدایا بخدمت خان‌آمد ومورد عنایت‌قرار گرفت لکن‌چندی بعد بواسطهٔ ظلم و تعدی که‌از سرداران خان نسبت بامرای گیلان ظاهر شد امیرهٔ دباج هم‌بدون اجازه‌بموطن خود برگشت‌و سلطان اولجایتو هم ازاین معنی متغیر شد] وبرای‌تصرف گیلان قوای‌خودرا بترتیب ذیل تقسیم نمود : امیرچوپان ازراه اردبیل بکسکر برود

وامیر قتلقشاه متوجه فومن و رشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه رستمدار و کلاردشت بدان ولایت حمله کنند.

اولجایتو سلطان بعداز یك هفته بطرف لاهیجان حرکت کرد و امیر چوپان منصور و مظفر بخدمتش رسید و امیر طغان وامیر مؤمن هم از طرف شرق آنحدود را مسلم ساخته در لاهیجان بخدمتش رسیدند ولی امیرقتلقشاه درنتیجهٔ غروری که داشت باآنکه سه دفعه امرای محلی شهرهای فوق قبول ایلی نمودند ردکرد بالاخره گیلانیان هم برسر آنها تاخته قتلقشاه مقتول و سپاهیانش درلجن زار فرو رفته غنایم زیاد بدست اهالی گیلان افتاد همینکه خبر قتل قتلقشاه بایلخان رسید اکثر رؤسای خودرا باسپاه بیشمار جهت سرکوبی اهالی فرستاد وآنها پس ازقتل و غارت زیاددررشت و فومن و تولم مراجعت کرد واز این تاریخ قرارشد حکام گیلان دست نشاندهٔ سلطان محمدشده سالیانه مقداری ابریشم بعنوان خراج باردوی ایلخان بفرستند ایلخان بعداز تنبیه عده‌ای و خلعت دادن عده‌ای دیگر مقام قتلقشاه یعنی سپهسالاری کل اردورا بامیرچوپان واگذاشت وباجمیع امرای گیلان که مطیع شده بودند بسلطانیه برگشت.

قتل سعدالدین ساوجی در ۷۱۱

خواجه سعدالدین محمد ساوجی تاوقتیکه نسبت بخواجه رشیدالدین طبیب درمقام اتحاد ووفاق بودزندگانیش بخوشی می‌گذشت ولی در سال ۷۱۱ سعدالدین محمدساوجی بواسطهٔ خیالات شیطانی که در دماغش ایجاد شده بود برضد خواجه رشیدالدین اقدام نمود و باعده ای از امرا وبزرگان مانند تاج الدین علیشاه جیلان تبریزی و غیره متحد شده که نسبت بخواجه رشیددرمقام گفت وشنید برآیند واظهار دارند که او مقداری از اموال دیوانی را اختلاس نموده است(تاج الدین علیشاه که ابتدا دلال جواهر بود ودر خانهٔ اعیان و بزرگان رفت وآمد میکرد درضمن معاملات تجارتی خود باغالب اعیان و امرا آشنائی پیدا کرد وبهمین وسیله در پیشگاه سلطان خود را شناساند و مورد توجه خدابنده قرار گرفت تاآنجا که سعدالدین محمد ساوجی نسبت باو حسادت ورزیده اورا ازخدمت سلطان دور ساخت ولی همین حرکات بیشتر سبب ترقی تاج الدین می‌گشت بالاخره سعدالدین نسبت باو بی‌احترامی قائل میشددر صورتیکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله در تعظیم او می‌کوشید همین قضیه روزبروز کدورت بین دو وزیر را شدت میداد.)

در صورتیکه خود خواجه سعدالدین محمد سالیانه قریب ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم از عایدات خزانه را بمصرف شخصی و عمال خود میرساند خواجه رشید چون از حیلهٔ سعدالدین آگاه شد در نزدیك بغداد خدابنده را از قضیه مطلع گرداند اولجایتو هم دستور داد که بحساب کمه‌دووزیر بپردازند وحساب ایشان‌را بکشند چون گناه برخواجه سعدالدین ثابت شدامر داد اورا باجماعتی ازهمدستان وعمالش دردهم شوال‌سال ۷۱۱ درمنزل محول ازتوابع بغداد بیاسا رسانیدند.

بعداز قتل سعدالدین محمد ساوجی اولجایتو درصدد تعیین وزیری که بکمك خواجه‌رشید بتواند امور دیوانی رابعهده بگیرد برآمدبدین جهت اولجایتو بصلاحدید خواجه رشیدالدین فضل‌الله تاج‌الدین علیشاه را منصب وزارت‌بخشید و دستور دادکه درکارها مطیع خواجه رشید باشد تاج‌الدین هم پس از رسیدن باین مقام جشن باشکوهی در بغداد تهیه دید وجهت ایلخان امتعهٔ نفیس و تاجی مرصع و جواهرات زیاد آماده نموده پیشکش گردانیدو بیش‌از پیش درنزدخان منزلت ومقام پیدا کرد.

لشکرکشی اولجایتو بشام در ۷۱۲

سلطان محمد اولجایتو بدستور غازانخان خیال حملهٔ بمصر وشام راداشت بدین جهة بعداز فتح گیلان و تنظیم امور داخلی و تعیین وزراء در سال ۷۱۲ حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال‌الدین افرم که‌از بزرگترین امرای مصروشام بودند،از ملك ناصر رنجیده با ۵۰۰ سوار در سلطانیه‌بخدمت اولجایتو شتافتند سلطان هم‌نسبت بآنها کمال احترام را بجای آورده‌عازم تسخیر بلاد شام شد و بدستیاری وزراء اسباب یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بوجهی کامل تهیه دیده در سلخ رجب از موصل بطرف سنجار در حرکت آمدند ودر روز جمعه ٦ رمضان همان‌سال‌قلعهٔ رحبة‌را که اولین قلعهٔ سرحدی‌خاك شام بود در محاصره گرفتند و در این لشکرکشی قراسنقرو افرم نیز بااولجایتو همراه بودندحاکم رحبه بدرالدین موسی نامداشت و آنچه را که لازمهٔ حفاظت شهر بود تهیه دیده‌بنزاع مشغول شدند وازطرف مدافعین قلعه مقاومت رشیدانه ظاهر شد تاآنکه اولجایتو بصلح راضی گشت ودر ۲٤ رمضان همان سال‌رحبة رارها کرده‌بطرف سلطانیة برگشت و دیگر بخیال حملهٔ بشام نیفتاد.

حکومت ابوسعید در خراسان

در سال ۷۱۳ اولجایتو سلطان پسرارشد خود سلطان ابوسعید را که دراین تاریخ بیش از نه‌سال نداشت بحکومت ولایات خراسان فرستاد و امیر سونج را باتابکی شاهزاده و عبداللطیف پسر خواجه رشید الدین را بوزارت او نامزد کرد وجمعی از امراو بزرگان‌را همراه اوروان ساخت چون بخراسان رسید امرای اطراف و ملوك فراه و سیستان و سایر اعیان خراسان به‌ملازمت او مبادرت‌نمودند چندی که گذشت ابوسعید برای مخارج اردوی‌خود محتاج بپول شدو از خزانهٔ پدرخویش تقاضای پول می‌نمود لکن برای او نفرستادند علت آنکه امور مالی و دیوانی دردست تاج الدین علیشاه بود وکارهای‌مشورتی و تدبیر ملك بخواجه رشید واگذار شده بود و هریك پرداخت پول رابدیگری محول نموده و برای خود دلیلی می آوردند بالاخره معلوم شدکه تاج‌الدین مقداری از پول‌خزانه را حیف‌میل نموده است و چون خواستند کسان‌او را محاکمه کنند تاج‌الدین نزد سلطان محمد رفته‌آنقدر عجز و لابه کرد که سلطان ازمحاکمه صرف‌نظر نمود. بعداز چندی‌بازمیان تاج‌الدین‌و خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله بهم خورده و تاج‌الدین از سلطان الجایتو اجازه گرفت که‌بحساب خواجه رشید وپسر اومشغول شودولی نتوانست تقصیری‌برآنها‌ثابت کند بالاخره‌اولجایتوامرداد که‌دو وزیر مثل سابق درامور مملکتی بایکدیگر شریك باشند .

اولجایتو و مذهب شیعه

اولجایتو تازمانیکه مادرش حیات داشت پیرو آئین مسیح بود همین‌که مادرش مردزنی مسلمان اختیار کرد و بدستیاری آن زن‌مذهب اسلام قبول نمود وپیرو مذهب حنفی ازمذاهب اربعهٔ تسنن گشت بعدها بدستیاری خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله که ازپیروان‌مذهب شافعی‌بودنظام الدین عبدالملك‌مراغه‌ای شافعی را بسمت قاضی‌القضاتی کل‌ایران‌منصوب کردسپس مابین این شخص و پسر صدر جهان بخارائی حنفی‌مباحثات مذهبی روی‌داده وکار این مباحثات بمشاجرات و ذکر قبایح دینی یکدیگر که‌همه آنها نیز باسم اسلام معمول بود منجر گشت نتیجه

آنکه بسیاری از مغول که اسلام آورده بودند روی گردانده بدین اجدادی خود برگشتند وخود سلطان هم مدتی درحال تردید بود و نمیتوانست تصمیمی اختیار کند تا آنکه یکی از امرای او موسوم به طرمتاز بسلطان گفت « غازان خان که اعقل مردم عصر خود محسوب میشد اختیار مذهب تشیع کرده بود »ولی سلطان نسبت باو درشتی کرد و گفت میخواهی مرا رافضی کنی (زیرا اهل تسنن مذهب شیعه را مذهب رفض میگفتند) درهمین اوقات عده ای دیگر ازعلما درخوبیهای مذهب شیعه نزد سلطان صحبت بمیان آوردند اولجایتو هم قبول این مذهب کرد و بتبع او علما و بزرگان نیز شیعه شدند مگر امیر چوپان وایسن قتلق که دست از تعصب سابق برنداشتند وهمچنان سنی ماندند سپس امر داد نام خلفای ثلاثه را ازخطبه وسکه انداختند ونام چهارنفر ازائمه شیعه را درسکه وخطبه آوردند واز علمائی که بعداً بخدمت اولجایتو آمده وبیشتراورا بمذهب تشیع راغب گرداندند علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی و پسرش فخر المحققین فخرالدین محمد بودند که بتدریج اولجایتو بر اثر مصاحبت با این دونفر در قبول این مذهب راسختر شد و مذهب شیعه روز بروز رونق زیاد یافت ولی بیشتر مردم شهر های ایران که سنی مذهب بودندزیر بار فرمان سلطان نمیرفتند و چون سلطان در مذهب تعصب شدید نداشت ازاین جهت بآنها هم آزادی داده ودر اواخر عمردوباره امر داد که نام خلفارا درسکه وخطبه داخل کنند.

مرگ اولجایتودر ۷۱۶ ـ سلطان محمد خدا بنده در اواخر ایام حیات روزی در اطراف سلطانیه بشکار مشغول بود اتفاقاً مزاجش ازحالت اعتدال انحراف یافت ومرضی سخت باو روی نمود ودر نتیجه معالجه اطباء اندکی بهبودی حاصل گشت ودر آن اثنا پادشاه بحمام رفت وبخوردن غذاهای لذیذ مبادرت نمود طوری که مرض شدت کرد واطباء از معالجه عاجز ماندند وارکان دولت چون سلطان را باین حال دیدند شاهزاده ابوسعید را بعجله بپای تخت احضار کردند لکن قبل از آنکه اوبرسد درشب عید فطرسال ۷۱۶ (۱) سلطان محمد خدا بنده رخت سفرآخرت بربست. امرا وارکان دولت بعد ازمراسم تکفین بطریق اسلام اورا درشهرسلطانیه

(۱) حمدالله مستوفی در تاریخ فوت سلطان اولجایتو گوید :

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت ‌ ‌ ‌ از گاه و کلاه و سروری شاه گذشت

در گنبدی که خودش ساخته بود دفن کردند مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه درحالی که بیش ازچهل سال نداشت .

سلطان محمد خدا بنده یکی از ایلخانان خوب ایرانست و در زمان او مردم بخوشی و آرامش زندگانی می نمودند و مذهب شیعه و علمو ادب رونقی بسزایافت شخصاً میل زیاد بعمران و آبادی داشت ودر بسیاری از شهرهای ایران آثاری از خود باقی گذاشت ازآن جمله شهر سلطانیه وگنبد معروف شاه خدا بنده را دردرون آن ساخت وابنیه ومساجد وخانقاه زیادی هم اطراف او بنا نمود ــ دیگرشهر سلطانآباد درپای کوه بیستون ــ اواجایتو آباد در مغان کنار دریا .

سلطنت سلطان علاء الدین ابوسعید بهادر خان

۷۳۶ ـ ۷۱۷

تولد ابوسعید درشب چهارشنبه ۸ ماهذی القعده‌سال ۷۰٤ دریکی‌ازشهرهای آذربایجان اتفاق افتاد و چون هفت روز ازسن او گذشت بامر اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی اومقرر گشت ودر ۷۱۳ که ابوسعید ۹ سال داشت از طرف پدر بحکومت خراسان برقرار شد وسه سال و کسری درخراسان بعدل و انصاف رفتارمینمود ودرآخرسال ۷۱٦ که‌درمازندران بودازفوت پدرخبر یافت‌ودرآنجاتوقف کرده تا آنکه امیر سونج از خراسان‌آمده باتفاق بطرف سلطانیه حرکت کردند وامیر چوپان وسایر امرا و اعیان سلطان را استقبال نمودند وبعد از اقامت مراسم تعزیت درقرق‌سلطانیه قوریلتائی‌تشکیل‌داده درغره ماه صفر سال ۷۱۷ باتفاق‌عموم شاهزادگان دور ونزدیك امیر چوپان یك بازوی شاهزاده وامیر سونج بازوی دیگر اورا گرفته رسماً برمسند ایلخانی نشاندند .

چون سلطان ابوسعید برتخت خانی نشست زمام امور حکومت مملکت را دراختیار امیر چوپان سلدوز نهاد وخواجه رشید الدین فضل‌الله وخواجه تاج الدین

علیشاه جیلان تبریزی را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد وحکومت دیار بکر را بامیرایرنجین واگذاشت وامیر تیمور تاش پسر امیرچوپان را هم بایالت روم روانه کرد

قتل خواجه رشید الدین فضل الله در ۱۷ ج ۱ سال ۷۱۸

خواجه رشیدالدین فضل الله که درطول زندگانی خودوزارت غازان خان وسلطان محمد اولجایتو و ابوسعید بهادررا داشت در تمام مدت وزارت خودابداً کاری ازاو که مخالف عدالت وسلامت نفس باشد ظاهر نشد بلکه بعکس بعموم مردم بمهربانی وعدالت رفتار مینمود واهل علم و صنعت را مشمول نظر عاطفت خود قرار میداد و جهت ایشان مدارس وبقاع خیر بنامیکرد ومزارع مرغوب ومستقلات زیاد وقف نمود وهنوز بعضی ازآثار او درولایات عراق و آذربایجان باقی میباشد.

در اواخر سلطنت اولجایتو سلطان تاج الدین علیشاه بی نهایت مقرب شده و بعضی از مهمات را بی اطلاع خواجه رشید الدین انجام میداد خواجه رشید از این بابت مکدر شده از سلطان تقاضای کناره گیری نمود چون دید سلطان قبول نمی کند اظهار کرده یا مقام وزارت و یا جمیع امور دیوانی و یا واگذاری شهر های مفتوحه را بمن بسپارد سلطان در جواب گفت خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمندو علیشاه جوانی کار دان؛ صلاح مملکت در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را انجام دهند.

اما چون سلطان محمد خدا بنده مرد و ابوسعید بر تخت خانی نشست بار دیگر میان آن دو وزیر مخالفت ظاهر شدوعلیشاه بادادن مبالغی بشاهزادگان وبزرگان؛ اقرار کردند که خواجه رشید مقداری از اموال دیوانی را تصرف کرده است بدین سبب ابوسعید خان در اواخر ماه رجب سال ۷۱۷ خواجه رشید را از وزارت عزل نموده خودبطرف بغداد حرکت کرد (وامیر سونج که از یاران وطرفداران خواجه رشید بود در اینموقع سخت مریض و نا توان شده در ۲۰ ذی القعده همان سال وفات یافت) امیر چوپان که در آذربایجان بود چون از عزل خواجه رشید مطلع شد

خواجه را که در تبریز اقامت داشت بخدمت خود طلبیده گفت : « وجودتو در درگاه پادشاه مانند نمك در طعام مطلوبست و امور لشکری و کشوری بی دخالت رأی صواب نمای تو بغایت معیوب ؛ لازم است بار دیگر مقام وزارت را قبول نمائی » هر قدر خواجه اصرار کرد و گفت من عمری در این راه بسر برده ام و اکنون ۱۳ نفر از فرزندان من در کار های دولتی مشغول میباشند بهتر آنست که ایشان در خدمت باشند وبنده بتدارك مافات قیام نمایم بالاخره بتقاضی واصرار امیرچوپان رضایت برای قبول مقام وزارت داد .

چون علیشاه شنید که بار دیگر میخواهند خواجه رشید را بمقــام وزارت برسانند شروع بدسایس و حیل نمود و بتوسط ابوبکر آقا که نفس ناطقه امیر چوپان بود امیر را با خود متحد نمود و بهمراهی امیر چوپان بسلطان ابوسعید اظهار داشت که خواجه ابراهیم پسر خواجه رشید که شربتدار سلطان اولجایتو بود پدر شاهزاده را مسموم گردانید و یك عده از امرای دیگر هم که قبلا رشوة گرفته بودند بشهادت دروغ اقرار کردند و سلطان ابوسعید از شنیدن خبر قتل پدر خود امر داد در ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۱۸ درتبریز اول خواجه ابراهیم را در مقابل چشم خواجه‌رشید بقتل رساندند سپس خود خواجهٔ را از میــان دو نیم کردند و بعداً لشکریان او ربع رشیدی را که متعلق بخواجه‌بود تاراج کردند وامرا هم املاك خواجه‌واولاد بزرگش را ضبط دیوان نمودند .

بعد از قتل خواجه رشید عموم اشخاصی که در توطئه بر ضد او شرکت کرده بودند باستثنای تاج الدین علیشاه همان سر نوشت را پیدا کردند و هیچکدام جان بسلامت بدر نبردند .

علیشاه بعد از قتل خواجه رشید مدت شش سال براحتی وزارت ابوسعید را داشت و آنقدر در مزاج شاه مقام پیدا کرد که در موقع ناخوشی او ابوسعید شخصاً جهت پرسش حال او می‌آمد تا آنکه در جمــادی الاولی ۷۲٤ مرد و اورا باحترام در تبریز بخاك سپردند .

انقلابات زمان سلطنت ابوسعید ـ شاهزاده یبسور (یسور) که از اولوس

جغتای بود و در ماوراءالنهر بسر میبرد در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از رود خانه جیحون گذشته در بادغیس اقامت نمود و بعد از شنیدن خبر فوت سلطان محمد یبسور با امیر بکتوب که از شاهزادگان و سرداران او بود مخفیانه صحبت فتح خراسان را با هم قرار گذاشتند « حکومت خراسان در این تاریخ با امیر یساول بود و چون او نسبت بمردم بزشتی و درشتی رفتار نموده بود مردم فنای اورا طالب بودند شاهزاده یبسور قبل از آنکه امیر یساول قوای خود را مرتب نماید بر سر او تاخته بسیاری از اتباعش را دستگیر نموده بقتل رساند و خود امیر یساول از ترس فرار کرده در جام بدست اتباع یسور بقتل رسید و باین ترتیب غنایم بسیار نصیب او گشت .

سلطان ابوسعید چون حملهٔ یسور و قتل امیر یساول راشنید امیر ایسن‌قتلغ را با سپاهی فراوان بخراسان جهت سرکوبی شاهزاده یسور روان ساخت ولی امیر بکتوب در خراسان بخدمت ایسن‌قتلغ آمده از طرف یسور اظهار تبعیت واطاعت نمود و در بارهٔ قتل امیر یساول اظهار کرد که او بی جهتی قصد شاهزاده یبسور را نموده لاجرم بقتل رسید خلاصه با داستانهای پسندیده ایسن قتلغ را ازجنگ باز داشت وایسن‌قتلغ بطرف ارّان مراجعت نمود و در بین راه مرد وشاهزاده یبسور وامیربکتوب در سیستان وهرات وشهرهای اطراف خراسان دست بقتل وغارت وتاراج گذاشتند .

ملك غیاث الدین بعجله امرای ابوسعید را که در طوس بودند مطلع گرداند ولی آنها پیغام ملك غیاث الدین کرت را حمل بر غرض کردند در این اثنا یبسور باپسرش جوکی در اواسط جمادی الآخر سال ۷۱۸ متوجه خراسان شده امرای ابوسعید را شکست داده غنایم زیادی بدست آوردند و ملك غیاث الدین کرت را هم بایلی دعوت نمودند لکن هرویان قبول نکرده در قیام پا فشاری کردند .

ابوسعید چون بار دیگر حمله و پیشرفت یبسوررا شنید امیر حسین گورگان پسر امیر آقبوقای جلایر را باسپاهی زیاد بخراسان فرستاده مأمور دفع شاهزاده یبسور نمود یسور چون خبر حرکت امیر حسین را شنید بعجله عقب نشینی نموده و از شهر های کنار جاده غنایمی میگرفت و میرفت بالاخره امیر حسین بدستیاری

و کمك غیاث الدین کرت و کپك خان که با یسور کینهٔ دیرینه داشت متحد شده شاهزاده یسور و پسرش جوکی و سر دار نامی او امیر بکتوب را در سال ۷۲۰ بقتل رساندند.

٦

جنك با پادشاه اوزبك و مخالفت جمعی از امرا با ابوسعید

در شورائی که بین سران سپاه ابوسعید منعقد شد چنین مقرر گردید که امیر ایرنجین بدفاع دیاربکر مأمور شود و امیر حسین بدفع یسور بپردازد و سایر سرداران و ابوسعید بجلوگیری اوزبك خان قیام نمایند. امیر چوپان بعد ازمدتی جهت امداد امیر حسین ازقراباغ اران بطرف خراسان در حرکت آمد در غیاب او پادشاه اوزبك ازدر بند گذشته بقتل و غارت مشغول بود ابوسعید بجلوگیری او رفت و امیر چوپان هم از نیمهٔ راه برگشت و سپاه اوزبك همین که خبر آمدن امیر چوپان را شنیدند عقب نشینی نمودند و امیر چوپان از رود خانه کر (کورا) گذشته بقتل و غارت اوزبکان اقدام نمود چون پیشرفت کرد بسیاری ازامرارا بچوب یاسای تنبیه نمودو از طرف ابوسعید انعامات شایان برایش رسید امیر چوپان بعد ازدفع اوزبکها بکنار دریاچه گوگچه رفت ولی امرای مخالفین از عقب سر او در حرکت آمده و پسرش امیر حسن را شکست دادند چوپان مراجعت کرده با آنها بجنگ پرداخت لـکن منهزم شده فقط توانست جان خودرا بسلامت بدر برد و بعد متوجه تبریز شدو باتفاق تاج الدین علیشاه در سلطانیه بخدمت ابوسعید رسیدولی امراهم که سر دستهٔ آنها امیر ایرنجین ویك عدهٔ دیگر بودند امیر چوپان را تعقیب کرده ازسفیدرود گذشتند وازسلطانیه هم ابوسعیدو امیرچوپان و تاج الدین علیشاه با سپاه فراوان بدفع امرای مخالف اقـدام نمودند و پس از مدتی زد و خورد که در تمامی آنها فتح نصیب امرای مخالف میشد عاقبت بادی سخت ازطرف سپاه ایلخان بطرف سر و صورت سپاه امرای مخالف وزیدن گرفت و بسیاری ازدشمنان درمعرکه بقتل رسیدند و نسیم فتح وظفر ازطرف سپاه ایلخانی دروزیدن آمدو تمـامی امرای مخالف رادستگیر نموده در سلطانیه بدار آویخته و درزیر دار آتش افروختند چون ابوسعید شخصاً در این محاربات حضور داشت وبمیدان جنگ حاضر میشد کلمه «**بهادر**» اضافه القاب همایون نموده سلطان ابوسعید بهادر خان نامیدند و در فرامین من بعد کلمه بهادر خان را بر

اسم ایلخان اضافه کردند .

بعد از این فتح امیر چوپان روز بروز در دستگاه سلطنت مقام و منزلت شایانی بدست آورد و در کارها آزادانه دخالت مینمود و خواهر ابوسعیدبهادرخان را که ساتی‌بیك نام داشت در ۷۱۹ بازدواج خود در آورد و نسبت بایلخان در کمال اخلاص و یکدلی سیر میکرد چنانکه پسرش امیر تیمور تاش را که حاکم روم بود و سر بطغیان بر داشته بود اسیر کرده بخدمت ابوسعید بهادر خان آورد و ابوسعیدهم بار دیگر اورا بحکومت سابقش گماشت .

وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد - درسال ۷۲۴ تاج الدین‌علیشاه سخت بیمار شد طوری که اطباء از معالجه او عاجز ماندند عاقبت در او جان مرده نعش او را در جوار مسجدی که خودش ساخته بود دفن کردند « از وزراء هلاکو خان و اولاد او تاج الدین علیشاه تنها کسی است که بمرگ طبیعی از بین رفته » پس از تاج الدین ابوسعید بهادر خان وزارت را بپسر تاج الدین یعنی امیر غیاث الدین محمد داد ولی برادرش با او در این مقام نزاع کرد و بهادر خان‌اول وزارت بعداً تمام دارائی‌تاج الدین‌علیشاه را از آنها گرفت‌ووزارت‌خودرا برکن‌الدین صاین واگذار کرد بعد از چندی از او هم گرفته بپسر امیر چوپان یعنی دمشق خواجه داد و دمشق خواجه در وزارت باقی بود تا آنکه بساط دولت امیر چوپان و پسران او بر چیده شد و ابوسعید وزارت خودرا بپاداش خدمات خواجه رشید بپسر او خواجه غیاث الدین‌محمد واگذاشت و برادرش خواجه علاء الدین محمد راهم بوزارت ایالت خراسان منصوب کرد .

پریشانی‌حال امیر چوپان سلدوز و پسران‌او

امیر چوپان دختری داشت بغایت وجیه موسوم به بغداد خاتون اورا در سال ۷۲۳ بازدواج امیر شیخ حسن پسر امیر حسین گورکان پسر امیر آقبوقا جلایر که همان امیر شیخ حسن ایلکانی یاامیر شیخ حسن بزرگ باشد در آورد سلطان ابوسعید بهادر خان را نسبت ببغداد خاتون تعلقی پیدا

شده عنان صبر و شکیبائی را از دست داد وراز خود را در نهانی بامیر چوپان اظهـار کرد « یاسای چنگیز خان چنانست هر زنی که مطلوب خان باشد باید که شوهر اورا طلاق داده بحرم پادشاه فرستد » امیر چوپان چون نتوانست جوابی بروفق مراد دهد شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد همین مقدمه سبب کینه شد که از امیرچوپاندردل بهادرخانایجاد گشت .

وزارت ابوسعید در اینموقع باركن الدین صاین وزیر بود در خلوت شمهٔ از اقتدار امیر چوپان برای سلطان بیان کرد و اورا که از امیر چوپان دل تنگی داشت بر ملالتش افزود امیر چوپان چون از تغییر مزاج سلطان نسبت بخود و خبـائث صاین وزیر آگاه شد قصد کرد که یك چندی خودرااز درگاه سلطان دور انداخته و صاین را هم بقتل برساند باین سبب اجازه رفتن بخراسان و رسیدگی بآن مملکت را از سلطان گرفت و صاین وزیر و عده ای از امرا را هم با خود برد ووزارت سلطان از این تاریخ با دمشق خواجه پسر امیر چوپان میشود .

امیر چوپان شورش خراسان را بر طرف نموده یك چندیبراحتی در آنجا بسر می برد و پسرش هم در سلطانیه برمسند وزارت نشسته زمام کلیهٔ امورارا دردست خود گرفت و باین ترتیب سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی باقی نماند سلطاناز این معنی بغایت مکدر شده در صدد بر آمد که این خاندان را بر اندازد تا آنکه در روز ششم شوال سال ۷۲۷ موقعی بدستآوردهامر بکشتن دمشق خواجه داده وتمامی دارائی اورا بباد غارت داد بعد از اینواقعه سلطان ابوسعید عده ای را گماشت کهدر خراسان امیر چوپان را دستگیر کرده بقتل رسانند و همچنین بسایر ولایات وشهرها هم فرامین صادر کرد که از چوپانیان اثری نگذارند.

امیرچوپان چون از سوء عقیدهٔ سلطان آگاه گشت بزیادی سپاهویاران خود مغرور شده عزم جنگ و نزاع با سلطان بهادررا نمود باین جنگ، سپاهیان بی ایمان خود را بعهد و پیمان مؤکد ساخت و در سمنان بمنزل شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی وارد شده اورا جهت پوزش بخدمت سلطان فرستاد لکن سلطان عزم نا بود ساختن امیر چوپان را جزم کرده در صدد قتال بر آمد همینکه جنگ بین

طرفین شروع شد قریب سی هزار از سپاه امیر چوپان و عده ای از امرا بقشون سلطان ابو سعید پیوستندوامیر چوپان تنهاشده بطرف خراسان فرار کرد واز آنجا بهرات نزد ملك غیاث الدین کرت رفت وملك غیاث الدین هم بامر ابوسعید بهادر خان امیر چوپان(۱) وپسرش جلاوخان رابقتل رساند وچون بغدادخاتون درازدواج ابوسعید خان در آمد نعش امیر چوپان و جلاو خان را در مدینه آورده بخاك سپردند .

امیر چوپان مردی بود مسلمان و عادل و خیر خواه و در راه مصر و شام ابنیه بسیار بنا کرده و آب جاری بمکه معظمه آورده و همیشه در خدمت اولجایتو و ابوسعید باخلاص و صدق قدم بر میداشت و یك قسمت از رونق سلطنت این دو ایلخان از برکت کفایت او و پسرانش بود و ساده لو حی بر مزاجش غلبه داشت .

بعد از کشتن امیر چوپان وبعضی از پسران او هنوز ابوسعید بمقصود اصلی خود که ازدواج با بغداد خاتون باشد موفق نشده بود باین جهت بتوسط قاضی مبارکشاه امیر شیخ حسن را مجبور کرد که بغداد خاتون را طلاق دهد و چون زمان عدّت منقضی شد و غلبهٔ شهوت مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح خود در آورد و بار دیگر مهمات بقیهٔ چوپانیان سر و صورتی بخود گرفت .

وقایع سالهای آخر سلطنت ابوسعید - در ابتدای وزارت خواجه غیاث الدین محمد ناری طُغای که حکومت خراسان را داشت با ملك غیاث الدین کرت از در مخالفت در آمده میخواست که هرات را هم ضمیمهٔ قلمرو خود نماید اما چون خواجه غیاث الدین محمد حامی ملك غیاث الدین کرت بود ناری طغای نتوانست بمنظور خود برسد بدین جهت شروع بمخالفت باوزیر رانموده در خراسان علم طغیان برافراشت ابوسعید تاشتیمور را جهت سرکوبی او فرستاد لکن این سر دار هم با ناری طغای و

امیرچوپان ۹ پسر داشت بقرار ذیل (۱) امیر حسن که خود سه پسر داشت تالش - حاجی بیك قوچ حسین - (۲) امیر تیمور تاش که بعداز قتل پدر بمصر گریخت ودر آنجا بدستیاری الملك الناصر بقتل رسید (۳) دمشق خواجه (٤) امیرمحمود که حکومت گرجستان داشت این چهار پسر با بغداد خاتون ازیك مادر بودند(٥) جلاوخان(٦) سیورغان(۷) سیوکشاد (۸) یاغی باستی (۹)امیرنوروز و هریك از این پسران و نوادگان در دولت ابوسعید مقامی داشتند و شش نفر اولی آنها تا سال ۷۲۸ بمرور بقتل رسیدند

أمیرعلی وبعضی سرداران دیگر متحد شده قصد ازبین بردن خواجه‌غیاث‌الدین‌محمد وبغداد خاتون را نمودند ولی سلطان ابوسعید ازحیله ومکر آنها آگاه شده ناری‌طغای تاشیتمور را دستگیر نموده درغرّه شوال سال ۷۲۷ در روز عید فطر بقتل رساندند و درسال ۷۳۰ امیر شیخ علی بحکومت خراسان منصوب گشت وخواجه علاءالدین‌محمد هم بوزارت خراسان معین شد

دیگر از وقایع آخری زمان ابوسعید بهادرخان این‌بود که امیرمحمودشاه اینجو که سالها از طرف سلطان حکومت فارس را داشت در ۷۳٤ سلطان او را از حکومت انداخت و منشور آن ناحیه را باسم امیر مسافر ایناق نمود ولی امیر محمود شروع بمخالفت کرده با عده ای از امرا مانند ایسن قتلغ و امیر سلطان‌شاه پسر نیکروز و امیر محمد بیك و امیر محمد پیل تن متحد شده بر مسافر ایناق حمله بردند مسافر هم بحیله فرار کرده خود را بخانه سلطان رسانید و مخالفین هم اورا تا در خانهٔ سلطان تعقیب نمودند و سلطان از نا چاری نزدیك بود که مسافر ایناق را بدشمنان وا گذارد ولی در همین موقع امیر سیورغان پسر امیر چوپان و خواجه لؤلؤ با عده ای سپاه آمده امرا را پرا کنده ودستگیر نمودند و ابوسعید هم حکم‌قتل آنجماعت را صادر نمود ولی خواجه غیاث الدین خود را بمیان انداخته اجازهٔ تبعید و حبس ایشان را گرفت وبترتیب آنها را در قلعهٔ سیرجان وبم و نطنز حبس کرده و محمودشاه‌اینجورا هم درتبرك اصفهان‌وپسرش مسعودشاه را هم بروم پیش امیرشیخ حسن فرستادند .

وفات ابوسعید در ۷۳٦ - در تابستان سال ۷۳٦ که هوا بغایت گرم بودوسپاه دشت قبچاق از در بند گذشته بطرف ارّان سرازیر شدند سلطان ابوسعید بحدود اران در حرکت آمد در آن سفر مزاجش ازاعتدال خارج گشته سخت مریض شد و بعد از دو هفته اندکی صحت دست داده سلطان بحمام رفت ومرضش شدت کرد بعضی از اطباء گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی بسیار نمودند اما فایده‌ای‌بر استعمال‌دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان در ۱۳ ربیع الآخر سال ۷۳٦

در گذشت (۱) و جسد اورا تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که خود قبلا جهت اینکار تهیه دیده بود دفن کردند(اما علت زهر دادن این بود که ابوسعید دراواخر ایام حیات بغداد خاتون را ازنظر انداخته دلشاد خاتون دختردمشق خواجه بن امیر چوپان را در سلك خوانین خویش انتظام داد بنا بر آن بغداد خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود) .

روابط ابوسعید با ممالك خارجه

ابوسعیدپس ازجلوس بتخت سلطنت جهت حفظ روابط دوستانه باپادشاه مصر ایلچی نزد او فرستاد وازطرف الملك الناصر پادشاه مصر هم این نیت تجدید شد و در سال ۷۲۱ بین دولت ایران و مصر معاهده ای دوستانه بر قرار گردید و تا آخر عهد ابوسعید این دوستی بر قرار و مکرر بین این دو پادشاه سفرا رفت وآمد میکردند و هدایا ونفایس برای تقدیم می بردند .

در عهد اولجایتو و ابوسعید روابط تجارتی و رفت و آمد بین ایران واروپا رو بازدیاد گذاشت از آنجمله یکی از روحانیون عیسوی بنام ادریك(۲) بعنوان تفتیش کلیسا های عیسوی بایران آمد و از راه ایران بهند و چین رفت و سفر نامهٔ دارد که ازمنابع مهم تاریخی اوضاع آن ایام ولایات ایران میباشد . تجار ونیزی هم در اواخر عهد اولجایتو با آن پادشاه ارتباط حاصل کردندو معاهدهٔ تجارتی ما بین ونیز و ایران بر قرار گردید . در سال ۷۲۰ سنای شهر ونیز سفیری جهت گرفتن امتیازات دیگری برای تجار مملکت خود پیش ابوسعید فرستاد و برای قطع و فصل دعاوی بین تجار ونیزی و مردم مرتباً سفرای طرفین در رفت و آمد بودند و روز بروز این قبیل روابط رو بافزایش می گذاشت .

سلطنت ارپاگاون

(از ۱۳ ع ۱ تا ۳ شوال ۷۳۶)

چون ابوسعید بهادر خان فرزند ذکور نداشت ودر زمان حیات هم بسیاری

---

(۱) چند روز بعداز مرگ ابوسعید امیر تیمور گورکان درشهر کش از بلاد ترکستان متولد شد

(۲) Odorick ٬

از شاهزادگان را از بین برده بود(کسی که بتواند متصدی مقام ایلخانی شود نبود عاقبت خواجه غیاث الدین محمد پس از شور یکی از نوادگان اریق بوکابرادر هلاکو را بنام اریا خان (یا اریا گاون) بلافاصله بعد ازاقامهٔ مراسم تشییع جنازه ابوسعیدبر تخت ایلخانی نشاند .

اریا گاون بعد از نشستن بمقام ایلخانی بغداد خاتون را که در قتل ابوسعید و حملهٔ اوزبکها بدربند متهم شده بود در آخر ربیع الآخر ۷۳۶ کشت و ساتی بیك دختر اولجایتو سلطان و زوجهٔ امیر چوپان را در ازدواج خود در آورد و در همان زمان امیر محمود شاه اینجورا هم بقتل رساند و بقیه امرا از تبریز فرارکرده نزد امیر شیخ حسن رفتند . در همین ایام امیر علی پادشاه بدستیاری دلشاد خاتون و حاجی خاتون زوجه و مادر ابوسعید موسی خان نوادهٔ بایدوخان را بایلخانی برداشته از دیار بکر بآذربایجان حرکت کردند و در یك جنگ اریاخان و خواجه غیاث‌الدین محمد را شکست داده هر دو را بقتل آوردند .

قتل خواجه غیاث الدین محمد - خواجه غیاث الدین محمد که ارشداولاد خواجه رشید الدین فضل‌الله بود در ابتدای جوانی بتحصیل کمالات انسانی وکسب فضایل نفسانی اوقات خود را صرف مینمودودر حسن خلق وفصاحت بیان ولطف‌طبع و سلامت نفس و استقامت‌ذهن مشهور و در همان ایام جوانی بگذاردن حج اسلام مشرف شده و زمانی که بر مسند فرماندهی و وزارت نشست مراسم عدل و احسان و استمالت سپاهی و رعیت وتکثیر عمارت و زراعت قیام واقدام نمود .

زمانی که اورا در جنگ باموسی‌خان اسیر کرده درمراغه بخدمت امیرعلی پادشاه بردند امیر علی مایل بآزار او نبود ولی امرا در شهادت آن صاحب سعادت کوشیده اورا در ۲۱ رمضان سال ۷۳۶ بقتل رساندند و بعد از اینواقعه بار دیگر دشمنان ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد واتباع و ملازمان اورابغارت و تاراج دادند .

سلطنت موسی خان (از شوال تا ۱۴ ذی الحجه ۷۳۶)

در شوال سال مذکور امیر علی پادشاه در تبریز موسی خان را بر تخت خانی نشانده زمام کلیهٔ امور و وزارت را خود در دست گرفت بنابر آن شاهزادگان از متابعتش متنفر شده شروع بمخالفت با اورا نمودند از این جهت امرا جمع شده نزد امیر شیخ حسن که پسر عمه ابوسعید بود شتافتند و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمودند و امیر شیخ حسن محمد خان را که شش پشت بهولاکو خان نسب میرساند آلت دست قرار داده در ۱۴ ذی الحجه سال مذکور در محل نو شهر از توابع آلاتاق محمد خان و موسی خان بجنگ تن بتن مشغول شدند و امیر شیخ حسن بغتة بر سر امیر علی پادشاه تاخته اورا بقتل رساند و موسی خان هم فرار نمود و بعد از چندی در روز عید قربان بدست امیر شیخ حسن افتاده بیاسا رسید .

سلطنت محمد خان (از ذی الحجه ۷۳۶ تا ذی الحجه ۷۳۸)

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند خانی نشاند و خود بضبط امور مملکت مشغول شد و بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت قرار دادو دلشاد خاتون را که از ابوسعید حامله بود بمکافات بغداد خاتون که بهادر خان بزور از او گرفته بود بحبالهٔ نکاح خود درآوردتا اگر پسری آورد کسی دیگر آنرا آلت داعیهٔ ایلخانی قرار ندهد در اینموقع بسیاری از امرا در عراق و خراسان اجتماع نموده سلطانیه را گرفته بودند و در ولایت عراق عجم خرابی بسیار کرده وموسی خان هم بآنها پیوسته بود امیر شیخ حسن در مراغه بر سر آنها تاخته بیشتر آنجماعت را با موسی خان بقتل رساند .

بعد ازاین فتح امیر شیخ حسن درولایات عراق وآذربایجان رایت استقلال بر افراشت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده وداماد خواجه غیاث الدین محمد رشید بود داد و در سال ۷۳۸ امیر محمود وایسن قتلغ و بعضی دیگر از امرا را در قشلاق مغان بقتل رساند .

خروج امیر شیخ حسن کوچك
یا
امیرشیخ حسن چوپانی

امیرشیخ حسن پسر تیمورتاش پسر امیرچوپان غلام یکی از امرا را که شباهت به پدرش تیمور تاش داشت آلت دست قرار داده اظهار کرد که پدرم از مصر بر گشته و جمعی را دور خود جمع نموده و پیاده در رکاب تیمورتاش حرکت میکرد وعده‌ای ازامرا هم که ازامیرشیخ حسن بزرگ یاشیخ حسن ایلکانی رضایت نداشتند باو پیوسته عازم آذربایجان گردید و جنگ میان دو امیر شیخ حسن روی داد امیر شیخ حسن بزرگ شکست خورده بطرف تبریز فرار نمود و محمد خان هم بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاده بقتل رسید در اینموقع امیرتیمورتاش دروغی قصد کرد که امیر شیخ حسن کوچك را از بین ببرد اما او فرار کرده بگرجستان نزد ساتی بیك و امیر سیورغان رفت سپس بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی یاامیربزرگ متوجه تبریز گشت لکن امیر تیمور تاش شکست خورده بطرف بغداد فرار کرد .

از بعد از فوت ابوسعید بهادر خان که آخرین ایلخان نامی خاندان ایلخانی است یعنی از تاریخ ٧٣٦ تا سال ٧٥٦ چندین نفر از شاهزادگان مغول روی کار آمدند که بذکر بعضی از آنها مبادرت شد و چون شرح مابقی آنها سبب تطویل کلام و خارج شدن از بر نامه میباشد این است که فقط بذکر اسامی آنها اکتفا میکنیم .



فهرست اسامی ایلخانان ایران

(از ۶۵۱ تا ۷۵۶)

۱ـ هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز	از	۶۵۱	تا	۶۶۳
۲ـ اباقاخان بن هلاکو	»	۶۶۳	»	۶۸۰
۳ـ سلطان احمد تگودار بن هلاکو	»	۶۸۰	»	۶۸۳
۴ـ ارغون خان بن اباقا	»	۶۸۳	»	۶۹۰
۵ـ گیخاتو خان بن اباقا	»	۶۹۰	»	۶۹۴
۶ـ بایدو خان بن ترغای بن هلاکو	»	ج۱ ۶۹۴	»	ذیقعده ۶۹۴
۷ـ غازان خان بن ارغون	»	۶۹۴	»	۷۰۳
۸ـ اولجایتو خدا بنده بن ارغون	»	۷۰۳	»	۷۱۶
۹ـ ابوسعید بهادر خان بن الجایتو	»	۷۱۶	»	۷۳۶
۱۰ـ اریا گاون بن اریق بوکای بن تولوی	»	۷۳۶	»	
۱۱ـ موسی خان بن علی بن بایدو	»	شوال	تا »	۱۴ ذی‌حجة ۷۳۶
۱۲ـ محمد خان .... بن منکو تیمور بن هلاکو	»	ذی‌حجة ۷۳۶		
۱۳ـ ساتی بیك دختر اولجایتو	»	۷۳۹	»	۷۴۱
۱۴ـ شاه جهان تیمور بن آلافرنک بن گیخاتو	»	۷۳۹	»	۷۴۰
۱۵ـ سلیمان خان ..... یشموت بن هلاکو	»	۷۴۱	»	۷۴۵
۱۶ـ طغا تیمور خان	»	۷۳۶	»	۷۵۳
۱۷ـ انوشیروان عادل	»	۷۴۴	»	۷۵۶

فصل هفتم

فترت بین دوره ایلخانی و دورهٔ تیموری

بعد از ابوسعید بهادر خان ممالك ایلخانی بدست امرای بزرگ بقطعات چند مجزا گردیده که در نقاط مختلفهٔ ایران بتأسیس سلسله ای پرداختند مانند: ۱ ـ سلسلهٔ امرای چوپانی ۲ ـ سلسلهٔ امرای ایلکانی یا آل جلایر ۳ ـ سلسلهٔ آل مظفر ٤ ـ خاندان اینجو ٥ ـ سربداران غیر از این پنج سلسله که بعداز ابوسعیدخان درایران ظهور کردند یك عده امرای دیگر هم در هرات و فارس و کرمان و یزد و لرستان از پیش از استیلای مغول حکومتهای محلی نیمه مستقلی داشتند که چون نسبت بایلخانان خاندان چنگیزی از در اطاعت در آمدند مغول ایشان را از بین بر نداشتند واز این سلسله ها بعضی در ایام سلطنت ایلخانان از میان رفتند و بعضی دیگر تا دورهٔ فترت بعد از ابوسعید باقی ماندند اینك ما مختصراً بذکر بعضی ازسلسله های دوره فترت اکتفانموده بشرح آنها مشغول میشویم :

۱ ـ **امرای چوپانی** یعنی فرزندان امیر تیمور تاش پسر امیر چوپان سلدوز این سلسله بیش از دو نفر نبودند اول شیخ حسن پسر امیر تیمور تاش که شرح آن درپیش گذشت دیگر برادرش ملك اشرف که مدت چهارده سال(۷٤٤-۷٥۸) در آذربایجان با کمال ظلم و ستم حکومت میکرد در سال ۷٤۸ ملك اشرف بخیال افتاد که بغداد را از تصرف امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی بیرون آورد ولی درنتیجهٔ مقاومتی که دلشاد خاتون زوجهٔ امیر شیخ حسن بخرج داد ملك اشرف منهزماً بآذربایجان برگشت و در مراجعت به تبریز بظلم وجور پرداخت ودارائی مردم را

بی هیچ سابقه ای ضبط مینمود و یکبار هم بطرف شیروان حمله کرد ولی چون موفق بفتح آن قلعه نگشت بخراب کردن آبادیها و چپاول اموال مردم تاحدود گرجستان مشغول شد. بعد از مراجعت از گرجستان خیال تصرف اصفهان را در دماغ خود جای گیر نمود ولی اهالی اصفهان بظاهر موافقت کردند و ملک اشرف هم تنها بخواندن خطبه و سکه بنام خود قناعت کرده از محاصره اصفهان دست برداشت و بتبریز برگشت.

مردم تبریز که از ظلم و خونریزیهای ملک اشرف بتنگ آمده بودند قاضی محی الدین بردعی را نزد جانی بیک خان اوزبک پادشاه دشت قبچاق که مردی متدین و فضل دوست بود فرستادند جانی بیک استیصال ملک اشرف و نجات مردم را از چنگ او تصمیم گرفت باین جهت با سپاهی فراوان در ۷۵۸ از دربند گذشته باذربایجان آمد. ملک اشرف ابتدا اموالی را که بزور از مردم گرفته بود بطرف خوی فرستاد و خود در تبریز بدفاع پرداخت در یک حمله قشون جانی بیک ملک اشرف و سپاه اورا منهزم نمودند و ملک اشرف دستگیر و بقتل رسید و خزاین و نفایس او نصیب غالبین گردید «۱» و امرای چوپانی از میان رفتند و جانی بیک تیمور تاش پسر ملک اشرف و سلطان بخت دختر او را با خود برداشته عازم شهر غازان که محل خودش بود گردید.

۲ــ امرای ایلکانی یا آل جلایر

مشهورترین سلسله‌ای که در دورهٔ فترت یعنی بین انقراض ایلخانان ایران و ظهور امیر تیمور گورکان از تجزیهٔ دولت بزرگ ایلخانی بوجود آمده سلسلهٔ آل جلایر یا ایلکانیان است و چون نسب خود را بایلکان نویان جلایر که از همراهان هلاکو بطرف ایران بود میرسانند باین جهت این سلسله را ایلکانیان یا آل جلایر گویند.

---

(۱) درهمین باب گفته‌اند.

دیدی که چه کرد اشرف خر — خود مظلمه برد و جانی بیک زر

اولین امیر این سلسله امیر شیخ حسن بزرگ است که مدت ۱۷ سال (۷۴۰ ـ ۷۵۷) در عراق عرب باستقلال سلطنت کرده و ماسابقا دخالت اورا درعزل ونصب چند نفر بعنوان ایلخانی و محاربات او را باشیخ حسن کوچك بیان کرده ایم و دیگر احتیاجی باعادهٔ آن نیست .

امیر شیخ حسن در مدت سلطنتش در عراق عرب اگرچه اساس دولت بالنسبه معتبری را ریخت ولی سلسلهٔ جانشینان او از جهت وسعت مملکت و اعتبار نظامی و سیاسی چندان اسم و رسمی پیدا نکرده اند فقط اشتهار ایشان بشعر دوستی و تشویقی است که ازچند نفرشعرای فارسی زبان مثل خواجه شمس الدین محمد حافظ و خواجه محمد عصار و سلمان ساوجی و عبید زاکانی و غیره میکرده اند خاندان ایلکانی را معروف ساخته .

در مدت سلطنت شیخ حسن بزرگ در عراق غالب امور را دلشاد خاتون زوجه مدبره او که سابقاً زوجه ابوسعیدخان بود اداره میکرد این زن در بغداد بتربیت شعرا و آبادی شهر و ایجاد ابنیه خیریه مشغول بود ودوسال قبل از فوت شوهر خود مرد وفات شیخ حسن بزرگ درسال ۷۵۷ میباشد .

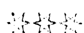
معزّ الدین اویس
۷۵۷ - ۷۷۶

بعد از شیخ حسن پسر او معزالدین اویس که از دلشاد خاتون در سال ۷۳۹ متولد شده بود بجای پدر بامارت بر قرار گردید این شاهزاده بعد از پدر مشهور ترین امرای جلایر است و چون تربیت یافتهٔ سلمان ساوجی بوده علاوه برذوق شعری که داشت بتربیت شعرا و فضلا مشغول میگشت .

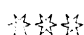
فتح تبریز در ۷۵۹ - درابتدای سال ۷۵۹ سلطان اویس خیال تصرف تبریز را که پای تخت ایلخانان بود نمود در ابتدا بزودی بر بازماندگان ملك اشرف و نایب اوزبك خان پادشاه دشت قبچاق ظفر یافت لکن بواسطهٔ تعللی که یك دسته ازسپاهیان او نمودند مجبور شد زمستان را ببغداد برگشته و تبریزرا به اخی جوق نایب اوزبك خان واگذار کنند .

سال بعد ابتدا امیر مبارزالدین محمد مظفری آذربایجان و تبریز را گرفت سپس سلطان اویس از بغداد بعزم تسخیر آذربایجان حرکت کرد و امیر مبارزالدین بناچار تبریز را رها کرده بشیراز برگشت و سلطان اویس بدون زحمت بتبریز آمده آذربایجان و اران ومغان را ضمیمه ممالك امرای جلایر گردانید .

در سال ۷۶۵ شاه محمود مظفری برای بدست آوردن سلطنت از سلطان اویس کمك گرفت و بمدد او بر فارس تسلط یافته شاه شجاع را از آنجا بیرون کرد این فتح اهمیت سلطان اویس و امرا ولشکریان جلایر را بیش از پیش زیاد کرد و اشتهار آنها تا حدود هرمز و کرمان و خلیج فارس رسید .



سلطان اویس در سال ۷۶۶ بعزم سرکوبی کاوس بن کیقباد حکمران شروان عازم شد ابتدا نواحی تکریت و موصل و موش را بتصرف آورد و از آنجا بتبریز وارد شده یکدسته از سپاهیان خودرا جهت سرکوبی کاوس امیر شروان فرستاد و خودبعد از گذراندن تابستان زمستان را ببغداد برگشت و سپاهیانش هم بر کاوس دست یافته اورا بند کرده بخدمت اویس آوردند و شیخ اویس پس از سه ماه اورا بخشید و بـه مملکت خود برگرداند .



در سال ۷۷۰ و ۷۷۱ شاه شجاع و برادرش شاه محمود هریك برای آنکه حمایت سلطان اویس را بطرف خود جلب کنند کسانی پیش او فرستاده و تقاضای وصلت با دختر اورا کردند بالاخره شاه محمود موفق شد ودختر شیخ اویس را درعقد خود در آورد .



در سال ۷۷۲ امیر ولی که بعد از طغا تیمور خان دامنه متصرفات خودرا تا ری بسط داده بود نسبت بشیخ اویس از در مخالفت در آمد و سلطان اویس هم بقصد سرکوبی او عازم ری شده اورا منهزم نمود وحکومت آنجا را بیکی از امرای خود که قتلغشاه نام داشت واگذاشت .

وفات شیخ اویس

در سال ۷۷۴ امیر ولی بار دیگر بعراق تاخت و ساوه را گرفته بگرگان برگشت. سلطان اویس بعزم دفع او در ربیع‌الاخر ۷۷۶ ازتبریز بعمارت ربع رشیدی کوچ کرد ولی دراین ضمن مریض بستری گردید ودر غره جمادی‌الاولی سال ۷۷۶ بعداز نوزده سال سلطنت مرد.

سلطان حسین
[۷۷۶-۷۸۴]

برحسب وصیت شیخ اویس سلطان حسین بتخت سلطنت نشست ودرزمان سلطنت سلطانحسین دربغداد طوایف مختلفه ترکمانان که قراقویتلو نام داشتند تحت ریاست قرامحمد و برادرش بیرام خواجه از دوطرف ممالك ایلکانیان یعنی عراق و آذربایجان را مورد تهدید قرار دادند درسال ۷۷۷ سلطانحسین ترکمانان را شکست داد و قرامحمد با دادن هزار سرگوسفند برسم پیشکش ازشر سلطان نجاة یافت وسلطانحسین بآذربایجان برگشته در سال ۷۷۸ برای گذراندن بهار باوجان رفت و از ترس امرا بتبریز وارد شد وامرا اردوی سلطانی راغارت کرده عازم بغداد شدند سلطانحسین هم عادل آقا حاکم سلطانیه وشاه‌منصور ازخاندان مظفری رامأمور دفع آنهانمودوعادل آقا تمامی امرای یاغی را بقتل رساند.

درهمان سال ۷۷۸ شاهزاده شیخ علی برادر سلطانحسین که از قدرت حکمران بغداد امیر زکریا خشنود نبود اورا باجمعی از کسان ویارانش بقتل آورد وسلطان حسین حکومت بغداد رابرای شیخ علی فرستاد اما چون شیخ علی کفایت اداره کارها را نداشت شخصی رابنام پیرعلی بادك بکمك طلبید و بعداز چندی از اطاعت سلطان حسین سرپیچیدند ولی سلطان عادل آقارا مأمور سرکوبی آن دونفر نمود آنها چون تاب مقاومت درخود نمی دیدند فرار کرده بشوشتر رفتند ولی چندی بعد شیخ علی مراجعت نموده بغداد را تحت امر خویش درآورد دراین اثناء عادل آقا بسلطانیه برگشته ازاطاعت سلطان حسین خارج شد سلطان هم سپاهیان خودرا مأمور دفع طغیان اونمود وچون در تبریز دیگر کسی بااو نبود برادرش احمد بخارج رفته از اردبیل کمك گرفته برگشت و در ۱۱ صفر ۷۸۴ سلطان حسین را بقتل رساند وخود بجای اوبنام سلطان احمد پادشاه شد.

سلطان احمد
(۷۸۴-۸۱۳)

بعد از قتل سلطان حسین برادر دیگر او ابو یزید از ترس از تبریز گریخته بسلطانیه پیش عادل آقا رفت وعادل آقا او را بپادشاهی برداشته برای سرکوبی سلطان احمد که در تبریز بمقام ایلخانی رسیده بود حرکت کرد ولی دردفعهٔ اول موفق نشده در مرتبه ثانی ازشیخ علی و پیرعلی بادك کمك گرفته تبریز را متصرف شد وسلطان احمد بنخجوان رفته از قرامحمد ترکمان آق قویونلو کمك طلبیدو بهمراهی اوقشون بغدادرا شکست داده باردیگر بتبریز وارد شد و غنایم زیاد نصیب قرامحمد گردید چندی بعد سلطان احمد باعادل اقا که ازطرف سلطان بایزید کارهارا اداره میکرد صلح کرد؛ باین ترتیب که آذربایجان تحت امرسلطان احمد باشد وعراق عجم بسلطان بایزید که تحت الحمایه عادل آقابود واگذار شود وعراق عرب را هم بشرکت اداره کنند. عادل آقا بسلطانیه برگشت واز طرف خود نماینده ای برای جمع مالیات ببغداد فرستادو چون نماینده او بمردم بغداد ظلم زیاد کرد سلطان احمد از تبریز ببغداد آمده عامل عادل آقارا بقتل رساندو درسال ۷۸۵ بتبریز برگشت .

عادل آقا که از سلطنت سلطان احمد بی میل بود بعزم سرکوبی او بطرف تبریز حرکت نمود لکن ازسلطان احمدشکست خورده بسلطانیه برگشت ونفوذش بتدریج کاسته شد تاآنجا که سلطان احمد بزودی سلطانیه را بتصرف خود گرفت و ابو یزید را باخود بتبریز بردوقلعهٔ سلطانیه را باسم پسر دوساله خود شیخ محمود جاندار نمود

دراین اوقات خبر وصول لشکریان امیر تیمور گورکان از ماوراءالنهر بخراسان واز آنجا بسمنان وری رسید و ایلچیانی نزد سلطان احمد فرستاد سلطان هم باتفاق ایلچیـان جهت مذاکرات وملاقات ببغداد آمدولی ازعقب او عادل آقا بسلطانیه آمده آنجا را بتصرف گرفت تازمانیکه تیمور بآن شهر وارد شد .

ازسال ۷۸۸ تا ۸۱۳ سلطان احمد بسرگردانی وزدو خورد بااین وآن در اطراف و اکناف مشغول بود تا آنکه امیر تیمور گورکان آذربایجان و بغداد را بکلی ازچنگ او بیرون آورد و سلطان احمد هم بمصر گریخت چون خبر مرگ امیر تیمور بسلطان احمد رسید ازمصر ببغداد آمده آنجا را بتصرف درآورد سپس برای

گرفتن آذربایجان باقرا یوسف ترکمان آق‌قوینلو جنگ کرده درسال ۸۱۳ بدست او بقتل رسید وباازبین رفتن او تقریباً سلسله ایلکانی منقرض شد وعدّه‌ای که روی کارآمدند چون چندان اهمیتی نداشتند فقط بذکر اسامی آنها اکتفا می‌کنیم:

فهرست امرای ایلکانی یا آل جلایر

(۷۴۰ - ۸۳۶)

۱ - امیرشیخ حسن بزرگ پسرامیرحسین پسرآقبوقا پسرایلکان	از	۷۴۰	تا	۷۵۷
۲ - سلطان شیخ اویس پسر شیخ حسن	»	۷۵۷	»	۷۷۶
۳ - سلطان حسین پسر شیخ اویس	»	۷۷۶	»	۷۸۴
۴ - سلطان احمد پسرشیخ اویس	»	۷۸۴	»	۸۱۳
۵ - شاه‌ولد پسر شیخ علی پسر شیخ اویس	»	۸۱۳	»	۸۱۴
۶ - سلطان اویس پسر شاه ولد	»	۸۱۴	»	۸۲۴
۷ - سلطان محمود پسر شاه ولد	»	۸۲۴	»	۸۲۷
۸ - سلطان حسین پسر علاءالدوله پسر سلطان احمد	»	۸۲۷	»	۸۳۶

۳ - آل مظفر

آل مظفر یعنی فرزندان امیر مبارز الدین محمد بن مظفر که سرسلسله آل مظفر می‌باشد از نسل شخصی هستند بنام غیاث الدین حاجی خراسانی ازمردم خواف ودر زمان حملهٔ چنگیزیان از مولد ومنشأ خویش بیزد رفت و از این شخص سه پسر بدنیا آمد: **ابوبکر - محمد - منصور** ابوبکر ومحمد ملازمت علاءالدوله اتابك یزدرا اختیار کردند ودر زمان حملهٔ هلاکو ببغداد علاءالدوله ابوبکر را با ۳۰۰ سوار باردوی ایلخان فرستاد وهلاکوخان بعداز فتح بغداد اورا بافوجی ازسپاه بسرحدمصر روانه نمود واو درآنجا صاحب قدرت شدتا آنکه بدست اعراب بقتل رسید ومحمد هم تاآخر عمر درخدمت علاءالدوله بودو ازاین دو برادر اصلا اولادی نماند.

اما از منصور حاجی خراسانی که در ملازمت پدر بسر می‌برد سه پسر بود:
امیر محمد. امیر علی. امیر مظفر امیر علی فرزندی نداشت و امیر محمد را یك پسر بود و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از سایر برادران کوچکتر بود ولی شجاعت و کفایت اوزیاد تر از آنها بود و ملازمت اتابك یوسفشاه پسر علاء الدوله را قبول کرد و بامر او بادشمنان اطراف ودزدان جنگ کرده همه را مقید و بقتل رساند بعد از این واقعه اتابك یوسف شاه ازترس ارغونخان بسیستان فرار کرد و امیر مظفر هم بخدمت ارغونخان داخل شده بعداً در دستگاه سلطنت گیخاتوخان وغازانخان وارد گردید ودر اواسط جمادی‌الاخر سال ۷۰۰ امیر مبارزالدین محمد بن مظفر بدنیا آمد بعداز غازانخان هم اولجایتوسلطان بیشتر از برادر بتربیت او همت گماشت و او را بحکومت ابرقو و میبد و بعضی نواحی یزد نامزد کرد و در ۷۱۳ مرده او را در میبد دفن کردند.

از امیر مظفر یك پسر ویك دختر باقی ماند: از دختر سه پسر بوجود آمد شاه سلطان وامیر حاجی و امیرمبارزالدین اما پسرش امیرمبارزالدین محمد است که اول امیر آل مظفر میباشد واز آل مظفرهفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدندوچون بقتل یکدیگر اقدام میکردند زمان حکومتشان از چهل وپنج سال تجاوز نکرد اینك مجملا بشرح آنها می‌پردازیم.

امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

در اواسط جمادی‌الاخر سال ۷۰۰ محمدبن مظفرمتولد شدودر ۱۳ سالگی پدرش امیر مظفروفات یافت و امیرمحمد بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان شتافته ومورد عنایت سلطان قرار گرفت وازطرف ابوسعید خان ببرگشت مناصب پدر سرافرارشده بحکومت یزدمنصوب شد درسال ۷۱۸.

بعداز آنکه محمدبن مظفر از طرف سلطان ابو سعید بحکومت یزد برقرار شد طوایفی ازنکودریان که در حدود سیستان بوده چندین نوبت بیزد دست اندازی کردند ودرهر دفعه از امیر مبارزالدین شکست خورده مراجعت مینمودند وامیرهم ازطرف ابوسعید بهادرخان مورد عنایت و التفات واقع می‌گشت وتقریباً درمدت چهارده سال

بیست ویك دفعه نکودریان را شکست داد تا آخر دست آنهارا کوتاه کرد. در ضمن این محاربات درسال ۷۲۵ پسری از او متولد شد موسوم بشاه‌شرف‌الدین مظفر و در سال ۷۳۳ شاه شجاع‌الدین اززوجهٔ دیگر اومتولد گشت.

درسال ۷۳٤ امیرمبارزالدین باتفاق پسرش شاه‌مظفر بخدمت ابوسعید رفت وسلطان هم‌پدر وپسر را منظور نظرتربیت قرار داده همراه خود ببغداد ونجف‌برده سپس اورا بشهر یزد مراجعت داد.

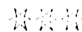
بعداز آنکه ابوسعید بهادر خان‌در سال ۷۳٦ مرد درهر گوشهٔ شخصی بخیال سروری پرچم طغیان وسرکشی را برافراشت ازآنجمله امیرمسعود شاه پسر امیر محمود شاه اینجو خطهٔ شیراز را بتصرف خود درآورد وبرادرش امیرشیخ ابواسحق ازناچاری بیزد آمده دست بدامان امیر مبارزالدین محمد زد وامیر هم اورا کمك داده بجانب کرمان‌فرستاد ولی شیخ‌ابواسحق کاری‌ازپیش‌نبرده به‌یزد برگشت‌وازآنجا بطرف‌شیراز روی‌آورد.

فتح شیراز و کرمان

در ۷٤۰ امیر پیر حسین چوپانی جهة تسخیر شیراز از امیر مبارزالدین محمد مظفری کمك طلبید و بعداز تأکید مراسم عهدو پیمان بین یکدیگر بکمك هم روی بشیراز آوردند و چون امیر مسعود شاه اینجو حکمران شیراز دید که تاب مقاومت ندارد بطرف کازرون‌فرار کرد و امیر مبارزالدین‌هم اورا تعقیب نموده تا از آنجا هم‌ببغداد نزد امیرشیخ حسن بزرگ رفت دیگر اورا تعقیب نکرده بحصار شیراز بکمك امیر پیر حسین آمد، چون‌اهالی چون خود را قادر ندیدند تقاضای صلح کردند وباین‌ترتیب امیر پیرحسین بشیراز واردشد و امیرمبارزالدین هم بطرف کرمان روان گردید، حکمران کرمان قطب‌الدین نیکروز چون حرکت‌مبارزالدین محمد راشنیدازترس شهر راخالی گذاشته جهت کمك‌بهرات نزد ملك‌معزالدین کرت رفت و مبارزالدین بی‌زحمت بکرمان وارد شد و بار دیگر قطب‌الدین نیکروز باسپاه‌هرات بکرمان حمله کرده وآنجارا گرفت‌ولی‌امیر پیرحسین ازشیرازعده‌ای‌سپاه‌بکمك امیرمبارزالدین محمدفرستاد ودوباره کرمان بتصرف‌متحدین درآمد وبعداز یك‌محاصره امیرمبارزالدین قلعهٔ بم‌را هم‌تسخیر کرد.

درسال ٧٤٢ میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارزالدین محمد مظفری نفاق بروز کرد در همین موقع امیر پیر حسین امیر شیخ ابواسحق را بحکومت اصفهان گماشت ولی ملك اشرف چوپانی بخیال تسخیر فارس و عراق در حرکت آمد و با امیر شیخ ابواسحق متحد شد امیر پیر حسین چون دید تاب مقاومت آنها را ندارد بتبریز رفت که از پسر عمش امیر شیخ حسن کوچك کمك بگیرد ولی شیخ حسن اورا در سلطانیه زهر داد سپس ملك اشرف و امیر شیخ بطرف شیراز روان شدند ولی شیخ ابواسحق حیله ای کرده قبلا بشهر داخل شده اهالی را برضد ملك اشرف برانگیخت و ملك اشرف از ناچاری فرار کرد و ابواسحق بضبط کار های ملك و مال و خطبه و سکه بنام خود مشغول گردید و خودرا شاه شیخ ابو اسحق نامید .

در محرم سال ٧٤٤ ملك اشرف چوپانی از آذربایجان جهة تاراج و غارت بطرف نائین در حرکت آمد ولی امیر مبارزالدین پسر خود شاه مظفر راباجمعی مأمور دفع او نمود و ملك اشرف شکست خورده بآذربایجان برای گرفتن مقام جانشینی شیخ حسن چوپانی مراجعت نمود بعدازاین واقعه شاه شیخ ابواسحق در شیراز کاملا مستقر گردیده جهة تسخیر کرمان عده‌ای را مأمور ساخت و در اطراف قلعهٔ سیرجان و کرمان دست بیادقتل وغارت گذاشتند ولی امیر مبارزالدین بعجله خودرا رسانده تمام سپاه دشمن راپرا کنده نمود وامیر شیخ بطرف شیراز مراجعت کرد .



در زمان جهانبانی ارغونخان دو طایفه از مغول بنام **جرمائی و اوغانی** برحسب تقاضای جلال الدین سیور غتمش بمحافظت حدود کرمان آمده و تمول زیادی بهمرساندند و چندین بار امیر مبارز الدین این جماعت را شکست داده و باشاه شیخ ابواسحق قرار گذاشت که طایفهٔ اوغانی و جرمائی‌را بشیراز راه ندهد ولی چون امیر شیخ خیال تسخیر کرمان و یزد را از سر بیرون نمی کرد دو طایفهٔ فوق را در حملهٔ بکرمان تحریك نمود و خودش هم بطرف یزد در حرکت آمد امیر مبارزالدین بعداز دوجنگ از اوغانیان شکست خورده بطرف یزدفرار کرد درغیاب اوهم شاه شیخ ابواسحق بیزد حمله برد ولی ازشاه مظفر پسر امیرمبارزالدین

شکست خورده بشیراز برگشت امیر مبارزالدین ازیزد تهیهٔ قوا دیده پسر خود شاه‌شجاع را مأمور دفع یاغیان نمود وآنجماعت شکست خورده متفرق گشتندواین پیش آمد سبب تقویت آل‌مظفر و شکست کارشیخ ابواسحق گردید .

قتل شیخ ابواسحق در ۷۵۸

امیر مبارزالدین بعدازچند نوبت دست اندازیهای امیرشیخ عاقبت بتنگ آمده بادو پسر خود شاه محمود و شاه شجاع و نوه‌اش شاه یحیی بشیراز آمد و بعداز مختصر زدو خوردی آنشهر را در سوم‌شوال سال ۷٥٤ بتصرف آورد و شیخ ابواسحق ازشیراز فرار کرده ببغداد پیش امیر شیخ حسن ایلکانی جهة استمداد رفت وباگرفتن کمك بار دیگر متوجه شیراز شد ولی کاری از پیش نبرده تمام قوای اوتلف شدند و خودش بطرف اصفهان فرار نمود امیر مبارزالدین مدتی را که در شیراز بود باطراف فارس دست‌اندازی نموده‌آن نواحی را بتصرف درآوردو پسرخودشاه‌شجاع راهم‌بکرمان فرستاد چون استقرار امیر شیخ ابواسحق را در اصفهان شنید سلطانشاه خواهر زاده خودرا بنیابت در شیراز گذاشته بهمراهی شاه شجاع بطرف اصفهان رفت و پس‌از دو دفعه محاصره عاقبت دربهار سال ۷۵۷ اصفهان بدست آل‌مظفر تسخیر شد و شاه سلطان در این محاصره پافشاری زیادی کرده بود امیرشیخ ابواسحق را دستگیر کرده بفرمان امیر مبارزالدین بشیراز فرستاد و امیر مظفری هم امر داده اورا در جمعه ۲۱ جمادی‌الاولی‌سال ۷۵۸ درمیدان سعادت‌شیراز که‌ازبناهای‌شاه‌شیخ ابواسحق‌بود کشتند .

فتح تبریز و کور کردن امیر مبارز الدین

بعداز تسخیر فارس وعراق امیر مبارزالدین بعزم گرفتن آذربایجان افتاد و باین خیال در ابتدای سال ۷۵۸ باصفهان آمد و سلطانشاه

---

(۱) شاه‌شیخ ابواسحق که‌معاصر باحافظ‌ومردی کریم‌وفاضل‌وشعردوست‌وشاعر بوددروقت‌قتل‌خوداین‌رباعی‌راگفت

با چرخ ستیزه‌کار مستیز و برو با گردش چرخ در میاویز و برو
یك کاسهٔ زهراست که‌مرگش‌خوانند خوش‌درکش‌وجرعه برجهان‌ریزوبرو

شاه شیخ جمال‌الدین ابواسحق پادشاهی‌بود کریم وخوش اخلاق و درمدت چهارده سال استیلای خودبرشیراز و اصفهان شوکت واشتهاری بزرگ‌پیدا کردوبآبادی میلی زیاد داشت وبااین حال مردی سخت‌کش و مغرور و ستم پیشه و عیاش بود و حتی در مقابل خطر دشمن‌دست از عیش و نوش بر نمیداشت (باختصار از تذکره دولتشاه)



حافظ و شاه شیخ ابواسحق

(مقابل صفحه ۱۴۶)

خواهرزاده خودرا که والی اصفهان بود بعلت تصرف مقداری ازمال عراق از خود رنجاند در همین موقع خبر رسید که جانی بیك پادشاه دشت قبچاق فوت کرد و اخی جوق حکمران تبریز شده‌است و بواسطهٔ بعضی مذاکرات که قبلا بین طرفین واقع شده بود درمیانج سپاه یکدیگر روبرو شدند و امیر مبارزالدین و شاه یحیی نوادهٔ او ازیك طرف و شاه شجاع و شاه محمود دو پسر او ازطرف دیگر قشون دشمن را محاصره کردند ولی دستهٔ دوم مغلوب ودسته اول قشون اخی جوق را که با ۳۰۰۰۰ سپاه آمده بودند شکست داده آنها راتعقیب کردند وشاه محمود وشاه شجاع هم اخی جوق راتا نخجوان تعقیب کردند برسر این فتح امیر مبارزالدین شاه شجاع وشاه محمود را سرزنش کرده فتحنامه‌را باسم شاه یحیی نمود واین مقدمه دشمنی بین پسران وپدر گردید.

امیرمبارزالدین مدتی‌را که در تبریز بود دست از اهانت پسران خود برنداشت و غالباً ایشان را بسیاست و کور کردن تهدید مینمود تاآنکه متوجه شیراز گشت و در راه پسرانش توطئه کرده باسلطانشاه حکمران اصفهان که ازامیر مبارزالدین رنجیده بود متحد شده بمحض رسیدن امیر باصفهان اورادستگیر و مقیدساخته در ۱۹ رمضان سال ۷۵۹ سلطانشاه بفرمان شاه شجاع امیر مبارزالدین را میل کشید و بعد از کور کردن اورا از اصفهان بقلعهٔ سفید فارس (که بین بهبهان و شیراز بود) فرستاد.

امیرمبارزالدین محمد پس ازچندی باپسران صلح کرده بشیراز آمد وخطبه و سکه را بنام خود گرداند ومقام ریاست سپاه خودرا بشاه یحیی واگذاشت چون شاه شجاع فهمید که هنوز پدرش درقصد او میباشد پس از سه‌ماه مجدداً پدر را بند کرده بقلعهٔ بم کرمان روان ساخت ولی در راه مریض شده در اوایل ربیع الاخر سال ۷۶۵ مرد و نعش اورا بمیبد بمدرسه مظفریه که‌از بناهای اوبود آوردند.

امیر مبارزالدین محمد چهل سال‌در یزد و کرمان وعراق وفارس حکومت کرد ودر ۶۵ سالگی مرد و دربارهٔ تأسیس سلسلهٔ آل‌مظفر سعی بسیار نمود و مردی بود دیندار و مقدس و علمای بسیار در شیراز در خدمت او مجتمع می‌شدند ولی بسیارتندخو و درشتگو بود و غالباً مردم رابدست خود سیاست مینمود.

امیرمبارزالدین محمدپنج پسرداشت: **شاه‌شجاع - شاه‌مظفر - شاه‌محمود - سلطان‌احمد - ابویزید**. شاه‌مظفر در حیات پدر مرد و از او دو دختر و چهار پسر ماند باین شرح: شاه‌یحیی - شاه منصور - شاه‌حسین - شاه‌علی.

شاه شجاع
(۷۶۰-۷۸۶)

بعد از امیر مبارزالدین محمد پسر بزرگترش جلال‌الدین شاه شجاع زمام امور رادر دست گرفت و حکومت ابرقو و عراق عجم و اصفهان را ببرادر خود شاه محمود و کرمان را ببرادر دیگر سلطان عمادالدین احمدوا گذاشت و برادر زادهٔ خود شاه یحیی را که منظور نظر امیر مبارزالدین واقع شده بود در یکی از قلاع شیراز محبوس نمود و وزارت خود را بخواجه قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار تفویض نمود.

در بدو جلوس شاه شجاع ایلات اوغانی و جرمائی را که سر بطغیان برداشته بودند سرکوب نمود سپس شاه یحیی خود رااز حبس نجات داده در نتیجه زدوخوردی از طرف عم خود بحکومت یزد منصوب شد ولی در یزد برعلیه شاه شجاع اقدام نمود و شاه شجاع هم بتوسط خواجه قوام الدین فتنهٔ شاه یحیی‌را برطرف کرد ولی دوباره حکومت یزد را باو واگذاشت بعداً بواسطه تهمتی که از طرف حسودان بخواجه قوام زده بودند شاه شجاع اورا بقتل رساندو وزارت خودرا در سال ۷۴۶ بامیر کمال‌الدین رشیدی داد.

در ۷۶۴ شاه محمود که از طرف برادر در اصفهان و ابرقو حکومت میکرد برضد شاه شجاع اقدام نموده بدست اندازی اطراف مشغول شد و در ضمن زدو خورد سلطانشاه که امیر مبارزالدین را میل کشیده بود بدست اتباع شاه محمود افتاده اورا میل کشیدند سپس شاه شجاع باشاه محمود صلح کرد باین ترتیب که شاه محمود بحکومت سابق خود برقرار باشد بشرط آنکه بنام برادرخطبه بخواند ولی شاه محمود بعداً باشاه یحیی حکمران یزد وسلطان اویس جلایر پادشاه آذربایجان متحد شده جهت بر انداختن دولت شاه شجاع درسال ۷۶۵ از اصفهان بیرون آمده بطرف شیرازحرکت کردند.

شاه شجاع برای روبرو شدن بادشمن بابرادر کوچکتر خود سلطان احمد و یك عده از امرا ازشیراز خارج شد ولی قبل از آنکه طرفین بجنگ بپردازند سلطان احمد وجمعی از امرا بشاه محمود پیوستند و همین امر موجب شکست شاه شجاع گردید و باوجود آنکه باارادهٔ قوی بادشمن رو برو شد از عهده برنیامده منهزماً بشیراز

برگشت . شاه‌شجاع ازشیراز جهةاوصلح‌نامهٔ نوشته بتوسط **معین‌الدین یزدی** مؤلف تاریخ آل‌مظفر که‌ازمنشیان‌خود بود بخدمت‌شیخ محمود فرستاد و بعداز قرار صلح شاه شجاع شیراز را ببرادر خود شاه محمود وا گذاشت وخود بنا برقرارداد بابرقو رفت و از آنجا بکرمان‌عازم شدوبعداززدو خورد مختصری‌کرمان‌را تحت اطاعت خود درآورد سپس از شاه محمود کمك گرفته باطوایف اوغانی و جرمائی که سر بطغیان برداشته بودندجنگ کرده‌آنهارامطیع‌ساخت ولی‌شاه یحیی که بکمك عم‌ّخود شاه شجاع بکرمان آمده بود بااو متحد شده بیزدرفت و آوازهٔ تجدید عظمت شاه شجاع میل قلبی اهالی شیراز را که از شاه محمودو ظلم لشکریان آذربایجانی‌سلطان اویس جلایر بتنگ‌آمده بودند باردیگر متوجه شاه شجاع نمودبدین جهةاو بعزم تسخیر پایتخت‌سابق خودیعنی شیراز حرکت کرد .

فتح شیراز در ۷۶۷

جنگ‌بین دوبرادردر نزدیکی پل فساسرراه شیراز اتفاق افتاد و فتح نصیب شاه شجاع گردید و چون اهالی شهرهم ازشاه محمود روی‌گردان شده بودندبدین جهت اونتوانست‌در شیراز بماند ناچار در ۲۴ ذی‌القعده سال ۷۶۷ شهر را ترك کرده باصفهان رفت و شاه شجاع در همین تاریخ باردیگر بشیراز وارد گشت شاه محمودهم‌از اصفهان‌دونوبت دیگر بخیال گرفتن شیراز برآمد ونظر باینکه می‌خواست دختر سلطان‌اویس جلایر را جهة پشت گرمی بازدواج خود درآوردزوجه قدیمش شاه شجاع را مطلع میگرداند وهر دفعه‌بالتماس حکومت اصفهان را از شاه‌شجاع گرفت تاآنکه زوجه خودرا بقتل رسانده‌دختر سلطان اویس جلایر را بعقد خود درآورد و بکمك پدرزن خویش‌بطرف شیراز حرکت کرد وپس‌از زدوخوردی بی‌آنکه‌برای طرفین نتیجه‌ای حاصل‌شودشاه محمودباصفهان برگشت .

بعداز مراجعت شاه‌محمود باصفهان شاه شجاع بطرف کرمان عزیمت نمود و عده ای از سرداران و سپاه خود را بمحاصره شهر کرمان که سراز اطاعت او پیچیده بودند گذاشته خود بشیراز برگشت و سرداران‌او پس‌از نه‌ماه و بیست روز محاصره شهر را در ۷۷۶ گرفتند و پهلوان اسد حاکم آنجا بدست اهالی قطعه قطعه شد .

وفات شاه محمود در شوال ۷۷۶

پس از فتح کرمان بشاه شجاع خبر رسید که شاه محمود در ۱۴ شوال ۷۷۶ فوت کرده باین جهت بعجله خود را باصفهان رسانده آنشهر را بتصرف گرفت.

شاه شجاع بعد از تصرف اصفهان شنید که سلطان اویس جلایر فوت کرده باین جهت بعزم گرفتن تبریز بآن سمت حرکت کرد و بدون زحمت تبریز و نواحی شمالی را متصرف شد ولی بواسطهٔ شدت دردپا باسلطان حسین پسر اویس جلایر صلح کرده بفارس برگشت و پسر خود زین العابدین را بحکومت فارس فرستاد.

وفات شاه شجاع در ۷۸۶

در سال ۷۸۱ شاه شجاع بعزم سرکوبی عادل آقا حکمران سلطانیه که سر بطغیان برداشته بود رفت ولی دوباره آنجا را بعادل آقا واگذاشت و در غیاب شاه شجاع سلطان احمد جلایر وبرادرش سلطان ابویزید در سلطانیه بنزاع پرداختند شاه شجاع بدرخواست عادل آقا بطرف سلطانیه رفت ولی درهمین سفر مادر شاه شجاع وبرادران و برادرزادههایش شاه حسین و شاه یحیی وشاه منصور فوت کردند و شاه شجاع درسلطانیه بین دو پسر سلطان اویس را اصلاح داده . سپس از سلطانیه بخرم آباد و شوشتر و از آنجا بشیراز حرکت کرد ودر بین راه بقدری در شرب شراب افراط کرد که سخت مریض شد وچون مرگ خود را نزدیك دید پسران را نصیحت نمود و متصرفات را خود بین آنها بترتیب ذیل تقسیم کرد ولایتعهد را بپسرش سلطان زین العابدین داد و حکومت اصفهان را بسلطان ابویزید برادر کوچك خود واگذاشت و سلطان احمد را هم نامزد کرمان نمود و مراسلهای هم بامیر تیمور گورکان در نگاهداری از پسران خود نوشت و اندکی بعد درتاریخ یکشنبه ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ مرد ودر شیراز مدفون شد. (چون شرح جانشینان شاه شجاع مفصل شده واز حدود برنامه خارج میشود اینك بذکر مختصری ازحالات آنها اکتفا میشود) .

سلطان زین العابدین (۷۸۶-۷۸۹)

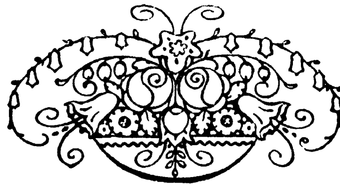
بعد از شاه شجاع سلطان زین العابدین بنابر وصیت پدر درشیراز بتخت نشست ولی ازهمان ابتدا برادران و برادر زادگان که در کرمان و

یزد واصفهان و شوشتر و خرم آباد بحکومت مشغول بودند یکی بعداز دیگری شروع بطغیان نموده اسباب زحمت اورا فراهم میکردند تا آنکه امیر تیمور گورکان وقت را غنیمت شمرده ازهمدان باصفهان آمد وبعد از قتل عام آنشهرو بریدن سر ۷۰۰۰۰ نفر ازمردم آن ناحیه سلطان زین العابدین ازترس ازشیراز فرار کرده بطرف بغدادرفت ودربین راه بدست شاه منصور پسرعمش حکمران شوشتر و خرم آباد اسیرشد. امیرتیمور بعداز گرفتن اصفهان بدون جنگ شیراز را متصرف شد وبدون زحمت ممالك آل مظفررا مسخر نمود وبعلت اخبار ناخوشی که از ماوراءالنهر میرسید نواحی ایران را تقسیم نموده بوطن خود برگشت .

در غیاب امیر تیمور شاه یحیی بآرزوی دیرینهٔ خود که حکومت شیراز بود رسید ولی طولی نکشید که شاهزادگان برضداو اقدام نمودند از آنجمله برادر کوچکترش شاه منصور برسراوتاخته شیرازرا بتصرف آورده خودش برتخت نشست ودر دوسه جنگ که باخویشان خود نمود برخرم آباد و شوشتر و اصفهان و یزد و کرمان غلبه کرد و در اینموقع امیر تیموراز ماوراءالنهر برگشته ازپیشرفتهای شاه منصور در غضب شد باین جهت بطرف شیراز حمله کرد ولی شاه منصور دست بشرب شراب و عیاشی زده از جنگ حریف پرزور خود بی خبر بود تاآنکه قریب پنجهزار پیاده و سوار جمع آورده بر ۳۰۰۰۰ سپاه امیرتیمور حمله برد وپس از مدتی زدوخورد سپاه ترك را منهزم وفراری ساخت وامیر تیمور وپنج نفر از یاران اوتنها ماندند و دونوبت شاه منصور شمشیر برکلاه خود امیرتیموز زدو بواسطهٔ آنکه یکی ازامرای اوسپر خود را پیش آوردبامیر صدمه ای نرسید وشاه منصور فرار کرده درنزدیك شیراز بدست یکی از اتباع امیر تیمور بقتل رسید وباقتل اوسلسلهٔ آل مظفر درسال ۷۹۵ برچیده شد .

فهرست اسامی امرای آل مظفر

۱ - امیر مبارزالدین محمد پسر غیاث الدین حاجی	از	۷۲۳	تا	۷۶۰
۲ - شاه محمود پسر امیر مبارزالدین محمد	»	۷۶۰	»	۷۷۷
۳ - سلطان عمادالدین احمد پسر امیر مبارزالدین محمد	»	۷۶۰	»	۷۹۵
٤ - شاه نصرة الدین یحیی پسر امیر مبارزالدین محمد	»	۷۶۰	»	۷۹۵
٥ - شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین محمد	»	۷۶۰	»	۷۸٦
٦ - سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع	»	۷۸٦	»	۷۹۰
۷ - شاه منصور پسر شاه مظفر پسر امیر مبارزالدین محمد	»	۷۹۰	»	۷۹۵



فصل هشتم

تمدن ومعارف و صنایع در عصر استیلای مغول

دورهٔ دویست سالهٔ تاریخی مغول که شرح وقایع آن در فصول سابق گذشت با آنکه یکی از ناگوارترین ادوار تاریخی ممالك اسلامی عموماً و مملکت ایران خصوصاً محسوب میشود باز چون هنوز اثرات شوم مغول ظاهر نشده بود در تاریخ تمدن و ادبیات ایران یکی از ادوار مهم است و از بسیاری جهات بواسطه ظهور یك عده از مورخین و علما و بزرگان و شعرای درجه اول مانند مولانا جلال الدین رومی و افصح المتکلمین سعدی و لسان الغیب حافظ شیرازی و عطاملك جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله وحمدالله مستوفی و خواجه نصیرالدین طوسی نسبت بسایر ادوار ممتاز است و میتوان گفت نتیجهٔ تخمی را که در عصر مغول و تیمور پاشیده شد درایام سلاطین صفوی و افشاریه که تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران بمنتهای ضعف و پستی خود رسیده بود برداشته شدو دراین دوره‌های اخیر است که اثر استیلای مخرب مغول و تیموریان ظاهر میشود اینك اجمالا بشرح حال مورخین و علما و بزرگان آنعصر می‌پردازیم .

تاریخ نویسی در زمان مغول ترقی زیاد نموده و علت آن دوچیز است ، یکی ظهور واقعهٔ عظیمی مثل استیلای تاتار که تا آن تاریخ کسی نظیر آنرا ندیده و نشنیده بود و وقایع دیگری که از آن نتیجه میشد مثل انقراض چندین دولت بزرگ و

بر افتادن خلافت پانصد و بیست و پنج سالهٔ عباسی و قتل عامهای پی درپی و ویرانی شهرها و نکبت اسلام . دیگر تشویق ایلخانان از این فن و میل ایشان بزنده نگاهداشتن اخبار و یادگارهای اجدادی و قومی خودو مضبوط کردن ذکر وقایعی که بدست ایشان یا اجداد مغولی آن طایفه صورت گرفته ودر این مرحله سعی غازان و اولجایتو وابوسعید خان و وزرای ایشان بیشتر از همه بوده و یك عده از مهمترین تواریخ عهد مغول بتشویق این سه ایلخان مدّون شده است اینك بذکر مورخین و شرح مختصری از زندگانی آنها می‌پردازیم .

یاقوت حموی
(۵۷۵-۶۲۶)

شهاب الدین ابو عبداله یاقوت رومی مشهور ترین جغرافیون اسلامی است او اصلا در بلادروم متولد گردید بعد درخدمت تاجری از مردم حماة داخل شده متصدی امور تجارتی ارباب خود شد و پس از تحصیل ادبیات وعلوم نحو ولغت وآگاهی بجغرافیای ممالك اسلامی در نتیجه مسافرت مقارن استیلای مغول بخراسان آمده در مرو اقامت گزید و ازآنجا هم بحلب برگشت و شاهکار جاوید خود معجم البلدان که فرهنگی جغرافیائی است تألیف نمود وفاتش درحلب بسال ۶۲۶ اتفاق افتاد .

ابن الاثیر
(۵۵۵-۶۳۰)

عزّالدین ابوالحسن علی جزری معروف بابن الاثیر از مشهور ترین مورخین اسلامی و پس از تحصیل فنون ادب در موصل وشام بقیه اوقات خود رابتألیف گذرانده است از بزرگترین تألیفات ابن الاثیر کتاب **الکامل فی التاریخ** که تاریخ عمومی عالم است و سال بسال از ابتدای خلقت تاسال ۶۲۸ یعنی دوسال قبل از فوت خود بخوبی شرح داده وخصوصاً تاریخ قراختائیان وخوارزمشاهیان راتااواخر ایام سلطان جلال الدین منکبرنی ضبط کرده .

محمد نسوی منشی

نورالدین محمدبن احمدبن علی بن محمد منشی نسوی اصلا از مردم نسا [از شهرهای شمالی خراسان] واز سال ۶۲۱ درخدمت سلطان جلال الدین منکبرنی داخل شدو منشی مخصوص اوگردید واو مؤلف دوکتاب است یکی بفارسی بنام نفثة المصدور در شرح حال خود و سلطان جلال الدین

منکبرنی دیگری بعربی بنام **سیرة جلال الدین منکبرنی** که نسوی آن را در ۶۳۹ نوشته کتابی است مشتمل بر دورهٔ آخر سلطنت خوارزمشاهیان و ابتدای خروج مغول و تمام وقایع سلطان جلال الدین منکبرنی و محاربات او با مغول .

دیگر از مورخین عزالدین عبدالحمید بغدادی معروف به **ابن ابی الحدید** صاحب **کتاب نهج البلاغه** میباشد و این کتاب از ابتدای خروج تاتار و فتح شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و عراق والجزیره واصفهان را بخوبی شرح داده .

منهاج سراج — قاضی ابوعمر و منهاج الدین پسر سراج الدین جوزجانی درسال ۵۸۹ متولد شده و مدتی در خدمت ناصرالدین قباچه حکمران اسماعیلی قهستان میزیست ولی بعد بخدمت شمس الدین التتمش و پسرش ناصرالدین محمود شاه رفت و کتاب تاریخ معروف خود یعنی **طبقات ناصری** را باسم این پادشاه تألیف کرد و آن را درسال ۶۵۸ بانجام رسانده و کتابش مشتمل است بر تاریخ عمومی عالم در ۲۳ قسمت بزبان فارسی .

پنج نفر تاریخ نویس فوق در میان مورخین اسلامی تنها کسانی هستند که باابتدای استیلای مغول معاصر بوده و از جلوی سیل هجوم ایشان گریخته اند و خرابیهای آنقوم را یاخود بچشم دیده و یا از فراریان شنیده و ضبط کرده اند .

عطا ملك جوینی (۶۲۳-۶۸۱)

علاءالدین عطاملك جوینی پسر بهاءالدین محمد و برادر خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان وزیر در سال ۶۲۳ متولد وشرح زندگانی او را بطوراجمال قبلا اشاره کردیم و در ضمن مسافرتهای خود از طرف امیر ارغون آقا حکمران خراسان بقراقروم پای تخت مغولستان باحوال مغول و یورتهای اصلی ایشان اطلاع کامل پیدا کرده تا آنکه تاریخ معروف خود یعنی جهانگشای جوینی را بزبان فارسی وانشاء بلیغ درسال ۶۵۵ یعنی مقارن فتح قلاع اسماعیلیه بدست لشکریان هلاکو بانجام رسانید .

تاریخ جهانگشای جوینی درسه جلد میباشد : جلداول تاریخ شروع کار چنگیز خان و یاساهای چنگیزی و تاریخ قوم اویغور و فتوحات چنگیز در ماوراءالنهر و خراسان وانقراض خوارزمشاهیان و سلطنت اوکتای و کیوك و احوال جوجی و جغتای - جلد

دوم درتاریخ سلاطین خوارزمشاهی و قراختائیان وقوم اویغور وحکام مغولی ایران جلد سوم در تاریخ منکوقاآن وتفصیل اردوکشی هلاگو بایران و شرح تاریخ اسماعیلیه تاسال ۶۵۵ .

شهاب الدین عبداله وصاف الحضرة

ادیب شهاب الدین عبداله در حدود سال ۶۶۳ در شیراز متولد شد واو مردی فاضل وادیب و شاعر بوده و در شیراز درمشاغل دیوانی و خدمت عمال و مأمورین دولتی داخل شده و بتدریج مقدمات تألیف کتاب خودرا که موسوم بتاریخ وصاف میباشد تهیه دیده وآن را بتوسط خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین محمد ساوجی بعرض غازان و اولجایتو رساند ودر نزد آن دونفر معزز و محترم شد تاریخ وصاف اگر چه ازجهت سبك انشاء ازجهانگشا پست‌تر است ولی ازلحاظ مدرك تاریخی مهمترین منابع تاریخ مغول دردوره ایلخانی ایلخانان ایران است .

خواجه رشیدالدین فضل‌الله ۶۴۵-۷۱۸

رشیدالدین فضل‌الله پسر عمادالدوله ابوالخیر ایام جوانی را در همدان بتحصیل فنون مختلفهٔ مخصوصاً طب گذارند و بعنوان طبیب دردستگاه اباقاخان داخل گردید وبعداً بوزارت غازان و اولجایتو و ابوسعید رسید .

رشیدالدین بامر غازانخان که خوداز تاریخ بهره‌ای داشت مأمورشد که تاریخی از مغول ترتیب دهد وبرای انجام آن بمطالعهٔ اسناد مغولی و مذاکره بامطلعین تاتار و اخذ اطلاعات شفاهی ازپولاد چینگ سانگ سفیرخاقان چین دردربار ایلخان وخود غازان خان و فضلاء و مطلعین هرطایفه و ملتی که در سلطانیه و تبریز مقیم بودند مشغول شد تاآنکه کتاب نفیس خودرا که بجامع التواریخ رشیدی معروف میباشد درسال ۷۱۰ بانجام رساند .

جامع التواریخ رشیدی درسه جلد میباشد :

جلداول — در تاریخ اقوام مغول از قدیمترین ازمنه و شرح طوایف و مساکن هریك و تاریخ اجداد چنگیز خان واوروغ اوتا عهد اولجایتو واین همان است که بتاریخ غازانی موسوم ودردست است .

جلددوم - شامل دوباب : باب اول درتاریخ سلطنت اولجایتو تا زمان تألیف جامع‌التواریخ .

باب دوم در مجمل تاریخ انبیاء و خلفا و پادشاهان و سایرطبقات مردم از عهدآدم تازمان تألیف جامع التواریخ .

جلدسوم - دربیان‌صوراقالیم ومسالك وممالك وازاین‌جلد اثری‌باقی‌نیست.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله بزبانهای فارسی وعربی وعبری‌و ترکی ومغولی نیز آشنا بوده و غیراز کتاب جامع‌التواریخ کتب و رسالات دیگری نیز داشته که شرح آنهادراین‌مختصر نمی‌گنجد . خواجه رشیدبرای‌جلوگیری‌ازتلف‌شدن نوشته‌های خود آنچه را که بفارسی بود بعربی و از عربی بفارسی بر گرداند و هر یك را در چندین نسخه تهیه دیده باطراف فرستادو اصل کتابهارا در محلهٔ ربع رشیدی محفوظ نگاهداشت تانابود نشود ولی متأسفانه بااحتیاطی که او میکرد دوبار محلهٔ ربع رشیدی بغارت رفت و بعضی از نسخ نفیس کتابهای رشیدالدین بچنگ مردم جاهل افتاده و نابود گشت .

محمدعوفی -- سدید الدین محمد عوفی بخارائی و چون نسب اجدادش بعبدالرحمن‌بن عوف از صحابهٔ حضرت رسول میرسیده خاندان ایشان بعوفی مشهور شده اند محمد عوفی بعداز تحصیل علوم ادبی و عربی و حدیث در بخارا بشهرهای ماوراءالنهر و خراسان و خوارزم وسیستان سفر کرد و بافضلاو نویسندگان وسلاطین آشنائی پیدا نمود و قبل از استیلای مغول برماوراءالنهر ببخارا برگشته واز آنجاهم ازراه غزنه وکابل خود را بسند رساند وبخدمت شمس‌الدین التتمش‌و وزیراویعنی نظام‌الملك محمد جنیدی تقرب جست و از این تاریخ ببعد در دهلی مقیم شد و تا ۶۳۰ حیات داشته است محمد عوفی در مدت اقامت در هندوستان بتألیف سه کتاب اقدام کرد .

۱ - **کتاب لباب‌الالباب** در دو جلد : جلداول درشرح حال‌امراوسلاطین و وزراء و نویسندگان و علمائی که بفارسی شعر گفته اندو جلددوم درشرح احوال واشعار شعرای فارسی زبان ازفرغانه و ماوراءالنهر تاعراق و آذربایجان و سیستان و

افغانستان حالیه و این کتاب قدیمترین کتابی است که ما امروز در شرح احوال واشعار شعرای دورهٔ صفاریان و سامانیان و غزنویان و سلاجقه در دست داریم و کتب دیگران هم در این قسمت مأخوذ از لباب الالباب عوفی میباشد.

۲ - **ترجمه کتاب الفرج بعد الشدة** که اصل آن از قاضی محسن بن علی تنوخی (متوفی سال ۳۸٤) میباشد.

۳ کتاب کبیر **جوامع الحکایات و لوامع الروایات** در چهار جلد هر جلد دارای بیست و پنج باب وشامل قریب دوهزار ویکصدو کسری حکایت از حکایات ادبی وتاریخی وعبرت وقصه که عوفی آنهارا ازیك عده کتب معتبر جمع نموده و آنرا درسال ٦۳۰ بانجام رسانده است.

شمس قیس رازی - شمس الدین محمد بن قیس رازی اصلا از مردم ری بوده در دستگاه سلطان محمد خوارزمشاه میزیسته و در ابتدای حملهٔ مغول یعنی سال ٦۱٤ بعراق آمده ودر ٦۲۰ بفارس بخدمت اتابکان رسیده و کتاب مشهور خود **المعجم فی معائیر اشعار العجم** را در حدود سال ٦۳۰ بنام اتابك ابوبکر بن سعد تألیف کرده است. اصل این کتاب بعربی بوده ولی بصوابدید فضلای فارسی متن کتاب را که در عروض وقافیه و قواعد شاعری و شرایط درست سخن پردازی بود از عربی بفارسی بر گرداند.

فخر بناکتی - ابوسلیمان داودبن محمدبن بناکتی متخلص بفخر از ادبا و شعرای عهد غازان واولجایتو و ابوسعید است و مؤلف کتابی است در تاریخ بنام **روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب** در تاریخ عمومی عالم از خلقت آدم تاجلوس ابوسعید خان ومؤلف برخلاف تواریخ دیگر اسلامی شرح مبسوطی در احوال ملل غیر مسلمان مثل یهودو عیسویان وهنود و چینیها ومغول نوشته است باینجهة کتابش ازتواریخ معتبرهٔ عهد مغول است.

شرف قزوینی - شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی متخلص بشرف ازادبا و شعرای متصنع است درسال ٦٦۰ در قزوین تولد یافته و در سال ۷۳۲ در دشت اوجان بتوسط خواجه غیاث الدین محمد بخدمت اولجایتو راه یافته شرف قزوینی

بیشتر نوشته های خودرابنام خواجه غیاث الدین محمد و اتابك نصرةالدین احمدلر تألیف کرده از مؤلفاتش یکی کتاب **المعجم فی آثار ملوك العجم** در تاریخ ایران قدیم است از عهد کیومرث تا زمان انوشیروان و مؤلف آن را با انشائی مصنوع و مغلق بپایان رسانده دیگر از تألیفاتش کتابی است بنام الترسل النصرتیه در فن انشاء و بیان مقادیر سخن .

محمد بن علی شبانکاره‌ای از شعرا و نویسندگان زمان ابوسعید میباشد در حدود سال ۶۹۷ در یکی از شهرهای شبانکاره تولد یافته و مؤلف کتابی است بنام مجمع‌الانساب که قسمتهای قبل از مغول آن خلاصه کتب مورخین سابق است ولی درباب دورهٔ ایلخانی اولجایتو و ابوسعید و ملوك فارس و شبانکاره و هرمز دارای اطلاعات مفیدی میباشد و آن را درسال ۷۴۳ بعداز ابوسعید وقتل خواجه غیاث الدین محمد تألیف کرده است .

حمدالله مستوفی — خواجه حمدالله پسر تاج‌الدین ابی‌بکر مستوفی قزوینی که نسب خود را بحرّبن یزید ریاحی میرساند در سال ۶۸۰ در قزوین متولد شده و درسلك مریدان خواجه رشیدالدین فضل‌الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد داخل گردید . حمدالله مستوفی از شعرا و نویسندگان مطلع زبان فارسی و از علاقه مندان بوطن خود ایران بود و از او سه کتاب معتبر بفارسی درتاریخ وجغرافیا باقی مانده بقرار ذیل :

۱ - **تاریخ گزیده** : که خلاصهٔ تاریخ عمومی عالم است از بدو خلقت تا زمان وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی و در آخر آن دو فصل : یکی در تاریخ علما و فضلاء و شعرای عرب و عجم دیگری در تاریخ و جغرافیا و بزرگان شهر قزوین که هردو از مهمترین ابواب آن کتاب است .

۲ **ظفر نامه** : تاریخ منظوم هفت قرن و نیم مدت است در ۷۵٫۰۰۰ بیت ووقایع هرقرن رادر ۱۰٫۰۰۰ بیت بنظم آورده و آن تاریخ ایران است از ابتدای اسلام تا عهد مؤلف و آن را در ۷۳۵ یعنی پنج سال بعد از اتمام تاریخ گزیده بانجام رسانده .

۳- **نزهة القلوب** کـه کتابی است در جغرافیا دارای مقدمه ای دربـاب انسان و حیوانات و نباتات و جمادات و افلاك و آن آخرین تألیف حمدالله است کـه در سال ۷۴۰ نگاشته است .

ابن بی بی - امیر ناصرالدین یحیی بن مجد الدین محمد ترجمان معروف به ابن بی بی در دستگاه علاءالدین کیقباد سلجوقی و جانشینان او میزیسته و مولف کتابی است بنام سلجوقنامه که برای معرفت تاریخ ایام سلطنت سلاجقه روم از منابع معتبر بشمار میرود .

غیر از مورخین فوق عده ای دیگر هم بودند که از خود کتابها و رسالاتی باقی گذاشته اند که تنها بذکر اسامی بعضی از آنها اکتفا میشود .

ابونصر فراهی مولف کتاب نصاب الصبیان - **ناصر منشی** مؤلف کتاب سمط العلی للحضرة العلیا درتاریخ قراختائیان کرمان - **شمس الدین افلاکی** - **معین الدین یزدی** مؤلف کتاب **مواهب الهیه** درتاریخ آل مظفر - **احمد بن زرکوب** صاحب شیرازنامه .

علما و عرفا و حکما

برای آنکه بحقیقت مطلب آشنا شده و بهتر بتوانیم بعلوم و ادبیات عصر مغول اطلاع حاصل کنیم لازم است مختصراً باوضاع زندگانی بزرگان آن دوره پی بریم .

قبل از استیلای مغول چنانکه پیش هم متذکر شدیم شهرهای ماوراء النهر و خوارزم و خراسان هر کدام از معتبر ترین مراکز تعلیم و تعلم و دارای کتابخانه‌ها و رصد خانه ها و مدارس و علما و اهل ادب بود و همین حال وجود داشت در عراق و الجزیره و هندوستان (ناحیه سند) وجنوب ایران . استیلای مغول تمام این مراکز را با خاك یکسان کرد و از آنهمه کتاب و اهل علم و ادب چیزی قابل باقی نگذاشت هجوم هلاکو دو مرکز عمدهٔ کتاب و علم یعنی الموت و بغداد را با خاك یکسان

کرد و تنها مأمنی که برای علما و فضلا باقی ماند ایالت فارس (که در دست اتابکان و آل‌مظفر بود) و سند و هندوستان غربی (در دست عده ای از سلاطین غور) و شهرهای روم و مصر و شام (در دست سلاطین سلجوقی روم) بود .

اگرچه در دورهٔ ایلخانان ایران وزراء و عمال ایرانی روی کار آمده و از پیشرفت عنصر خشن مغول جلوگیری کردند و در نتیجه بسیاری از علما و فضلا توانسته‌اند معلومات خودرا بعرصه ظهور گذارند ولی چیز عمده ای که قابل ذکر است اینستکه مغول نه قابل درك این قبیل لطایف بودند و نه خواهان و خریدار اینگونه امتعه و اساساً جنس معیشت و نوع معتقدات و عادات ایشان با این قسم معارف تناسبی نداشت و پیدایش علما و فضلاهم نتیجهٔ تربیت دورهٔ قبل از مغول میباشد که بخت بد ایشان را با عصر استیلای تاتار معاصر قرار داده بود .

اینك ما ذیلا بزرگان فضلای ایرانی را که قبل از استیلای تیمور در ایران یا خارج از ایران میزیسته مختصراً بترتیب زمان نام میبریم .

نجیب‌الدین ابوحامد محمدبن علی سمرقندی از علمای مشهور زمان خوارزمشاهیان معاصر با امام فخرالدین رازی مقتول در ۶۱۹ صاحب کتاب **الاسباب و العلامات** در طب

سکاکی - سراج‌الدین ابویعقوب یوسف بن ابی بکر در سال ۵۵۵ درخوارزم متولد و از علمای ادب و علم و معانی و بیان و بلاغت زمان سلطان محمد خوارزمشاه میباشد صاحب کتابی است بنام **مفتاح‌العلوم** در علوم صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و منطق و شعر . مرگش در ۶۲۶ .

شهاب‌الدین سهروردی - شیخ ابوحفص عمربن محمد از عرفای بزرگ اواخر قرن ششم و نیمهٔ اول قرن هفتم است و زندگانی او بیشتر در بغداد نزدخلیفه الناصرلدین الله میگذشته ازتالیفات او کتاب **عوارف‌المعارف** درتصوف و سیروسلوك و این شیخ شهاب الدین‌را نباید با شیخ شهاب‌الدین یحیی‌بن حبش سهروردی معروف بشیخ اشراق که درقرن ششم میزیسته اشتباه کرد .

نجم الدین رازی - شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی ازعرفای بزرگ و شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری میباشد بعد از واقعهٔ خوارزم و قتل شیخ - نجم‌الدین کبری بهمدان و اردبیل و بلاد روم رفت و در این شهر اخیر بخدمت سلطان علاء الدوله کیقباد سلجوقی داخل گردید و در شهر سیواس کتاب **مرصاد العباد** را بفارسی در سیر و سلوك و مبداء و معاد بنام سلطان کیقباد نوشت و باعرفای بزرگی که در حمایت سلاطین سلجوقی روم میزیستند مثل صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین بلخی حشر داشت تا در سال ٦٤٥ مرد .

خواجه نصیرالدین طوسی (٥٩٧ - ٦٧٢) ابوجعفر نصیرالدین محمدبن محمدبن حسن معروف باستاد البشر در ٥٩٧ در جهرود قم متولد بعد جهت کسب کمال باطراف رفته و از آنجمله درطوس مقیم‌شده و بهمین جهت بطوسی اشتهار پیدا کرده . در مدتی که خواجه در طوس اقامت داشت اسماعیلیه قهستان خواجه‌را در خدمت خود بردند و خواجه بنام ناصرالدین محتشم قهستان کتاب مشهور اخلاق ناصری خودرا تألیف نمود و در قهستان بود تا سال ٦٥٤ که‌هلاگو قهستانرا متصرف و اسماعیلیه را خارج کرد و چون خواجه در نجوم و ستاره شناسی دست داشت و مغول هم باین علوم علاقهٔ مفرطی داشتند‌بخدمت هلاگو معرفی شد و تا سال فوت‌خود یعنی ٦٧٢ در خدمت مغول میزیست و بامر هلاگوخان بترتیب زیج مراغه مشغول شد و در زمان اباقا خان تمام کرد و خواجه خلاصه اعمال ورصدهای خود ویاران خویش را در کتاب زیج ایلخانی مدوّن نمود .

خواجه در اکثر علوم قدیمه استاد بوده و بفارسی و عربی تألیفات زیاد دارد ولی بیشتر اشتهار خواجه بحکمت و ریاضی است و اهمّ تألیفات او بقرار ذیل است **تجرید الکلام** - **تحریر اقلیدس** در هندسه - **تحریر مجسطی** درهیأت - **شرح اشارات** درحکمت - **اخلاق ناصری** بفارسی درحکمت عملی و اخلاق - **اساس الاقتباس** درمنطق بفارسی - تذکره نصیریه - در هیأت و یك عده رسالات دیگر در تصوف و عروض و قافیه و تاریخ و غیره .

کاتبی قزوینی - نجم الدین علی بن عمربن علی قزوینی معروف بکاتبی از علمای ریاضی و رصدو حکماست و از کسانی است که درزیج مراغهٔ بخواجه نصیرالدین کمك کرده است ازتالیفاتش حکمت العین در حکمت الهی وطبیعی دیگر الرسالة الشمسیه در قواعد منطق بنام خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان - وفاتش در ٦٧٥ .

زکریای قزوینی - عماد الدین زکریا بن محمود قزوینی در حدود سال ٦٠٠ هجری در قزوین متولد و برای تحصیل فنون علم و ادب بدمشق و عراق و حله مسافرت کرده - زکریای قزوینی مردی خوش خط و باذوق وبشعر فارسی و تاریخ و جغرافیا و علوم طبیعی آشنا بوده و از او دو کتاب بعربی باقی است یکی **عجائب المخلوقات وغرائب الموجودات** دیگری **آثارالبلاد واخبارالعباد** که شرح جغرافیائی وتاریخی میباشد این کتاب علاوه براهمیت تاریخی وجغرافیائی شرح حال نوزده نفر «١» ازشعرای معتبر فارسی زبان را نوشته و از این جهت یکی از بهترین کتب برای شناسائی بحال آن ١٩ نفر میباشد .

قاضی بیضاوی - قاضی القضاة ابو الخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی از علمای بزرگ فقه و تفسیر و منطق و عربی وتاریخ میباشد مدتی را نزد اتابکان سلغوری و بعد هم در تبریز در خدمت ارغونخان میزیست وفاتش در تبریز بسال ٦٨٥ اتفاق افتاد اهم تألیفاتش : یکی (انوارالتنزیل و اسرارالتأویل) درتفسیربعربی دیگر (نظام التواریخ) بفارسی که کتابی است در تاریخ عمومی

دیگر از علما **رضی الدین استرابادی** است که صاحب دو کتاب درنحو یکی بنام **الکافیه** ودیگری **الشافیه** درصرف .

باباافضل کاشی - افضل الدین محمدبن حسن کاشی از عرفا و حکما و شعرای مشهور است و بیشتر عمر خود را در کاشان بسر برده و در همانجا بسال ٧٠٧ فوت کرده بابا افضل هم بنثر وهم بنظم تألیفات زیاد دارد و در خدمت خواجه

---

(١) انوری — عسجدی — اوحدی الدین کرمانی — فخری گرگانی — فرخی — فردوسی — جلال طبیب - جلال خواری - خاقانی - ابوطاهر خاتونی - مجیرالدین بیلقانی - نظامی ناصر خسرو - ابوسعیدابی الخیر - سنائی - شمس طبسی - عمر خیام - عنصری - رشید وطواط

نصیرالدین محترم بوده و خواجه بواسطه او کاشان را از خرابی نجات داد .

علامه قطب الدین شیرازی - علامه قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح کازرونی شیرازی متولد سال ۶۳۴ مقدمات طب را نزد پدر وعم خودفرا گرفت وبعداز آگاهی بعلوم طب وحکمت وهیأت بخدمت خواجه نصیرالدین رفت ودر رصد مراغه شرکت جست وبعد ازآن ببلاد روم مسافرت کرد و با صدرالدین قونیوی و مولاناجلال الدین بلخی ملاقات کرده سپس بتبریز برگشته بعدازمدتی درسال ۷۱۰ فوت کرد قطب الدین شیرازی بفارسی وعربی صاحب تألیفات است از آنجمله « **شرح قانون** » درطب که شرح قانون ابوعلی سینا است شرح حکمت الاشراق تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی وغیره .

علامه حلی ۶۴۸ - ۷۲۶ - جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف مطهر حلی که در میان شیعیان مطلقا بلقب علامه خوانده میشود در سال ۶۴۸ در حله متولد شده و از کودکی بهوش و فراست مشهور بوده و نزد علما و بزرگان آن عصر علوم دینی و حکمتی را آموخت و بسلطانیه آمده باشاعه مذهب تشیع پرداخته . علامه حلی بالغ بر نود جلد کتاب بزرگ و کوچك در فقه واصول و کلام و منطق و رجال تألیفات دارد .

شیخ صفی الدین اردبیلی ۶۵۰ - ۷۳۵ - شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحق پسر شیخ امین الدین جبرائیل از عرفای نامی عهد اولجایتو وابوسعید که در اردبیل با مریدان خود در حول مقبرهٔ پدر میزیسته زمانی از اردبیل بشیراز آمده و ازآنجا هم بگیلان بخدمت شیخ زاهد گیلانی وارد شد ودر حلقه مریدان شیخ زاهد گیلانی بود تا آنکه در ۱۲ محرم سال ۷۳۵ بسن ۸۵ وفات یافت و چون شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه است احوال او را در بخش سوم این کتاب بتفصیل بیان خواهیم کرد ،

قاضی عضد الدین ایجی ۷۰۱ - ۷۵۶ - قاضی عبدالرحمن بن احمد از مردم شهر ایج پایتخت ملوك شبانکاره در دستگاه سلطان ابوسعید وخواجه غیاث الدین محمد رشیدی و شاه شیخ ابواسحق اینجو وملوك فارس وشبانکاره معزز ومحترم بوده قاضی ایجی در لحکمت و معانی و بیان و اصول صاحب تالیفات است ،

یك عده دیگر ازعرفا و حکما میباشند که چون شرح همهٔ آنها مفصل‌شده واز حدود برنامه خارج میشود اینستکه فقط بذکر نام بعضی از آنها اکتفا میشود مانند **بهاء الدین اربلی - صفی الدین ارموی-کمال الدین عبدالرزاق کاشی علاءالدوله سمنانی - خطیب قزوینی - قطب الدین رازی** .... وغیره

نویسندگان وشعرا

در عصر مغول بعلت احتیاجات اداری و بی رونقی بازار عربی نثر فارسی رواج کلی یافته و نظم واشعار عرفانی وغزل عربی هم بر اثر موضوع فوق بتدریج درنشیب تنزل افتاده و در عوض بهترین نمونه های اشعار فارسی در ایندوره بوجود آمده و شاید بتوان گفت که هیچیك از ادوار ادبی قابل مقایسه با ایندوره از ادبیات ایران نباشد چه این زمان زمانی است که فکربلند و ذوق سرشار امثال شیخ عطارومولوی رومی و سعدی شیرازی واوحدی اصفهانی وفخرالدین عراقی و شیخ محمودشبستری و خواجه حافظ شیرازی عالیترین افکار عرفانی و تصوف را در بهترین لباس نظم فارسی بجلوه در آورده و قوم ایرانی را در عالم ببلندی فکر و صفای قریحه بوضعی شایان معرفی کرده اند . شعرای بزرگ ایندوره بقرار ذیلند .

شیخ‌عطار - فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری متخلص بعطار باسنائی غزنوی و مولوی رومی از بزرگترین شعرای عرفانی ایران میباشند و دراواسط قرن ششم هجری تولد یافته و پس‌از مدتی سیر درشهر های عراق وهند و ترکستان وشام و مصر ومکه عاقبت در نیشابور اقامت کردو باشیخ نجم‌الدین کبری و شیخ مجدالدین شرف بن‌المؤید بغدادی «۱» معاصربوده ودر سال ۶۲۷ درنیشابور بدست مغول شهید شده از مشهور ترین مؤلفات اویکی **تذکرةالاولیا** در شرح حال عرفا و متصوفه از منظوماتش **منطق‌الطیر- الهی نامه - اسرار نامه - پندنامه** و غیره که موضوع همه مطالب عرفانی است .

---

(۱) نامده کوچکی بوده‌در خوارزم

کمال الدین اسماعیل - خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل اصفهانی پسر شاعر بزرگ جمال الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی (متوفی سال ۵۸۸) است و او آخرین شاعر بزرگ قصیده سرا و مدّاح سلاطین آخری خوارزمشاه میباشد ودراصفهان میزیست تاآنکه مغول آنجارا فتح کرد واو درسال ۶۳۵ بدست آنجماعت بقتل رسید.

مولوی رومی «۶۰۴-۶۷۲» - مولانا جلال الدین محمدبلخی رومی پسربهاءالدین محمدبن حسین خطیبی بکری از طرف پدر از خاندان بکری یعنی از فرزندان ابوبکر صدّیق خلیفه‌اول و ازطرف مادر دختر زاده سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه بود وبهمین جهت غالباً اورا بهاءالدین ولد میگفته اند در سن پنج سالگی همراه پدر خود از خراسان بیرون آمده ودر بغداد و الجزیره و مکه و بلاد روم مقیم میشد تا آنکه پدرش در این شهر اخیر بسال ۶۲۸ مرد واوپس از فرا گرفتن تعالیم عرفانی از سال ۶۴۲ تا ۶۴۵ که سال فوت شمس الدین تبریزی است مصاحب این مردعارف گردید.

جلال الدین محمد که بتدریج بمولانا یا مولوی یا ملای رومی مشهور شده ودر سراسر بلاد روم مریدان بسیار پیدا کرد تا آنجا که حکمران کل بلاد روم معین الدین پروانه از ارادتمندان او گردید و مولانا در این شهر باحترام بسرمیبرد تا آنکه بتاریخ ۵ جمادی الاخر سال ۶۷۲ درقونیه فوت نمود جلال الدین مولوی که‌از بزرگترین شعرای عارف ایران و یکی از بزرگان عالی مقام دنیا است صاحب شاهکار بیمانندی است بنام «**کتاب مثنوی**» و آن‌را درشش دفتر منظوم نمود ودر سال ۶۲۴ بانتها رسانده است مولوی غیر از کتاب مثنوی دیوان غزلیات و قطعات مفصلی دارد که «بدیوان شمس تبریزی» مشهور است و این از جهت اختیار تخلص شمس است که مولانا باحترام مراد خود آن‌را برگزیده.

فخرالدین عراقی - فخرالدین ابراهیم‌بن شهریار همدانی عراقی ازمشاهیر

عرفا وشعرا است که در ۱۷ سالگی از همدان خارج شده بهندوستان نزد شیخ بهاء الدین زکریا رفت و قریب ۲۲ سال در آنجا ماند سپس ببلاد روم برگشت و در مجلس درس عارف بزرگ شیخ صدرالدین قونیوی حضور یافت و بتدریج اشتهار پیدا کرد تا آنجا که معین الدین پروانه حکمران شهرهای روم از مریدان او گشت و بعداز قتل او از روم خارج گردیده بشهرهای شام و مصر رفت تاآخر درسال ۶۸۸ در دمشق وفات یافت از آثارش منظومهٔ است بنام «**عشاقنامه**» بوزن حدیقهٔ سنائی و دیگر کتاب «**لمعات**» و آن بواسطهٔ شرحی که مولانا عبدالرحمن جامی باسم اشعة اللمعات بر آن نوشته مشهور ترشده.

سعدی
(وفاتش در ۶۹۴)

زنده کننده سبك روان نظم و نثر و استاد جمیع شعرای این دوره بدون شك افصح المتکلمین ابوعبدالله مشرف بن مصلح شیرازی متخلص به سعدی در شیراز دراوایل قرن هفتم متولد شده و قبل از استیلای مغول ببغداد رفته در مدرسهٔ نظامیهٔ آنشهر بتحصیل مشغول شد وبراثر تعلیمات این مشایخ از همان اوان جوانی فریفتهٔ سیرت و اخلاق درویشان شده و بعرفاو افکار ایشان مایل گردیده، ودرمراجعت بشیراز در سلك خواص سعدبن ابی بکربن سعدبن زنگی داخل شده و تخلص خودرا از نام او گرفته. سعدی مقداری از عمر خود را بگردش و سیاحت در غالب شهرهای اسلامی آن عهد گذراند. و از خرمن فضایل بزرگانی که ملاقات میکرده خوشه میچیده و از این سیر آفاق وانفس توشهٔ عبرت میاندوخته و قسمت عمدهٔ دورهٔ اخیر عمر خود را در خانقاهی که در شیراز داشته بسر برده و در آنجا بموعظهٔ مردم پرداخته و در سال ۶۹۴ در حالیکه سنش در حدود هشتاد بوده است فوت کرده و در همان زاویهٔ خود که در کنار آب رکن آباد درنیم فرسخی شیراز قرار دارد مدفون شده است.

عمدهٔ اشتهار سعدی گذشته از قصائد فارسی و عربی که مضمون غالب آنها پند و نصیحت و تشویق زهد و قناعت و عبرت اندوزی از کار جهان و بعضی هم نیز در مدح است بسه تألیف گرانبها میباشد که از خود بیادگار گذاشته.

۱ - **غزلیات** ـ سعدی بتصدیق بزرگان کلام استاد غزل فارسی است و کسی

است که این نوع از سخن را در موزون‌ترین لباسها و ظریفترین قالبها ریخته و کلام او در غزل کاملترین نمونهٔ زیبای این جنس گردیده است.

۲ - **بوستان یا سعدی‌نامه** - در ده باب بوزن بحر متقارب و بنام اتابك ابوبکربن سعد وآن‌را در ۶۵۵ بنظم آورده و این منظومه از شاهکار های عالی زبان فارسی است.

۳ - **گلستان** - این کتاب را سعدی درسال ۶۵۵ بنام اتابك ابوبکر نوشته ودیباچه آن‌را باسم سعدبن ابی‌بکر مربی خود نگاشته وآن کتاب درهشت باب مرتب شده مجموعه ایست از حکایات منثوره مخلوط باشعار و این کتاب بهترین نمونهٔ نثر ظریف روان فارسی میباشد.

شیخ شبستری - شیخ سعدالدین محمودبن عبدالکریم از اهل شبستر آذربایجان است که درزمان اولجایتو وابوسعیدخان در تبریز ازعلما وفضلای آن دیار بوده و او ناظم منظومهٔ عرفانی مشهور **گلشن راز** است دیگرازتالیفاتش **حق الیقین** **شاهدنامه** - **سعادتنامه** است.

امیرخسرودهلوی - امیر خسرو پسر امیر سیف‌الدین محمود و از مشهور ترین شعرای فارسی زبان هندوستان است در سال ۶۵۱ در دهلی تولد یافته ودر تحت حمایت سلاطین دهلی میزیسته وباخواجه حسن‌دهلوی متوفی در۷۲۷ دوستی و معاشرت داشته‌ودر غزل ازپیروان شیخ سعدی بوده و علاوه برشعر وعرفان در موسیقی نیز مهارت داشته است وفاتش در دهلی بسال ۷۲۵ اتفاق افتاده‌از مؤلفات منثورش یکی **خزائن‌الفتوح** - دیگر **تاریخ‌دهلی** و **قانون استیفا** و غیره و از منظوماتش ۱-پنج‌دیوان شامل‌غزلیات‌و قصائدوقطعات‌و رباعیات متضمن اشعار جوانی و اواسطسن‌واواخر عمر ۲-خمسه امیر خسرو در جواب خمسه نظامی باین تفصیل: مطلع‌الانوار در مقابل مخزن‌الاسرار- شیرین‌وخسرو در مقابل خسرو‌وشیرین-لیلی‌ومجنون در مقابل لیلی و مجنون - آئینهٔ اسکندری در مقابل اسکندر نامهٔ وهشت بهشت در مقابل هفت پیکر ۳-مفتاح‌الفتوح بوزن خسروشیرین نظامی ٤ - قران السعدین بوزن مخزن‌الاسرار - بعضی عدد ابیات اورا تایك کرور نوشته‌اند.

اوحدی مراغهٔ - رکن‌الدین اوحدی چون درمراغه تولد یافته‌بمراغه‌ای موسوم شده و بواسطهٔ‌اقامت‌در اصفهان و کرمان‌باصفهانی‌و کرمانی‌معروف گشته ونباید این اوحدی را با اوحدی کرمانی صاحب مثنوی مصباح الارواح و متوفی درسال ۶۳۵ اشتباه کرد.

اوحدی الدین مراغه قسمت اخیر عمر خود را در آذربایجان بسر برده و وفاتش در ۷۳۸ در مراغه اتفاق افتاده.

خواجوی کرمانی - کمال‌الدین ابوالعطا محمودبن علی کرمانی متخلص بخواجو ازبزرگترین شعرای کرمان ودر سال ۶۷۹ درکرمان متولد شده وعمرخود را درکرمان و بغداد و شیراز بسر برده تا آنکه در این شهر اخیر بسال ۷۵۳ فوت کرده درشیرازباخواجه‌حافظ محشور بوده‌ودر غزلسرائی‌ازسعدی پیروی کرده‌خواجو علاوه بردیوان قصائد و غزلیات و رباعیات دارای پنج مثنوی بتقلید خمسه نظامی میباشد بشرح ذیل :

۱ - **همای وهمایون** - ۲ **کمال نامه** ۳ - **روضة الانوار** ۴ - **گل ونوروز** ۵ **گوهرنامه** .

عبید زاکانی - خواجه نظام الدین عبدالله قزوینی از خاندان زاکانیان و یکی از شعرا و نویسندگان بزرگ ایران است که‌درفن خود منفرد بوده در نثرازشیخ شیرازو در نظم از انوری و سوزنی سمرقندی پیروی کرده عبید زاکانی دارای آثار منثور و منظوم و اشارات تاریخی و رسالات متعدد میباشد و چون اوضاع زمان او فوق‌العاده منقلب و پریشان بوده و هرج مرج وقتل‌و غارتهای‌اواخر ایلخانان ازحد گذشته بود عبید بزبان مطایبه وهزل بدی وخرابی‌آن‌اوضاع‌را باالطف تمام تقدیر کرده وفاتش درسال ۷۷۲ اتفاق افتاده است.

سلمان‌ساوجی - خواجه‌جمال‌الدین سلمان‌پسر خواجه‌علاءالدین محمد از مردم شهرساوه‌و مداح‌خواجه غیاث الدین محمد وزیر و امرای ایلکانی میباشد و پس‌از مدتی که در تبریز و بغداد بسر می‌برد عاقبت بوطن اصلی خود ساوه برگشته و در همانجا بسال ۷۷۸ وفات یافت. سلمان‌ساوجی آخرین شاعر قصیده‌سرای بعداز مغول است.

غیر از شعرای فوق که شرح آنها باختصار گذشت یک عدهٔ دیگری هم بودند که بواسطهٔ طول کلام از شرح آنها خود داری شدو فقط بذکرنام آنها اکتفا می کنیم از اینقرار : **اثیرالدین اومانی - سیف اسفرنك - قانعی طوسی - بدرجاجرمی مجد همگر - امامی هروی - پور بهاء جامی - همام تبریزی - امیر حسینی هروی - نزاری قهستانی - امیر حسن دهلوی - ابن یمین فریومدی - عصار تبریزی - عماد افقیه**

صنایع و ابنیه و آثار (۱)

در ضمن لشکرکشی مغول بایران و استیلای قوم تاتار برممالک اسلامی و تشکیل دولت واحد تاتار استقرار روابط مستقیم بین ممالک شرقی آسیا و نواحی غربی این قطعه ایجاد گشت ودراثر وجود این ارتباط اختلاط دو تمدن قدیم چینی و ایرانی بوجود آمد که هر کدام دارای سابقهٔ تمدن درخشانی بودند در سایهٔ دولت واحد مغول و رفت و آمد بممالک یکدیگر بوجود آمد یعنی تمدن ایرانی واسلامی در چین و تمدن چینی در ایران و ممالک اسلامی رواج یافت و نفوذ مردم چین ومغول ازهمه بیشتر در صنایع مستظرفه وشعب آن رواج یافت .

نقاشی - در ایران از زمان ساسانیان صنعت نقاشی رواج کلی داشته و در زمان مانی پیغمبر ایرانی این صنعت علاوه بر آنکه در ایران ترقی یافت بتوسط مانویه بترکستان رفت و از آنجا هم در زمان استیلای مغول بر ترکستان بمغولستان وچین وارد شد و بتدریج سبک نقاشی ایرانی مانوی در چین سبک خاصی شد و همین نقاشی است که در عهد ایلخانان بتوسط هنرمندان چینی بایران برگشته و بعنوان **سبک چینی** مشهور گردیده است .

صنایع دیگر - دردورهٔ استیلای مغول وتأسیس سلسلهٔ ایلخانان و توجه ایلخانان مسلمان ببنای ابنیه و عمارات صنایع ایران بخصوص نقاشی تحت تأثیر مستقیم نقاشی

---

(۱) این قسمت از کتاب از تاریخ مغول تالیف آقای عباس اقبال آشتیانی استفاده شد



یك مجلس از مجالس نقاشی نسخه از جامع التواریخ رشیدی(مقابل صفحه ۱۷۱)



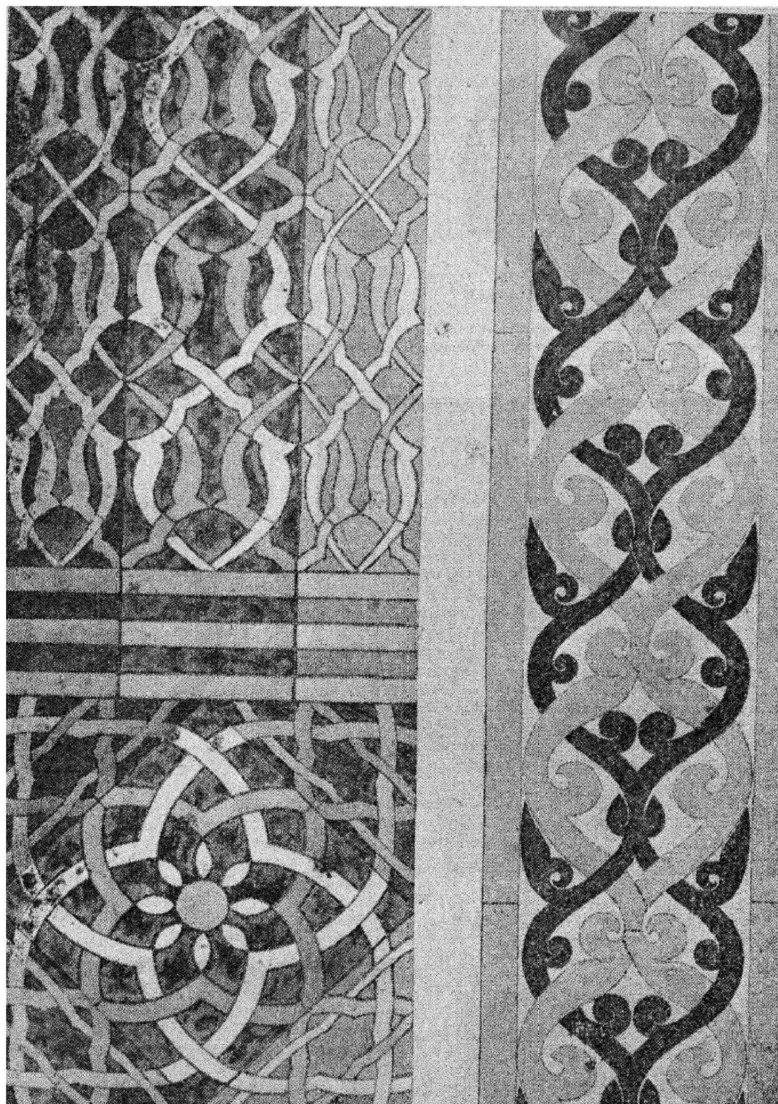


نمونه هائی از مجالس نقاشی کتاب جامع التواریخ رشیدی (مقابل صفحه ۱۷۱)

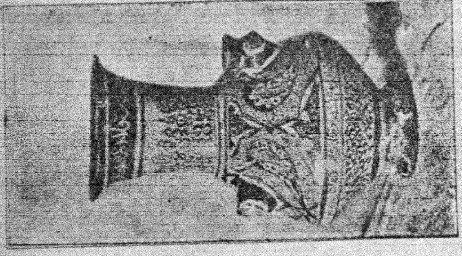
چین قرار گرفت واز طرفی هم رفت و آمد مردم ایران بچین بتدریج نقاشی سبك چینی را در ایران انتشار داد. خواجه رشید الدین فضل الله هم برواج این صنعت کمك کرده جهت شاهکار نفیس خود از علمای چین و مغولی و هنر مندان این قوم استمداد نمود و چون تا حدی کتابش جنبهٔ رسمی داشت هنر مندان هم صور نسخه های آن کتاب را در نهایت دقت و نفاست و جمال تهیه می نمودند تا آنکه بتدریج همین صور سر مشق سایر مردم قرار گرفت و بر اثر نفوذ نقاشان چین و اختلاط آن با سبك اسلامی قبل از دوره ایلخانان سبك جدیدی بوجود آمد که بتدریج در دورهٔ تیموریان بنهایت ترقی خود رسیده است.

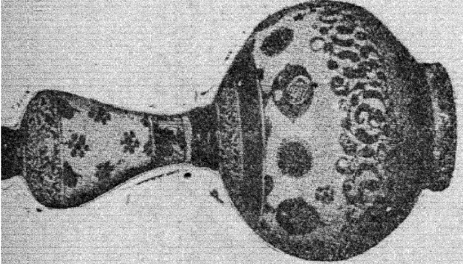
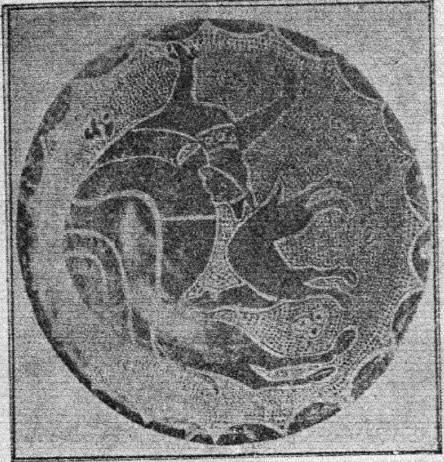
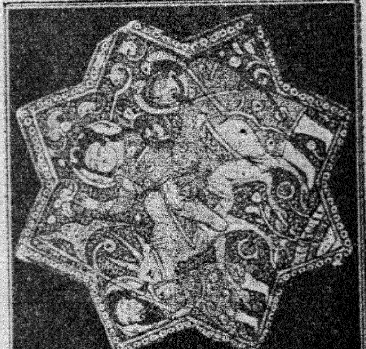
غیر از نقاشی یك رشته صنایع دیگر نیز در دورهٔ مغول معمول بوده که آثار هنر دست استادان ایرانی در آنها کاملا نمودار است و از مشاهده همانها نیز کمال توجهی را که این ملت بظرافت کاری و نمودن جنبهٔ جمال و ذوق داشته اند میتوان دریافت و اهمّ این صنایع کاشی کاری و ساختن ظروف سفالی و منبت کاری در روی در و چوب و نقره و بافت پارچه های زربفت و معمولی و قالی بافی و ساختن اسلحه و غیره بوده است.

بافت پارچه های قیمتی که از پیش از مغول در ایران معمول بوده در عصر مغول رونق آن بیش از پیش شد بجهت آنکه امرا و عمال و وزرا هر ساله مجبور بودند مقداری از این نوع پارچه ها را بطور هدیه بحضور ایلخانان بفرستند فقط در عهد ایلخانی گیخاتو و صدارت خواجه صدر الدین خالدی زنجانی بواسطهٔ نایاب شدن زر و سیم و رواج چاو از بافت پارچه های زر بفت تا اندازه‌ای جلوگیری شد ولی در عهد غازان خان دوباره بافت پارچه های قیمتی بواسطه آزادی زر و سیم رونق سابق را بار دیگر بدست آورد و بُافت پارچه های ابریشمی هم در گیلان و خراسان و یزد و کرمان اهمیت فوق العاده داشت و همچنین بافت قالی و سجاده و گلیمهای عالی نیز در دورهٔ ایلخانان در ایران و سایر ممالك اسلامی شرق رونق بسیار داشته و مقداری از آنها بهندوستان و اروپا فرستاده میشد و بیشتر مشوّقین این نوع صنایع مستظرفه علاوه بر ایلخانان عرفا بودند که با ذوق ترین بزرگان تاریخ این عصر



نمونه ای ازکاشیهای سلطانیه (مقابل صفحهٔ ۱۷۱)



نمونه‌ای از ظروف دوره مغول (مقابل صفحه ۱۷۵)

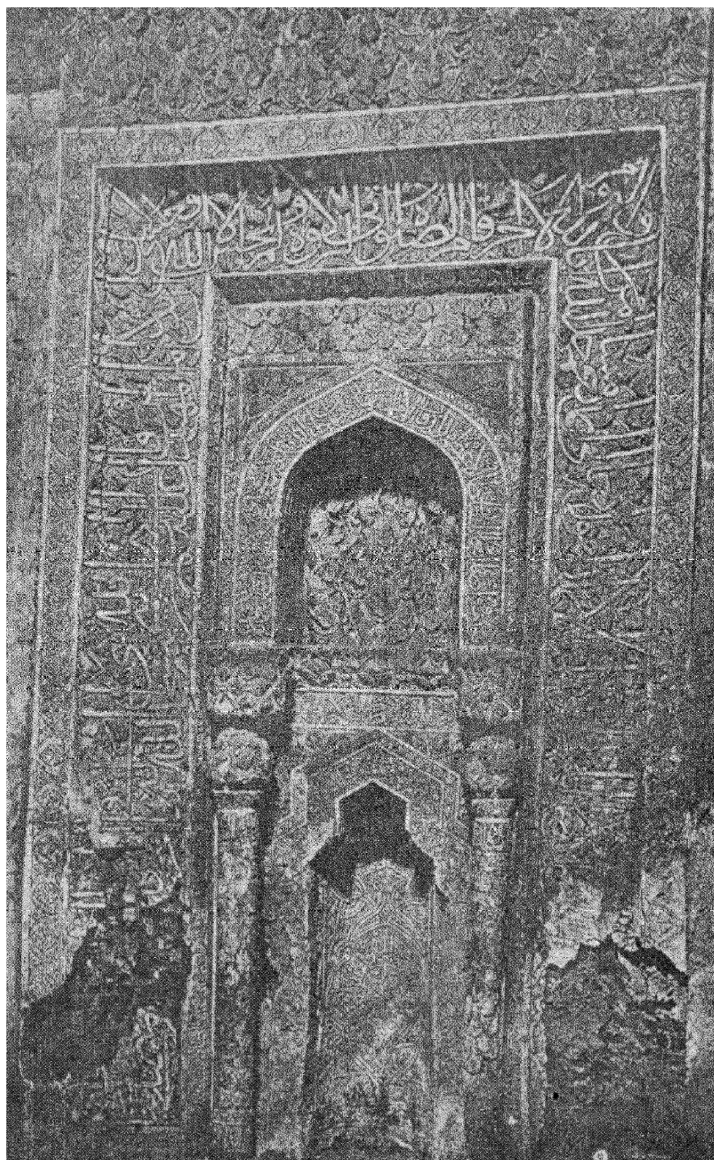
بشمار میروند .

یکی دیگر از شعب عمدهٔ صنایع مستظرفه که مخصوصاً مقارن استیلای مغول در ممالك شرق اهمیت فوق‌العاده داشت حسن خط بود و مستنصر و مستعصم و وزرای ایشان در جلب خوشنویسان سعی وافر مینمودند و مشهور ترین خطاطان ایندوره دو نفرند : یکی **صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی** (متوفی در سال ۶۹۳) و دیگری شاگرد او که در فن خط و بخصوص خط نسخ بمراتب از استاد خود نیز معروف تر شده یعنی **جمال‌الدین یاقوت مستعصمی** (متوفی در سال ۶۹۸) که هردو سابقاً از خطاطان مستعصم آخرین خلیفه عباسی بوده و بعداز برافتادن دولت عباسیان بخدمت خاندان جوینی پیوسته اند .

معماری و ابنیه ـ در ابتدای حمله مغول و استیلای قوم تاتار مغولان نه‌تنها بآبادی نمی پرداختند بلکه در فکر بودند برای تسخیر شهر های دشمن و نشان دادن قوه و قدرت خود بهر جا که قدم گذارند آنجا را با خاك یکسان نمایند چنانکه عظیمترین شهرهای آنروزی را با دشت و هامون برابر نمودند ولی پس از آنکه دورهٔ فتوحات بانتها رسید و زمان ادارهٔ ممالك مفتوحه و لزوم اختیارمراکزی برای آنها پیش آمد مغول نیز نخواهی نخواهی محکوم حکم آداب رعایای مغلوبهٔ خود گردیده دست از اقامت در چادر های ایلیاتی ویورتهای مخصوص بر داشته بقبول اقامت در پای تختو تأسیس‌ادارات و فراهم داشتن وزراء در گرد خود مجبور شدند و برای اینکار چه خود ایلخانان در اقامتگاههای ییلاقی و قشلاقی یعنی عراق عجم وآذربایجان و بغداد بساختن ابنیه مشغول شدند و چه وزراء و عمال آنها بترمیم خرابیهای قدیم و ایجادابنیهٔ تازه همت گماشتند .

از دورهٔ غازان ببعد ساختن سه رشته بنا بدست ایلخانان و وزراء و امرای ایشان معمول شده است :

تعمیر آبادیهای سابق و بنای آبادیها و شهرهای ییلاقی و قشلاقی مانندبنای محمودآباد مغان وساختن شنب غازان و باروی تبریز بتوسط غازان و بنای سلطانیه و سلطان‌آباد چمچال بتوسط الجایتو و بنای قسمتی از ابنیهٔ تبریز بتوسط خواجه



مسجد جامع مرند از بناهای ابوسعید بهادرخان (مقابل صفحه ۱۷۷)

علیشاه و هم چنین ایجاد ربع رشیدی و بنای قسمتی از سلطانیه بدستور خواجه رشیدالدین فضل الله و غیره .

۲ ـ ابنیهٔ مذهبی و مدارس و عمارات خیریه مثل بنای دارالسیادة و خانقاه نجف و بنای مساجد و تعمیر مسجد جمعه اصفهان و ورامین بتوسط الجایتو .

۳ ـ مقابر و گنبد ها یعنی گنبد شنب غازان مقبرهٔ این ایلخان و دو گنبد سلطانیه مقبرهٔ اولجایتو و ابوسعید .

استیلای مغول نه تنها موجب خرابی ابنیه و عمارات گردید بلکه همانطور که فضلای علم و ادب از ترس جان باطراف پناهنده میشدند استادان و هنرمندان صنعت هم باطراف و جوانب روی آوردند و از زمان هلاکو ببعد رفت و آمد بین متمدنین چینی و ایرانی بشهر های یکدیگر معمول گردید و بالنتیجه سبك معماری چینی در میان مسلمین رواج یافته و مسلمانان هم بساختن گنبد ها در مقابر و مساجد خود کاملا از سبك چینی و بودائی تقلید نمودند و علاوه بر ساختن آن ابنیه داخل و خارج گنبد ها را با کاشیهای کبود بسیار شفاف (مانند گنبد اولجایتو) که هنوز مقداری از آنها باقیست ازسبك چینی اقتباس نمودند تا آنکه بتدریج سر مشق بناهای عهد تیموریان و صفویه شد و در دورهٔ صفویه بکمال خود رسیده است .

تجارت وطرق عمدهٔ آن ـ تشکیل دولت واحد مغول در آسیا و مربوط شدن قراقروم پای تخت مغولستان باشهرهای ماوراءالنهر و خراسان و تبریز و بغداد و سلطانیه نه تنها رفت و آمد قوافل بین دو مملکت متمدن قدیم چین و ایران را در قسمت آسیا دایر کرد بلکه بر اثر سیاست بین المللی ایلخانان ایران در افتتاح روابط با پاپها و سلاطین عیسوی اروپا و لشکر کشی بشام و مصر بتدریج ارتباط مهمی بین مصر و شام و اروپا باآسیای مرکزی و شرقی بر قرار کرد و در تعقیب آن یك عده سیاحان و سفراء و مبلغین عیسوی که بآسیای شرقی و مرکزی آمده بودند در مراجعت اطلاعات بسیار در باب تمدن و آبادی و راهها و تجارت و امتعهٔ نفیسه آسیا در اروپا جهت هموطنان خود انتشار دادند و انتشار این معلومات در اروپا و امنیت راهها سبب ایجاد روابط تجارتی ما بین اروپا و آسیا گردید و تجار

ونیزی و ژنی در اثر این رفت و آمد بافتتاح باب تجارتی مابین این دو قطعه مشغول شدند و راه بری اروپا بدو مملکت چین و هند که از قدیم بزیادی ثروت و نفاست امتعه و گرانی احجار کریمه و غیره شهرت یافته بودند باز شد باین ترتیب راه چین از طریق روسیه و راه هند از طریق ایران دائر گردید.

راههای عمدهٔ بین چین و هند و بنادر دریای آزف و سیاه سه بود:

۱ ـ راه چین یعنی قسمتی از راه بزرگی که بمناسبت تجارت ابریشم چین از این طریق آنرا «راه ابریشم» میگفتند این راه از چین شروع شده و پس از گذشتن از ترکستان شرقی حالیه با ترار وسمرقند و بخارا میرسید و از سمرقند دو شعبه میشد. یکی بطرف مرو و گرگان و ری و قزوین و زنجان و تبریز و ایروان و از آنجا بکنار دریای سیاه میرفت دیگری از سمرقند و خوارزم و هشترخان و بلغار (جنوب شهر غازان در روسیه) و شط دن گذشته به بنادر دریای آزف منتهی میگردید

۲ ـ راه هند و سند از طریق پیشاور و کابل و بلخ و خوارزم بهشترخان و دارالتجاره های تجار ژنی و ونیزی.

۳ ـ راه بحری هند ببندر هرمز و از آنجا بکرمان و گرگان و خوارزم و اتصال براه فوق.

بر اثر آبادی و امنیت راههای فوق ممالك ایلخانی مرکز تجارت و دادوستد مهمی شد و تبریز بخصوص بزرگترین بازار معامله بین شرق و غرب گشت و این از دو لحاظ بود اول آنکه اغلب راههای بزرگ بمناسبت اهمیت موقع و پای تخت بودن آنشهر بدانجا منتهی میشد و امتعهٔ تجارتی خود را بدان محل میآوردند ثانیاً هنرمندان تبریزی نیز در ساختن پارچه های قیمتی و فرشهای عالی و منسوجات ابریشمی مهارت داشته و مصنوعات دست خویش را نیز بتجار خارجی میفروختهاند خلاصه تبریز بقدری معتبر و آباد شد که یکی از مسافرین فرنگی موسوم به ادریك دوپردنن که در عصر ابوسعید آنجا را دیده میگوید «تبریز از جهت امتعه بهترین شهر عالم است، این شهر برای ایلخان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن بیشتر اهمیت دارد»

بنا بشرح فوق ایران در آن زمان چنانکه موقع طبیعی آن اقتضا دارد واسطهٔ تجارت بین مرکز و مشرق آسیا یعنی هندوستان و چین و شرق دور و ممالک ساحلی مدیترانه و مصر و اروپا بود قسمت شرقی این تجارت را تا حدود مغرب ایران تجار مسلمان در دست داشتند و قسمت غربی یعنی معامله با سکنهٔ سواحل مدیترانه و اروپا که بموجب آن با کمال آزادی در ایران بتجارت مشغول شده و از هر نوع مالیات غیر از حقوق گمرکی معاف شدند. استقرار تجار ایطالیائی در ایران و باز شدن تجارت بین مشرق و مغرب زمین از طریق آذربایجان و بحر سیاه کاملا بنفع اروپائیان بود زیرا در سابق این تجار بزحمت زیاد و گرانی قیمت همین امتعه هندی و چینی را از سواحل مصر و شام تهیه میکردند و این حال تا سلطنت ایلخانان باقی و راهها امن بود دائماً قوافل در رفت وآمد بودند وتجارت رونقی بسزا داشت ولی همین که ابوسعید بهادر خان مرد و ایران دوچار نا امنی و انقلاب گشت راههای تجارتی بسته شد و در عهد تیموریان و زمان صفویه باز راه فوق منظور نظر قرار گرفت و در ایام صفویان بمنتهای اعتبار و رونق خود رسید ولی همین که عثمانیها نفوذی پیدا کردند و بر جمیع سواحل شرقی مدیترانه و مداخل تجارتی شام و مصر دست یافتند و تجار اروپا با بازرگانان ژنی و ونیزی بود و این بازرگانان خارجی در ۷۲۰ معاهده‌ای را با مضا ابوسعید خان رساندند بکشف راه جنوب افریقا برای تجارت با آسیای مرکزی و غربی پی بردند بالنتیجه بین ایران و اروپا در قرون جدیده سدّی محکم بسته شد و راه ارتباط بین مملکت ما و اروپای متمدن بکلی مسدود گشت تا آنکه در قرن نوزدهم میلادی ترعهٔ سوئز باز شد و بواسطهٔ رقابت سیاسی بین انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی بیشتر از پیش لطمهٔ باوضاع اقتصادی این مملکت وارد نمود.

پایان بخش اول

فصل اول

ظهور امیر تیمور گورکان و ابتدای کار او

تیمور پسر امیر تُرغای نویان است که پدرش از نوادگان آلانقوا (۱) از شعبهٔ پدری اجداد چنگیز یعنی جد چهارم چنگیز و جد هشتم تیمور باهم برادر بوده اند و قراجار نویان جد پنجم تیمور در خدمت جغتای پسر چنگیز منصب امیر الامرائی داشته و در ربیع الاول سال ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت کرد و زمان اقبال و استقلال سلاطین چنگیز در ممالك ایران بنهایت رسید امیر تیمور گورکان در ولایت توران در شهر کش که آن را شهر سبز نیز میگویند از مکنه خاتون زوجه امیر ترغای در شب سه شنبه ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ متولد گردید.

از ابتدای جوانی امیر تیمور گورکان اطلاعاتی درست در دست نیست و معلوم نیست بچه‌وضع گذشته ولی امر مسلم اینکه ابتدای جوانی تیمور هم مثل وقایع بدوی زندگانی غالب کشور گشایان شرقی بسواری و تیر اندازی و شکار و غارتگری و فقر ومسکنت میگذشت وتیمور که‌ازهمان اوان شباب عشق بغلبه داشته از شجاعت و ترکتازی‌خود دراین راه استفاده میکرده وچون مسلمان متعصب بوده ازهمان ابتدای جوانی دست ارادت بشیخ شمس‌الدین کلار که در شهر کش مقتدی و مراد عامهٔ آن سرزمین محسوب میشده داده‌و بزودی درمیان مریدان شیخ اعتباری بهم‌رسانده و

---

(۱) سلسله نسب و آباء و اجداد امیر تیمور گورکان را بنا برآنچه در ابتدای بخش اول یاد آور شدیم بقرار ذیل است .

امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای امیر برکل بن ایلنگیز نویان بن امیر انجل بن قراجارنویان بن امیر سوغوجیجن بن ایردمجی بن قاجولی‌بهادر بن تومنه خان‌بن بایسنقرخان بن قیدو خان بن دوتومنن خان‌بن بوقا خان بن بوزنجرقا آن بن آلا نقوا که نسب آخری بیافث بن نوح میرسیده است .

جمعی از ایشان از یاران او شدند .

اولوس جغتای (۱) در زمان ظهور تیمور بدو شعبه منقسم شده بودند: یکی شعبهٔ غربی که در ماوراءالنهر سلطنت میکردند که قلمرو ایشان بتدریج ضعیف و دستخوش ملوك الطوایفی شده بود دیگر شعبهٔ شرقی یعنی امرای کاشغر و حدود نهر ایلی که از خود قدرت داشته و ریاست ایشان را در این تاریخ تغلق تیمور در دست داشت .

در سال ده تولد تیمور یعنی ۷٤۷ یکی از امرای متنفذ ماوراءالنهر بنام امیر قزغن با پادشاه اولوس جغتای (۲) جنگ کرده او را بقتل آورد و خود برقلمرو وسیعی از دشت قبچاق تا حوالی سند و از اقصی نقاط ماوراءالنهر تا خراسان مستولی شد و در سال ۷۵۲ بخراسان لشگر کشید و با ملك معزالدین حسین کرت جنگ کرده او را شکست داد و قهستان و بادغیس را ضمیمه متصرفات خود نموده بماوراءالنهر برگشت و حکومت هرات را بملك معزالدین وا گذار نمود و در سال ۷٦۰ بواسطهٔ ظلم زیادی که از امیر قزغن ظاهر شده بود مردم بر او تاخته بقتلش رساندند و پسرش امیر عبدالله جانشین او گشت و چون این شخص در سال ۷٦۱ بیعلت بکشتار بعضی از رؤسا پرداخت امرای این قبایل از او متوهم شدند و از ایشان **امیر بیان** از طایفهٔ سلدوز و **امیر حاجی** از قبیلهٔ برلاس (۳) بر او شوریده بقتل آوردندش و امیر بیان حکومت ماوراءالنهر را بدست گرفت و امیر حاجی در کش مستقر شد و سایر نواحی ماوراءالنهر را نیز امرای دیگر تصرف کردند و نوادهٔ قزغن یعنی امیر حسین سرگردان شده برای بدست آوردن سلطنت از دست رفته باین و آن متوسل می شد .

چون این اخبار در ۷٦۲ بشاه الوس جغتای کاشغر یعنی تغلق تیمور (یا توغلقتور خان) رسید لشکر بماوراءالنهر کشید و امیر حاجی برلاس از ترس او بخراسان گریخت و تیمور که در این تاریخ ۲٦ سال داشت و پیش امیر حاجی بود با او بخراسان آمده بعد از چندی تیمور از امیر حاجی جدا شده بماوراءالنهر برگشت و چون میان مردم سابقهٔ دیانت و شجاعت او مشهور بود جمعی دور او را گرفته و

---

۱ خانواده ـ طایفه ۲ـ بنام غزان سلطان ۳ ـ امرای معتبر ماوراء النهر در این تاریخ از چهار طایفه از قبایل مغول بودند : قبیله آرلاد — جلایر — برلاس ـ قاوچی

خواستند بنام او خطبه بخوانند ولی تیمور قبول نکرده و گفت ابتدا باید ماوراءالنهر را ازوجود مدعیان و راهزنان مصفی ساخت تاسیس باینکار پرداخت.

امرای مغول تیمور راپیش تغلق تیمورخان بردندوشاه کیاست اورا پسندیده حکومت شهر کش را باوسپرد وتیمور ازساحل جیحون تاسمرقند را در قلمرو خود آورده صاحب‌نام و اعتبار و لشکر زیادی شدو دراین‌حال امیر خضر یساوری و امیر بایزید جلایر که‌از امرای ماوراءالنهر بودند باوپیوستند و اعتبار تیمور بیش از پیش افزوده شدوامیر حسین نوادهٔ امیر قزغن جهة انتقام امیرعبداله ازامیربیان سلدوز از امراء ثلاث مددطلبید وبکمك‌این‌جماعت امیربیان‌سلدوز را شکست‌داده بربدخشان مسلط شد دراین موقع امیرحاجی‌برلاس‌هم‌برامرای‌ثلاث ملحق گشت امابزودی نفاق مابین امراظاهر شده باردیگر تغلق‌تیمور در سال ۷۶۳ برآنها تاخت و امیر بایزیدو امیربیان را بقتل آورد وامیر حاجی بخراسان گریخت وامیر تیمورهم بتوسط یکی از دوستان پدرش مورد مرحمت تغلق تیمور قرار گرفت وخان لشکریان امیر حسین را منهزم کرد و حکومت ماوراءالنهر را بپسرش الیاس خواجه خان سپرده امیر تیموررا سپهسالار و مشیر اوقرار داد لکن درنتیجهٔ ظلمی که‌از الیاس خواجه در ماوراءالنهر ظاهر شد امیر تیمور باعلما و مردم ماوراءالنهر برضد الیاس اقدام نمود و چون عدهٔ کافی نداشت با امیر حسین همدست شده و امرای متحد بدخشان را مطیع خود ساخت وبا تکل بهادر حکمران خوارزم که از طرف الیاس خواجه بجنگ ایندونفر مأمور شده بود بنزاع مشغول شدند و باشصت هزار نفر سپاهیـان تکل بهادر را شکست داد.

چون بعداز این غلبه جزهفت تن کسی دیگر همراه تیمور نمانده بود امیر مزبور وامیر حسین (خواهر این شخص اخیررا که الجای ترکان‌آغا نام داشت تیمور بازدواج خود در آورده و بهمین علت هم لقب گورکان یعنی داماد یافتـه بود) در صحرای خوارزم سرگردان ماندند تیمورسخت مستأصل و پریشان شد و دراین حال علی‌بیك‌پسرامیر ارغون‌شاه جانی‌قربانی که‌حکومت‌مروراداشت امیرتیمور وامیرحسین و همراهان ایشان را دستگیر کرده در اصطبلی محبوس ساخت وبعد از ۶۲ روز کـه

بوضع ناگواری در حبس بودند آزاد شده امیرحسین بخوارزم رفت وامیر تیمور هم در اطراف بخارا وجیحون وکش وسمرقند میگردید وبر یاران خود میافزود تا بالاخره بعداز جمع سپاهیانی بامیرحسین پیوست .

دراین موقع یعنی سال ۷۶۳ والی سیستان بعلت قیام مخالفین برعلیه خود ازامیر تیمور و امیر حسین کمك خواست و ایندو بیاری والی سیستان عزیمت هیرمند نمودند . تیمور قلاع سیستان را که دشمنان والی آنجارا تصرف کرده بودند پس گرفت وچون غلبه یافت والی آنجا ازترس اینکه مبادا تیمور درسیستان مقیم شود بخیانت بااو پرداخت وبین طرفین جنگ شدودر این کشمکش ها دست تیمور زخمی برداشت و تیری بپای اورسید و براثر آن پای اولنگ شدو ازاین تاریخ اورا تیمور لنگ خوانده اند وبعداز این واقعه امیرحسین وتیمور بدشت خوارزم برگشته بجمع سپاهی و سرکوبی امرای مخالف حدود درگز وقهقهه و ترمد(یاترمذ) مشغول شدند

چون امیر حسین وامیر تیمور گورکان برمخالفین غلبه یافتند چند روزی در حدود بلخ وقندوز و بدخشان اقامت کرده ببازدید سپاه پرداختند سپس ازرودخانه جیحون وسالی‌سرا ازنواحی سمرقند گذشته بعداز مختصر جنگی بحیله بردشمنان خود (که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی بود) غلبه یافتند سپس بطرف کش حمله برده آنجارا متصرف وچندی بخوشی در آنشهر گذراند دراین اثنا تغلق تیمور خان وفات یافته پسرش الیاس‌خواجه از شهر تاش (۱) بمقر پدر عازم‌شدولی امیرحسین و امیر تیمور از واقعه آگاه شده برالیاس خواجه حمله بردند بعداز کشش و کوشش عاقبت نسیم فتح و نصرت برپرچم امیر حسین وامیر تیمور وزید و الیاس خواجه فرار کردو آن‌دو امیر پس‌از آنکه مدتی‌را بشکار مشغول شدند بسمرقند شتافته باردیگر در محل چاچ یعنی تاشکند بامغولان جغتای بزدو خورد پرداختند ولی بعلت نفاق بین خود از مغولان شکست یافتند وبین‌امیر حسین وامیر تیمور مخالفت بروز کرد .

بعداز فتحی که نصیب الیاس‌خواجه گشت متوجه سمرقندشد اهالی‌سمرقند جهت دفاع‌خودشخصی را باسم مولانا زاده از سربداران پیشوای‌خود قرار داده برضد لشکریان مغول اقدام نمودند چون مولانازاده پیشرفت نمود سمرقند بدست سربداریان

---

۱ - که درچهار فرسخی شهر کش واقع است

افتاد وبظلم و جور بااهالی سمرقند مشغول شدند و بعداز رسیدن خبر این واقعه بسمع تیمور و امیر حسین ایشان ازاین پیش‌آمد شاد شدندولی امیر حسین‌از غلبهٔ‌سربداران متوحش شد و بمشورت باامیر تیمور قرار شد که بحیله باایشان معامله کنندو ازاین راه آنجماعت را براندازد و بعدازاین قرار تیمور از جیحون گذشته بعزم قشلاق به کش ونخشب یعنی قرشی رفت وبه بنای باروی قرشی پرداخت و امیر حسین هم در محل سالی‌سرا از نواحی سمرقند ماند و پیش مولانا زاده و سربداران هدایا وتحفی فرستاد وایشان درقبول‌آنها شادیها کردند وپیش‌تیمور اشیائی چند فرستاده بظاهر بین ایشان رشتهٔ وداد مؤکدشد .

مخالفت میان امیر حسین‌و امیر تیمور

در سال ۷۶۴ امیر حسین و امیرتیمور هریك از قشلاق خود بطرف سمرقند توجه نمودند امیر حسین قبلا پیش رؤسای سربداران کس فرستاده مراتب اعتماد خود را بآن جماعت یادآور شد و چون‌بسمرقند واردگردید جمیع ایشان را گرفته کشت و بعداز غلبه بمصادره سران سپاهی تیمور پرداخت و از ایشان مال فراوان بتعدّی گرفت و چون بعضی ازآن جماعت از عهده پرداخت آن اموال برنیامدند تیمور اسبان واشیاء خاصهٔ‌خود حتی دست بند وگوشواره زوجهٔ‌خویش (اولجای ترکان‌آغا خواهر امیر حسین) را درعوض داد و امیر حسین‌باوجود آنکه آنهارا شناخت از قبول آنها خود داری نکرد و خود بسالی سرارفته تیمور رابحکومت کش باقی گذاشت و اورا مأمور کرد که ۳۰۰۰ دینار از اموال مصادره را که هنوز وصول‌نشده بود جمع کرده نقداً پیش او بفرستد در این میان جمعی از امرا تیمور را پیش امیر حسین بیاغی گری متهم کردند و باینواسطه غبار نقار میان امیر حسین و امیر تیمورارتفاع یافت و چون در سال ۷۶۶ الجای ترکان‌آغا زوجهٔ تیمور نیزفوت کرد و رشتهٔ قرابت و خویشی او باامیرحسین قطع گردید تیمور بیشتر بر مراتب طغیان خود افزود وتاسال ۷۷۱ کـه سـال ظفر یافتن قطعی تیمور برامیرحسین وابتدای‌استقلال امیر گورکانی است این حال دوام داشت .

بعداز آنکه‌بین امیر تیمور وامیر حسین کدورت بروز کرد و تیموربرچم

مخالفت برافراشت امیر حسین جمعی را باستمالت او فرستاده تیمور را باتحاد و اتفاق خود خواند ولی او زیربار نرفت و بسمرقندآمده از طرف خود شحنه ای نیز ببخارا فرستاد .

در ابتدای سال ۷۶۷ امیر حسین باردیگر تیمور را بدوستی خود خواندو اینددفعه بقرآن قسم یاد کرده پیش تیمور فرستاد وتیمور باآنکه برحیلهٔ امیرحسین واقف شده بود باصرارامراحاضر بقبول صلح شدو باصدنفر ازهمراهانش بملاقات امیرحسین رفت و امیرحسین باسه هزار لشکری خواست برسرتیموربتازد - تیمور ازآن حیله اگاه شده و با وجود کمی سپاه برخصم زده از آنجا خودرا بقرشی رساندو بعدازجمع سپاهیان متفرق از جیحون گذشته از ملك حسین کرت پادشاه هرات وپسر ارغونشاه کمك طلبید واندکی بعد بعضی از سران لشکری امیر حسین رامغلوب نمود وقرشی رابغلبه گرفت و بخارا راتحت امرخوددرآورد .

درسال ۷۶۸ امیر حسین لشکریانی جمع آورده بدفع تیمور روانه نمود تیمور ایشان را در حوالی بخارا منهزم کرد و برای استحکام روابط دوستی پسرش جهانگیر را پیش اوفرستاده خودش بدفع امرای گردنکش ماوراءالنهر مشغول شدو ایشان وطرفداران امیر حسین راسرکوبی نمود وامیر حسین خود دراین تاریخ در حوالی قرشی باسپاهیانی زبده منتظر فرصت برای حملهٔ بهتیمور شد .

مصالحهٔ امیر تیمور و امیر حسین

بار دیگر جنگ میان امیرحسین و تیمور در سال ۷۶۹ اتفاق افتاد و تیمور بسهولت لشکریان امیر حسین را منهزم کرد و امیرحسین از این شکست سخت ملول شده بملامت امرای خود پرداخت و رشته کاراواز هم گسیخت و بهمین جهت بعلماومشایخ خجند وتاشکند متوسل شده ازآنها خواست کهبین او و امیر تیمور شفاعت کرده کار خلاف و نزاع را بصلح و صفامبدل سازند .

امیر تیمور این وساطت را پذیرفت و باوجود سرکشی لشکریان طرفین در همان سال ۷۶۹ تیمور وامیر حسین صلح کردند تیمور در کش مقیم شدو امیرحسین بجانب بدخشان رفت بعد از بر قراری مصالحه تیمور و امیر حسین بهمراهی

یکدیگر بمحاصره کابل رفتندو بعضی از امرای یاغی را که بحصار آنجا پناهنده شده بودند سرکوبی کردند سپس مراجعت نموده بمحاصره بلخ پرداختند ولی در این ضمن خبر رسید که لشکریان مغول بماوراءالنهر آمده اند امیر حسین تیمور را بجلوی ایشان فرستاد و خود از عقب روان گردیدو مغول بواسطهٔ بروز نفاق در میان خودشان منهزم شدند و امیر حسین و تیمور بسرکوبی دشمنان بدخشان که بغارت قندوز پرداخته بودند بآن سمت عازم شدند و امیر حسین تیمور را باپسر خود جهان ملك بتصفیه آنکار مأمور کرد و ایشان بزودی آن مهم را کفایت کرده بهسالی سرای بخدمت امیرحسین برگشتند .

مخالفت ثانوی میان امیرحسین و امیر تیمور

بار دیگر جماعتی از امرای امیر حسین بسیاست امیر تیمور پیش امیر حسین پرداخته مراسلاتی دردفع تیمور باو نوشتند امیر حسین هم خواست بامکر و حیله موقعی بدست آورده تیمور را از بین ببرد برای اینکار ابتدا عازم شد که امرا و سرداران را از اطراف امیر تیمور پرا کنده نماید ولی تیمور از مکرش آگاه شده همت بردفع شر او گماشت و در این کار شاهزادگان اولوس جغتای هم برای آنکه از شر امیر حسین آسوده شوند باامیر تیمور همدست شدند و امیر تیمور ایندفعه برای آنکه از جانب امیر حسین راحت شوددر صدد دفع قطعی اوبرآمد طرفین بکنار ترمد قشون کشیدند دابتدا عده‌ای از سپاه امیر حسین از کثرت افراد تیمور وحشت کرده فرار برقرار اختیار کردند و پی‌در پی امرا و بزرگان از اطراف واکناف بخدمت صاحبقران (مقصود امیر تیمور) رسیدند و در بیرون شهر بلخ بنزاع مشغول شدند و پسر امیر تیمور عمر شیخ بهادر که‌در این تاریخ ۱۳ ساله بود شجاعت زیاد از خود ظاهر ساخت و قوای دشمن را شکست دادند و یکدفعه هم در کنار قلعهٔ هندوان امیر حسین رامنهزم نمودند امیر حسین در قلعه متحصن شدواز تیمورتقاضا کرد که اورا بجان امان دهد تابزیارت مکه برود و امیر تیمور دستور داد که مزاحم اونشوند تاهر کجا که خواهد برود ولی امیر حسین برقول او اعتماد نکرده تاعاقبت

دستگیر شده (۱) بادو پسرش خان سعید و نوروز سلطان بدست امرا در یك روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگرش جهان ملك و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت گردیدند و امیرتیمور دستور داد تاهر یك از دختران اورا بازدواج امرادرآوردند واینواقعه کهدررمضان سال ۷۷۱ بوقوع‌پیوست مقدمهٔ استقلال کارتیمور و ابتدای سلطنت او محسوب میشود .

---

(۱) ولی امیر حسین بر این سخن اعتماد ننمود و میان خوف و رجا شبی با دوملازم خود از قلعهٔ بلخ بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجدجامع‌شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده بود و در طلب گم شدهٔ خویش هر طرف می گشت بخاطر گذرانید که مناسب آنست که برب‌الای این مناره بر آیم و اطراف و جوانب اردو را احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من درآید و باین خیال رو ببالای مناره آورد و امیر حسین را آنجا دید و بشناخت و امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف سه کف مروارید غلطان در دست آن شخص نهاده و بمواعید نیکو اورا امیدوار کرده درکتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات شتری تنومند برزبر کوه الوند چسان پنهان‌ماند و آتش سرکش را بر بالای منارهٔ بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم در این محل این بیت را نوشته‌اند

بسر مناره اشتر رود و فغان بر آرد   که نهان شدم من اینجا نکنیدم‌آشکارا

القصه چون آن شخص از مناره پائین آمد فی الحال بآستان صاحبقران عالی شأن دویده کیفیت حال بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مأمور گشته روی‌بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمتند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنا بر آنکه گرگ اجل دست درگریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلب کاران ببالای مناره شتافته و او را نیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین را که سر بخدمت دارا و اسکندر فرود نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جم جاه در آوردند

(صفحه ۱۵ جلد سیم از حبیب السیر)

جلوس تیمور در رمضان ۷۷۱

بعد از قتل امیرحسین چون در آن زمان کسی که بتواند مقام امیرالامرائی را در دست گیرد غیر امیر تیمور گورگان نبود امرا و سادات ماوراء النهر و رؤسای قبایل سلدوز وبرلاس و بعضی از اعیان اولوس جغتای در تاریخ روز چهار شنبه ۱۲ رمضان سال ۷۷۱ تیمور را که ۳٤ سال داشت بسلطنت برداشتند و خطبهٔ امارت ایران و توران را بنام او خواندند و امیر تیمورکه در بلخ بسلطنت مستقر گردید از این تاریخ ببعد لقب صاحبقرانی اختیار کرد و رؤسا وسرداران قبایل برسم مغول در مقابل او زانو زده آداب چوك وكاسه گرفتن وسایر مراسمی را که در جلوس شاهان معمول بود بانجام رساندند سپس امیر تیمور دفاین وذخایرا میرحسین را که سالهای بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود گشوده در میان بزرگان و امرای خود و سادات و مشایخ ماوراء النهر تقسیم کرد و حکومت بلخ را بیکی از رؤسای قبیلهٔ برلاس (۱) تفویض نمود و خود متوجه سمرقند گردید و بتجدید عمارت شهر و حصار آن پرداخت و سمرقند را رسماً بپای تختی اختیار نمود .

امیر تیمور از این تاریخ ببعد سه منظور را مقصد کلی خود قرارداد :

۱ - فتح جمیع ماوراء النهر وخوارزم وشهرهائیکه هنوز اولوس جوجی وجغتای درتصرف داشتند

۲ - تسخیر ممالکی که بدست مغول مسخر شده بود .

۳ - اشاعهٔ مذهب اسلام وبرقراری یاسای چنگیزی وتفوق دادن عنصرترك متعصب مسلمان ماوراء النهر برسایر مسلمین .

تیمور از این تاریخ تا سال فوت خود بانجام این سه منظور جز تسخیرچین موفق شد اینك بشرح مقاصد او میپردازیم :

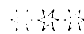
لشکرکشی بخوارزم - امیر تیمور از سال ۷۷۱ تا ۷۸۱ تمام همّ خود را صرف تسخیر خوارزم و تصفیهٔ ماوراءالنهر و لشکرکشی بکاشغر کرده است و

---

(۱) مراد پسرجوغام برلاس

در اینمدت تیمور چهار مرتبه در سالهای ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و۷۷۷بخوارزم لشکر کشید بشرح ذیل .

حسین صوفی قنقرات مدت پنج شش سال بود که خوارزم را از دست اولوس جغتای گرفته بود امیر تیمور ابتدا نماینده ای پیش او فرستاد تا آن ناحیه را بسیور غتمش خان که از اولوس جغتای بود وا گذارد او از اینکار امتناع ورزید و بنماینده صاحبقران اعتنا ننمود باردیگر نماینده ازطرف امیر تیمور رفت این بارهم حسین صوفی قنقرات نماینده را بزندان انداخت چون این خبر بسمع صاحبقران رسید در سال ۷۷۳ بطرف خوارزم روان شد ابتدا قلعه کات را محاصره کرده پس از مختصر زدوخوردی آنجا را باخاك یکسان کرد و از آنجا متوجه خوارزم شد بدواً حسین صوفی ترسیده خواست اظهار اطاعت نماید ولی بعضی از امرایش او را ازاینکار مانع گشته بجنگ پرداختند و یکی ازسرداران صاحبقران موسوم بشیخ محمد بیان سُلدوزاز رودخانه قاون گذشته بخوارزم حمله برد و حسین صوفی ازترس‌فرار کرد بعد از چندی مریض شده در ۷۷۴ مرد و بعد از او برادرش یوسف صوفی قایممقام گشته نسبت بامیر تیمور اظهار اطاعت نمود و صاحبقران هم بسمرقند برگشت لکن بعد بدستیاری عده ای از امرا برضد صاحبقران اقدام کرده بقلعۀ کات حمله برد چون امیر تیمور آگاه شد بطرف خوارزم لشکر کشید ولی یوسف صوفی قنقرات از ترس تحف و هدایائی بخدمت امیر تیمور فرستاده اظهارانقیاد نمود و دختر برادرش یعنی **خانزاده** راجهت ازدواج با جهانگیر پسر امیرتیموربسمرقند فرستاد در شوال سال ۷۷۵ (۱) باین ترتیب میان امیر تیمور و یوسف صوفی باردیگر صلح شد .



امیر تیمور بعد ازاین واقعه عزم تسخیرمغولستان نمود ابتدا در روزپنجشنبه غره شعبان ۷۷۶ بدانجانب روان شد ولی سپاهیانش گرفتار لشکر سرماشده منهزماً برگشتندودر غره شوال همان سال بار دیگر بآن ناحیه حمله نمود و پسرش جهانگیر

(۱) مثنوی

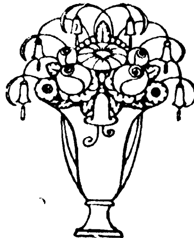
جهانگیر شهزادهٔ کامکار | گرفتش بصد آرزو در کنار
خوش آنروزوفرخنده آن روزگار | که یابند کام دل از هم دو یار

و شیخ محمد پسر امیر بیان سلدوز بطرف کاشغر حرکت کردند بزرگترین سردار مغولستان یعنی قمرالدین دوغلات را شکست داده حرم او را اسیر نموده مراجعت کردند دفعهٔ دیگر هم قمرالدین بولایت اندکان که در تصرف عمر شیخ پسر تیمور بود حمله برد امیر تیمور پسر خود جهانگیر را بنیابت درسمرقند گذاشته شخصاً بکمک پسر خویش رفت قمرالدین خواست بحیله امیر تیمور را از پای در آورد ولی تیمور با عده ای کمتر از هزار برچهار هزار سپاه قمرالدین حمله برد و ازکشته ها پشته ها ساخت و قمرالدین پای دروادی گریز نهاد در این یورش عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آن ناحیه را ازتصرف شاهزادگان اولوس جغتای بیرون آورده ضمیمهٔ ولایات تیموری نمودند در این اثنا خبر فوت پسرش جهانگیر باو رسیده بسمرقند برگشت و از این واقعه سخت متأثر شد فوت جهانگیر در سال ۷۷۷ اتفاق افتاد و جهت او در شهرکش مقبره‌ای ساخته‌او را دفن نمود و ازاو دوپسر ماندمحمد سلطان وپیرمحمد .

بترتیب فوق تا سال ۷۸۱ امیر تیمور مکرر باقمرالدین دوغلات وسایر سرداران اولوس جغتای بجنگ مشغول بود و چون هنوز خوارزم قطعاً فتح نشده بود پسرانش مشغول زدوخورد بااولوس جغتای شدند وخودش بخوارزم توجه نمود .

فتح خوارزم ـ امیر تیمور یکبار در بهار سال ۷۷۷ با سپاه فراوان بطرف خوارزم حرکت نمود وپس از سرکوبی امرای خوارزم بترکستان برگشت تا جلوی حملات قمرالدین دوغلات و آروس خان را بگیرد یوسف صوفی هم موقع را غنیمت دانسته لشکری ببخارا فرستادو بجدال مشغول شد امیر تیمور جهت باز خواست این حرکت ایلچی بخوارزم فرستاد ولی یوسف صوفی قنقرات ایلچی را بند کرده نامهٔ عتاب آمیز به پیش صاحبقران ارسال داشت امیر تیمور در شوال سال ۷۸۰ متوجه خوارزم شده آنجا را در محاصره گرفت و هرروز ازصبح تا شام عده ای ازلشکر تیمور ویوسف صوفی در میدان جنگ حاضر شده جام تلخ مذاق مرگ را می‌نوشیدند و مدت محاصره سه ماه و شانزده روز بطول انجامید تا آنکه یوسف صوفی مرد وامیر تیمور باسپاه خود دروازه‌های‌شهر را باز کرده‌داخل و بقتل و غارت مشغول شدند و

هرکس را دیدند کشتند و هرچه یافتند بردند وسادات وعلما ودانشمندان و هنرمندان را بسمرقند کوچانده نسبت بایشان باحترام تمام رفتار کردند و این فتح در ۷۸۱ اتفاق افتاد امیر تیمور بعد از تخریب خوارزم متوجه ماوراء النهر گشته حصار شهر کش را بنا نمود و قصری عالی موسوم به آق سرا جهت خود ساخت و چون بزرگترین آرزوی او تسخیر ایران و محکوم کردن سلسله های امرای این مملکت بود در صدد تهیهٔ قوا برآمد .



فصل دوم

یورش های تیمور بایران

در زمان لشکرکشی تیمور چنانکه سابقاً متذکرشدیم مملکت ایران درتصرف چهار سلسله بود :

۱ ـ سلاطین کرت از این سلسله پادشاهی که دراین تاریخ باتیمور معاصر بود ملك غیاث الدین پسر ملك معزالدین حسین بود و او چنانکه پیش گفتیم درسال ۷۸۳ مغلوب امیر تیمور شد وامیر تیمور در این سال هرات را مسخر کرده ملك غیاث الدین را گرفت و اورا باپسر وبرادرش بماوراء النهرفرستاد وایشان را در ۷۸۷ کشت و سلسلهٔ آل کرت برافتاد .

۲ ـ سلسلهٔ سربداران در سبزوار و حدود جرجان و طوس وقهستان و از ایشان امیریکه باتیمور معاصر بود خواجه نجم الدین علی مؤید می‌باشد که درضمن کشمکش هائیکه باامیر ولی از امرای طغا تیمور خان داشت باامیر تیمور متوسل شد و امیر تیمور بحمایت خواجه علی مؤید بخراسان‌آمد وانتقام اورا از امیر ولی‌کشید و درحقیقت سلسلهٔ سربداری با تسلیم‌شدن خواجه علی مؤید به تیمور از میان رفت.

۳ ـ سلسلهٔ آل مظفر در فارس و کرمان ازاین سلسله کسانیکه باامیرتیمور معاصر بودند شاه شجاع و پسران او : سلطان زین العابدین و قطب الدین اویس و شاه یحیی پسر امیر مبارزالدین محمد و شاه منصور نوادهٔ او بودند.

٤ سلسلهٔ امرای ایلکانی‌یا آل جلایر و ازایشان‌کسی که باتیمور معاصربود ووقایع مفصل پیدا کرد سلطان احمد آخرین ایشان‌است•این سلسله را بالاخره تیمور برانداخت .

درنتیجهٔ انقراض این چهار سلسله وبرافتادن امرای طغا تیموری‌بدست امیر تیمور سراسرایران‌وعراق‌عرب‌مسخر امیرتیمورشد وما ذیلاًبوقایع مهم لشکرکشی‌های امیرتیمور و یورش های او بایران اشاره می کنیم :

لشکرکشی اول بایران ۷۸۲

تیمور بعد از تسخیر تمامی ممالك جغتای و اولوس جوجی خان تسخیر ممالك ایران را پیشنهاد همت خود ساخت و در تیرماه سال ۷۸۲ پسرش میرانشاه را که چهارده ساله بود با جمعی از امرا وعدّه ای سپاه بطرف خراسان فرستاد میرانشاه ازآب آمویه (جیحون) گذشته زمستان را در حدود بلخ و شیرغان (شاپورغان) بسربرد چون زمستان گذشت تیمور نیز باو ملحق شد و در سرخس ملك محمد پسر ملك معزالدین کرت به پناه تیمور آمد و تیمور هم اورا محترم داشته بطرف هرات حرکت کرد تا آنشهر را از ملك غیاث الدین که ازدر طغیان درآمده بود بگیرد.

امیر تیمور در اواخر سال ۷۸۲ پوشنج (فوشنج) را گرفت و به محاصره هرات پرداخت اما شهر هرات بواسطهٔ استحکام بارو و حصار هائیکه ملوك کرت در اطراف آن کشیده بودند باوجود کوشش تیمور مسخر نشد و ملك غیاث الدین سخت مقاومت کرداما چون دیدازعهدهٔتیموربرنمی‌آید مادرخود سلطان‌خاتون دخترطغاتیمور را با پسرش میر محمد و اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلابی از امرای مازندران را که در خدمت او بود بشفاعت پیش تیمور فرستاد وامیر تیمور ایشان راباحترام پذیرفته قرار داد که ملك غیاث الدین از هرات بیرون آمده شهر را تسلیم کند واو در محرم سال ۷۸۳ تسلیم تیمور شد و امیر تیمور هرات را گرفته حصار آنرا خراب کرد و آنشهر را بیکی از امرای خود سپرده بطرف نیشابور و سبزوار حرکت کرد و در خراسان علی‌بیك جانی قربانی حکمران ابیورد و خواجه علی سربداری بخدمت او رسیدند و امیر تیمور متوجه خراسان شمالی یعنی جرجان واسفراین که در دست امیر ولی از امرای طغا تیموریه بود شد و امیر ولی چون تاب مقاومت نداشت فرار کرد تیمور ایلچی نزد او فرستاد و او را باطاعت خواند تا امیر ولی تسلیم شد تیمور بعد از این فتوحات برای گذراندن زمستان به ماوراء النهر برگشت ودر نزدیکی‌بخارا مقیم شد.

لشکر کشی دوم بایران ۷۸۴

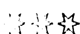
بعد از مراجعت تیمور به ماوراء النهر علی بیك جانی قربانی و امیر ولی بایکدیگر اتحاد کردند ومصمم حملهٔ بسبزوار و برانداختن خواجه علی مؤید گردیدند خواجه علی که خود را تحت حمایت تیمور قرار داده بود قاصدی پیش او فرستاد و اتحاد علی بیك و امیر ولی را باطلاع او رساند تیمور در اواخر زمستان سال ۷۸٤ از جیحون عبور کرده بخراسان آمد و قلعهٔ کلات را که پناهگاه مستحکم علی بیك بود محاصره نمود وچون چند روز با اتباع علی بیك جنگ کرد علی بیك از درعجز درآمده تسلیم تیمور شد ولی پس از چند روز از امیر مزبور اجازه گرفت که بداخل قلعه رفته زین ویراق‌اسب خود رابیاورد و چون بداخل حصار رسید بتعمیر رخنه‌های حصار مشغول شده مجدداً اظهار طغیان کرد . امیر تیمور در قلعهٔ کلات قلعهٔ قهقهه را تسخیر نموده مستحکم کرد و راه کلات را مسدود نموده بطرف ترشیز رفت و قلعه آن را که در دست یکی ازنواب ملك غیاث الدین بود گرفت و در همین اوقات بود که شاه شجاع مکتوب خود را در توصیه فرزندان خویش به تیمور پیش اوفرستاد و امیر تیمور بآن جواب قبول داده یکی ازشاهزاده خانم های مظفری را جهت پیر محمد پسر عمر شیخ بازدواج گرفت .

بعد از تسخیر ترشیز امیر تیمور متوجه مازندران گردیدتا امیرولی را دفع کند و در ضمن این مسافرت یکی ازامرای او علی بیك جانی قربانی را دستگیر کرده بخدمت تیمور آوردند امیر تیمور ایندفعه از سر تقصیر او گذشت و اورا با ملك غیاث الدین و بقیهٔ شاهزادگان خاندان کرت بماوراء النهرفرستاد و کمی بعد تمامی ایشان را درماوراء النهرمقتول کرد .

چون امیرولی بعد از حرکت امیر تیمور بمازندران از جلوی او فرار کرده امیرتیموربماوراء النهربرگشت وجرجان‌مرکز امیرولی‌رابتصرف‌آوردوامیر ولی بتبریزو خلخال گریخت و بعد هادر آنجا بامر تیمور کشته شد

لشکر کشی سوم بایران ۷۸۵

در پائیز ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهت جسارت غوریان متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه رمضان بهرات رسیدو از غایت غضب حکم قتل و غارت داد و بسیاری از مردم بشکنجه و عذاب هلاك شدند در آن اثناء شیخ داود که از طرف صاحبقران حکومت اسفزاررا داشت سربطغیان برداشته امیر تیمور متوجه آن ناحیه شد و قلعهٔ سبزواررا که موسوم به بدرآباد بود بتصرف درآورده قرب ده هزارنفرازاهالی آنجا را بقتل رساند.



در این اوقات خبر رسید که امیر ولی باردیگر درحدود استراباد ظاهرشده در صدد بدست آوردن ولایات ازدست رفته میباشد.

امیر ولی در ۷۸۶ ببلخ آمد و در آنجا خواستگارانیکه از طرف امیر تیمور بشیراز جهت آوردن دختر سلطان اویس مظفری رفته بود دختر را آوردند و امیر تیمور آن دختر را بازدواج پیرمحمد نوادهٔ خود درآورد و ازآنجا بحدود کبود جامه (اشرف حالیه) حرکت کرد وبالشکریان امیر ولی روبرو شد. امیر ولی درحملهٔ اول شکست یافته گریخت و امیر تیمور آنجارا بلقمان پادشاه پسر طغاتیمور خان داد و زمستان رادر حدود استراباد مانده‌در بهار بطرف سلطانیه حرکت کرد وعلت‌حرکت او اختلافاتی بود که بین امرای سلطان احمد جلایر پیدا شده و موقع را برای دخالت امیر تیمور مساعد کرده بود چون خبر وصول تیمور بسطانیه رسید سلطان احمد جلایر و پسرش آقبوقا بطرف بغداد حرکت کردند و امیر تیمور بی زحمت سلطانیه را بتصرف آورد و عادل آغارا از شیراز خواست و حکومت سلطانیه را باو واگذاشت در سال ۷۸۷. سپس خود جهت سر کوبی حکام رستمدار حرکت کرد و آمل و ساری و سایر ولایات مازندران را بتصرف درآورده بپای‌تخت خود سمرقند برگشت.

یورش سه‌ساله ۷۸۸ــ۷۹۰

در موقعی که تیمور در حوالی بخارا به‌ییلاق مشغول بود خبر رسید که تغتمش خان پادشاه ازبکان دشت قبچاق که تااین تاریخ باتیمور در عالم صفاسیر میکرد و در لشکر کشی ها امیر تیمور با اومساعدت داشت از راه دربند قفقازیه لشکری مفصل بآذربایجان فرستاده و تانزدیکی تبریز تاخته است و از طرفی دیگر امیر ولی که از جلوی امیر تیمور بخلخال گریخته بود در این سرزمین با یکی از امرای آن حدود متفق شده و ایشان نیز از طرف خلخال بتبریز حمله کردند.

چون صاحبقران از تسخیر اسفزار و هرات آسوده شد متوجه سیستان که در اینموقع در دست ملك قطب‌الدین نیمروز بودگشت‌حاکم آن ناحیه دوبار بخدمت امیرتیمور آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لکن در دفعه دوم قریب سی‌هزار نفر از مردان جاهل سیستان از شهر بیرون آمده بجنگ و جدال مشغول شدند از قضاتیری بران امیر گورکانی اصابت کرد و از شدت غضب امر داد ملك قطب‌الدین رابندکرده و تمام باروهای شهر سیستان را با خاك یکسان کردو هرچه در آن دیار بود اززروسیم و اجناس بغارت بردند و قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و بزرگان آن شهر راهم بفراه روان کرد و خود بطرف بست و گرمسیر و قندهار شتافته تمام آن نواحی را بحیز" تسخیر درآورد سپس صاحبقران بسمرقند برگشت‌و امیرسیف‌الدین برلاس‌را بحکومت قندهار گماشت.

لشکریان تغتمش خان بالاخره تبریز را گرفته امیر ولی و رفیق او بخلخال گریختند وصول این خبر امیر تیمور را برآن داشت که در سال ۷۸۸ جمعی از امرای خود را در ماوراءالنهر گذارده از جیحون بطرف خراسان حرکت کند امیر تیمورابتدا ازراه سمنان بفیروز کوه‌آمد وعدّه‌ای از بزرگان مازندران بخدمت‌اورسیده اطاعت آن امیر را قبول کردند سپس تیمور از فیروزکوه عازم شهر های لر کوچك گردید و بروجرد وخرم آباد را قتل وغارت کرد وحکمران لر کوچك در این تاریخ ملك عزالدین (۷۵۰ــ۸۰٤) بود امیر تیمور ملك عزالدین را اسیر کرد و در این واقعه جمعی از امرای امیر تیمور بقتل رسید و یکی از ایشان خواجه علی‌مؤید

سربداری آخرین امیر این سلسله بود . بعد از فتح لرستان امیر تیمور شنید که عادل آغا درحدود زنجان اقتدار فوق‌العاده بهم رسانده وچون دراین تاریخ سلطان احمد جلایر ازبغداد عازم تبریز شده بود تیمور عادل آغا را بخدمت خویش‌خواست وپسرش میرانشاه را روانه تبریز کرد . سلطان احمد بعد از دو هفته اقامت در تبریز چون تاب مقاومت لشکریان میرانشاه را نداشت ببغداد گریخت .

در این زمان چون بعضی از امرا از استبداد عادل آغا شکایت کردند امیر تیمور او را کشت و امیر ولی نیز بدست رفیق خلخالی خود بقتل رسید و تیمور از بابت این دونفر آسوده خاطرشد وزمستان‌را درتبریزماند وبهار از آنجا بنخجوان رفت واین‌محل‌وقارص‌را گرفته عازم‌تفلیس‌شد وپادشاه‌گرجستان را که باگرات (بقراط) نام داشت اسیر کرده بقبول اسلام مجبور ساخت و چون باگرات اسلام آورد تیمورسلطنت گرجستان را کماکان باو سپرده بطرف شیروان حرکت کرد و امیر آن ولایت را که از سلسلهٔ معروف شیروانشاهیان بود مطیع ساخت و از این نقطه عازم دشت قبچاق شد و در بهار سال ۷۸۹ تغتمش خان با لشکری فراوان بجلوگیری امیر تیمور آمده چند نفر از سردارانش را بجاوی او بطرف دربند فرستاد تغتمش خان نزدیك بود که این سپاهیان را منهزم کند ولی میرانشاه پسر تیمور بزودی بکمك ایشان رسید ولشکریان تغتمش را مغلوب کرد و امیر تیمورسران لشکررا باحترام پیش تغتمش خان‌باز گرداند وباو پیغام داد که چون بین ما حقوق پدر وفرزندی‌ثابت است باید برهمان عهد وپیمان قدیم ثابت بود و دیگر برامثال این حرکات اقدام ننمود سپس از شیروان برگشته بطرف بایزید و بلاد روم سرازیر شد وحدود بایزید وموش و دیار بکر را که در دست ترکان قراقوینلو بود محاصره کرد « این طایفه بعد از کمکی که در بین جنگ باسلطان احمد جلایر و عادل آغا بسلطان مزبور کرده بودند در این حدود قدرت فوق‌العاده داشتند » امیرتیمور قرا محمد ترکمان‌را شکست داده دامنهٔ پیشرفت خود را تاحدود ارزنة الروم کشاند و قلاع مهم آنحدود خصوصاً قلعهٔ وان را گرفته بآذربایجان برگشت وبعد ازتسخیر حدود خوی‌وسلماس عازم کردستان شد و این تاریخ مقارن بود با سال آخر شاهی سلطان زین العابدین

مظفری امیرتیمور از همدان بسلطان زین‌العابدین پیغام داد که چون شاه شجاع اورا بامیرتیمور سپرده باید بخدمت او بشتابد سلطان زین‌العابدین به پیغام او اعتنائی نکرد و تیمور درشوال ۷۸۹ ازهمدان باصفهان آمد وبشرحی که درتاریخ آل مظفر دیدیم اصفهان را قتل عام کرد وقریب ۷۰۰۰۰ نفر در این واقعه از اصفهانیان بقتل رسیدند امیر تیمور بعد از قتل عام اصفهان بشیراز حرکت کرد و سلطنت آل مظفر را بین شاه یحیی و سلطان احمد و شاه شیخ ابو اسحق پسر سلطان اویس تقسیم کرد و بعلت انقلابات ماوراءِ النهر نتوانست بیش‌ازاین درایران بماند وبعجله به ماوراءِ النهر برگشت .

جنگ تیمور با تغتمش خان در ۷۹۰ ـ تغتمش خان بعد از آنکه ازطرف دربند نتوانست حریف امیر تیمور شود باقمرالدین دوغلات حاکم کاشغر که چند بار از تیمور شکست خورده بود اتحاد کرد و قرار شد که تغتمش ازطرف دشت قبچاق و قمرالدین از طرف کاشغر به ماوراءِ النهر حمله کنند لشکریان متفقین از سیحون گذشته باعمر شیخ و امرای دیگر تیموری مشغول کشمکش شدند ولی ابتدا حریف لشکریان امیر تیمور نگردیدند عاقبت از طرفی دیگر راه خود را برگردانده بسمت قلعه اندیجان از قلاع فرغانه هجوم بردند و یکی از امرای تیموری را مغلوب کرده آن قلعه رامحصور ساختند لشکریان تیموری بواسطه کمی‌عده‌وتفرقهٔ سپاه بیشتر منهزم شدند و چون عده ای ازسپاهیان تغتمش نیز ازخوارزم بنزدیکی بخارا رسیدند وحشت غریبی‌سراسرماوراءِالنهررا گرفت واین‌وقایع موقعی‌بود که‌امیرتیمور درشیراز بود امیر مزبور بعجله از راه یزد بسمرقند آمد و در اواخر محرم سال ۷۹۰ بسمرقند رسید وبعجله امرای خود را جمع آوری کرده عازم جلوگیری از پیشرفت قشون تغتمش گردید لشکریان تغتمش‌خان چون ازورود امیرتیمورمسبوق شدند تاب مقابلی نیاورده فرار کردند و امیر تیمور مجدداً بتسخیر خوارزم که شوریده بود رفت و ایندفعه چنان خوارزم را زیروزبر کرد که مدت ۳ سال احدی در آن نقطه ساکن نبودعاقبت تیمور در سال ۷۹۳ امر بتعمیر آنجا داد و سپس بسرکوبی امرای دیگر که شورش کرده بودند پرداخت .

امیر تیمور درابتدای جلوس خود برای آنکه سلطنت اسمی اولوس جغتای را از بین نبرد یکی از شاهزادگان آن طایفه را که سیور غتمش خان نام داشت بخانی برداشت و این سیور غتمش تاسال ۷۹۰ باین مقام باقی بود وچون دراین سال مرد امیرتیمور پسر اوسلطان محمود را بهمین عنوان انتخاب کرد.

در اواخر سال ۷۹۰ تغتمش خان بالشکر دیگری بسرکوبی تیمورآمد و این دفعه تا زرنوق نزدیك بخارا پیش‌راند امیرتیموربجلوگیری اورفت ودرماه صفر ۷۹۱ پیشقراولان تغتمش را شکستی فاحش داد وتغتمش خان بدشت قبچاق گریخت چون امیرتیمور از آن بابت آسوده خاطر شد شنید که در خراسان بعضی از طرفداران سربداریه وامرای جانی قربانی شورش کردند بدین جهت میرانشاه را جهت‌دفع‌این‌فتنه بخراسان فرستاد وخودبسمرقند برگشت میرانشاه یاغیان را سرکوبی کرد و شهرطوس را گرفته و در همان سال بسمرقند بخدمت پدر بازگشت.

تیمور مدت دو سـال و کسری در حوالی شمال قفقازیه بالشکریان تغتمش خان مشغول زدو خورد بود تا بالاخره در کناررودخانهٔ ترك اورا شکستی‌عظیم‌داد و تغتمش خان بطرف دشت قبچاق گریخت وامیر تیمور بعد ازاین فتح در سال ۷۹۳ بسمرقند برگشت و زمستان آن سال را در سمرقند گذراند و چون زمستان تمام شد در اواخر سال ۷۹۳ مهیای فتح بقیهٔ ممالك ایران وعراق گردید.

یورش پنجساله ۷۹٤ــ ۷۹۹

چون امیر تیمور بعد از مراجعت از یورش دشت قیچاق چند روزی در سمرقند بعیش وعشرت گذرانید عزم کرد که باردیگر برولایات ایران بگذرد وهرکس را که در غیبت همایون پای ازحد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تأدیب نماید بنابرآن بعد از تهیه سپاه فراوان جهت یورش پنجساله در روز جمعه پانزدهم رجب سال ۷۹٤ ازجیحون گذشته بخراسـان آمد وچون در راه مریض شد مدتی حرکت او بتعویق افتاد بالاخره بعد از آنکه بهبودی حاصل نمود در روز دوشنبه ۲۰ شوال

سال مذکور باسترآباد وحدود مازندران لشکر کشید و چون بعضی از سادات وحکام مازندران سر از خدمت تیمور پیچیده بودند امیر تیمور عازم آمل شد وسادات مزبور راقلع وقمع کرد و در بیستم محرم سال ۷۹۵ وارد ساری شد و در روز پنجشنبه ۲٤ صفر سال مذکور از راه دامغان و سمنان بری آمد و محمد سلطان و پیر محمد را بعنوان پیش قراول بعراق فرستاد وخود از راه قزوین وسلطانیه بکردستان ولرستان رفت و درلرستان ملك عزالدین لر را که در غیاب امیر تیمور سر از فرمان پیچیده بود مغلوب و منهزم کرد و در همین ولایت محمد سلطان و پیر محمد هم بلشکریان تیمور پیوستند وصاحبقران بشرحی که در بخش اول دیدیم چون از تاخت و تازهای شاه منصور مظفری مسبوق شد ازطریق شوشتر عازم شیرازگردید وباشاه منصورجنگ کرده او را مغلوب ومقتول کرد و باین ترتیب سلسلهٔ آل مظفر را در۷۹۵ برانداخته حکومت شیراز را بپسرش عمر شیخ واگذاشت و خود در دهم رجب سال مزبور به اصفهان برگشت .

لشکرکشی تیمور بعراق عرب - در موقعی که امیر تیمور در لرستان و فارس بود سلطان احمد جلایر از بغداد قاصدی پیش امیر تیمور نفرستاد و نسبت بآن امیر اظهار اطاعت نکرد و همین امر باعث غضب امیر گورکانی شده در ۲٦ ماه رجب سال ۷۹۵ از اصفهان بهمدان آمده عازم تسخیر عراق عرب گردید و قبل از حرکت بعراق عرب حکومت آذربایجان واران وگرجستان را تاحدود دربند قفقازیه بپسرش معزالدین میرانشاه واگذاشت .

همین که امیر تیمور ببغداد نزدیك شدسلطان احمد جلایر شیخ عبدالرحمن اسفراینی را باتحف وهدایا برسالت نزد امیرتیمور فرستاد وچون ملتزم خطبه و سکه نشده بود امیرتیمور بمراسلهو تحف و هدایای سلطان احمد اعتنا نکرده شیخ راپس از اکرام بسیار ببغداد برگرداند و خود در ۲۹ شوال سال ۷۹۵ وارد عراق عرب گردید و در سرزمین کربلاباقشون سلطان احمد جلایر جنگید وبااینکهٔسلطان

احمد رشادت بسیار بخرج داد حریف تیمور نشده بناچار گریخت (۱).



امیر تیمور بغداد را فتح کرد و مدت دو ماه در آن شهر بعشرت مشغول بود و چون شنید که حاکم قلعهٔ تکریت (از قلاع شمالی بغداد بین این شهر و موصل) از تسلیم آن قلعه ابا دارد و قلعهٔ مزبور بواسطهٔ استحکام مدتهاست مسخر کسی نشده شخصاً عازم آن صوب گردید و در روز یکشنبه چهارم محرم سال ۷۹۶ تکریت را محاصره نمود عاقبت بعد از زحمات زیاد در حصار تکریت رفته آن‌قلعه را مسخر نمود وحصارش‌را خراب کرد سپس از تکریت عازم دیار بکر و رُها (اورفه) شد وحکومت‌بغداد را درغیاب خویش بخواجه مسعود سبزواری سپرد و در حدود دیار بکر با ترکمانان قراقوینلو وحکام قلاع سرراه روم‌مثل حاکم‌رهاو دیار بکروماردین جنگ کردوجمیع ایشان رامغلوب ومطیع ساخت.

موقعی که‌امیرتیمور عازم دیار بکر شد پسرش عمرشیخ حاکم شیراز که‌بعدل وانصاف بامردم رفتار کرده وتمام نواحی فارس را بحیطهٔ ضبط وتسخیر در آورده بود بحکم پدر عازم اردو شد و در موقعی که از کردستان گذشت بقلعهٔ کوچکی که آن را **خرماتو** گویند رسید واز اهالی قلعه سیورسات طلب نمود ولی نوکران شاهزادگان نومید باز گشتندو تیری‌هم بشاهزاده رسیده فوراً هلاکش ساخت در اواسط ربیع‌الاول سال ۷۹۶ و پسرش شاهزاده محمد نعش پدر را باخود بشیراز برگردانده بخاک‌سپرد این قضیه فوق‌العاده امیرتیمور را متألم کرد ولی چون در همین تاریخ از خراسان

---

(۱) امیر تیمور روز جمعه ۱۳ شوال از آق‌بولاق حرکت کرده بمزار شیخ یحیی که بقبه ابراهیم لك مشهور و در ۲۳ فرسخی بغداد واقع بود رسید و در آنجا چنین معلوم شد که‌قاصدان بتوسط کبوتر قاصد سلطان احمد جلایر را از حرکت‌امیر تیمورآگاه کردند صاحبقران فرمود همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعه ای دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی‌که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرا نشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آوردم‌اند و آن نامه را بیت

که بغدادیان را شود نامه بر — به بستند بر بال مرغی دگر

سلطان‌احمد‌بعد‌از‌مطالعه‌رقعهٔ اول‌مضطرب‌گشته‌احمال واثقال‌را ازدجله بگذرانیدو از دیدن رقعهٔ ثانی مطمئن گردید و برجانب‌غربی دجله سواره ایستاد و انتظار کشید (حبیب‌السیر صفحه ۲۷ جلدسیم)

باو خبر رسید که پسر دیگرش یعنی شاهرخ صاحب فرزندی بنام **محمد طرغای**(۱) شد تا اندازه‌ای رفع تألم تیمور گردید و باو لقب الغ بیك داد و حکومت فارس را بعهدهٔ پسر بزرگ عمر شیخ یعنی پیر محمد واگذاشت و در ۲۳ جمادی‌الاخر سال ۷۹۶ از اطراف دیار بکر حرکت کرده بطرف عراق عرب مراجعت نمود ولی چون در این اوقات شنید که اوضاع حدود آذربایجان بمناسبت تعرض پسران قرامحمد ترکمان قرین سکونت نیست بسر کوبی او رفت و اورا منهزم نمود و در همین موقع بود که باو خبر رسید سلطان احمد جلایر از غیاب امیر تیمور استفاده کرده خواجه مسعود سبزواری را از بغداد رانده است و خود مجدداً ببغداد مسلط شده تیمور بعداز مدتی تاخت و تازدر اران و گرجستان در اواخر سال ۷۹۶ عازم سرکوبی سلطان احمد جلایر گردید و سلطان احمد بعد از شکستی که از تیمور خورد بحلب و دمشق رفت و از آنجا در قاهره بخدمت سلطان مصر یعنی ملك برقوق رسیده وازاوبرای جنگ باامیر تیمور تقاضای کمك کرد و ملك برقوق بعداز پذیرائی شایان از او عدّه‌ای ازسپاهیان خود را همراه سلطان احمد کرده اورا بحلب فرستاد و سلطان احمد در این شهر چون خبر شد که تیمور ازگرجستان عازم دشت قبچاق شده‌است سپاهیان مصری رابرگرداند و خود بشخصه ببغداد آمد و در ۷۹۷ سلطنت بغداد رامجدداً دردست گرفت وخواجه مسعود سبزواری بشوشتر گریخت.

توجه امیر تیمور بدشت قبچاق

در موقعی که امیر تیمور عازم حرکت بطرف بغداد بود خبر رسید که لشکریان تغتمش که ابتدا خیال داشتند ازراه دربند بایران حمله کنند وبواسطه حضور امیر تیمور درآن حدود جرأت کرده بماوراء النهر دست اندازی نمودند امیر تیمور حرکت ببغداد را ترك کرده‌عازم‌شد که‌بدشت‌قبچاق‌حمله نمایدبهمین‌جهة در روز یکشنبه ۷ جمادی‌الاول سال ۷۹۷ ازراه دربند قفقاز عازم دشت قبچاق گردیدودر این لشکر کشی امیر تیمور دامنهٔ پیشرفت خودرا توسعه داده وارد دشت روسیه جنوبی شد و بعد از آنکه لشکریان تغتمش خان را در حدود شطولگا منهزم نمود بغارت آبادیهای دشت قبچاق و جنوب روسیه پرداخت و جمیع شهر هـای سرراه را از هشترخان تامسکو غارت

(۱) درحبیب السیر طراغای ضبط شده

کرد و حتی شهر مسکو را نیز بباد غارت داد و قریب یك سال سراسر آنحدود را زیر ورو نمود و پس از این فتح نمایان بطرف سلطانیه و همدان برگشت.

مراجعت امیر گورکانی بسمرقند

امیر تیمور در آن ایام که در همدان بود جمعی را بطرف فارس فرستاد و فرمود تا هرمز بروند و تمام سواحل و گرمسیرات را بتصرف در آوردند سپس خود در یازدهم شوال سال ۷۹۸ بماوراءالنهر حرکت کردو بهر شهر که میرسید از رفتار حکام سؤال میکرد و مأمورین ظالم راتأدیب نموده و داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل میساخت چون بخراسان رسیدعده ای از امرا و خوانین باتحف و هدایا باستقبال او آمده باتفاق آنهابسمرقند برگشت و زمستان را درسمرقند ماند وچندی را بسور وسرور گذرانیدو خراج سه ساله رابرعایا بخشیدوظالمین را بسیاست رساند ودرهمین شهردرشب جمعه ۲۱ ذیحجه سال ۷۹۹ پسرش بایسنقر متولد گردید سپس از سمرقند پسرش شاهرخ رانامزد حکومت خراسان و هراة کرد و شاهرخ در سال مذکور بمقر حکمرانی خود حرکت نمود و از این تاریخ ببعد خراسان و هراة در تحت لوای شاهرخ و فرزندان او قرین سکونت و آرامی واقع گشت چون شاهرخ مردی سلیم و عادل بوددر مدت حکومتش اساس تمدن درخشان دوره آخر تیموری را ریخت و هراة و شهرهای دیگر خراسان را که بعد از ملوك کرت بمنتهای سختی و خرابی سر میکردند مجددا روی بآبادانی و رونق گذاشت. امیر تیمور بعد از فرستادن میرزا شاهرخ بخراسان خودش از سمرقند بشهر کش رفت و در آنجاخبر فتح تمامی فارس و گرمسیرات وبنادروهرمز باورسید.

فتح هندوستان ۸۰۰ـ۸۰۱

بشرحی که سابقاً گفتیم امیرتیمور حکومت قندهاروکابل و غزنه را بنوادهٔ خود پیرمحمد جهانگیر واگذاشته بود و پیرمحمد برای آنکه وسعت قلمرو حکومتی خود را توسعه دهد از شط سند گذشته وارداین جلگه گردید و با امرای سلاطین

دهلی که در این حدود تسلط داشتند بجنگ پرداخت و شهر مولتان را بعد از شش ماه محاصره گرفت .

سلطنت هندوستان غربی یعنی شهرهای مسلمان نشین سند و دهلی از بعداز انقراض سلسلهٔ غوریان در هندوستان بدست یك عده از غلامان ایشان اداره میشد و این سلسله هابترتیب تازمان هجوم تیمور بهندوستان بقرار ذیل‌اند :

۱ -- سلسهٔ شمسیه اولاد شمس‌الدین التتمش که از غلامان قطب الدین آیبك (۱) بود از ۶۷۰ تا ۶۸۶ .

۲ -- سلسله امرای خلجی از ۶۸۹ تا سال ۷۲۰ .

۳ - سلسلهٔ تغلقیه که مؤسس آن غیاث الدین محمدبن تغلق شاه بوده و او این سلسه را در سال ۷۲۵ تشکیل داده بود و مقارن حملهٔ پیر محمد جهانگیر بسند حکومت آن نواحی در دست چندتن از امرای فیروز شاه یعنی سومین امیر سلسلهٔ خلجی‌بود(۷۵۲ــ ۷۹۰)واین امرا بعدازفوت فیروزشاه برای‌خویش ترتیب دستگاه مستقلی درشهر های‌سند داده بودند .

در ایامی که پیرمحمد جهانگیر در سند بود امیرتیمور نیز از ماوراءالنهر بآن‌طرف حرکت کرد ودرصفر ۸۰۱ باردوی پیرمحمد پیوست‌و پس از مدتی اقامت در جلگه سند؛صمم تسخیر هندوستان گردید .

از امرای خلجی کسی که معاصر هجوم امیر تیمور بهندوستان از خود شهرتی داشت سلطان‌محمودشاه بود که در سال ۷۹۵ بجای اسکندر شاه‌سومین جانشین فیروز شاه بکرسی امارت‌جلوس کرده بود امرای سلطان محمود شاه خصوصاً یکی از ایشان که ملوخان (۲) نامداشت و از امرای قدیم فیروز شاه بوداز راه تکبر حاضر بقبول اطاعت تیمور نشده مصمم گردید که جلو لشکریان تیمور را بگیرد .

امیر تیمور در جلگه سندقشون خودرا بسه‌قسمت کرده از سه‌طرف عازم تسخیر دهلی گردید و بعداز یك جنگ که‌در روز جمعه سوم ربیع‌الثانی سال ۸۰۱ با

Malloukhan-۲ ، Aïback-۱

لشکریان سلطان محمود شاه کرد ملوخان و قشونش را منهزم نمود و در همین وقت شاهزادگان و امرای دیگر تیموری بخدمت رسیده اظهار داشتند که زیاده از صدهزار نفر از هندیان اسیر شده اند امیر گورکانی فوراً فرمان قتل آنجماعت را صادر کرده پس از کشتن بجانب دهلی درحرکت آمدند ودرصبح روزسه‌شنبه هفتم ربیع الاخرسال مذکور در کنار رودخانه جمنا (۱) ازشعبات گنگ اردوزدند ودر این‌وقت اکثرشاهزادگان وامرا وبزرگان لشکر دراردو حضور داشتند امیر گورکانی پس ازتعیین رؤسای میمنه ومیسره خود درقلب سپاه جای گرفت ،

بقلب سپه شاه نصرت قرین   برافراخت رایت بچرخ برین
زسوی دگر خسروی دهلوی   عیان ساخت آئین کیخسروی

از طرف مقابل هم سلطان محمود شاه وملوخان در قلب قشون قرار گرفته میمنه ومیسرهٔ خود را در میان بهادران جنگ تقسیم نمودند و درصف جلو هم‌پیلان کوه پیکر را قرار دادند که تیموریان ازدیدن آنها وحشت داشتند ولی در حملهٔ اول قریب پانصدنفر از هندیان بخاك هلاك افتادند سلطان محمود شاه و ملوخان چون شکست دسته‌ای از سپاه خود را دیدند ازترس عقب نشته بحصار دهلی پناهنده شدند قشون امیرتیمور در ۸ ربیع الآخر سال ۸۰۱ بحصار دهلی رسیدند و سلطان محمودشاه وملوخان شهررا رها کرده بخارج رفتند تیموریان‌هم‌آنها را تعقیب نموده عده‌ای بیشمار از آنجماعت را بقتل آوردند واهالی از ترس خطبه‌و سکه رابنام صاحبقران وولیعهدش پیرمحمد نموده باتحف و هدایا بخدمت امیرتیمور شتافتند ولی سپاه تیمور وقت را غنیمت شمرده در ۱۷ ربیع‌الاخر بشهر ریخته بقتل و غارت مشغول شدند تا عاقبت تیمور امر بجلوگیری از این قتال داده صنعتگران و پیشه‌وران را از میان آنها جدا ساختند و پس‌از چندین جنگ که در اطراف قلاع دهلی و کنار رودخانه گنگ نمودند باغنایم زیاد و صاحبان حرفه‌در روزسه شنبه ششم جمادی‌الاولی سال ۸۰۱ بطرف سمرقند عازم شدند و پس‌از جنگهای زیاد در بین‌راه که‌در تمامی آنها فاتح‌بودند در روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۸۰۱ بشهر سمرقند وارد گردیدندو حکومت هندوستان

Djamna-۱

را کماکان در خاندان تغلقی باقی گذاشتند .

امیرتیمور بعداز مراجعت بسمرقند مدتی را در ماوراءالنهر بخوشی گذراند و چون در این ایام سن او بنزدیك هفتاد رسیده بود بیشتر کارهای ممالك مفتوحه را بپسران و نوادگان خود واگذاشت و حکومت هراة را دراختیار **میرزاشاهرخ** قرار داد و **میرانشاه** را که وارث ممالك سابق هلاکوخان یعنی تمامی ایران غربی ومرکزی و اران و گرجستان و عراق عرب شده و در این نواحی بسرکوبی مخالفین اشتغال داشت بترتیب سابق اورا بحکومت نواحی خود گماشت .

یورش هفت ساله ۸۰۱-۸۰۷

تنها حریف برزوری که امیر تیمور چنانکه بایداورا مغلوب نکرده و وقایع حدود شمالی ماوراءالنهر و اردو کشی بهندوستان مانع حرکت امیرتیمور برای قلع وقمع او شده بود سلطان احمد جلایر میباشد که بشرح مذکور در فوق بار دیگر بغداد را بتصرف در آورده ودر آنجا حکومت میکرد وبعلاوه در غیاب امیرتیمورعده‌ای ازمردم بغداد را بسختی کشته بودند و اعیان تبریز و پادشاه گرجستان را برمخالفت امیرتیمور تحریك میکرد وچون میرانشاه در این تاریخ اختلال دماغ پیدا کرده(بعلت آنکه در اثناء شکار از اسب بزمین خورده و اطباء هم بسهو یا عمد درمعالجه خطا کرده بودند باین مرض مبتلا شده بود)و قابل آنکه حریف سلطان احمد جلایر و مخالفین دیگر شود نبود عازم حرکت بطرف ایران گردیدو در غیاب خود میرزا محمد سلطان رادر سمرقند حکومت داده در روز چهارشنبه هشتم محرم‌الحرام سال ۸۰۲ از سمرقند بخراسان آمد واز راه بسطام وری و مازندران بطرف آذربایجان که مقر میرانشاه بود روان گشت‌و چون به‌تبریز رسیدو شنید که درنتیجهٔ خوشگذرانی زیاد و شرب‌شراب حال میرانشاه ازحد اعتدال خارج شده بود دستور داد که جمیع مسببین را بدار

آویختند (۱) سپس زمستان را در قراباغ و اران میگذرانید که در این نقطه شنید جانشین تغتمش خان که امیر تیمور اورا برمسند خانی نشانده بود فوت کرده ومردم دشت قبچاق بمخالفت امیر تیمور قیام نموده اند و پادشاه مصر الملك الظاهر برقوق نیز راه دیار دیگر گرفته و امرای مصری نیز در باب تعیین جانشینی او اختلاف پیدا کرده اند امیر تیمور بسپاهیان شیراز فرمان داد که بطرف بغداد حمله کنند وخودش هم پس از یك ماه اقامت درقراباغ عازم عراق عرب گردید وامرای او بسیاری از قلاع عراق عرب را که قتلغ جانشین تغتمش بسلطان احمد جلایر داده بود قبل از رسیدن امیرتیمور مسخر کرده ببغداد رسیدند.

سلطان احمد جلایر دروازه های بغداد را برروی ایشان بست و ضمناً با دادن رشوه چندنفر از امرای تیمور رابا خود همدست کرد و یك عده از ایشان را بحیله دستگیر نموده بقتل رساند بعلاوه در عرض یکهفته قریب ده هزار نفر از ارکان دولت خویش را که نسبت بایشان ظنین بود کشت و حال او تغییر یافته در قصری منزوی شد و چون از حرکت امیر گورکانی مسبوق گردید بقرا یوسف ترکمان متوسل شد و بآن علت که تاب مقاومت نداشت در آخرسال ۸۰۲ پیش قرا یوسف رفت و امیر تیمور

---

(۱) تمام سازندگان و مغنیان و هرکس که در فن موسیقی مهارتی داشت و در خدمت میرانشاه بود بدار آویختند از آنجمله مولانا محمد کاخکی بود که با وجود تبحر درعلوم معقول و منقول در نظم و نثر و هزل از فضلای زمان ممتاز بود گویند چون محمد کاخکی را بپای دار بردند باستاد خود قطب الدین نائی که در فن موسیقی مهارتی داشت گفت باید شرط استادی را بجای آورده اول شما ببالای دار تشریف ببرید تا من از عقب شما بیایم قطب الدین جواب داد که اینجا چه جای هزل و شوخی میباشد خلاصه چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت را منظوم گردانید .

پایان کار و آخر عمر است ملحدا　　　گر بایدت وگرنه بدست اختیار نیست
مردانه وار گر ببرندت بپای دار　　　مردانه پای دار جهان پایدار نیست

«درزمان ناصرالدین شاه قاجار گویا شخصی را میخواستند بدار بیاویزند او بیت دوم شعر فوق را بدین شکل تضمین کرد

مجنون وار گر ببرندم بپای دار　　　مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست»

بتعقیب ایشان عازم سیواس گردید قرایوسف و سلطان احمد جلایر هردو مقرحکومتی خویش را ازبیم تیمور رها کرده عازم بلاد روم شده به پناه ایلدرم بایزید خان سلطان عثمانی رفتند.

بعد از تسخیر عراق عرب درسال ۷۹۵ امیر تیمور دوبار فرستادهٔ ازطرف خود روانهٔ دربار سلطان مصر نمود تااورا بتعهد معاهده ای دوستانه دعوت نماید ودر این فاصله که فرستادهٔ امیرتیمور بمصر رفته بود قرایوسف ترکمان حاکم یکی ازقلاع حدود سیواس را دستگیر کرده بخدمت سلطان مصر فرستاد و این علامت آن بود که قرایوسف ترکمان علا رقم امیر تیمور اظهار اطاعت نسبت بسلطان مصر می نماید و چون خبر اینواقعه بامیر گورکانی رسید بی اندازه نسبت بقرایوسف و سلطان مصر غضبناك گردید.

سلطنت مصر در این تاریخ در دست یك سلسله از ممالیك بود که ایشان را **ممالیك گرجی** می گفتند و این سلسه را درسال ۷۸۳ الملك الظاهر سیف الدین برقوق تشکیل داد، و او تاسال ۸۰۱ بسلطنت مصر باقی بود و چون وفات یافت پسرش الملك الناصر فرج مقام اورا گرفت و مقارن حملهٔ امیر تیمور بشام سلطنت مصر در دست این الملك الناصر بود و سلسهٔ ممالیك گرجی آخرین سلسلهٔ سلاطین مصرند که تا سال ۹۲۲ براین مملکت سلطنت داشتند و ایشان رادر این تاریخ اخیر ترکان عثمانی ازمیان برداشتند و مصر ضمیمهٔ ممالك عثمانی گردید.

امیر تیمور فرستاده دیگری پیش الملك الناصر خلج جانشین برقوق فرستاد و اورا در حسن تکلیف باطاعت تهدید نمود پادشاه مصر فرستادهٔ امیر تیمور را درهر دومرتبه بحبس انداخت امیر گورکانی پس از شنیدن اینواقعه بی اندازه غضبناك شده فتح بلاد شام را از جنگ با قیصر روم (ایلدرم بایزید) اولی دانسته تصمیم فتح شام را گرفت.

لشکرکشی امیرتیمور بمملکت شام

امیر تیمور درهفتم صفر سال ۸۰۳ بطرف شامات حرکت کرده پس از تصرف قلاع سرراه و قتل وغارت ساکنین آن نقاط متوجه حلب گشت این شهر در این زمان دردست تیمور تاش بود که از طرف الملك الناصر حکومت

میکرد پس از آنکه بامر الملك الناصر تمام‌سپاهیان‌شام بکمك تیمور تاش حاضر گشتند حاکم مزبور مهیای صلح شد ولی بقیه سرداران حاضر بقبول آن نشدند و در روز پنجشنبه ۹ ربیع‌الاول سال فوق بغتتاً برسر سپاهیان تیمور تاختند ولی پس از دوروز زدوخورد شهر حلب ازپادرآمد و تیمورتاش وعدّه ای‌از سرداران باتحف وهدایا بخدمت امیر گورکانی شتافته بدست خویش کلیدخزائن و دفاین راباصاحبقران تقدیم نمودند آن‌امیر هم جمیع آن‌رؤسارا دستگیرنمود وباین ترتیب حلب‌فتح شد وشهرهای حُمص و حُمات و بعلبك را هم بمصالحه گرفت.

فتح دمشق - امیر تیمور پس‌از فتح شهرهای فوق در روز یکشنبه سیم جمادی الاولی سال ۸۰۳ بطرف دمشق حرکت کرد در این شهرخود الملك‌الناصر با سپاه بیشمار بکمك دمشقیان آمده بود واز طرف خود دو نفر از فدائیان را بقصد قتل امیرتیمور بحلب فرستادولی‌حیلهٔ آنها آشکارشده بدستورامیر گورکانی تمامی جاسوسان و کسانی را که در بند داشتند بقتل آوردند سپس بطرف دمشق حرکت کرد و پس از مختصر زدو خوردی الملك الناصر شکست خورده با آنکه حاضر بصلح شد چون دید امیر تیمور قبول نمی‌نماید بناچار بطرف مصر فرار کرد و امیر تیمور بتاریخ چهار شنبه غره شعبان سال ۸۰۳ بشهر وارد شده پس‌از خرابی زیاد و قتل عام بعضی از بزرگان و پیشه وران را بطرف سمرقند کوچانده و برخلاف سلطان مصر روز جمعه در مسجد بنی‌امیه خطبه را بنام خود خواند و فتحنامه ها بشهر های ایران وتوران فرستاد. سپس یکدسته از سپاهیان او نیز سواحل شام را مسخر کرده تا جنوب‌عکا پیش راندند.

امیر تیمور بعدازتسخیر شام متوجه گشودن قلاع محکم ماردین و نصیبین و بعضی شهرهای دیگر گشت و پس‌از مختصر جنگی که باسلطان عیسی حاکم ماردین نمود شهر را بتصرف آورد و ساکنین نصیبین هم ازترس جان باتحف و هدایای بسیار و کلید خزاین بخدمت صاحبقران شتافتند امیر تیمور هم بعد از تصرف این نواحی جمعی‌از امرای‌خودرا بمحاصره‌بغداد که هنوز در دست‌سلطان احمد جلایربودفرستاد.

فتح بغداد در ۸۰۴

امیر تیمور از ماردین عده‌ای از سران سپاه خود را (۱) بالشگری بیشمار بطرف بغداد فرستاده شهررا در محاصره گرفتند نمایند ای که ازطرف سلطان احمد جلایر حکومت بغداد را در تصرف داشت به فرج موسوم بود بفرمانده ایشان پیغام داد که سلطان احمد بمن دستور داده است که دروازه های شهررا جز برروی امیرتیمور برروی دیگری نگشایم. سرداران اردوی امیر تیمور این مطلب را بموصل بامیر خود پیغام دادند و امیرتیمور از موصل عازم بغداد گردیده آنشهر را در محاصره گرفت و پس از چهل روز محاصره درروز یکشنبه بیست وهفتم ذیقعده سال ۸۰۳ شهر را گشودند و فرج و بقیه بازماندگان سلطان احمد جلایر را بقتل رساندند و چون در ضمن این محاصره چند تن از قشون تیمور بتیر دلسوز هلاك شده بودند امیر گورکانی فرمان قتل عام اهالی را صادر کرد وبسپاه خود امر داد که هریك نفر یك سر بحضور امیر بیاورند ایشان نیز چنین کردند وجمیع ابنیهٔ بغداد را جز بعضی مساجد و مدارس زیرورو نمودند و بقدری در بغداد کشتار شد که بعد از یکی دو روز هوای آن دوچار عفونت غریبی گشت و امیر تیمور بهمین سبب نتوانست در بغداد بماند و آنشهر را ترك گفته عازم تبریز گردید.

امیر تیمور بعداز مدتی اقامت در تبریز بحدود نخجوان وقراباغ رفت ودر دهم ربیع الاول سال ۸۰۴ در شهر قرطبه از بلاد اران مقیم شد و در این نقطه بود که پسر او محمد سلطان از فتح بعضی از قلاع و شهر های مغولستان برگشته با تحف و هدایائی فراوان بخدمت پدر آمد و امیر تیمور بشادی ورود او جشن گرفت.

بعد از حرکت امیرتیمور از بغداد بآذربایجان سلطان احمد جلایر باردیگر ببغداد آمد و بتدریج بتعمیر آنشهر و تجدید باروهای پایتخت قدیم خود پرداخت. امیرتیمور بسرعت بعضی ازسرداران خود را ازراه لرستان وخوزستان وکردستان روانه بغداد نمود وغرض او از حرکت دادن ایشان بیشتر قطع روابط سلطان احمد جلایر

۱- مانند سلطان محمود خان - امیر زاده رستم - امیر سلیمانشاه - امیر مضراب جاکو رستم — طغا بیوغا سونجك بهادر — توکل برلاس

بااین ولایات وبستن راه آذوقه براو بود و چون سلطان احمد جلایر کار را بر خود سخت دید ومخصوصاً یکی ازسرداران امیرتیمور هم ببغداد نزدیك شد شهر را ترك گفته فرار کرد وعراق عرب باردیگر در تصرف لشکریان تیموری افتاد .

لشکرکشی امیر تیمور به آسیای صغیر وفتح آن در ۸۰۵

در زمانیکه امیرتیمور گورکان درشام مشغول تاخت و تاز بود سلطان عثمانی **بایزیدخان** اول (۷۹۹ـ۸۰۵) سومین سلطان سلسله ترکان عثمانی از مشاهیر سلاطین آل عثمان و قبل از جنگ عمورّیه فتوحات زیاد کرده و بسیاری ازشهر های آناتولی (آسیای صغیر) را بتصرف خود آورده و بهمین مناسبت به ایلدرم ملقب گردیده بود بتحریك سلطان احمد جلایر و امیر قرایوسف ترکمان لشکر بآذربایجان کشید و آن سرزمین را در غیاب امیر تیمور گورکان تسخیر نمود و حکومت آن نواحی را بیکی از امرای محلی سپرده مراجعت کرد بعد از آنکه امیر تیمور ازشام بآذربایجان برگشت از این حرکت سلطان بینهایت غضبناك شد و ازطرفی دیگر بمناسبت جنگهای متوالی که کرده بود و استبداد لشکریان ایلدرم بایزید خان را در لشکرکشی های او باروپا دیده یا شنیده بود صلاح خود را در جنگ آنی با او نمیدید باین سبب شخصی را بسفارت بحضور سلطان عثمانی فرستاد واز سلطان عثمانی خواست که در باب حرکاتی که کرده بود توضیحاتی بدهد و ضمناً اظهار داشت در صورتیکه قرایوسف ترکمان را که برپا کننده شورش میان مسلمین میباشد یابقتل برساند یا بخدمت امیرگورکان بفرستد ویا ازشهرخود خارجش سازد با اوجنگ نخواهم داشت درصورت عدم قبول حاضربرای جنگ میباشم . سلطان عثمانی به پیغام امیرتیمور اعتنائی ننمود .

جنك آنقره در ۸۰٤ ـ امیر تیمور پس از شنیدن جوابهای منفی ایلدرم بایزید خان در صدد تهیه حمله بخاك عثمانی برآمد وبا امرا و بزرگان مشورت کرد ولی آنها صلاح را در جنگ نکردن دانستند زیرا مدت سه‌سال بود که بجنگ وقتال و لشکرکشی مشغول بوده و تمامی سپاهیان خسته ووامانده شده بودند امیر گورکانی پس از استفسار از مولانا شهاب الدین عبدالله لسانی که در نجوم دست داشت چون موافقت او را دید پس از گذشتن زمستان در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان ۸۰٤

مطابقِ اول روز نوروز جلالی از قراباغ اران متوجه بیابان شمکور گشت و پس از تصرف قلاع ترتوم واونیك وکماخ و فرستادن خواتین وبعضی از شاهزادگان بسلطانیهٔ بسمت ارزنة الروم روان شد و در این محل شاهزادگان و امرا که در عراق عرب بودند به خدمتش رسیدند سپس از آنجا بطرف سیواس و قیصریه و انگوریه عازم شد وپس از تصرف دو شهر اول شهر انگوریه را در محاصره گرفت ولی چون خبر حرکت ایلدرم بایزید خان را شنید عده ای را بمحاصره انگوریه بازداشته خود برای جنگ بجلوی سلطان عثمانی حرکت کرد و پس از آنکه طرفین میمنه و میسره و قلب لشکر خود را ترتیب دادند و امیر تیمور هم در مقدم سپاه خود چند زنجیر فیل که از هندوستان آورده بود قرار داد. جنگ در صبح روز جمعه ۱۹ ذی‌الحجه سال ۸۰٤ شروع شد در همان ابتدای جنگ میمنه ومیسرهٔ قشون دشمن شکست خورد وپسر بزرگتر سلطان عثمانی یعنی محمد چلبی خودرا از کارزار عقب کشاند و پدرش یعنی ایلدرم بایزید بربالای پشته‌ای رفته سپاه خود را تماشا میکرد چون پراکندگی و پریشانی آنها را مشاهده کرد حیرت برقیصر مستولی گشت امیر تیمور چون ایلدرم بایزید را بربالای بلندی دید خودش بهمراهی میرزا شاهرخ و میرزا میرانشاه ومیرزا سلطان حسین و امیرسلیمانشاه آن پشته را احاطه نمودند ایلدرم بایزید چون خودرا محصور دید ابتدا بجنگ اقدام نمود چون نتوانست کاری از پیش ببرد فرار برقرار اختیار کرد ولی اتباع امیر تیمور او رادنبال کرده دستگیر و بخدمت امیر گورکانی آوردند (۱) و امیر تیمور پس

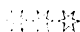
(۱) در ظفر نامه تیموری و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران شنید که قیصر را دست بسته حاضر کرده اند فرمود تا دست او را گشاده او را در مقام لایق نشانده بتعظیم و تکریم او کوشیدند.

در روضة الصفا نوشته شده که چون سلطان بایزیدرا دست بسته بخدمت امیر تیمورآوردند نخست قیصر را سخنان درشت گفت سپس امر داده دست او را گشادند و از روی رفق قیصر را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر متعال و خالق بشر است اما در عالم و اسباب و موجب این همه محنت‌که بتو رسیده تو خود کرده‌ای زیرا که درقبول جزئیاتی که از تو درخواست کرده ایم مضایقه نمودی با این وجود همگنان را معلوم است‌که اگر قضیه بعکس اتفاق می‌افتاد یعنی ظفر و نصرت ترا دست میداد آثار خشم و غضب و نا ملایمات در بارهٔ من و منتسبان من بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکوئی نخواهم اندیشید سپس امر داد خرگاهی با شکوه جهت او و پسرانش در نزدیك خیمه خود درست کردند باختصار از روضة الصفا

او را شمرد باو وعده داد که ممالک سابق اورا بتصرفش دهد باین ترتیب
ن ایران گردید وچون جنگ در محل آنقره از شهرهای آناتولی اتفاق افتاده
ه موسوم گشت .

تیمور پس ازآسودگی از هجوم سپاه روم در شهر انگوریه مدتی توقف
از شاهزادگان و امرارا بتختگاه قیاصره فرستاد و آنجماعت پس از
ر خزاین ایلدرم بایزید و دستگیری زن و دختر قیصر و دختر
للایر همگی راباآن اموال بخدمت امیرتیمور فرستادند واز آنجابنواحی
وقرحصار وعلائیه وعدلیه رفته تمام آن نواحی راهم بضبط آورده حدود
گورکانی رااز طرف غرب بدریای اژه رساندند .

ز این فتوحات امیرتیمور از انگوریه بکوتاهیه رفت و در این شهر
روم را باردیگر بایلدرم بایزیدخان واگذاشت و نماینده ای هم بدربار
بغام داد که اگر پادشاه مصر الملك الناصر خطبه وسکه را بنام امیر
یمن خواهد بودسپس در زمستان سال ۸۰۵ بجانب ازمیر رهسپارشد
در کنار دریای اژه واقع میباشد و بواسطهٔ قلاع محکم هیچکس آنجا
رده بود امیر تیمور در فاصله دوهفته آنجارا مسخر نمود و درهمین جا
نطنیه باتحف و هدایا بخدمت صاحبقران رسیده مورد عنایت والطاف
ع گشت در این زمان خبر رسید که ایلدرم بایزید خان بواسطهٔ تنگی
نناق دوچار شده در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سال ۸۰۵ وفات
وزبعددرهیجدهم شعبان همان سال پسرخودش امیرزاده محمد سلطان در
ردو امیرگورکانی ازاین دو پیش آمد سخت متألم و غمناك گشت ودستور
پس از غسل و تکفین در تابوتی قرار داده با دویست نفر سوار بسلطانیه
درآنجا گذاشته درمراجعت باخود بسمرقند ببرد مدت عمر محمد سلطان



چون بدرالدین محمد و سایر فرستادگان تیمور بمصر رسیدند و سلطان فرج که الملك الناصر لقب داشت برفتح روم و اسیری بایزید خان آگاه شد بیقین دانست که مخالفت باصاحبقران صرفه ندارد بنابرآن ایلچیان تیموری را باصناف الطاف نوازش نموده اُقلمش را که از سرداران تیمور ودرحبس او بود بیرون آورده پس از پوزش از تقصیرات سابقه در تمام شهرهای شام و مصر خطبه و سکه را بنام امیر تیمور نموده نمایندگانی هم همراه اقلمش باتحف و هدایا بخدمت صاحبقران فرستادو قبول نمود که بعدها مرتب خراج سالیانه را بخدمت تیمور بفرستد امیر تیمور ازاین پیش آمد خوشنود شده ازشام بطرف ایران حرکت کرد ولـکن ابتدا عازم حدود گرجستان گردید .

چون پادشاه گرجستان گرگین خان سراز اطاعت امیر تیمور پیچیده بود امیر گورکانی عازم تفلیس شد و تمامی امرای گرجستان باستقبال اوآمدند امیر تیمور از این پیش آمد خوشحال گشت ولی در میان شهرهای گرجستان یك شهر بنام کرتین بنای مخالفت آغاز کرد امیر تیمور درروز چهاردهم محرم سال ۸۰۶ بآنشهر حمله برد و پس از چند روز زدوخورد آنجارا که از محکمترین قلاع گرجستان بود بتصرف آورده باخاك یکسان کرد چون خبر تسخیر کرتین بگرگین رسید از ترس قبول جزیه کرده خطبه و سکه را بنام امیر تیمور نموده و تحف وهدایا بخدمتش ارسال داشتند سپس امیر تیمور از رودخانه کر عبور نموده بطرف قراباغ حرکت کردو شهر بیلقان را تعمیر نموده ابنیه زیاددر اطراف اوبنا نمودندو در این شهر امیرزاده عمر شیخ پسر معزالدین میرانشاه که در سمرقند بسر می‌بردبامر صاحبقران حرکت کرده‌بوددر روزجمعه غره جمادی‌الاولی سال ۸۰۶ بخدمت امیر تیمور رسیدو بحکومت ایالت آذربایجان و توابع منصوب گشت و ازطرفی هم پیرمحمد پسر عمر شیخ‌را بحکومت فارس فرستاد و حکومت بغداد و اصفهان و عراق عرب و بعضی از نقاط دیگر را نیز بشاهزاده تیموری وا گذاشت پادشاه اسپانیا هیئتی بعنوان سفارت بسر کردگی کلاویخو (۱) بخدمت تیمور فرستاد و نماینده مزبور از آنجا بسمرقند پایتخت تیمور حرکت کرد

---

clavigo(۱)

و از راه اسلامبول و طرابوزان و ارزنة الروم و خوی و تبریز و تهران و مشهد بسمرقند رسید امیر تیمور سفیر پادشاه اسپانیارا باحترام تمام پذیرفت و پس از استفسار احوال پادشاه متبوع او مدتی کلاویخورا در خدمت نگاه داشت و کلاویخو بعد از سه‌سال باسپانیا برگشت و سفرنامه‌ای ازاو بزبان اسپانیائی باقیست که یکی از منابع مهم اطلاعات راجع بدوره تیموری میباشد .

از جمله نواحی که‌تا کنون مسخر تیموریان نشده فیروز کوه بود که در دست اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلابی می‌بود امیر تیمور امیر زاده رستم و امیر سلیمانشاه را بالشکری بی‌شمار بآن دیار فرستاد ابتدا امرای گیلان تحف و هدایا بخدمت امیر گورکانی فرستاده اظهار اطاعت نمودند امیر تیمور هم اطاعت آن‌جماعت را قبول کرده بطرف مازندران حرکت کرد و پس از زدوخوردی تمام نواحی ساحل جنوبی بحر خزر راهم در تصرف آورده واسکندر شیخی‌را هم بقتل رساندند .

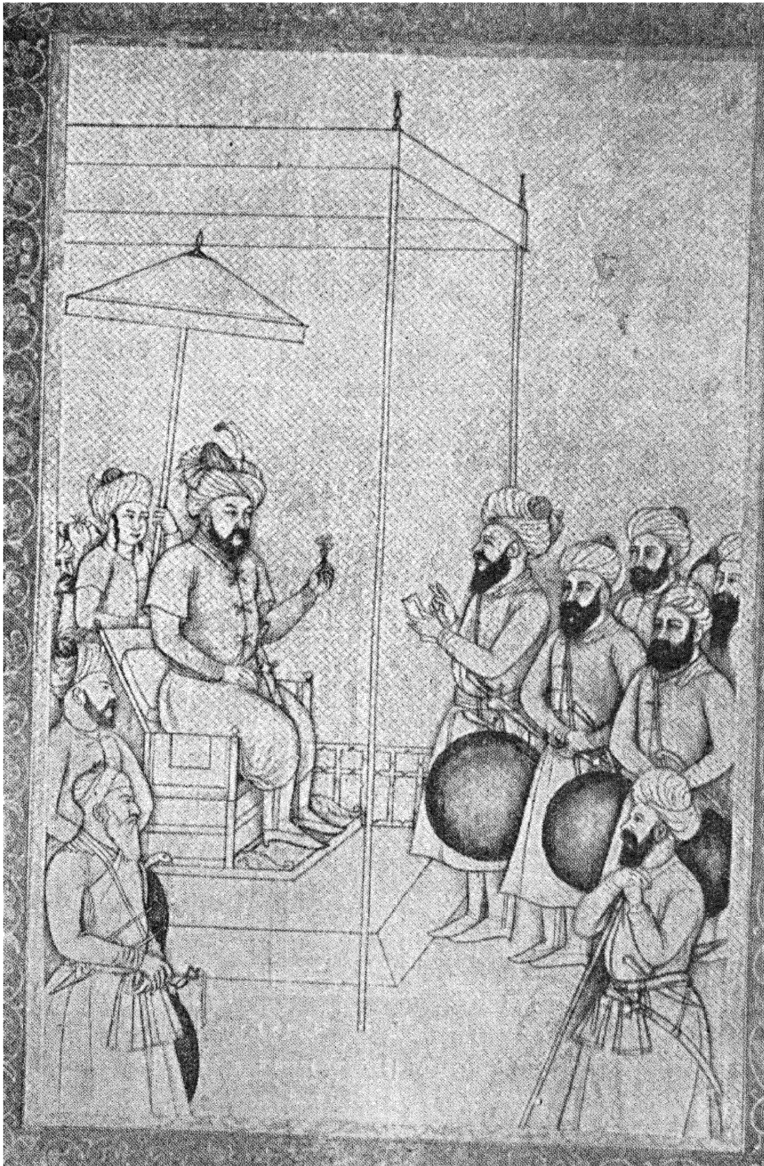
مراجعت امیر تیمور بسمرقند

امیر تیمور بعداز قتل اسکندر بکلار دشت آمد و هریك از امرا را بنواحی خودشان فرستاد و حکومت ری وفیروز کوه را باامیرسلیمانشاه واگذار کرد و خود در روز سه شنبه ۲۳ ذی‌الحجه سال ۸۰۶ ازراه فیروز کوه و نیشابور ومرغاب وترمد وآقسرا بسمرقند برگشت وپسرش شاهرخ میرزا درنیشابور باستقبال پدرآمد وسادات و قضاة و بزرگان سمرقند در آقسرا بخدمت سلطان فاتح رسیدند .

سلطان که‌تازه از یورش هفت ساله برگشته بود چندروزی در سمرقند اقامت نمود و بعیش و عشرت و شادکامی مشغول شد و دستور دادجهت ازدیاد توالد . تمام شاهزادگان بادختران درسلك ازدواج داخل گشتند سپس قوریلتائی بزرگ در روز یکشنبه غره ربیع‌الاول سال ۸۰۷ تشکیل داد و شاهزاده پیرمحمد جهانگیر را از غزنین و شاهزاده خلیل سلطان را از ترکستان احضار کرد ودر این قوریلتا ازتمامی شهرهای ایران و توران مردم مجتمع شدند و در این مجلس لوازم خوشی وشادی‌را جهة عموم تهیه دیده‌بودند و پس از انجام این قوریلتا نمایندگان مصر وشام وفرنگ وشهرهای هندو دشت قبچاق وسایر بزرگان راخلعت‌های فاخر داده برگرداند .

وفات تیمور درسال ۸۰۷

امیر تیمور بعداز تسخیر مجدد گرجستان مصمم شد که نقشهٔ دیرینهٔ خود را در باب تسخیر چین و خراب کردن بتخانه‌های بودائی وانتشار اسلام در آن ممالك بمورد اجراء بگذارد بهمین نیت در ماوراءالنهر مشغول تهیهٔ سپاهی عظیم برای حملهٔ بخاك چین گردید و ابتدا شاهزادگان تیموری را دور خود جمع کرده مدتی را بعیش و نوش و شادی گذراند و بعداز آنکه از شهرهای ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران تهیات خودرا کامل نمود باسپاهی بمقدار ۲۱۱۶۲۲۸۳ نفردر ۲۳ جمادی‌الاولی سال ۸۰۷ از ماوراءالنهر عازم حدود سیحون شد و قبلا شاهزاده امیر خلیل و احمد عمر شیخ را در روز چهار شنبه دوازدهم رجب سال مذکور بطرف تاشکند فرستادو خودش در زمستان چون شط سیحون منجمد شده‌بود در شهر اترار که آخرین آبادی ماوراءالنهر واولین‌قدم بطرف اراضی ترك نشین میباشد اردوزد و در این نقطه بواسطهٔ شدت سرما امیر تیمور که بشرب عرق نیز سخت معتاد بود مریض شد و قریب یکماه مرضش طول کشید و چون مرگ را نزدیك دید امرا و شاهزادگان‌وخوانین راحاضرنموده‌پس‌از گفتن نصایح سودمند وصیت کرد که منصب ولایت عهدی و حکومت سمرقند را بشاهزاده **پیرمحمد** جهانگیر بدهند و به بقیه شاهزادگان و امراء که حضور داشتند در این باب تأکیدی سخت نمود تا آنکه عاقبت در شب **چهارشنبه هفتم شعبان سال** ۸۰۷ بعداز ۳۶ سال فرنفرمائی درسن هفتاد و یکسالگی وفات یافت و امرای تیموری اورا پس‌از تجهیز و تکفین از اترار بسمرقند آوردند ودر مقبرهٔ تیمور که‌اودر زمان حیاة درآن شهر ساخته بود بخاك سپردند سپس ارغونشاه حاکم سمرقند قاصدان باطراف فرستاده تاتمامی‌شاهزادگان رااز اینواقعه آگاه نمایندازآن‌جمله نماینده‌ای بغزنین فرستادند که شاهزاده پیرمحمد را از فوت‌تیمور و وصیت نصب ولایت‌عهدی اورا مطلع گردانند.



امیر تیمور

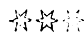
(مقابل صفحه ۲۱۹)

اقتباس از تاریخ معارف

فصل دوم

سیاست و مملکت داری امیر تیمور

امیر تیمور در اینکه یکی از بزرگترین فاتحین و کشور گشایان و از سرداران مدبّر و رشید است شکی نیست لکن در قساوت قلب و سخت کشی و بی‌رحمی و تعقیب کمتر نظیر دارد چنانکه درضمن لشکر کشی او بهندوستان و جنگ با الملك الناصر پادشاه مصر ولشکر کشی بآسیای صغیر در جنگ با ایلدرم بایزید خان سلطان عثمانی پشت کار داشتن وتعقیب او را واضح میسازد و در جنگ باشاه منصور مظفری حاکم فارس و قتل عام اصفهان و درست کردن کله مناره برای قساوت قلب و بیرحمی وسخت کشی او خود دلیلی آشکارا است ولی باداشتن این صفت دروا گذار کردن ممالك بسلاطین مغلوب کمتر نظیر دارد مانند بخشیدن هندوستان بسلطان محمود شاه پس از فتح آن و واگذاشتن نواحی آسیای صغیر بایلدرم بایزید خان پس ازدستگیری او و پسرانش و همچنین در مراجعت از دشت قبچاق درسلطانیه ترحم برحال سلطان عیسی حاکم ماردین که مدت ۳ سال در حبس بود نموده او را از زندان نجاة داد و خلعت عفو واغماض براو بپوشانید وبتفویض ایالت ماردین سرافرازش ساخت .



امیر تیمور در مملکتداری جانب عدالت را رعایت کرده بعدل و انصاف رفتار مینمود واز هرجنگ که برمی‌گشت از حال رعایا پرسش نموده حکام جور پیشه را از کار می‌انداخت و در عوض فرمان روایان دادگستر بآن نواحی می‌فرستاد چنانکه در مجلسی از علما و بزرگان استفسار احوال ولایات و چگونگی زندگانی و رفتار حکام و داروغگان را بنمود هریك از نیك و بد وخیروشر ولایت خود آنچه می‌دانستند بیان کردند سپس امیر گورکانی در باب رعایت حال رعیت وزیردستان نهایت سعی واهتمام

مبذول داشته بتغییر دادن آنها اقدام نمود . دیگر آنکه پس از برگشت از یورش پنج ساله بسمرقند خراج سه ساله را بر عایا بخشیده بزیارت مقابر علما و بزرگان عازم شدو ظالمان را هم سیاست نمود .

امیر تیمور پس از تسخیر هرشهر فرمان میداد که ارباب حرف و صناعات را از میان اهالی جدا کرده در رکاب موکب عالی بسمرقند برند تا در ساختن بناهای آنشهر مشغول شوند چنانکه درمدتی کم مسجد جامعی در سمرقند ساخت و دراطراف او عمارات و ابنیهٔ خیریه زیاد بنا کرد و همچنین دوقصر باشکوه و مقبرهٔ هم جهت خود درشهرسمرقندایجاد کرد .



در اینکه امیر گورکانی حتماً مسلمان متعصب بوده هیچ جای شك نیست و از همان ابتدای جوانی دست ارادت **بشیخ شمس‌الدین فاخوری** که در شهر کش مقتدی و مراد عامهٔ آن سرزمین محسوب میشد داده و بزودی در میان مریدان شیخ اعتباری بهمرسانده و جمعیتی از ایشان از محصلین ویاران او شدند .

امیر تیمور در اشاعهٔ مذهب اسلام وبرقراری یاسای چنگیزی و تفوق دادن عنصر ترك متعصب مسلمان ماوراء النهر برسایر مسلمین سعی بلیغ مبذول داشته و بیشتر اوقات در مجالس درس علما و زهّـاد حاضر میشده چنانکه در آذربایجان پس از مراجعت از شهر های روم اعیان و اشراف ممالك ایران و توران جهت تهنیت فتح روم وتعزیت پسرش شاهزاده محمد سلطان باردوی صاحبقران آمده وهرروز مجالسی از علما وفضلا جهت مباحثه ترتیب میدادند .

امیر تیمور بااینکه اندکی از لحاظ تعصب مذهبی نسبت بعلما و دانشمندان جانب احترام را مرعی میداشت ولی از آنجائیکه طبیعت بدوی و ذوق سلحشوران نمی‌تواند لطافت و شیرینی را که ممکن است از ادبیات بدست آورد استفاده نماید اینستکه شعرا و علما هم چون مشوّقی را در مقابل ندیده وبازار متاع خود را کساد مشاهده می‌کردند کمتر بفکر اینگونه امور می‌افتادند و چون امیر تیمور هم در نتیجهٔ لشکرکشی بفارس وهندوستان وعراق وآسیای صغیر کسانی را که از دورهٔ مغول‌توانسته

بودند در شهرهای فوق جانی بسلامت بدر برده وباقیمانده کتب و کتابخانه ها را از حرق و اتلاف نجاة بخشند و چراغ نیم سوخته علم و ادب را در دست داشته باشند آنهم بواسطهٔ تهاجم این مرد جنگجو یك مرتبه نابود گشت واثرات علم و ادب محو شد و اگر هم چند نفری پیدا میشوند از بازماندگان زمان پیشین می بوده که در فصل آخر این کتاب بذکر مختصر از شرح زندگانی آنها میپردازیم و اثرات نمایان دورهٔ مغول وتیمور درعهد صفویه و افشاریه و زندیه بخوبی آشکار میشود که ادبیات ایران تاچه اندازه قوس نزولی خود را پیموده است .



چون امیر تیمور و چنگیز خان هردو از بزرگترین فاتحین و کشور گشایان محسوب میشوند و در قساوت قلب و سخت کشی هم کمترنظیر دارند اینستکه اگر بخواهیم آن دورا بایکدیگر مقایسه نمائیم ازبسیاری جهات نمیتوان امیرگورکانی را با چنگیز برابر دانست چه چنگیز چنانکه دیدیم علاوه برداشتن جمیع صفات لازمه مملکت گیری و لشکرکشی بدو صفت مخصوص ممتاز بود که امیرتیمور بهیچوجه آنها را نداشت : اول صفت اداره ممالك مفتوحه و رعایت عدالت و قانون ونظم و ترتیب درکار رعایای ممالك مغلوبه وحکمرانی برایشان .

صفت دویم خالی بودن او از حس تعصب مذهبی و بیطرف بودن او دراین باب وهمین دو مسئله علت عمدهٔ دوام دولت چنگیزی ومنظم بودن ممالك وسیعه ایست که بدست لشکریان او فتح شده است وتا قریب یك قرن درکمال نظم و ترتیب از اوقیانوس کبیر تا قلب اروپا باقیمانده است در صورتیکه دولت تیمور مثل دولت نادر بعد از وفات مؤسس آن یکباره از هم گسیخته شده و بعداز تیمور هیچیك از افراد متعدد خاندان او نتوانسته اند آن ممالك وسیعه را درتحت یك نظم واداره نگاهدارند

وسعت ممالك تیموری نسبت بممالك چنگیزی اندکی کمتر بوده است زیرا اگرچه امیرتیمور هندوستان وقسمتی از روسیه را زیادتر از ممالك چنگیزی در تصرف داشت ولی چون نتوانست بفتح چین نایل شود وسعت ممالك اوبممالك چنگیزی نرسیده است .

استبداد امیر تیمور و عدم اعتنای او بکار های اداری ممالك خود نگذاشته است که در زمان او وزرائی بزرگ مانند وزرای ایام چنگیز خان بظهور برسد و کسانیکه در ایام امیر تیمور عنوان وزارت داشته اند همه مردمان گمنام اند که بیشتر منشیان مخصوص امیر تیمور محسوب میشوند و هیچ نوع آثار کفایتی از ایشان در اداره ممالك مشهود نشده است وغالب ایشان را هم امیر تیمور درنتیجهٔ اندك ملالتی که ازآنها حاصل میکرده بقتل میرسانده است .

اولاد امیر تیمور

امیر تیمور درموقعی که وفات یافت ازپسر ونوادهٔ ذکورسی‌وشش‌نفرباز مانده داشت . و پسران او را چنانکه در ضمن فصل پیش دیدیم بیشتر در زمان پدر وفات یافته بودند و چهار پسر او بترتیب بقرار ذیل اند :

۱ ـ **غیاث الدین جهانگیر** ـ که در اوایل سلطنت پدر درسمرقند بسال ۷۷۷ در سن ۲۰ سالگی وفات یافت و امیر تیمور دستور داد اورا درشهر کش بخاك سپرده برسر مرقدش عمارتی عالی بنا کردند و از او دو پسر ماند : یکی سلطان محمد که امیر تیمور اورا ولیعهد ساخت وبعد از فتح روم درشعبان ۸۰۵ وفات یافت دیگری پیر محمد که چهل روز بعد از فوت پدرش متولد شد و امیر تیمور او را پس از فوت برادرش سلطان محمد ولیعهد نمود و در موقع مرگ نیز امرای خود را باطاعت او خواند و اوابتدا حاکم غزنه وسندبوده وتا سال ۸۰۹ حیاة داشت و دراین سال بدست یکی از امرا کشته شد .

۲ ـ **معز الدین عمر شیخ** ـ که بعد از فتح فارس امیر تیمور او را بحکومت آن دیار منصوب کرد و عمر شیخ موقعی که تیمور در عراق عرب بود درضمن عبور از کردستان درپای قلعه ای کشته شد که شرح آن گذشت وامیر تیمور مقام اورا بپسرش واگذاشت (۱)

(۱) از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسر زاده باقیماندند . پیر محمد ۲۶ ساله — بایك ۷ ساله ـ رستم ۲٤ ساله (با دو پسر عثمان شش ساله و سلطان علی یکساله) اسکندر ۲۱ ساله — احمد ۱۸ ساله — سیدی احمد ۱۵ ساله — بایقرا ۱۲ ساله »

۳ ـ **جلال‌الدین میرانشاه** که حکومت عراقین و آذربایجان واران و الجزیره را تا شام داشت و او در آخر عمر اختلال حواس پیدا کرده چنانکه درفصل سابق گفته شد عاقبت در سال ۸۱۰ در جنگ بـا قرایوسف ترکمان در آذربایجان کشته شد (۱)

٤ ـ **میرزا شاهرخ** که در زمان حیاة پدر درسن ۲۸ سالگی حکمران خراسان و هرات بود وعلاوه برداشتن این حکومت بیشتر اوقات در خدمت پدرخود بسر میبرد وبعد از پدر هم مدت ٤۳ سال باستقلال تمام وسربلندی سلطنت کـرد که در جای خود بشرح آن اقدام میشود و او هفت پسر داشت (۲) وعاقبت در سال ۸۵۰ درپشاپویه ری در سن هفتادودوسالگی وفات یافت .

---

(۱) میرانشاه در سن ۳۸ سالگی نه پسر و نوه داشت : ابابکر ۲۳ ساله با دو پسر ایلنگیز نه ساله عثمان چلبی چهار ساله — عمر پسر میرانشاه ۲۲ ساله — خلیل سلطان ۲۱ ساله — ایجل ۱۰ ساله ـ سیور غتمش ٦ ساله

(۲) ۱ـ میرزا الغ بیك که درزمان حیات پدر پـادشـاه ترکستان وماوراء النهر بود

۲ ـ میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان که از ۸۱۲ تا ۸۱۷ حکومت بلخ و در ۸۲۷ حکومت لرستان را داشت و بعد از قتل میرزا اسکندر بحکومت فارس منصوب شد و مدت بیست سال در این مقام بود تـا در چهارم شوال سال ۸۳۸ وفات یافت

۳ ـ میرزا بایسنقر که در زمان حیات پدرش سمت وزارت او را داشت و در سال ۸۳۷ فوت کرد و از او سه پسر ماند : (میرزا علاءالدوله رکن‌الدین ـ دویم میرزاسلطان محمد حکمران فارس و مـازندران که در ۸۵۵ فوت کرد سوم میرزا ابوالقاسم بابر که در ۸۵٤ حاکم خراسان بوده و بعد ازفوت سلطـان محمد در ۸۵۵ حکومت فارس نصیب او شده و در ۸٦۱ فوت کرده است)

٤ — میرا سیور غتمش که در ۸۳۰ فوت کرد

۵ — میرزا محمد جوجی (یا جوکـی) او نیز در زمـان پدر در سال ۸٤۸ وفات رفت ،

٦ — جان اوغلان دو ساله

۷ — باردی یك ساله

فصل چهارم

جانشینان امیر تیمور

ذکر بعضی وقایع تا جلوس میرزا شاهرخ — امیر تیمور گورکان بعد از آنکه آثار مرگ را در خود مشاهده کرد خواتین و شاهزادگان و امرا را جمع نموده وپس از بیان نصایح و تشویق شاهزادگان باتفاق و اتحاد منصب ولایتعهدی و حکومت سمرقند را بنوهٔ خود شاهزاده پیرمحمد پسر امیر جهانگیر داد و بقیهٔ امرا و شاهزادگان را در اطاعت او تشویق نمود ولی پس از فوت تیمور وگذراندن روزهای سوگواری امرای موافق پیرمحمد را ازغزنین بسمرقند احضار کردند و قاصدانی هم برای آگاه گرداندن سایر شاهزادگان باطراف ولایات ایران فرستادند از آنجمله قاصدی بنام علی درویش نزد میرزا شاهرخ که در تبریز بود فرستاده تا او را هم مطلع گردانند و قبل از آنکه پیر محمد بطرف سمرقند حرکت نماید شاهزاده خلیل سلطان نبیرهٔ پسری صاحبقران در تاشکند از امرا و شاهزادگان بیعت گرفته بتخت سلطنت نشست و امیر ارغونشاه حکمران سمرقند را هم باخود متحد ساخته عازم سمرقند گردید چون بزرگان سمرقند ازورود شاهزاده خلیل‌سلطان بنزدیکی سمرقند مطلع شدند فوراً باتفاق ارغونشاه کلید درهای خزاین ودفاین را با خود برداشته باستقبال او رفتند و او را باجلال تمام بشهر آورده در روز ۱۶ ماه رمضان سال ۸۰۷ یعنی قریب یك ماه بعد از فوت تیمور رسماً بتخت نشاندند و شاهزادگان وارکان دولت که حضور داشتند او را زانو زدند.

شاهزاده خلیل سلطان پس از آنکه بسمرقند وارد شد و بر سر خزاین و جواهری که امیرتیمور بچنگ آورده بود نشست دست باسراف و زیاده روی گشوده با دادن انعامات بیجا مردم وسپاه را مطیع خود گرداند.

«نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست   کلاه داری و آئین سروری داند»

و دراندك مدتی تمامی آن خزاین را بباد غارت داد و جمعی را روی کار آورد که همانها در آخر کار سبب ویرانی سلطنت او گشتند.

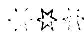
فرمانروائی میرزا میرانشاه و پسرانش در مغرب ایران ـ موقعی که امیر تیمور از یورش هفت ساله برمیگشت پسر خود میرانشاه را بحکومت بغداد گماشت و شاهزاده عمر شیخ پسر میرانشاه را بحکومت آذربایجان و سلطانیه فرستاد و میرزا ابابکر پسر دیگر میرانشاه را برسیدگی کار این دو نفر منصوب کرد ولی همینکه خبر فوت تیمور باین جماعت رسید میرزا عمرشیخ برضد پدر و برادر اقدام نموده میرزا ابابکر را درحبس انداخت و پدر هم بطرف استراباد فرار کرد لکن بواسطهٔ زرنگی ومهارتی که میرزا ابابکر بخرج داد خود را ازقید حبس نجات داده و در سلطانیه صاحب نفوذ شد و پدر را هم برگردانده در سلطانیه بتخت سلطنت نشاند و برادرش شاهزاده عمر شیخ چون تاب مقابلی میرانشاه وابابکر را در خود ندید بطرف اصفهان فرارکرده ازاینجا بشیراز نزد پیرمحمد رفت. آن سه نفر (میرزا عمر شیخ وپیرمحمد حاکم شیراز و میرزا اسکندر حاکم اصفهان) برضد میرزا ابابکر اقدام نمودند ولی پس از جنگ سختی عاقبت فتح نصیب میرزا ابابکر گشت وبا اصفهانیان صلح کرده بجانب تبریز درحرکت آمد. در این موقع از طرف میرزا عمر نماینده ای بخدمت میرزا شاهرخ رفت و مورد نوازش و مرحمت قرار گرفت.

سلطنت میرزا شاهرخ

۸۵۰-۸۰۷

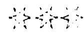
میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان درروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سال ۷۷۲ در شهر سمرقند متولد گردید ودرسال ۷۹۹ ازطرف صاحبقران بحکومت خراسان منصوب شد و بعد از فوت پدرش درماه رمضان سال ۸۰۷ در شهر هرات برسریر جهانبانی نشست سپس بساط عدل و داد بگسترد و عموم امرا و شاهزادگان

نسبت باو اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند در این موقع بمیرزا شاهرخ خبر رسید که شاهزاده خلیل سلطان در سمرقند پرچم استقلال برافراشته و دست باتلاف خزاین ودفاین دراز کرده بدین جهت عده ای را برای گرفتن خراسان روان نمود و خودش هم از شهر هرات بیرون آمده متوجه سمرقند گشت و میرزا سلطان حسین هم که در ماوراء النهر سربشورش برداشته بود بخدمت شاهرخ آمده اظهار اطاعت کرد ولی قبل از آنکه شاهرخ به محاصره و فتح سمرقند اقدام نماید نماینده ای نزد خلیل سلطان بسمرقند فرستاد چون او اطاعت شاهرخ را قبول کرد این شاهزاده هم بطرف هرات برگشت تا باروی آن شهر را که از زمان تیمور خراب شده بود تعمیر نماید .



امیر خلیل سلطان که از چندی پیش در سمرقند بآزادی مشغول حکومت بود وازطرف میرزا شاهرخ هم حکومت اوتصویب شده بود نمی خواست که منازع دیگری پیدا نماید از این جهت باشاهزاده سلطان حسین که بطرف سمرقند بعزم تسخیر آن ناحیه حرکت کرده بود بجنگ مشغول شد و درهشتم محرم سال ۸۰۸ سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار کرده به اند خود و شبرغان رفت ولی بدستیاری میرزا شاهرخ دستگیر شده بقتل رسید بعد از میرزا شاهرخ بهرات برگشته میرزا الغ بیك و امیر شاه ملك را بضبط اند خود و شبرغان فرستاده خود برای آرام کردن شهرهای ماوراء النهر به ییلاق بادغیس رفت .

چون میرزا الغ بیك وامیرشاه ملك به اند خود وشبرغان رسیدند پیرمحمد که خود را در سلطنت از هرکس مستحق تر میدانست با این دو نفر متحد شده بر ضد شاهزاده خلیل سلطان بطرف سمرقند حرکت کردند این شاهزاده هم از سمرقند بیرون آمده قشون مخالفین را شکست داد شاهزادگان مخالف فراری گشتند سپس نماینده ای هم بخدمت شاهرخ فرستاده اظهار داشت که من نسبت بشما کمال اطاعت را دارم اما چون میرزا پیر محمد باسایر شاهزادگان متعرض حدود سمرقند شدند من بناچار درصدد مخالفت ودفع آنها برآمدم وبباین ترتیب باردیگردوستی مابین شاهرخ وسلطان خلیل برقرارشد .



فتح گرگان ـ زمانیکه امیر شاه ملك از سلطان خلیل شکست خورد بطرف بلخ فرار کرد وبا امیر سید خواجه که منصب امیرالامرائی داشت همدست شده برضد میرزا شاهرخ وسلطان خلیل شروع به مخالفت نمودند لکن (دراین موقع میرزا شاهرخ بربیشتر از آبادی های خراسان مستولی شده وشهرهای طوس وسبزوار و طبس وغیره را بتصرف آورده بود) چون تاب برابری با میرزا شاهرخ را در خود ندیدند امیر شاه ملك از ترس بخدمت میرزا شاهرخ آمده اظهار عجز نمود ولی امیر سید خواجه بطرف استراباد حرکت کرد میرزا شاهرخ نماینده ای نزد حاکم استراباد بیرك پادشاه فرستاد ولی این حاکم بگفته خاقان تیموری ترتیب اثر نداده عازم جنگ گردید میرزا شاهرخ هم از خراسان بجانب سبزوار آمد پس از زد و خوردی سخت استراباد را متصرف گشت و بیرك پادشاه بخوارزم گریخت و بقیه امرا هم هریك بطرفی فرار کردند در این موقع هم حکام هزار جریب وساری بخدمت میرزاشاهرخ آمده اظهار اطاعت نمودند میرزا شاهرخ هم حکومت ولایت استراباد را به میرزاعمر پسر میرانشاه داد و حکومت ایالات خراسان (نواحی طوس و خبوشان و کلات و ابیوردونسا وسبزوارونیشابور)را به‌میرزاالغ بیك واگذارکرد وخودبطرف‌هرات‌برگشت و بمحض ورود شنید که شاهزاده پیر محمد که مردی بی‌آزار و کریم بود بدست پیر علی که زمام امور بلخ را درتصرف داشت بقتل رسیده فوراً عده ای را مأمورسرکوبی پیرعلی نمود و خود بطرف گرگان برای سرکوبی میرزا عمر که سر بشورش برداشته بود حرکت کرد و بدون جنگ قوای میرزا عمر تسلیم شده و میرزا عمر را هم مقید بخدمت آوردند ولی میرزا شاهرخ نسبت باو کمال محبت را بجای آورد ـ ولی اندکی بعد میرزا عمر مرده بامر شاهرخ او را در پهلوی مقبرهٔ امام فخر رازی دفن نمودند سپس خودش بدارالسلطنه هرات برگشت در مراجعت باوخبر رسید سپاهی که مأمور تعقیب پیرعلی بوده او را دستگیر کرده سرش را بریده‌اند درصفر سال ۸۱۰ .

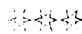


میرزا شاهرخ بتوسط پسرش میرزا الغ بیك آگاه شد که بار دیگر بیرك

پادشاه حکمران استراباد سربشورش برداشته در ۱۸ جمادی‌الاخر سال ۸۱۰ بطرف گرگان رفت و حاکم استراباد به محض حرکت میرزا شاهرخ فرار نمود وبدون جنگ بار دیگر گرگان تسخیر و حکومت آن به میرزا الغ بیك واگذار شد و امرای مازندران هم هریك سراطاعت پیش آوردند وشاهرخ بهرات برگشت.

تجدید اعتبار قرایوسف ترکمان - بعد از آنکه امیر قرا یوسف و سلطان احمد جلایر از مقابل قشون امیر تیمور فرارکرده وبمصررفته بودند ازطرف پادشاه مصر الملك الناصر فرج مورد نوازش قرار گرفته پس از فوت امیر تیمورامیر قرا یوسف از مصر بدیاربکر ووان آمد و سلطان احمد هم ببغداد و از آنجا بتبریز رفته صاحب نفوذ گشت.

میرزا ابابکر پسر میرانشاه که در بیشتر ولایات غربی حکمرانی می‌نمود چون خبر آمدن سلطان احمد جلایر را بتبریز شنید با عجله بدان ناحیه رفته تبریز را گرفت و سلطان احمد از ترس ببغداد برگشت در همین موقع هم میرزا ابابکر با قرایوسف ترکمان جنگ کرده شکست خورد و بطرف سلطانیه فرار نمود و از ولایات همدان وقزوین وبعضی شهر های دیگر سپاه جمع نموده عازم جنگ باقرایوسف‌ترکمان گردید ولی این دفعه هم شکست یافته برادرش معزالدین میرانشاه بقتل رسید وحرم او هم بدست قرایوسف اسیر شدند ولی امیر ترکمان نسبت به آنها درکمال احترام رفتارنمود.



چون میرزا ابابکر از قرایوسف شکست خورد بعجله از تبریز بکرمان‌آمد و پس از مدتی اقامت در این ناحیه بواسطهٔ مخالفت حاکم آنجا از شهر بیرون آمده نزد قطب الدین والی سیستان رفت و در آنجا قدرتی جهت خود بدست آورد زمانیکه شاهرخ از این حرکت آگاه شد بسیستان آمده او را شکست داد ومیرزا ابوبکر بناچار در جمادی‌الاخر ۸۱۱ بطرف بم آمد لکن از حاکم کرمان شکست خورده زخم برداشت ومرد.

فتح ماوراء النهر در بیستم ذی الحجه سال ۸۱۱

درحدود ترکستان مابین شاهزاده خلیل‌سلطان وشخصی دیگر بنام خدا داد حسینی نفاق بروز کرده و در نتیجه شاهزاده خلیل سلطان و اتباعش شکست خوردند و خودش بدست خداداد حسینی اسیر شده است.

این شخص زمانیکه شاهزاده را در اسارت خود داشت برای تصرف، سایر شهرهای ماوراءِ النهر از او فرمانها گرفت تا باین ترتیب تمامی ماوراء النهر را متصرف گشت چون این خبر بمیرزا شاهرخ رسید بعجله در پنجم ذی‌قعدة سال ۸۱۱ جهت فتح سمرقند از هرات بیرون آمده در بادغیس اقامت نمود و در ششم ذی‌الحجة بکنار رود خانه جیحون وارد شد حکمران سمرقند امیر شیخ نورالدین باستقبال میرزا شاهرخ حرکت کرد لکن اتباعش بدستیاری خداداد حسینی پرا کنده گشتند میرزا شاهرخ جمعی را بتعقیب خداد فرستاد وخود در بیستم ذی حجة سال ۸۱۱ بسمرقند وارد شد و تمام اهالی شهر ازکوچك وبزرك وشاهزادگان و امرا اطاعت او را گردن نهادند وخداداد هم که فرار کرده بود بخدمت پادشاه مغولستان یعنی محمد خان رفت و از او کمك طلبید او هم برادرخود شمع جهان را بکمك او فرستاد ولی دربین راه خداداد بدست همین شخص کشته شد.

چون خبر قتل خداداد حسینی بشاهزاده خلیل سلطان رسید با امیر شیخ نورالدین متحد شده بعزم تسخیر سمرقند حرکت نمود ولی چون دید نمی‌تواند شهر را باردیگر بتصرف بیاورد باترار رفت میرزا شاهرخ هم نمایندهٔ ای نزداو فرستاده اورا بعواطف خود دلگرم نمود خلیل سلطان هم قبول فرمان نموده بخدمت میرزا شاهرخ رسید سپس سلطان هم حکومت سمرقند و توابعش را بپسر خود میرزا الغ بیك گورکانی داد وامیرشاه ملك را درخدمتش گذاشت وبلخ را هم به میرزاابوالفتح ابراهیم سلطان داد ومیرزا قیدو را هم بحکومت کابل و غزنین وقندهارروانه‌نمودبعد از آن خودش باتفاق میرزاخلیل سلطان در ۱۲ شعبان سال ۸۱۲ بپایتخت هرات برگشت وبتاریخ هفتم ذیقعده سال مذکور حکومت عراق عجم را بمیرزا خلیل سلطان داده او را بدان سو روان نمود.

میرزا خلیل سلطان هم که از طرف میرزا شاهرخ در عراق عجم بحکومت مشغول بود گاهی در ری و زمانی در اصفهان بسر میبرد و یك جنگ هم باپسران میرانشاه یعنی میرزا اسکندر ومیرزا رستم در نزدیکی اصفهان نموده فاتح شد عاقبت در ۱۶ ماه رجب سال ۸۱۴ در ری مرد .

در غیاب میرزا شاهرخ امیر شیخ نورالدین از مغولان ماوراء النهر کمك گرفته اسباب زحمت میرزا الغبیك وسردارش امیر شاه ملك را نموده بود چون این خبر بشاهرخ رسید در ۱۴ محرم سال ۸۱۳ باردیگر بطرف ماوراء النهر عازم شد ویك جنگ سختی هم باامیر شیخ نورالدین نموده مظفر ومنصور بسمرقند وارد گشت ولی شیخ نورالدین دست ازجدال وخصومت برنداشته وهرروزاسباب زحمت شاهرخیان را فراهم می‌نمود تا آنکه میرزا الغ بیك و امیرشاه ملك بهرقداق را که از دوستان شیخ نورالدین بود تحریك نموده او را بقتل شیخ تشویق نمودند او هم این مهم را قبول کرده و بخوبی از عهده برآمد وسرامیر شیخ نورالدین را از تن جدا کرد وباین ترتیب تمامی ماوراء النهر باردیگر در تحت تصرف میرزا شاهرخ درآمد

مراجعت میرزا شاهرخ بهرات - میرزا شاهرخ پس ازآنکه ازطرف امیر شیخ نورالدین آسوده خاطرشد بهرات مراجعت نمود وبساختن مدرسه وخانقاهی اطراف او مشغول گشت پس از آن بزیارت مشهد طوس روان شد و پس از زیارت و اکرام نسبت ببزرگان وعلماء آنشهر در روز جمعه دهم محرم سال ۸۱۵ بهرات برگشت وازطرف خان ختای نماینده ای باتحف وهدایا جهت برقراری دوستی بخدمت میرزا شاهرخ آمد در همین موقع هم قطب الدین والی سیستان که سابقاً بمیرزا ابابکر میرانشاه کمك نموده بود از ترس بخدمت میرزا شاهرخ آمده زبان عجز و ناتوانی را بازکرد و از طرف میرزا شاهرخ باردیگر بحکومت سیستان منصوب شد .

فتح خوارزم در ۸۱۵ میرزاشاهرخ بعد ازآنکه‌سمرقند و نواحی اطراف اورا بتصرف درآورد درسال ۸۱۵ سه نفر ازسرداران خود را (۱) باجمعی سپاه جهت تسخیرخوارزم وسرکوبی‌مبارکشاه پادشاه خوارزم فرستاد ولی قدرت اهالی

(۱) (امیر علی کوکلتاش — امیر الیاس خواجه — امیرموسی کا)

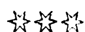
خوارزم زیاده از اندازه بود و بسیاری از امرا را تا کنون شلاست داده بودند بدین سبب اینندسته از سپاه هم شکست خورده فراری شدند. میرزا شاهرخ بار دیگر دونفر از سرداران (۱) را بتسخیر آن ولایت روان نمود و آن دو نفر خوارزم را فتح کرده بهرات برگشتند و شاهرخ هم حکومت آنجا را بیکی ازآن دو یعنی امیر شاه ملك وا گذار کرد و او با پسرش سلطان ابراهیم تا آخر ایام زندگانی میرزا شاهرخ خوارزم را در تصرف داشت.

فتح اصفهان در ۸۱۷ میرزا شاهرخ پس از آنکه تمامی شهر های ماوراء النهر و خوارزم و خراسان را بتصرف درآورد شنید که امیر قرایوسف ترکمان در آذربایجان واران و عراق عرب صاحب نفوذ شده باین جهت میرزا سیور غتمش پسر خود را بنیابت سلطنت در هرات گذاشته در روز سیزدهم رجب سال ۸۱۶ بطرف مازندران آمد که از آنجا هم بطرف آذربایجان برود ولی در مازندران مخالفت میرزااسکندر حاکم اصفهان را شنید بناچار فسخ عزیمت نموده در ۱٤ محرم سال ۸۱۷ بری آمد و ازآنجا هم بساوه و این شهررا مرکز اردو قرار داده و پیغام برای میرزا اسکندر فرستاد چون او را در مخالفت خود پافشار میدید در چهاردهم ربیع الاول سال مذکور اصفهان را در محاصره گرفت وپس از پنجاه روز که شهر در محاصره بود در دوم ماه رجب سال فوق جنگی سخت در گرفت ومیرزا اسکندر اسیر شدوبدست برادرش میرزا رستم بامر شاهرخ شاه بقتل رسید.

چون میرزا شاهرخ بشهر اصفهان وارد شد بامردم بعدالت و مهربانی رفتار کرد و حکومت آنجا را بمیرزا رستم پسر میرانشاه داد و ایالت همدان و بروجرد و نهاوند ولرستان را به بایقرا پسر عمر شیخ وا گذار کرد وبقیه امرا و شاهزادگان را هریك بحکومت ناحیه ای گماشت وخودش ازراه شیراز ویزد وقهستان بهرات برگشت ودراین شهر میرزا الغ بیك ازسمرقند وبقیه شاهزادگان هم هریك ازمحل خودشان بخدمت پدر رسیدند و شاهرخ شاه هم پس از مدتی استراحت حکومت تمام نواحی خراسان را بپسرخویش میرزا بایسنقر داد و در سال ۸۱۸ او را بمحل مأموریت خودش فرستاد.

---

(۱) (امیر سید علی ترخان — امیر شاه ملك)



در غیاث میرزا شاهرخ میرزا بایقرا که حکومت بعضی از ولایات غربی را داشت بشیراز حمله برده آنجا را متصرف شد و برضد شاهرخ اقدام نمود پادشاه هم از هرات بشیراز رفت لکن میرزا بایقرا چون خود را ناچار دید ازدراطاعت درآمده شاهرخ هم او را بخشیده مقید بطرف قندهار فرستاد و خود بطرف کرمان که هنوز بتصرف نیاورده بود روان شدوالی کرمان سلطان اویس (پسر یدی کوبرلاس) که تاکنون دم از استقلال میزد بناچار قبول اطاعت نموده یکی از علماء را که سید شمس الدین علی بمی نامداشت جهت شفاعت بخدمت پادشاه فرستاد و قبول کرد که در هرات به خدمت میرزا شاهرخ برسد سلطان هم دراواسط محرم الحرام ۸۱۹ بهرات برگشت و چون سلطان اویس از گفتهٔ خود سرپیچید شاهرخ هم جمعی‌را برای دستگیری‌او فرستاد این بارهم پس از هفتاد روز محاصره کرمان سلطان اویس جمعی را شفاعت قرار داده بهرات بخدمت میرزا شاهرخ رفت و سلطان هم گناهان او را بخشید این واقعه در ربیع الاخر ۸۲۰ اتفاق افتاد و در همین موقع یعنی در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سال ۸۲۰ میرزا رکن الدین علاءالدوله پسر بایسنقر متولد شد.

فتح آذربایجان در رجب سال ۸۲٤

میرزا شاهرخ برای لشکرکشی بآذربایجان سپاهی بشماره دویست هزار نفر ازتمام شهرهای ایران جمع آورده محافظت ترکستان وماوراءالنهر را بمیرزا الغ بیك واگذار کرد وسیور غتمش را هم بنواحی غزنین و کابل وزابلستان معین کرد و امیرسیدی احمد ترخان را هم بحکومت دار السلطنهٔ هرات گماشت و خود در پانزدهم ماه شعبان سال ۸۲۳ از هرات بطرف آذربایجان حرکت نمود ابتدا قاصدی پیش امیر قرایوسف ترکمان قراقوینلو فرستاد ولی امیر ترکمان نه تنها به پیغام های شاهرخ جواب خشن داد بلکه نماینده میرزا شاهرخ را هم بحبس انداخته خود با لشکری بیشمار از تبریز باوجان آمد و دریك حمله قزوین وسلطانیه را بدون جنگ بتصرف درآورد و در همین موقع امیرقرایوسف در هفتم ذی‌قعده سال ۸۲۳ مرد و

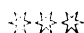
سپاه او پرا کنده شدند و پسرش میرزا جهانشاه از سلطانیه باطراف فرار نمود و میرزا بایسنقر به تبریز واردشد و آنشهررا بتصرف درآورده باردبیل بخدمت پدر خود میرزا شاهرخ رفت .

میرزا شاهرخ پس از ملاقات علما وبزرگان در اردبیل ازآنجا بقراباغ ارّان رفت و از تمام نواحی ایران جهت تهنیت این فتح نماینده ای بخدمت میرزا شاهرخ فرستادند ازآنجمله‌ازطرف‌پادشاه هندوستان یعنی خضرخان نماینده‌ای باتحف وهدایای زیاد بخدمت‌شاهرخ‌شاه‌آمدوامیر قراعثمان آق‌قوینلوهم شخصاً بخدمت‌شاهرخ رسیده از ملازمان‌او شدسلطان‌هم‌پس‌از آنکه زمستان‌را دراران‌بسربردازآنجادر ۲۲ ماه‌ربیع‌الاول سال ۸۲۴ بجانب تبریز عازم شد ولی در اثناء راه شنید که پسران قرایوسف یعنی اسکندرومیرزاجهانشاه‌قصد نزاع باشاهرخ‌را دارندبدین‌جهت میرزاشاهرخ درصدد تهیه جنگ باپسران قرایوسف‌برآمده درماه‌رجب ۸۲۴ درمدت سه روزقتل‌ونزاع نتیجه‌ای برای هیچیك معلوم نبود ولی در روز چهارم یکی از امرای میرزا شاهرخ حیله ای اندیشید و سپاه ترکمان روی بوادی گریز نهادند و غنیمت زیاد بدست تیموریان افتاد و میرزا شاهرخ در ۱۵ شعبان سال مذکوربه تبریز وارد شد و پس‌از فراغت از خطهٔ آذربایجان دراول رمضان سال فوق‌بطرف‌خراسان عازم شد وهریك ازپسران وامرارا که بکمك اوآمده بودند بمحل های سابق خودشان فرستاد چون بهرات‌رسیدفتحنامه‌ها باطراف فرستاد و پسرش میرزا الغ بیك هم که حکومت ماوراء النهر را داشت بهمراهی برادرش میرزا محمد جوکی پس از دوبار جنگ کردن با شاهزادگان مغولستان وسرکوبی آنها بهرات بخدمت پدر رسید و بعد از تهنیت فتح آذربایجان و تسلیت فوت برادرش میرزا سیورغتمش (در ۱۶ محرم ۸۳۰) پس از دیدار پدر و برادران دوباره بمحل مأموریت خود بسمرقند برگشت و چون در غیاب او ترکان قبچاقی بماوراء النهر حمله نموده بودند بناچار تهیه قوا دیده از میرزا شاهرخ هم کمك گرفت وپس از کشش و کوشش زیاد ترکان قبچاقی را شکست داده غنایم زیاد بچنگ آورد .



بعد از مراجعت از آذربایجان میرزا اسکندر پسر قرایوسف باردیگر در آذربایجان صاحب قدرت شده و سلطانیه را مرکز خود قرار داد باین جهت میرزا شاهرخ پس از تهیات کافی در روز یکشنبه ۵ رجب سال ۸۳۲ از هرات بآذربایجان آمد وبدون جنگ سلطانیه‌را متصرف شدو ازآنجا به‌تبریز رفته‌پس‌از سه‌روززدوخورد میرزااسکندر منهزم و بطرف ارزنةالروم و صحرای موش فراری شد و میرزا محمد جوکی اورا تعقیب نموده تمام شهر های آن نواحی را بتصرف آورد میرزا شاهرخ از تبریز بقلعه آلنجق (۱) و سلماس رفت و امیر ابوسعید پسرقرایوسف بخدمت سلطان آمده اظهار انقیاد نمود و شاهرخ‌شاه هم‌پس‌از گذراندن زمستان در اران قراباغ بطرف هرات حرکت کرد ودر محرم سال ۸۳٤ بپایتخت خود رسید و میرزا بایسنقر را جهة قشلاق‌در ۸۳۵ باستراباد فرستاد ودرهمین‌ایام بسیاری از شاهزادگان و امرای تیموری فوت کردند .

از آنجمله میرزا بایسنقر که از استراباد مراجعت کرد چون از کوچکی عادت بشرب شراب داشت و بیشتر ایام عمر خود را بلهو ولعب و عیش و شادکامی میگذراند و بامردم هم بخوشی و آرامی رفتار مینمود در آخر عمر مزاجش از جادهٔ اعتدال انحراف یافته در صبح شنبه هفتم جمادی‌الاولی سال ۸۳۷ (سنین عمرش ۳۷ سال وچهار ماه بود) درباغ‌سفید‌منزل‌شخصی‌خودش‌مردوجسداورابامرپدرش‌درمدرسه‌ای که‌مادرش گوهرشادآغابنا کرده‌بود دفن‌کردند (۲) وازمیرزا بایسنقر سه‌پسرماندبترتیبی که‌در فصل سابق گفته شد .



درسال ۸۳۸ میرزا شاهرخ از امیر خلیل شیروانی شنید که اسکندر پسر قرایوسف بار دیگر آذربایجان را بتصرف در آورده باین جهت بطرف آذربایجان در

۱- Alandjegh

۲- یکی ازفضلا این رباعی را در تاریخ وفاتش گفت :

سلطان سعید بایسنقر سحرم — گفتا که بگو باهل عالم خبرم

من رفتم وتاریخ‌وفاتم اینست — بادا بجهان عمر دراز پدرم

حرکت آمد و اسکندر که خبر عزیمت شاهرخ را شنید بعجله فرار کرده خود را از نظرها غایب ساخت و بار دیگر ایالت آذربایجان بتصرف شاهرخ درآمد سپس نماینده‌ای هم بدربار سلطان مراد پادشاه عثمانی فرستاد و پیغام داد که اسکندر قرایوسف را که هرچندی مزاحم نواحی آذربایجان میشود دستگیر نموده مقید بهراة بفرستد درهمین موقع بشاهرخ خبر رسید که در پایتخت مرض وبا و طاعون پیداشده چنانکه در یک روز قریب ده هزار نفر تلف شده و عدّه‌ای از شاهزادگان هم روی بجانب عالم معقول نهاده‌اند میرزا شاهرخ پس از آنکه زمستان را در قراباغ بسر برد در سال ۸٤۰ بمقر سلطنت خود برگشت و در این اثناء خبر قتل اسکندر قرایوسف بدست پسرش قباد باو رسید.

روابط میرزا شاهرخ با دربار مصر و شام

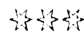
در موقعی که سلطنت مصر از ملك الاشرف به میراخوراو چقماق بیك رسید و او به الملك الظاهر ملقب شد برای آنکه بادربار ایران روابط حسنه داشته باشد نماینده‌ای بنام **جیجکتوقا** باتحف و هدایادر سال ۸٤۳ بخدمت میرزا شاهرخ بهراة فرستاد سلطان ایران هم ایلچی را باحترام تمام پذیرفته وبهریك از شهرهای ایران که او عبور میکرد دستور داد وسایل احترام او را تهیه نمایند و در مراجعت هم هفت کتاب جهت الملك الظاهر ارسال داشت و جیجکتوقارا بانمایندهٔ خود حسام الدین پروانچی بدربار مصر فرستاد ولی دربین راه حسام الدین فوت کرد و پسرش امیر رحیم داد بجای پدر بدربار مصر عازم شد و در نزد سلطان مصر فوق العاده مورد احترام واقع گشت پس از چندی دیگر که میرزا شاهرخ مریض شده بود و از کسالت نجات یافت نماینده‌ای دیگر بنام سید محمد زمزمی بمصر فرستاد و اجازه خواست که خانهٔ کعبه را جامه پوشاند «پس از آنکه پادشاه تیموری بهبودی یافت یکی از امرای او بنام امیر جلال الدین فیروز شاه مرد و بعد از آن پسر بزرگش بنام میرزا محمد جوجی در سال ۸٤۸ وفات یافت واورا در کنار مقبرهٔ برادرش میرزا بایسنقر درهراة درمدرسه‌ای که گوهرشاد آغا بنا کرده بوددفن کردند».



اقتباس از تاریخ معارف (مقابل صفحه ۲۳۷)

فوت میرزا شاهرخ در سال ۸۵۰

میرزا شاهرخ بعد از رفع کسالت برای سرکوبی ملک کیومرث رستمداری به‌نیشابور آمد و از این شهر سلطان محمد پسر میرزا بایسنقر را برای از بین بردن اغتشاشات نواحی غربی ایران بعراق و فارس بفرستاد لکن بعداز رسیدن سلطان محمد بنواحی غربی و جنوبی برضد میرزاشاهرخ اقدام نمود سلطان هم جهت از بین بردن فتنهٔ او به ری آمد ولی در این شهر بواسطهٔ افراط در شرب شراب سخت مریض شده‌درصبح یکشنبه ۲۵ ذی‌الحجه سال ۸۵۰ (۱) موافق اول روز نوروز مرد مدت عمرش ۷۲ سال‌و مدت سلطنتش‌چهل‌و سه‌سال‌و زوجهٔ او گوهر شاد آغا(بانی مسجد گوهرشاد در جوار مقبرهٔ علی‌بن‌موسی‌الرضا) دستور داد به‌میرزا عبدالطیف که همراه خاقان مغفور بود نعش اورا برداشته بهراة بیاورد او هم‌چنین کرد ونعش را بهراة آورد ودر مدرسهٔ که گوهر شادآغا بنا کرده بود بخاك سپردند ومیرزا شاهرخ راهفت پسربود که ذکراسامی آنها درسابق گذشت .



میرزا شاهرخ مردی بود متعصب و دیندار و هیچ وقت از ادای نماز و دعا فارغ نمی‌نشست و حتی در جنگها سپاه را وادار میکرد،که از خواندن نماز جماعت غفلت ننمایند چنانکه‌در جنگ باامیرقرایوسف ترکمان‌قراقوینلوچون‌مدت جنگ‌بطول انجامید جماعتی از قُرّاء و حُفّاظ را دستور داد تا دوازده‌هزار بار سوره إِنّا فَتَحنا ختم نمودند .

میرزا شاهرخ بیشتر ایام فراغت خود را بمصاحبت باعلماء و دانشمندان مشغول‌میشدودربارا‌ومجمع اهل علم و ادب بود چنانکه بیشتر از امراء و وزراء خودرا از این طبقه مردم انتخاب میکرد و بزیارت امکنهٔ متبرکه میلی وافر داشت چنانکه در حرکت دوم بآذربایجان بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام

---

(۱) در تاریخ زندگانی شاهرخ چنین گفته‌اند :

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور — در هفتصد و هفتاد و دوآمد بظهور
در هشتصد وهشت شد بشاهی‌مشهور — در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

اقدام نموده مجاوران عتبات اولیاء را از مائدهٔ انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره‌ور میساخت .

میرزا شاهرخ بعمران و آبادی میلی وافر داشت و بتعمیر خرابیهای زمان بدر میکوشید از آنجمله قلعهٔ هندوان را که از زمان نزاع امیر تیمور باامیر حسین خراب باقی مانده بود بتعمیر آن اقدام کرد و بهر یك از امرا و بزرگان که باطراف میفرستاد دستور میداد که بیشتر همّ خودرا بساختن ابنیه و عمارات و رعایت جانب حال رعایا مصروف دارند و زوجهٔ او **گوهر شادآغا** هم مانند شوهر بعمران و آبادی میلی زیاد داشت و در شهر های هرات و خراسان آبادیها ومدارس وبقاع خیر ازخود زیاد باقی گذاشت ازآنجمله دومدرسه یکی درشهر هراتو دیگری درمشهدطوس بنام **مسجدگوهرشادآغا** ازاو بیادگار مانده است .



شرح حال بعضی ازوزراء ـ وزارت شاهرخ شاه از ابتدای سلطنتش با سید فخرالدین بود ولی بعد ازدوسال خواجه غیاث‌الدین سالار برضد اواقدام کرده منصب وزارت را بدست گرفت و چون باامرا و بزرگان بعدالت رفتار نکرد او را از وزارت انداخته بار دیگر سید فخرالدین بمقام سابق خود نشست و چون شخصی متکبر وجاه‌طلب بود وبسیاری از وجوه خزانه‌را بمصرف شخصی میرساند بدین جهت امرا باهم متحد شده میرزا بایسنقر را که منصب امارت ووزارت کل با او بود باخود همدست ساختند آن شاهزاده هم ابتدا خواجه نظام‌الدین احمدبن خواجه داودرا بسال ۸۱۹ در وزارت با او شریك نمود و پس از چندی بکلی دست سید را از وزارت کوتاه ساخت وسیدفخرالدین‌هم دراواخر جمادی‌الاولی سال ۸۲۰ ازغصه‌مرد .

خواجه نظام‌الدین احمد هم گاهی باستقلال و زمانی بشرکت در تمشیت امور ملك و مال اقدام مینمود و از ۸۲۰ خواجه غیاث‌الدین پیر احمد خوافی در وزارت با او شریك شد و بعد از فوت خواجه نظام الدین خواجه غیاث‌الدین پیر احمد در آن‌مقام استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار میگذرانید و بعد از

مرگ میرزا شاهرخ هم تا زمان استیلاء میرزا الغ بیك گورکان متصدی امر وزارت میر زا علاء الدوله حکمران هرات بوده

و پس از آنکه میرزا شاهرخ بقندهار رفت برای اینکه در وزارت شریکی جهت خواجه نظام الدین احمد تهیه کنند بدین جهت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را مقام وزارت داد و زمام کلیهٔ امور را بدست این شخص گذاشت وپیراحمد خوافی هم مدت سی سال باین مقام باقی بود .

سلطنت میرزا الغ بیك

(۸۵۰ ــ ۸۵۳)

میرزا الغ بیك که محمد تراغای نام داشت تولدش در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سال ۷۹٦ در قلعهٔ سلطانیه روی نمود و چون بسن یازده رسید امیر تیمور گورکان « جدش » عالمی را از شرّ خود آسوده ساخت سپس درخدمت پدرش میرزاشاهرخ بسر میبرد تادر سال ۸۱٤ ازطرف پدر بحکومت ایالت ماوراءالنهر سرافراز گشت و در آنشهر بیمن معدلت و رعیت پروری باندك زمانی آن مملکت را آبادان گردانید و در سال ۸٦٤ در وسط شهر سمرقند مدرسه ای رفیع وخانقاهی عالی بنا نمود و بسیاری از مزارع وقری و مستقلات برآن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر شهر سمرقند رصدی بنیاد نهادند و مولانا غیاث الدین جمشید و معین الدین کاشی در ترتیب آن بنااهتمام زیاد نمودند و ازنتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را **زیج گورکانی** یا **زیج الغ بیك** گویند که بیشتر تقاویم را ازآن زیج استخراج مینمایند .

میرزا الغ بیك گورکان در ایام دولت پدر در کمال اقتدار و آسایش در شهر سمرقند روزگار میگذرانید و بعداز شنیدن خبر فوت پدر چون دیگری از برادران حیات نداشت و از طرفی هم خودرا برتخت سلطنت از هرکس مستحق ترمیدانست بدین جهت بعدازاقامت لوازم مصیبت متصدی امر جهانبانی گشته برای استخلاص پسرش میرزاعبداللطیف که درحبس علاءالدوله پسر میرزا بایسنقربود وجنگ بااین شخص بعزم

تسخیر خراسان حرکت کرددر بدو امر برای رهائی پسرش قاصدی جهت صلح نزد علاءالدوله بهرات فرستاد و او ابتدا از قبول این مصالحه خودداری کرد ولی چون میرزا ابوالقاسم بابر پسر میرزا بایسنقر (۱) هم که با برادر خود مخالفت داشت از جرجان بخراسان حرکت کرد علاءالدوله بناچار باحترام تمام میرزا عبداللطیف را بخدمت میرزا الغ بیك فرستاد وپادشاه هم پسر را پس از نوازش بحکومت بلخ فرستاد.

محاربات زمان میرزا الغ بیك تاقتل او - زمانیکه میرزا علاءالدوله میرزاعبداللطیف را از حبس نجات داد با اوقرار گذاشته بود که سپاهیان و امرایش را هم از قید رهائی دهد ولی همینکه میرزا الغ بیك بسمرقند برگشت عبداللطیف تقاضای استخلاص نوکران خود را نمود ولی حکمران هرات نه تنها بپیغام او ترتیب اثر نداد بلکه عده ای از آنها را کشته در صدد نزاع با میرزا عبداللطیف برآمدو بطرف شیرغان و اندخود که از مضافات بلخ بود حرکت کرد لکن چون از حرکت میرزاالغ بیك آگاه شد بااوقرارصلح را گذاشته بهرات برگشت وچون سپاهیانش در طوس بغارت و تاراج مشغول شدند پادشاه تیموری هم از این حرکت سخت متغیر شده عزم انتقام جزم نموده روی بهرات آورد میرزا علاءالدوله هم پس از تهیه سپاه وانتخاب جا کمی درهرات درمحل ترناب بین طرفین جنگ شروع شد وپس اززدوخوردی فتح نصیب میرزاالغ بیك شده میرزاعلاءالدوله پرچم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و درخبوشان بخدمت برادر میرزاابوالقاسم بابر رفت او هم برادررا بمهربانی تمام پذیرفت.

میرزا الغ بیك چون اجتماع دو برادر را در خبوشان شنید بعجله بطوس

---

۱ میرزا ابوالقاسم بابر پادشاهی بودبلطف طبع وحسن خلق موصوف وفوق العاده خوشگذران ومتواضع - شجاع وصبور و رؤوف وجوانمرد ودرزمان حیات میرزا شاهرخ نسبت ببرادران خود میرزا علاءالدوله رکن الدین ومیرزا سلطان محمد بغایت بی اعتنا وچون بساط زندگانی شاهرخ طی شد از مازندران بصوب خراسان حرکت کرد و پس از نزاع مختصری بابرادر خود علاءالدوله صلح کرده مازندرانرا مقر خود قرار داد ودرسال ۸۵۳ خراسانرا بتصرف آورد وازآنجا متوجه هرات شده درسال ۸۵۵ بابرادرخودمیرزا سلطان محمدجنگ کرده اورا بقتل رساندآنگاه بعراق عجم وفارس رفته آن ولایات را درحیز تسخیر کشیده نمایندگانی ازطرف خود گماشت وبخراسان برگشت وفاتش درصبح روزسه شنبه بیست وپنجم ربیع الاخر ۸۶۰ درمشهد طوس روی نمود واز وزرایش یکی خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی ودیگری خواجه قطب الدین طاوس میباشند

ازنسل همین میرزا ابوالقاسم بابر است که سلسله گورکانی را درهندوستان تشکیل داده و تااین اواخر باستقلال درآن مملکت سلطنت داشتند

آمده جمعی را بهمراهی میرزا عبداللطیف بجلوگیری آنها فرستاد و خودش هم از عقب روان شد لکن دراین موقع شنید که یارعلی ترکمان(پسراسکندربن قرایوسف ترکمان) و جمعی دیگر که در قید بودند از هرات فرار کرده اسباب زحمت مردم شهر را فراهم نموده اند باین جهت فسخ عزیمت نموده در رمضان سال ۸۵۲ بهراة آمد و مدت سه روز بتاراج مشغول شد سپس میرزا عبداللطیف را بحکومت آنشهر گماشته نعش پدر را از مسجد گوهرشاد آغا درهرات برداشته بسمرقند برد ودر کنار مقبرهٔ امیرتیمور بخاك سپرد .

پس از چندی که میرزا عبداللطیف درهرات بحکومت مشغول بود میرزا بابر ومیرزا علاءِ الدوله از خبوشان بطرف خراسان و هرات حرکت نمودند وبیك حمله میرزا عبدالطیف از میدان محاربه فرارکرده بسمرقند بخدمت پدررفت ومیرزا بابرهم هرات‌را متصرف شد بظلم و جور مشغول گشت‌وعلاءِ الدوله‌را هم‌بحکومت تون (فردوس حالیه) فرستاد و یار علی ترکمان را هم دستگیر نموده در هرات بقتل رساند به‌این‌ترتیب درسیستان وخراسان‌وهرات سلطنت مستقلی‌برای‌خودترتیب داد .

قتل‌میرزا الغ بیك ـ زمانیکه میرزا ابوالقاسم بابرهرات را بتصرف درآورد میرزا عبداللطیف بجانب سمرقند عازم شد ولی پدرش او را بحکومت بلخ منصوب نموده از بین راه برگرداند و چون میرزا الغ بیك پسر کوچکتر خود میرزا عبدالعزیز را برپسر دیگرش‌عبداللطیف ترجیح داده‌بود از این جهت‌سابقهٔ کدورت میان پدر وپسر ظاهر گشته بود و چون این بار هم که ببلخ رفت کاملا برضد پدر اقدام نمود ومالیاتها را حذف کرده تهیهٔ سپاه دید که بسمرقند بجنك پدر رود ولی میرزا الغ بیك یکی از پسران خود را درسمرقند گذاشته بجنك و ستیز با میرزا عبداللطیف بطرف بلخ حرکت کرد ولی کاری نتوانست از پیش ببرد وچون بسمرقند برگشت امرا هم برضد اواقدام نموده اورابشهر راه ندادند بناچار مانند صیدی که بپای‌خودبدام صیادرودبخدمت میرزا عبداللطیف رفت و این پسر هم ازکمال قساوت قلب و قلت حیا ازروی مسخره و استهزاءِ سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید سپس بعباس نامی که پدرش بامر میرزاالغ بیك کشته شده بود دستور داد تا پدر رابضرب شمشیرشمع‌حیاتش را خاموش گردانید

درسال ۸۵۳ «که باحروف ابجدکلمهٔ عباس معادل ۸۵۳ میشود» ومیرزا عبداللطیف سه رزز قبل از اینواقعه برادر کوچك خود میرزا عبدالعزیز را هم کشته بودوخودش زمام امور را بدست گرفت ومدت سلطنتش هم زیاده از شش ماه نشد چنانکه خود دائم برزبان میراند :

بیت

پدر کش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید

باین ترتیب که پس از قتل پدر و برادر نوکران این دو درصدد قتل میرزا عبداللطیف برآمدند وچون عده ای ازامرای برلاس وترخان هم از سلطان تنفر داشتند بااین جماعت متحد شده منتظر بدست آوردن موقع مناسبی بودند تا آنکه نوکران میرزا الغ بیك در ضمن شکار تیری براو زده وسرش را ازتن جدا کردند وازغرایب اتفاقات آنکه: میرزا عبداللطیف بردست بابا حسین نامی کشته شد که کلمهٔ باباحسین مطابق با حروف ابجد معادل ۸۵۴ یعنی تاریخ قتل میرزا عبداللطیف می‌باشد .

سلطنت سلطان ابو سعید گورکان

(۸۷۳-۸۶۳)

ابوسعید نوهٔ میرانشاه بن امیرتیمور گورکان که از ابتدا حکومت سمرقند را داشت همیشه بفکر تسخیر ایالات خراسان و سایر شهر های ایران بود و بعد از فوت میرزا ابوالقاسم بابر حاکم بلخ امیر شیخ حاجی با او متحد شده او را بگرفتن سایر شهرهای خراسان تشویق کرد ابو سعید هم از سمرقند بهرات آمد وپس ازمختصر زدوخوردی هرات را متصرف شد وگوهرشاد آغازوجه میرزا شاهرخ را که درآنشهر بود در نهم ماه رمضان سال ۸۶۱ بقتل رساند و پس از آن ببلخ رفته اولاد میرزا عبداللطیف را که سربشورش برداشته بودند سرکوب کرده آنجا را گرفت ولی درغیاب ابوسعید میرزا سلطان ابراهیم نوهٔ میرزا شاهرخ بهرات آمده آنجا را متصرف شد واز عجایب آنکه در اینموقع در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان

بودند که هیچکدام اطاعت دیگری را نمیکردند (۱) در همین موقع میرزا جهانشاه از استراباد بخراسان آمده میرزا علاءالدوله وپسرش سلطان ابراهیم را مطیع خودگرداند و هرات را متصرف شد چون سلطان ابوسعید که در بلخ اقامت داشت ازتصرف هرت‌ا بدست میرزا جهانشاه اطلاع حاصل کرد بعجله از بلخ متوجه هرات شد وچون میرزا جهانشاه‌از حرکت او آگاه گردید و پسرش‌هم (امیرزاده حسین علی) در تبریز دست تصرف بخزاین دراز کرده بود بناچار با سلطان ابوسعید صلح کرده تمامی شهر های خراسان و گرگان ومازندران را باو واگذاشته درصفر ۸۶۳ بـا پسر بزرگترش‌امیر پیر بداق از هرات به‌تبریز آمد و چند روز بعد یعنی در روز پنجشنبه چهاردهم صفر همان سال سلطان ابو سعید بشهر هرات وارد شد و بعدل وانصاف رفتار کرد وسکه و خطبه را بنام خود گرداند و درآن زمان که مرض وبا و قحط وغلا در میان هراتیان افتاده بود بزودی وسایل امن وامان و استراحت آنها را فراهم نمود و ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقرا وضعیفان‌باز کرد ودر این زمان میرزا علاء الدوله‌وپسرش میرزاابراهیم ومیرزا سنجر بایکدیگر متحد شده برضد سلطان ابوسعید بطرف هرات آمدند لـکن پس از مختصر زدوخوردی متحدین شکست خورده میرزا سنجر کشته

---

۱ — میرزا جهانشاه و پسرش میرزا پیر بداق از استراباد تاسبزوار وآذربایجان و عراقین را در تصرف آورده بودند و عـاقبت بدست امیر حسن بیك نوهٔ امیرقراعثمان درسال ۸۷۲ بساط حکومتشان برچیده شد و میرزا سلطان ابوسعید در بلخ حکومت میکرد — میرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنه هراة سر بدیگری فرود نمی آورد — مولانا احمد یساول‌قلعه اختیارالدین را مضبوط ساخته .. میرزا سلطان سنجر در مرو اقامت داشت — میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خاطر می نگاشت

امیر عبدالله پیر زاده محافظت حصار سرخس را می نمود — ملك قـاسم پسر امیر اسکندر قرا یوسف ترکمان باتفـاق امیر خلیل ولایت سیستان را تافراه واسفزار در ضبطداشت و امیر اویس بن خـاوند شاه ‌هم طبس را مالك بود و میرزاعلاءالدوله هم از دشت قبچاق آمده در ابیورد ساکن شد و هریك از نقاط دیگر خراسان را امیری مالك بود که بهیچکس سر اطاعت فرود نمیآوردند

شد و دو نفر دیگر هم فرار کردند و باین ترتیب ابوسعید از شرّ آنها آسوده گشت چندی بعد در همین سال خبر رسید که میرزا ابراهیم در راه مشهد فوت کرده و او را بهرات آوردند و در کنار مقبرهٔ گوهر شاد آغا دفن کردند و میرزا شاه محمود پسر میرزا بابرهم در سیستان بقتل رسید و بتدریج از مخالفین ابوسعید کاسته میشد .

فتح خراسان ـ در اوایل سال ٨٦٤ سلطان حسین میرزا که در گرگان واستراباد حکومت میکرد بنواحی اطراف سبزوار دست اندازی نمود سلطان ابوسعید بعجله بدان صوب رفته وتمامی استراباد را متصرف شد و سلطان حسین میرزا فرار کرد و پس از آنکه ابوسعید مدتی در آنجا بخوشی مشغول گشت پسر بزرگتر خود سلطان محمود میرزا را بحکومت آنجا گماشته خود بطرف سیستان که در اینموقع در دست امیر خلیل نامی بود عازم شد و حاکم این ناحیه از در اطاعت در آمده از ملازمان ابو سعید گردید سلطان هم حکومت سیستان را بشاه یحیی که از شاهزادگان آن دیار بود واگذار کرد در اینموقع با میرزا محمد جوکی حکمران دشت قبچاق که بخراسان دست اندازی می‌کرد پس ازمختصر جنگی صلح نمود و بار دیگر بجنگ با سلطان حسین میرزا که مجدداً استراباد را بتصرف آورده بود اقدام نمود این‌دفعه هم مثل سابق برسلطان‌حسین غلبه یافت و چون امیر خلیل قصد قتل سلطان ابو سعیدرا نموده بود بدستیاری و امر ابو سعید بقتل رسید وابوسعید حکومت هرات را بار دیگر بسلطان محمود واگذار کرده در ٢٢ ربیع الاخر سال ٨٦٦ از مازندران و گرگان بهرات مراجعت کرد و خواجه معزالدین وزیر خودرا که درغیاب بظلم وجورمشغول شده بود بقتل رساند و وزارت را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرك داد ولی بعد از مدتی بواسطه ظلمی که ازاین دونفر مشاهده کردهردو را از وزارت انداخت ودویمی را هم بقتل رساند سپس باردیگر بامیرزا محمد جوکی حکمران دشت قبچاق بجنگ مشغول شد و او را اسیر کرده در زندان نگاهداشت تا مرد و درهمین ایام یعنی در اوایل سال ٨٧٠ پسری ازاو متولد شد موسوم بمیرزا بایسنقر وتا سال ٨٧٢ در مرو وهرات وبلخ بخوشي روزگار مي‌گذارند .

محاربه با امیر حسن بیك ترکمان وقتل ابوسعید گورکان در ۲۲ رجب سال ۸۷۳

بعد از آنکه میرزا جهانشاه و پسرش میرزا پیر بداق بدست امیرحسن بیك آق قوینلو بقتل رسیدند و تمام ولایات آذربایجان و عراقین و فارس درتصرف ترکمانان افتاد ابوسعید گورکان بعزم سرکوبی این طایفه وبیرون آوردن نواحی فوق از چنك آنها از خراسان متوجه ولایات غربی شد ودر بین راه تمامی امرا وحکام شهر ها بخدمت اوآمده اظهار اطاعت کردند و سلطان هم هریك را از طرف خود بنواحی سابقشان فرستاد وبرای جنك با امیر حسن ترکمان از ری بسلطانیه آمد و در این شهر بین طرفین سفرا رفت و آمد نمودند وامیر حسن از ابوسعید تقاضا کرد که مرا امان داده تاپس از گذراندن زمستان از تبریز بمقر خود « دیاربکر » مراجعت کنم ولی سلطان بزیادی سپاه خویش دلگرم بوده خواهش او را نپذیرفت و چون زمستان سخت شد بناچار قراباغ ارّان را قشلاق خود قرار داده تاامیر حسن را بیرون کند ولی بواسطهٔ سرمای زیاد و کمی آذوقه مقداری از قوای ابوسعید تلف شده و امیر حسن هم براو حمله برد وسلطان ابتدا ازامیر ترکمان تقاضای صلح نمود چون مقرون باجابت واقع نشد فرار اختیار کرد تا آنکه بدست پسرامیرحسن بیك گرفتاروامیر ترکمان هم اورا بیادگارمحمد (۱) نبیرهٔ گوهرشاد آغا داد او هم بقصاص جدهٔ خود ابوسعید را در ۲۲ رجب سال ۸۷۳ بقتل رساند (۲) بعد از فرار ودستگیری وقتل ابوسعید سپاه اوپرا کنده شده هریك

(۱) میرزا یادگار محمد پسر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بعد از قتل میرزا جهانشاه در آذربایجان بخدمت امیرحسن ترکمان آق قوینلو آمد و بعد از آنکه ابوسعید را بقتل رساند از امیر حسن دوبارکمك گرفته برضدسلطان حسین میرزا بایقرا اقدام کرد و عاقبت در سال ۸۷۵ گرفتار و بامر سلطان حسین بقتل رسید و با قتل او نسل میرزا شاهرخ منتهی گردید

(۲) ابوسعید گورکان در موقع کشته شدن یازده پسر داشت . میرزا سلطان احمد ــ میرزا سلطان محمود ــ میرزا سلطان محمد ــ میرزا شاهرخ ــ میرزا الغ بیك ــ میرزا عمر شیخ ــ میرزا ابابکر ــ میرزا سلطان مراد ــ میرزا سلطان خلیل ــ میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و از این عده فقط چهار نفر (میرزا سلطان احمد ــ محمود ــ عمر شیخ الغ بیك) بمنصب فرمانروائی رسیدند و تا سال نهصد درماوراء النهر بحکومت مشغول بودند

بطرفی روی آوردند و اتباع امیر حسن هم آنها را تعقیب کرده بعضی از آنجماعت‌را بقتل رساندند و امیر حسن نسبت بحرم سلطان ابوسعید کمال احترام را بجای آورد وخزاین ونفایس او را متصرف شد و خواجه برهان الدین‌عبدالحمید وزیر او را هم بمنصب وزارت خود سرافراز کرد.

سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا

(۱۵ رمضان ۸۷۳ ـ یازدهم ذی‌حجة ۹۱۱)

ابتدای زندگانی سلطان‌حسین تازمان جلوس ـ سلطان حسین میرزا پسر سلطان غیاث الدین منصور (پسر امیرزاده بایقرا پسر عمر شیخ پسر امیر تیمور گورکان) ومادرش فیروزه بیگم که نوهٔ دختری امیر تیمور گورکان میشود در محرم سال ۸۴۲ در شمال شرقی هرات « نزدیك سرپل تولکی » متولد شد و در سن ۷ سالگی یعنی سال ۸۴۹ پدرش وفات یافت وتا چهارده سالگی در مولد خود باقی بود و سپس در سال ۸۵۸ بسمرقند نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و از آنجا هم بخدمت ابوسعید گورکان‌عازم شهد و بعد از چندی بمرو شاهجان نزد معزالدین سنجر رفت و دختر (۱) اورا بزنی قبول کرد و پس از مدتی بدیع الزمان میرزا از این زن بوجود آمد چون چندی براین منوال گذشت درسال ۸۶۱ باپدر زن خود شروع به مخالفت نموده براو غلبه یافت ومرو شاهجان (پایتخت سلطان سنجر) را متصرف شد و از آنجا بناحیه نساوباورد (ابیورد) رفته پس از تصرف این دو محل باسترآباد آمده آنجا را هم متصرف شد و در اوایل ذی الحجة سال ۸۶۴ موقتاً در استراباد او را بتخت سلطنت نشاندند و پس از آنکه مدتی دراستراباد بسربرد ازآنجا درسال ۸۶۸ بخراسان و هرات رفت وبا هراتیان و اتباع ابوسعید گورکان بجنك پرداخته با سپاه اندك این محل را متصرف شد وبعد از آن بسمرقند رفت و پس از سرکوبی امرای آنجا بهرات برگشت و چون خبر قتل ابوسعید را شنید و کسی هم در دودمان امیر تیمور

---

۱ بیکه سلطان بیگم

گورکان نبود که لیاقت این مقام را داشته باشد بدین جهت در روز جمعه دهم ماه رمضان سال ۸۷۳ در هرات رسما بتخت سلطنت نشست و خطبه وسکه رابنام خود گرداندودودختر سلطان ابوسعید (۱) را بحباله نکاح خود درآورد .

سلطان حسین میرزا بعداز برقراری بتخت سلطنت بآداب و رسوم شرایط دین اسلام عمل می‌نمود و **امیر نظام الدین علیشیر** راکه شخصی باتدبیر وفاضل بود و پدران او و خودش هم در دستگاه جانشینان تیمور بسر میبردند بخدمت‌طلبیده منصب وزارت و سرانجام تمامی کارهای مهم مملکت خودرا باو وا گذاشت ودیگران را هریك بکاری گماشت .

محاربات سلطان حسین با میرزا یادگار محمد

چون ابوسعیدخان گورکان بقتل رسید میرزا یادگار محمداز آذربایجان بعزم تسخیر خراسان در حرکت آمدابتدا بولایت گرگان دست‌اندازی نمود لکن امرای سلطان حسین اورا شکست داده از آنجا راندند ولی مجدد تهیه قوا دیده این بار شهرت داد که استراباد را متصرف شده‌ام و حاکم آنجا دست نشاندهٔ اوشده است چون این خبر در اردوی سلطان حسین میرزا منتشر شد بیشتر امرا و افرادش ازاو روی گردانده باردوی دشمن توجه نمودندو سلطان بناچار باتفاق امیرعلی شیر خود را بهراة رساند و زمانیکه بشهر در آمد شنید که میرزا یادگار محمد هنوز اورا تعقیب میکند ازروی اضطرار خطبه و سکه را بنام او گرداند و چون دید نمی‌تواند بااو روبرو شود بسمرقند فرار کرد و میرزا یادگار محمد بهراة وارد شده بعیش و عشرت مشغول گشت ولی سلطان حسین باز تهیه قوا دیده در ماه صفر سال ۸۷۵ بهمراهی امیر علیشیر بخوابگاه او رفته اورا دستگیر و بدواً میخواست که از خون او درگذرد ولی بدرخواست امرا اورا در ماه و سال فوق بقتل رساندند(۲) وبار

---

۱ در همان روز جشن سلطنت اول شهربانو بیگم را بزنی گرفت و پس‌ازچندی اورا ازنظر دور ساخت و باخواهرش‌پاینده سلطان بیگم ازدواج کرد

۲ کمال‌الدین عبدالواسع جبلی در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد گوید

شدشهرصفرشهیدو هم شهر صفر   از سال شهادتش دهد باز خبر

کمال‌الدین عبدالواسع را نباید باعبدالواسع جبلی پسر عبدالجامع متوفی درپانصد وپنجاه‌و پنج اشتباه کرد

دیگر سلطان حسین در هراة برتخت سلطنت جلوس کرد و علماء و فضلاء رااکرام نمود و رعایا و عموم مردم رامدت دوسال ازمالیات معاف داشت سپس حکومت هراة را بیکی از معتمدان خود (کمال‌الدین شیخ حسین) وا گذار کرده بزیارت امکـنه متبرکه عازم شد ولی‌چون خبر حرکت میرزا الغ بیك پسر ابوسعید را ازکابل بطرف بلخ شنید بعجله‌بدان‌سمت روان گردید وابتدامرورا بتصرف درآورد ومیرزا الغ‌بیك‌تاب مقاومت نیاورده فرار نمود .

نزاع با شاهزادگان مخالف وفتح بلخ

بعد از آنکه ابوسعید گورکان و میرزا یادگار محمد بقتل رسیدند یکی دیگر از پسران ابوسعید موسوم بهمیرزا سلطان محمود ببلخ شتافته آنجاراًمتصرف شد سپس بناحیهٔ بدخشان که‌این زمان در دست برادرش میرزا ابابکر بود حمله برد ولی این شخص برائر نصایح امیرعلی شیر وعدم مقـاومت در مقابل میرزا سلطان محمود بخدمت سلطان حسین میرزا آمدو بکمك اوبر برادر غلبه‌یافت وباردیگر بدخشان رابتصرف آورد .

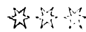
سلطان حسین میرزا قبل‌ازلشکر کشی بجانب بلخ منصب کل‌وزارت ومهر پادشاهی را در اختیار امیر علی شیر گذاشت و اورا بیش‌از پیش معززو محترم‌داشت و نیابت اورا هم‌بخواجه‌مجدالدین محمد خوافی وا گذار کرد وامیرحسن شیخ تیمور را که‌از متهوران و درباریان زمان ابوسعید گورکان بود وسبب فتنه و فساد میشدبقتل رساند آنـگاه نماینده‌ای (۱) نزد حاکم بلخ که احمد مشتاق نام داشت فرستاده او را باطاعت خود دعوت کرد ولی این شخص نمایندهٔ‌سلطان را مأیوسانه برگرداند چون میرزا بایقرا از این خبر آگاه‌شد جمعی سپاه تهیه دیده بجنگ‌با او اقدام کرد ویکی از سرداران او که امیرسید بدرنام‌داشت درمیدان جنگ داد دلاوری‌داده‌سپاه دشمن‌را از پای در آورد ولی‌در اینموقع میرزا سلطان محمود بکمك‌احمد مشتاق آمد وچون محاصره بطول انجامید و قحط و غلاء در قشون سلطان حسین رخ داد و خبر شورش یاغیـان را در هرات شنید بعجله از بلخ بهرات برگشت و تامسافتی هم‌اهالی بلخ

---

(۱) - امیرعبدالخالق

اورا تعقیب کردند ولی پس از مدتی احمد مشتاق از حرکت خود پشیمان شده نسبت بسلطان حسین اظهار اطاعت و انقیاد نمود و بخدمت او رفته از گناهان خود پوزش خواست سلطان هم اورا بخشید و بااین ترتیب شهر بلخ بتصرف او در آمد

چون سلطان از مهم بلخ آسوده شدو حکومت آنجا را بمیرزا بایقرا داد در سال ۸۷۸ بمهمات کارهای مملکت اقدام نمود و در همین سال دختر ابوسعید نوهٔ میرزا علاءالدوله را در ازدواج پسر خود میرزا الغ بیك در آورد و چند نفر از سرداران سلطان محمود میرزا ازارباب خودروی گردانده بخدمت سلطان حسین شتافتند ودر همین زمان میرزا مظفرالدین ابابکر پسر ابوسعید گورکان که سر بطغیان برداشته بود بامر سلطان تیموری پس ازمختصر زدوخوردی بقتل رسید .



بعد از آنکه سلطان مدتی در هرات و بلخ بسر برد برای آنکه نواحی استراباد و مازندران و گیلان را بطور کامل بتصرف بیاورد بدین سبب در زمستان سال ۸۹۲ **امیر مغول** حکمران گرگان را بخدمت خواست و در عوض امیر نظام الدین علیشیر را بحکومت استراباد گماشت و خواجه افضل الدین محمد را که از امرا بود در خدمتش فرستاد و مقام وزارت را بخواجه مجدالدین محمد برادر امیر علیشیر که چندی پیش او را از نظر دور ساخته بود واگذار کرد چون امیر علیشیر باستراباد رسید بواسطهٔ عدالت و مهربانی که داشت بزودی تمام نواحی جنوبی بحر خزر اطاعت اورا گردن نهادند و بعد از یکسال دیگر بهرات بخدمت سلطان آمده تقاضا کرد که دیگر بهراة نیاید ودر استراباد باقی باشد و بااین ترتیب از هرات برگشت ولی چندی بعد اورا بقتل شاه متهم کردند بهرات آمده پس از برائت ساحت خود دیگر باستراباد نرفت و حکومت آنجارا دوباره بامیر مغول دادند ولی این شخص پس از آنکه باستراباد رسید علم مخالفت برافراشت سلطان حسین میرزا هم او رااز حکومت معزول نموده پسر خود بدیع الزمان میرزا را بحکومت آنجا فرستاد و امیر مغول تاب مقاومت نیاورده ازاستراباد در سال ۸۹۶ بتبریز بخدمت بایسنقر میرزا رفت .

حکومت بدیع الزمان میرزا در استراباد

سلطان حسین میرزا حکومت ولایت گرگان را بپسر خود بدیع الزمان میرزا واگذار کرد چون این شخص بمقر حکومت خود رسید بواسطه

مهربانی که از او نسبت بمردم ظاهر شد تمامی ولایات ساحلی بحر خزر اطاعت او را گردن نهادند در این اثناء خبر ترکمانان آق قوینلو باو رسید بدین سبب بعجله از استراباد بری آمد و از آنجا بآذربایجان رفت ولی کاری از پیش نبرده برگشت در این موقع جمعی از بدیع الزمان میرزا نزد سلطان حسین میرزا بدگوئی کردند شاهزاده هم تمامی را گرفته بقتل رساند و محمد مؤمن میرزا را از طرف خود در استراباد گذاشته شخصاً بخدمت پدر که عازم بطرف سمرقند بود شتافت.



در اینموقع یعنی سال ۹۰۱ بلخ در تصرف میرزا سلطان مسعود پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود بود لکن قبل از رسیدن بدیع الزمان میرزا پدرش قوای سلطان مسعود را شکست داده او را فراری نمود و پس از فتح بسپاهیانش دستور داد که هیچکس باهالی شهر بلخ و نواحی مجاور آن ستمی ننماید (و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت) باین ترتیب شهر بلخ فتح وسایر نواحی اطراف آنجا سر اطاعت پیش آوردند.

مصالحه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا

بعد از آنکه سلطان حسین میرزا از فتح بلخ آسوده شد و محمد مؤمن میرزا را که از طرف بدیع الزمان میرزا در استراباد حکومت میکرد و بدستیاری آقایش سر بطغیان برداشته بود گرفتار ساخت بدیع الزمان سر بشورش برداشته باحاکم قندهار وفراه همدست شده برضد پدر خود اقدام نمود و پس از مختصر زد و خوردی بواسطه کمی آذوقه قحط و غلاء در قشون سلطان حسین میرزا راه یافته منهزماً بهراة برگشت چون این فتح نصیب بدیع الزمان میرزا شد بیشتر در مخالفت با پدر پافشاری نمود و بار دیگر جمعی را باخود متفق ساخت و بر ضد پدر اقدام نمود ولی پیشرفتی برایش حاصل نشده نماینده‌ای نزد پدر فرستاد و تقاضای صلح کرد سلطان حسین میرزا هم در روز چهار شنبه ۲۰ ذی‌قعده سال ۹۰۲ حکومت فراه وسیستان را باو واگذاشت و باین ترتیب شرّ اورا از خود دور ساخت و بعداً پسر دیگر خود را برای سرکوبی بقیهٔ گماشتگان بدیع الزمان میرزا باستراباد فرستاد.

بدیع الزمان میرزا پس از آنکه بمقر حکومت خود رسید و از حرکت نمایندگان

پدر بطرف استراباد آگاه شد باجمعی متحد شده بطرف هرات روان شد و باز هم چندی باپدر شروع بمخالفت کرد تا آنکه این دفعه تمامی حکومت بلخ را از پدر دریافت داشت و باستقلال درآن شهر خطبه و سکهّ را بنام خود گرداند.

فوت امیر علیشیر نوائی

بعداز آنکه سلطان حسین میرزا باپسر خود صلح کرد بطرف هرات در حرکت آمد در اینموقع امیر نظام‌الدین علیشیر باستقبال او آمد ولی در بین راه سکته برمزاجش عارض شده نتوانست سلطان را کاملا استقبال نماید لکن سلطان بخدمت او آمده وسیلهٔ استراحت اورا فراهم ساخته بمقر خودش بازگرداند و بار دیگر بسکتهٔ ثانوی دچارشد و هرقدر معالجه کردند نتیجه‌ای حاصل نگشت تاآنکه درصبح روزیکشنبه یازدهم ماه جمادی‌الثانی سال ۸۰۶ مرد (۱) امیر علیشیر در تمام مدت وزارت خود باآنکه اختیار تمامی کارها در دست اوبود ابداً کاری که مخالف باعدالت باشد از اوسر نزده و دقیقه ای ازرعایت حال بیچارگان ورعایافرو گذارنکرده و همیشه بتربیت افاضل و علما همت میگماشته و بواسطهٔ توجه زیاد باین طبقه از مردم در باراو مجمع علماء وفضلا بوده است

محاربات بامحمد خان شیبانی

محمد خان شیبانی که معروف بشاهی بیك خان (۲) پسر بداق خان نوهٔ ابوالخیر خان حکمران دشت قبچاق که ازبزرگان اولوس جوجی خان بودمیباشد چون بحدرشد رسیددرسال ۹۰۵ بطرف سمرقند حمله برده آنجارابتصرف درآورد ولی میرزا محمد بابربار دیگر سمرقندرا متصرف شد.

سلطان حسین میرزا چون از حملهٔ محمدخان بنواحی سمرقند آگاه شد بعجله نمایندگانی نزدپسر خود ببلخ فرستاد تااوراهم باخود متحد ساخته در دفع محمد خان بکوشند بدیع الزمان میرزا هم ابتدا قبول کرده حاضر شدکه بکمك پدر برضد محمد خان شیبانی اقدام نماید لکن مخالفین ازموقع استفاده کرده اورا برضد سلطان‌حسین میرزا برانگیختندو بدیع‌الزمان هم بمقر خود (شهر بلخ) برگشت محمدخان هم وقت

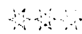
---

(۱) یکی از شعرا در مرثیهٔ او چنین گفته :

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت | پاك آنچنان که آمده بود آنچنان برفت
روحش که شاهباز معارف شکار بود | آواز طبل شاه شنید و روان برفت

(۲) محمدخان شیبانی پسر بداق سلطان پسر ابوالخیر خان پسر دولت شیخ اوغلان پسر شیبانی خان پسر جوجی خان پسر چنگیز خان

را غنیمت شمرده درسال ۹۰۹ بطرف بلخ در حرکت آمد و مدت سه ماه اینشهر رادر محاصره گرفت و بسیاری از مردم بیگناه را بقتل رساند ولی چون حصار بلخ دوام و ثبات بسیارداشت محمدخان ازاین لشکرکشی بنتیجه‌ای نرسیده در اواسط زمستان همان سال بسمرقند برگشت «و قبل از محاصره هم‌هرقدر بدیع‌الزمان میرزا از پدر خود تقاضای کمك کرد بمراد خود نائل نیامد و بناچار بطرف گرگان فرار نمود »ولی محمد خان شیبانی در خراسان شروع بطغیان و سرکشی نموده وظهیرالدین محمد بابر را که از تاشکند بجدال باو بخراسان آمده بود شکست داد.



ظهیرالدین محمدبابر چون از پیشرفت در خراسان مأیوس شد با بقیهٔ شاهزادگان همدست شده بهمراهی آنها عزم تسخیر کابل را نموده ابتدا شهر را در محاصره گرفت ولی بعداً اهالی اظهار اطاعت و انقیاد نمود شهر را بتصرف او در آوزدند.

بعداز شکستی که از طرف محمد خان شیبانی نصیب شاهزادگان تیموری گردید سلطان حسین میرزا در صدد برآمد کدورتی راکه بین او و پسرش ایجاد شده بود برطرف نماید باین جهت در ۱۵ ج ۱ سال ۹۱۰ مجلس جشنی بزرگ در هراة تهیه دید وتمامی شاهزادگان مخالف، وبدیع الزمان میرزا بخدمت اوآمده اظهاراطاعت و انقیاد نمودند و هر یك از طرف سلطان حسین بدرجه و مقامی سرافراز گشتند آنگاه درصدد ازبین بردن امرای مخالف شدندو در اندك مدتی بسیاری از شاهزادگان وامرا راسرکوب نموده باظهیرالدین محمد بابر(۱)هم که‌درقندهار وکابل نفوذی‌جهة خودبدست آورده بود صلح کردند.

وفات سلطان حسین میرزا در ۹۱۱

در اوایل سال ۹۱۱ که بدیع‌الزمان میرزا درولایت بلخ صاحب نفوذ گشت و باپدر خود طرح اتحاد ریخت باوخبر رسید که محمد خان شیبانی باسپاهی زیاد بجانب هرات و ولایات خراسان در حرکت آمده سلطان حسین میرزا هم پسررا بهرات طلبیده با او

«۱» پسر میرزاعمر شیخ گورکان

درباب دفع محمدخان مشورت کرد و پس از فراهم کردن سپاه با ۱۲ هزار نفر از هراة بیرون آمده بعزم یورش ماوراءالنهر در حرکت آمدند و چون در بین راه بسبب زیادی مسافت و سرعت در حرکت مزاجش از حال اعتدال خارج شده طوری که از معالجه او عاجز ماندند عاقبت در روز یازدهم ذی‌الحجه سال ۹۱۱ پس از ۳۸ سال سلطنت در ۷۰ سالگی رخت سفر آخرت بربست (۱).



سلطان حسین میرزا پادشاهی بود مسلمان و متدین و در تمام مدت زندگانی دقیقه ای از آداب و رسوم مذهبی فرو گذار نمیکرده و بغایت رؤوف و مهربان بود و کمتر اتفاق می‌افتاد که مثل سایر امرا بسبب خواهش نفسانی اقدام بقتل و غارت و خونریزی نماید بلکه برعکس با مغلوبین بعدالت رفتار میکرد چنانکه در تمام مخالفتهائیکه پسرش بدیع‌الزمان میرزا باسایر شاهزادگان نسبت باو روا میداشته وسبب ضعف دولت او می‌گردیدند هیچوقت به نابود کردن آنها قیام نمی‌نمود و اغلب با نصایح سودمند آنها را از حرکات زشت باز داشته وبا واگذار کردن حکومت ولایات بآنها شرشان را ازخود دورساخت.

نسبت بفضلا و دانشمندان و جمع آنها در دربار خود کوشش زیاد مینمود و روی همین اصل امیر علیشیر را که از فضلا بوده و بتربیت دانشمندان همت می گماشت بوزارت خود انتخاب کرد بدین جهت در بار اومجمع فضلاو دانشمندان و ارباب حرف شده بود که شرح زندگانی بعضی از آنها در فصول آتیه نوشته خواهد شد و برای این قبیل اشخاص مدارس و بقاع ترتیب داد و املاك زیاد برآنها وقف کرد که عده‌ای از اعاظم سادات و فضلا وارباب عمایم بسرانجام مهام آن منصب مشغول بودند.

دیگر از عادات سلطان حسین میرزا آن بود که زود بعزل و نصب وزراء و دیوانیان می‌پرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب بایکدیگر شریك میساخت باین ترتیب جمعی کثیر بمنصب وزارت سرافراز گشتند که شرح آنها ازحدود برنامه خارجه شده سبب تطویل کلام میگردد.

(۱) سلطان حسین میرزا چهار پسر و یازده دختر داشته که بزرگتر آنها بدیع‌الزمان میرزا بود

سلطنت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا

(۹۱۱ ـ ۹۲۰)

محاربات با محمد خان شیبانی

در روز جمعه اواخر ماه ذی‌الحجه سال ۹۱۱ در دارالسلطنه هراة خطبه وسکه رابنام دوبرادر: بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین‌میرزا نمودند وتمامی متصرفات سلطان حسین میرزا را هم بین خود تقسیم کردند ولی‌سایر شاهزادگان اظهار نمودند کـه ما تبعیت بدیع الزمان را از جان ودل حاضریم واز مظفر حسین اطاعت نخواهیم کرد همین امر مقدمه زوال و انحطاط سلسلهٔ تیموری را فراهم آورد چنانکه در اندك مدتی قواعد و اساس حکومت آنها بدست محمدخان شیبانی برچیده شد. در این اثنا محمد خان‌شیبانی درمحرم‌سال ۹۱۲ سپاهی زیاد تهیه دیده بنواحی خراسان‌دست‌اندازی کرد ولی لشکریان تیموری جلوی حملاتش‌را گرفته منهزماً اورا برگرداندند.

محمد خان‌شیبانی چون بمقر خود برگشت پس‌از تهیهٔ سپاه بار دیگربطرف بلخ حمله نمود و آنشهر را در محاصره گرفت و ضمناً نماینده‌ای هم‌بخدمت دوسلطان تیموری فرستاده پیغام داد: برای آنکه مخالفت از میان برخیزد لازم است کـه شما شرایط متابعت مرا بجای آورید در اینموقع شاهزادگان تیموری مشغول تهیه وارسال قوا بجانب بلخ بودند که ظهیرالدین محمد بابرهم که در کابل سلطنت مینمود بکمك شاهزادگان برعلیه محمدخان حاضر بجنگ شده باسپاه خود بطرف بلخ روان شد ولی چون شاهزادگان مخالف درخراسان زیاد بودندامرا مصلحت چنان دانستند کـه اول دفع دشمنان خانگی را نموده آنگاه بفکر از بین‌بردن محمد خان شوند محمدخان هم‌از موقع استفاده کرده شهر بلخ را بتصرف در آورد وپس‌از قتل وغارت زیاد جهت قشلاق بدشت ترکستان برگشت چون زمستان بپایان رسید و ظهیرالدین بابرهم جهت تمشیت امور کابل بدان صوب رفته بود باردیگر محمدخان در اواسط ذی‌الحجه سال۹۱۲ دوباره ازترکستان بطرف اند خود و رودخانه جیحون

روان شد و ولایت سر راه هم هریك ازترس نسبت بپادشاه اوزبك اظهار اطاعت و انقیاد نمودند شاهزادگان تیموری هم در هفتم محرم سال ۹۱۳ پس از تهیهٔ سپاه بجنگ با محمدخان شیبانی مشغول شدندو پس از مختصرزدو خوردودادن تلفات زیادمنهزماً هریك بطرفی فرار کردند .

فتوحات محمدخان شیبانی و فوت او در ۹۱۶

ازجمله کسانیکه ازجلوی خان اوزبك فرار کردند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بودند که بهراة آمده در فکر چاره‌ای جهت خان اوزبك برآمدند ولی بواسطهٔ نداشتن سپاه کافی حاضر برای قبول اطاعت شدند همین موقع هم نمایندهٔ خان اوزبك بهراة آمده مردم را باطاعت دعوت کرد و پس از چندروز دیگر محمدخان در سیزدهم محرم سال ۹۱۳ بهراة وارد شده پس از ضبط خزاین و نفایس شاهزادگان تیموری بسیاری از آنها را بقتل رساند و بدیع الزمان میرزا و برادرش مظفر حسین میرزا بناچار از هرات و خراسان بگرگان و استراباد فرار کردند درهمین موقع ظهیرالدین محمد بابرهم بطرف قندهار حرکت کرد ولی چون نتوانست درمقابل سپاه اوزبك مقاومت کند بناچار بامحمد خان صلح کرده بمقر خود برگشت و خان اوزبك هم هریك از نواحی هرات و سیستان و قندهار وبلخ و مشهد و سایر شهرهای خراسان رابسرداران خود وا گذاشته خود جهت استراحت و قشلاق بماوراءالنهر برگشت و بعداز مدتی عزم تسخیر گرگان را نموده بدان صوب در حرکت آمد وچون بدیع الزمان میرزا که در اینموقع در استراباد بسرمیبرد تاب مقابله و مقاومت با پادشاه اوزبك را درخود ندید بناچاربطرف آذربایجان بخدمت شاه‌اسمعیل صفوی روان شد ومحمدخان هم بدون زحمت استراباد را متصرف شده بخراسان برگشت ودر ماوراءالنهر گاهی بدفع لشکریان قزاق و زمانی بسرکوبی یاغیان دشت قبچاق اقدام می‌نمود تااینکه پس از یك شکست که‌ازیاغیان دشت قبچاق براو وارد شد باطوایف هزاره و نکودری هم بجنگ پرداخت ولی نتوانست کاری از پیش ببرد بدین سبب برای رفع خستگی و گذراندن زمستان بهراة آمد تاپس از تهیه سپاه بدفع امرای دشت قبچاق اقدام کند وچون درهمین موقع خبر وصول شاه‌اسمعیل صفوی‌را از عراق‌و آذربایجان بخراسان شنید بعجله بمرو شاهجان گریخت ودر آنجا درسال ۹۱۶ وفات یافت .

انقراض سلسله تیموری - بعد از آنکه شاهزادگان از مقابل سپاه دشت قبچاق فرار کرده بگرگان رسیدند باز دوبرادر دراین ناحیه پرچم استقلال برافراشتند و طولی نکشید که دو اواسط سال ۹۱۳ مظفر حسین میرزامرد و بدیع الزمان میرزا متکفل سلطنت گرگان گشته و از غایت غفلت دست بسور و سرور زده بود که خبر حرکت محمدخان شیبانی را بطرف استراباد شنید بناچار بطرف آذربایجان بخدمت شاه‌اسماعیل صفوی رفت و پس‌از چندماه اقامت در نزد پادشاه صفوی از او کمك گرفته بهری آمدو از آنجا هم باستراباد برگشت ولی نتوانست آنجارا بتصرف بیاورد بدین سبب فرار کرده بهندوستان رفت و پس‌از یك سال دیگر بایران برگشت و در سال ۹۱۹ در خراسان بخدمت شاه اسمعیل صفوی رسید و از طرف او بحکومت تبریز سرافراز گشت و در رجب سال ۹۲۰ همراه پادشاه روم سلطان‌سلیم باسلامبول رفت و بعد از سه‌چهار ماه‌اقامت درآن شهر بمرض طاعون مبتلا گشته مرد .

از بدیع الزمان یك‌پسر ماند بنام **محمدزمان میرزا** که‌درسال ۹۲۵ ملازمت شاه‌اسمعیل‌صفوی‌رااختیار کرد ولی اندکی بعداز اوروی گردانده باستراباد رفته آنجا را بتصرف در آوردو خودرا پادشاه با استقلال تصور کرده‌و دست بعیش و عشرت گذاشت ولی نتوانست درآنجا پایدار شود بناچار در شهر های خراسان متواری بود تا آنکه بخدمت ظهیرالدین محمد بابر رسید و از طرف‌او بحکومت بلخ سرافراز شدوتا سال ۹۲۹ در این‌شهر بود تالوای جهانگیری صفویه اوج گرفته سلسلهٔ تیموری‌را منقرض نمودند ونوبت‌دولت بسلسله صفویه رسیدوچون طایفهٔ ترکمانان قراقوینلو وآق‌قوینلو اززمان امیرتیمور گورکان طغیان‌کرده وحکومت یافتند اینست که‌مختصراً بذکرحال‌آن دوطایفه می پردازیم .

فهرست اسامی سلاطین تیموری

اززمان پادشاهی تافوت آنها

١ - امیر تیمور پسر امیر ترغای نویان	از	٧٧١	تا	٨٠٧
٢ - میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان	«	٨٠٧	«	٨٥٠
٣ - میرزا الغ بیك پسر میرزا شاهرخ	«	٨٥٠	«	٨٥٣
٤ - میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیك	«	٨٥٣	«	٨٥٤
٥ - ابوسعید گورکان پسر سلطان محمد پسر میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان	«	٨٦٣	«	٨٧٣
٦ - سلطان حسین میرزا پسر غیاث الدین منصور پسر امیرزاده بایقرا پسر عمر شیخ پسر امیر تیمور گورکان	«	٨٧٣	«	٩١١
٧ - بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا	«	٩١١	«	٩٢٠
٨ - مظفر حسین میرزا پسر سلطانحسین میرزا	«	٩١١	«	٩١٣

فصل پنجم

بعد از امیر تیمور گورکان دو دسته از ترا کمه در ولایات غربی ایران و عراق عرب دم از استقلال زده اهمیت یافتند: یکی موسوم به قراقوینلو (وجه تسمیهٔ آن اینست که چون بر روی پرچمهای خود شکل گوسفند سیاه نقش میکردند از این جهت باین اسم موسوم شده اند) ودستهٔ دوم موسوم به آق قوینلو (این دسته برروی پرچم خود شکل گوسفند سفیدرا نقش میکردند باین نام معروف شده).

ترکان قراقوینلو

٧٨٠-٨٧٣

امرای معتبر قراقوینلو چهار نفرند که در تبریز بسروری مشغول بودند.

امیر قرایوسف پسر قرامحمد پسر بیرام خواجه ترکمان

بیرام خواجه که جداعلی این طایفه میباشد پس از وفات سلطان اویس حکومت موصل و سنجار و ارسین را داشت و قرامحمد از امرای معتبر سلطان احمد ایلکانی بود و سلطان احمد دختر اورا بازدواج خود در آورد و ریاست قراقوینلو متعلق باو بود.

چنانکه در ضمن یورش هفت ساله امیر تیمور گفته شد سلطان احمد جلایر و امیر قرایوسف ترکمان در وقت توجه آن امیر بجانب بلاد روم روی بمصر آورده بخدمت امیر فرج رفتند چون پادشاه مصر هم با امیر تیمور روابط دوستی داشت باین جهت این دو امیر را در حبس انداخت ولی همین که خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملك فرج هم آن دو نفررا آزاد کرد وامیر قرایوسف باپانصد سوار از یارانی که درآنجا تهیه دیدر بود از ملك فرج رخصت مراجعت دریافت داشته بصوب آذربایجان آمد واز مصر تا کنار فرات باصدوهشتاد کوتوال قلاع جنگیده و در تمامی مظفر و منصور گشت چون بدیار بکر رسید ملك شمس الدین حکمران اخلاط (واقع در کنار دریاچه وان)

با او همدست شده دخترش را بازدواج خود آورد و امیر قرایوسف بکمك ملك شمس الدین بحدود وان دست اندازی کرد و پس از تاراج آنجا تمامی ایل و اولوس ترا که باو پیوستند باین ترتیب قلعهٔ اونیك را بتصرف درآورد .

چون میرزا ابوبکر پسر میرانشاه پسر امیر تیمور حکومت تبریز را داشت وازنفوذو قدرت امیر ترکمان آ گاه شد بجنگ باو اقدام کرد لکن بی‌سبب فرار کرده شکست برقشونش وارد آمد و امیر قرایوسف اورا دنبال کرده درسال ۸۰۹ با شوکت تمام بتبریز واردشده بعدل و داد اقدام نمود و بار دیگر بامیرزا ابوبکر و میرانشاه جنگ کرد و درآن معرکه میرانشاه بقتل رسید و میرزا ابوبکر هم بطرف کرمان فرار کرد باین ترتیب تمامی آذربایجان بتصرف قرایوسف در آمد بعداز اینواقعه امیر ترکمان نماینده‌ای ببغداد به‌پیش رفیق زندانی خود یعنی سلطان احمد جلایر فرستاد و پیغام دادکه حکومت تبریزرا بپسر خود پیر بُداق داده‌ام سلطان‌احمد هم نمایندهٔ اورا باحترام پذیرفته‌از طرف خود تحف و هدایاجهت قرایوسف و پیر بداق فرستاد ولی کمی بعد علاءالدوله پسر سلطان احمد که از حبس میرزا شاهرخ از سمرقند فرار کرده بود بدست قرایوسف گرفتار گشت سلطان احمد هم دوبار در سال ۸۱۳ بهمدان‌و تبریز جهت نزاع باامیر قرایوسف حرکت کرد ولی موفق نشده عاقبت دستگیر وخود و پسرانش بامر امیر ترکمان کشته شدند و حکومت بغداد هم بپسر دیگرقرایوسف یعنی محمد شاه رسید .

بعد ازقتل‌سلطان احمد ایلـکانی امیر قرایوسف برتمامی ولایات آذربایجان و عراق عرب دست یافت و شیخ ابراهیم والی شیروان را که حاضر باطاعت اونبود دستگیرش ساخت و بواسطهٔ لطف طبعش از خون او در گذشته پس از گرفتن مبلغی گزاف اورا بمقر سابقش فرستاد سپس امیرقرایوسف در سال ۸۱۶ بطرف عراق عجم حرکت کرد و قزوین‌و ساوه و طارم‌و سلطانیه را ضمیمه متصرفات خودساخت و چون خبرفتوحاتش بمیرزا شاهرخ رسید سلطان تیموری‌ازخراسان بقصد سرکوبی امیر ترکمان بطرف آذربایجان روان شدو چون بنزدیك سلطانیه رسید و از زیادی عدد سپاهیان‌وتهورو شجاعت قرایوسف‌آ گاه‌شدترس بروجودش مستولی گشته‌دستورداد

جماعتی از حافظین قرآن دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم کردند ودر این ضمن در اوجان امیرقرایوسف سخت مریض شده در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سال ۸۲۳ پس از چهارده سال وکسری فرمانروائی مرد(۱) .

امیر اسکندر پسر قرایوسف

بعداز فوت امیر قرایوسف پسرش امیر اسکندر برسریر فرمانروائی نشست و میرزا شاهرخ در سال ۸۳۲ از تمام نقاط ایران سپاه تهیه دیده بسلطانیه آمدو پس ازمدتی زدو خورد شکست برسپاه امیر اسکندر و برادرش میرزا جهانشاه وارد شده منهزماً فرار کردند وچون میرزا شاهرخ بسمرقند برگشت میرزا اسکندر بآذربایجان آمده پس از ضبط تمامی آن خطه بشیروان رفت ولی حاکم آنجااز میرزا شاهرخ کمك خواست آن شاهزاده هم بجانب آذربایجان در حرکت آمد و پس از مختصر جنگی میرزا اسکندر مغلوب شده بطرف قراباغ و اران فرار کرد و نمایندگان میرزا شاهرخ هم اورا تعقیب نمودند ولی میرزا جهانشاه پسر قرایوسف بسلطان تیموری پناهنده شد واز طرف او درسال ۸٤۰ بحکومت آذربایجان منصوب گردید و میرزاشاهرخ بپایتخت خود هراة برگشت .

میرزا اسکندر که از جلوی سپاه میرزا شاهرخ فرار کرد بجانب شیروان و اخلاط رفت وآنجارا باجاروب غارت پاك کرده سپس بنواحی غربی آذربایجان عازم شد ولی عاقبت درسال ۸٤۰ بدست پسرش قباد بدنهاد بعالم آخرت قدم نهاد مدت سلطنتش شانزده سال بود .

میرزا جهانشاه پسر قرایوسف

این امیر بحکم میرزا شاهرخ بفرمانروائی شهر تبریز برقرار شدو بعد از قتل برادرش ازطرف سلطان مزبور حکومت عراق و فارس و کرمان هم ضمیمه متصرفات او گشت و پسر بزرگتر خود میرزا پیربداق را به نیابت بولایات فارس فرستاد و بواسطهٔ

---

(۱) درباب کفایت وفوت اوگفته اند :

بساط جلادت بگسترده بود ‌‌‌‌ ‌ ولی هیچ فرصت ندادش حیات
چنین طرفه منسوبه ای کس ندید ‌ ‌ زیك سوی شهرخ زیك سوی مات

مخالفتی که باپدر خود نمود از فارس ببغداد رفت و پس‌از چندی بامر میرزا جهانشاه کشته شد بعدها در نتیجهٔ زدو خوردی طبرستان و گرگان راهم متصرف شده بخراسان عزیمت نمود و هرات را بتصرف آورد ولی بجهت آنکه حسینعلی پسرش از حبس نجاة یافته ودر آذربایجان شورشی برپا کرده بود بناچار بااولاد امیرگورکانی صلح کرده در سال ۸۶۳ بتبریز برگشت و بدخواهان را از بین برد ودرسال ۸۷۲ باامیرحسن بیك آق‌قوینلو (۱) که دشمن دیرینهٔ این‌خانواده بود جنگ کرده بدست او کشته شد.



بعداز قتل میرزا جهانشاه پسرش امیر حسینعلی شاه دفاین و خزاین و سپاهیان پدر را جمع کرده برای انتقام خون جهانشاه باابوسعید گورکان همدست شده برعلیه امیرحسن بیك اقدام‌نمود ولی‌چون‌دولت قراقوینلو بآخر رسیده بودفایدهٔ برایش حاصل نگشت‌ودر سال۸۷۳ درگذشت وبافوت اوسلسلهٔ ترکمانان قراقوینلو ازبین‌رفت.

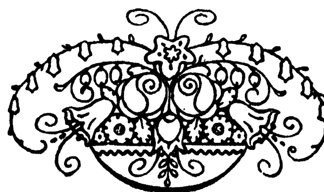
فهرست اسامی امرای قراقوینلو

«که‌بعداز قرامحمد بسلطنت رسیدند»

۱ - امیرقرایوسف‌پسرقرامحمد پسربیرام‌خواجه‌ترکمان	از	۸۰۹	تا	۸۲۳
۲ - امیر اسکندر پسر قرایوسف	»	۸۲۳	»	۸٤۰
۳ - میرزا جهانشاه پسر قرایوسف	»	۸٤۰	»	۸۷۲
٤ - امیر حسینعلی شاه پسر جهانشاه	»	۸۷۲	»	۸۷۳

---

۱ - این اسم‌را اینطورهم نوشته‌اند : اوزون حسن (حسن‌قددراز)شیخ حسن آق‌قوینلو



ترکان آق‌قو ینلو

۷۸۰-۹۰۸

این سلسله از عهد امیر تیمور گورکان صاحب قدرت و نفوذی شده بودند مؤسس دولت ایشان قراعثمان نام داشته که از طرف صاحبقران بحکومت ارمنستان و عراق عرب و بعضی شهرهای دیگر منصوب شده بود و بعداز امیر تیمور دستگاه سلطنتی برای خود ترتیب داد و شهردیار بکررا مرکز خود قرار داده از طرف مشرق باترکان قراقوینلو همسایه شدند و مشهورترین اینطایفه که بعداز قراعثمان بحکومت رسیدند نه‌نفر بودند از اینقرار :

امیرحسن بیك (۱) که مردی مدبّر و زیرك و شجاع بود و بر دو شهریار آخری قراقوینلو (میرزا جهانشاه و پسرش امیر حسینعلی شاه) غالب گشته سلسلهٔ آنها را ازمیان برد و بربیشتر شهر های آذربایجان و ولایات غربی صاحب نفوذ گشت و بعدالت و آبادی میلی وافر داشت و بخاندان شیخ صفی ارادت زیاد نشان میداد چنانکه خواهر خودرا بازدواج سلطان جنیددر آورد ودختر خویش **عالمشاه بگوم** رابرای سلطان حیدربن جنید عقدنمود (۲) و باینوسیله حشمت و شوکت اوروزافزون گشت تا آنکه درسال ۸۸۲ پس از دوازده سال استقلال مرد .

سلطان خلیل پسر امیر حسن بیك - این شخص در زمان حیاة پدرش حکومت فارس را داشت وبعداز پدر به تبریز آمده خود برمسند فرمانروائی نشست وبرادر خود سلطان یعقوب رابحکومت دیار بکر فرستادولی سلطان خلیل بواسطه بخالت و سوء تدبیری که داشت نتوانست امرا و ارکان دولت رابا خود متحد کند بلکه برعکس همه از دوراو پرا کنده شده بخدمت سلطان یعقوب رفتند این شخص هم پرچم مخالفت برضد برادر برافراشته بطرف تبریز روان شد ودرجنگی که درنزدیك تبریز

۱ ارزون حسن پسر امیرعلی پسرعثمان قتلغ بیك پسر حاجی بیك
۲ مادر شاه اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفویه همین زن می باشد

بین دو برادر اتفاق افتاد سلطان خلیل کشته شد و مدت سلطنش ششماه بطول انجامید

سلطان یعقوب پس از آنکه بر برادر ظفر یافت بشوکت تمام وارد تبریز شده بعدل و انصاف رفتار کرد و در رواج مذهب اسلام سعی بسیار نمود و در آخر زندگانی نسبت بسلطان حیدرصفوی تغییر عقیده داده لشکربکمك شیروانشاه برضد حیدرفرستاده باین ترتیب سلطان حیدر کشته شد ودو پسر او یعنی ابراهیم واسمعیل را در قلعهٔ استخر محبوس گردانید مدت سلطنت یعقوب سیزده سال و کسری و فوتش در ۸۹۶ اتفاق افتاد .

سلطان بایسنقر پسر سلطان یعقوب بعد از پدر بنا بمصلحت عده ای از امرا بحکومت رسید و با مسیح میرزا پسر امیر حسن بیك و یك نفر دیگر از خویشان خود جنگ کرده هردورا بقتل رساند ولی بعداً بارستم بیك نوهٔ امیرحسن جنگ کرده شکست خورد سپس بشیروان رفته از پدر زن خود شیرو انشاه کمك گرفته به تبریز برگشت رستم بیك هم پسران حیدر را از حبس نجاة داده سلطان علی پسر بزرگتر حیدر را بجنگ بایسنقر فرستاد و در جنگی مختصر بایسنقر کشته شد مدت حکومتش یك سال و هشت ماه طول کشید .

رستم بیك همین که بر بایسنقر غلبه یافت توهمی از سلطانعلی بر خاطر گذراند باین جهت اورا در فاصله بین اردبیل و تبریز در سال ۸۹۸ کشت وخودش هم در سال ۹۰۳ بحکم احمد پادشاه بقتل رسید .

احمد پادشاه ـ که در اوان جوانی از قراباغ فرار کرده نزدپادشاه عثمانی بآسیای صغیر رفت و یکی از دختران اورا بازدواج خود در آورد و پس از مدتی بکمك سلطان عثمانی بآذربایجان آمده برپسرعم خود غلبه یافته باستقلال وارد تبریز شد و با مردم بعدالت رفتار کرد ولی پس از چندی در جنگ با کسان خود کشته شد مدت حکومتش ششماه .

میرزا محمد نوهٔ امیر حسن بیك بعد از احمد پادشاه صاحب نفوذ شده از مرکز خود شهر یزد به تبریز آمد و در سال ۹۰۴ در جنگ با سلطان مراد جام نا مرادی نوشید مدت حکومتش یکسال بود .

الوندمیرزا که پس از قتل احمد پادشاه بدیاربکرفرار کرده‌بود در آنجا صاحب نفوذ شده بآذربایجان بر گشت و بدون زحمت با سلطان مرادصلح کرده به‌تبریزواردشد ولی در همین ایام شاه اسمعیل صفوی صاحب نفوذ شده بآذربایجان روی آورد و پس از آنکه قریب بیست هزار نفر از سپاهیان الوند میرزارا کشت خود اورا بطرف ارزنجان فراری نمود و پس ازچندی‌در همین شهرمرد وبا مرگ‌او تقریباً سلسلهٔ آق‌قوینلوازبین میرود.

آخرین امیر آق‌قوینلو سلطان یعقوب میباشدکه حکومت فارس و عراق و خوزستان را داشت و باهفتاد هزار سپاه بجنگ شاه اسمعیل صفوی آمد ولی شکست یافته از ایران خارج شده ببغداد رفت و از آنجا هم بخدمت سلطان سلیم پادشاه عثمانی رفته پس از مدتی در سال ۹۲۰ درگذشت.

فهرست اسامی امراء آق قوینلو

«که بعد از قرا عثمان بسلطنت رسیدند»

۱- ابوالنصرحسن‌بیک‌پسرامیرعلی‌پسرقراعثمان‌پسرحاجی‌بیک‌از	۸۷۰	تا ۸۸۲
۲- سلطان خلیل پسر حسن بیک	« ۸۸۲	« شش‌ماه
۳- سلطان یعقوب پسر امیر حسن	« ۸۸۳	« ۸۹۶
٤- سلطان بایسنقر پسر سلطان یعقوب	« ۸۹۶	« هشتماه
۵- رستم بیک پسر مقصود بیک پسر امیر حسن	« ۸۹۷	« ۹۰۳
٦- احمد پادشاه پسر محمد پسر امیر حسن	« ۹۰۳	« ششماه
۷- میرزا محمد پسر یوسف بیک پسر امیر حسن	« ۹۰۳	« ۹۰٤
۸- الوند میرزا پسر یوسف بیک	« ۹۰٤	« ۹۰۷
۹- سلطان مراد پسر سلطان یعقوب	« ۹۰۷	«

مدت‌سلطنتش‌یک‌سال و تاریخ وفاتش «۹۲۰»

فصل ششم

تمدن و معارف و صنایع در عصر استیلای تیموریان

پس از آنکه دوره استیلای مغول از ایران برچیده شد و زمان استقلال تیموریان رسید بار دیگر بقیهٔ تمدن و علوم و ادبیاتی که از دورهٔ پیش باقی مانده بود از بین رفت.

امیر تیمور میخواست نظر بدی را که مردم بچنگیز خان داشته باو نداشته باشند و از طرفی قتل و غارت را مانند چنگیز تعقیب کند این بود که مذهب را روپوش اعمال زشت خود قرار داده بود. امیر تیمور بمانند چنگیز بلکه سخت‌تر مردم ستمدیدهٔ ایران را قتل عام کرد و شهرها را از فضلا خالی نمود و در عبور و مرور خود از شهر ها صدمات زیاد بمردم ایران وارد گرداند و دارالعلم های مختصری راهم که باقیمانده بود (مانند فارس و هندوستان غربی و آسیای صغیر) ازبین برد و آخرین رمق را از مردم گرفت.

تیمور علم را دستخوش سیاست کرد در صورتی که چنگیز از این عقیده پیروی نکرده بود و خاندان تیمور علما را وسیلهٔ نشر سیاست خود قرار داده بودند. محتسبی و تعصب خشک نسبت بمذهب بیشتر سبب از بین رفتن افکار علمی و ادبی ایرانیان گشت باین ترتیب که ازعبارات منطقی و فلسفی و علمی آنان جزیك مشت الفاظ بی‌معنی چیزی دیگر مفهوم نمیشود و چنانکه اگر چند نفری را هم که ازدوره‌های پیش باقیمانده بودند استثناء کنیم دیگر شاعر و عالم بزرگی در این عصر نمی‌بینیم پس باین جهات در دوره استیلای تیموری بار دیگر بقیهٔ علوم و ادبیاتی که از زمان مغول باقیمانده بود دستخوش افکار یك مشت مردمان متعصب خشك مغز گردید و در حقیقت بشرحی که در بخش اول یاد آور شدیم نتیجهٔ تخمی را که در دوره مغول و تیمور پاشیده شد در زمان صفویه و ادوار بعدازآن که منتهای انحطاط و پستی ادبیات و علوم زبان پارسی میباشد برداشته شد اینك مختصراً شرح حال بزرگان هرقسمت را بترتیب زمان نام میبریم.

نویسندگان و شعرا

حافظ - شمس الدین محمد حافظ در شیراز متولد شد و در غزل سبك تازه ای ایجاد کرده و او در جمیع علوم عصر خود مهارت داشته مخصوصاً در علوم ادب و عربی و فنون فلسفه و عرفان استاد بوده‌وقرآن را ازبر داشته باین جهت‌او را حافظ می گفتند .

ظهور حافظ در زمان سلاطین آل‌مظفر است‌و شاه‌شجاع و شاه مظفر وشاه منصور را در اشعار خود مدح کرده‌واز لشکرکشی امیرتیموربشیراز بترکان سمرقندی اشاره میکنند وفات حافظ را باکثریت اقوال سال ۷۹۱ دانسته و(خاك مصلی)را مدفن وماده تاریخ وی‌میدانند دیوانش معروف ودردسترس خواص‌و عوام میباشد .

مغربی ۷۴۹ - ۸۰۹ - مولانامحمدشیرین مشهور بمغربی‌دربغداد بسرمی‌برده و درسال ۷۹۵ از طرف سلطان احمد جلایر برسالت پیش امیرتیمور آمده وفاتش بسال ۸۰۹ میباشد دیوان اشعارش معروف است .

دیگر از شعرا امیرقاسم انوار که‌درزمان میرزا شاهرخ میزیسته از آثارش یکی دیوان قصائد و غزلیات دیگر مثنوی انیس العاشقین تاریخ وفاتش سال ۸۳۷ میباشد .

کاتبی نیشابوری وفاتش در۸۹۳ - نامش محمد پسر عبدالله از شعرای زمان میرزا شاهرخ و میرزا بایسنغر میباشددر مثنوی و سایر قسمتهای شعر رسالات زیاد دارد وفاتش در۸۹۳ دراسترآباد اتفاق افتاد .

دیگر از شعرای هراة که در خدمت میرزا شاهرخ بوده **محمودعارفی** و **امیرشاهی** و **علی بدر** میباشد و این آخری قصیده‌ای جهت شاهرخ گفته که مطلعش این است :

ای‌زمهر رخ‌تو ماه منور گشته　　　عالم از نکهت زلف تومعطر گشته
خط مشکین توبر صفحهٔ کافورعذار　　　آیت‌حسن جمال‌است مقرر گشته

حسن‌شاه - از شعرای زمان سلطان محمد پسر میرزا بایسنقر و سلطان

حسین میرزا بایقرا میباشد درشعر دستی قوی داشته خصوصاً درهزل ومطایبه استاد بوده (۱) مدت عمرش زیاده ازصدسال تاریخ وفاتش ۹۰۵ میباشد .

نورالدین عبدالرحمن جامی
(۸۱۷-۸۹۸)

نورالدین عبدالرحمن در۲۳ شعبان۸۱۷ در قصبهٔ خرگرد از توابع جام بدنیا آمده و پس از گذشتن مراحل کوچکی بتحصیل علوم پرداخته وبعداز اتمام کلیه تحصیلات از ادب و فقه و فلسفه به تفسیر برتصوف راغب گردیده و از شعرای زمان میرزا ابوالقاسم بابر و ابوسعید گورکان و سلطان حسین میرزا بایقرا میباشد ر درزمان سلطان ابوسعید بترتیب قسمت اول دیوان خود همت گماشته و با امیرعلیشیر روابط دوستی داشته ودر کتاب خود اورا مدح کرده وفاتش در روز جمعه ۱۸ محرم سال ۸۹۸ اتفاق افتاده .

از نویسندگان دورهٔ تیموری یکی نجم الدین طارمی که در فن انشاء و املاء مهارت داشته وبامر میرزا میرانشاه الکامل التواریخ ابن اثیر را باانشائی روان از عربی بفارسی ترجمه کرده .

شرف الدین عبدالقهار - برادر کمال الدین عبدالرزاق صاحب مطلع-السعدین در فن انشاءِ و سیاق و اکسیر دست داشته ودر سال ۸۶۹ در هراة فوت کرد .

علاء الدوله علی قوشچی -- از فضلاءِ و حکما زمان میرزا شاهرخ است و از اوان طفولیت بخدمت میرزا الغ بیك رسیده و بتوسط این پادشاه درجات عالیه علم رادرك کرده وبواسطهٔ خصوصیتی که سلطان باعلاءِ الدوله داشت گاهی جانور بردستش می نشاند بنابر آن بقوشچی معروف شداز تصنیفاتش شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی

---

۱ در باره او چنین می نویسند که روزی جهت ترویج روح یکی از شاهزادگان که مرده بود آشی ترتیب دادند و حسن شاه موقعی رسید که آش را تمام کرده بودند در خطاب به امیر علیشیر این رباعی را گفت

دیر آمدم و ز غصه و غم خوردن — دانم به یقین که جان نخواهم بردن
یك آش دگر برای من فکر کنید — کز غصه این آش بخواهم مردن

میباشد وفاتش دربلاد روم اتفاق افتاد .

امیر برهان الدین عطاءالله که در ابتـدای جوانی از منشأ و مولد خود نیشابور بهرات رفت وبه‌بیشتر ازعلوم‌قدیمه آگاه شد ودر مدارس آنجا بتدریس مشغول گردید و رسالات متعدد از او درقافیه و صنایع و بدایع شعری باقیمانده در شعر هم دست داشته .

غیراز شعرای فوق که شرح آنها باختصار گذشت یك عدهٔ دیگری هم بودند که بواسطهٔ طول کلام و خارج شدن از موضوع بحث ما تنها بذکر نام بعضی از آنها اکتفا میکنیم از اینقرار : **شیخ آذری** - **خواجه عصمةالله بخارائی** کـه‌در اشعار خود از امیر خسرو دهلوی پیروی کرده

محمد بن حسام الدین متوفی در ۸۹۳ صاحب کتاب خاورنامه بروزن شاهنامه - **یحیی سبیك** ازشعرا و نثر نویسان زمان میرزا شاهرخ - **خیالی و بدخشی** از شعرای زمان میرزا الغ‌بیك **سید کمال کجکولی** ازشعرای زمان ابوسعید گورکان و سلطان حسین میرزا که بقول مشهور صد هزار بیت برشته نظم درآورده **ریاضی** و **فخر الدین** و **نظام الدین استرابادی** هرسه ازشعرای زمان سلطان حسین‌میرزا بایقرا میباشند .

علماو عرفاو حکما

عبدالله پسر لسان الدین محمد از حکما و منجمان زمان امیر تیمور بوده و درقسمت زیج ازاستادان آن عصر بشمار میرود

بعداز امیر تیمور گورکان بواسطهٔ علاقه‌ای که میرزا الغ‌بیك نسبت بعلم‌وفضل و جلب دانشمندان داشت دربارش بیشتر از سایر اولاد های تیمور مجمع فضلا و دانشمندان گردیدوچون خودش هم‌ازعلوم‌ریاضی مطلع‌بودبااین‌جهه‌شهر سمرقندمرکزی برای اینگونه مردمان گشت از آنجمله **مولانا غیاث الدین جمشید** که در علم هیأت و ریاضی و فن نجوم استاد بوده و در وقتیکه میرزا الغ بیك به‌بنای رصد مشغول بود غیاث‌الدین باتفاق **معین الدین کاشی** و **صلاح الدین موسی** مشهور به قاضی زاده باین مهم پرداخت .

کمال الدین حسین واعظ وفاتش در ۹۱۰ ـ کمال الدین در تمام علوم متداولهٔ آنعصر خصوصاً در نجوم وانشاء و وعظ مهارت داشته و با صوتی دلکش تمام ایام هفته را بوعظ مشغول بوده وفاتش درسال ۹۱۰ میباشد از تصنیفاتش جواهر التفسیر ـ مواهب علیه ـ روضة الشهدا ـ انوارالسهیلی ـ مخزن الانشاء ـ اخلاق المحسنین

امیر مرتاض در حکمت و ریاضی استاد بوده و در سایر علوم هم دست داشته و در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا و ایام دولت محمدخان شیبانی درمدرسه نظامیه هرات بتدریس مشغول بوده .

فصیح الدین محمد النظامی درعلوم معقول ومنقول و ریاضی وحکمت استاد بوده و در مدرسه غیاثیه وبدیعیه هرات تدریس میکرده وفاتش در ۹۱۹ میباشد

دیگر از علما شمس الدین محمد پسر محمدالجزری از تصنیفاتش تصحیح المصابیح وفاتش در شیراز بسال ۸۳۳ میباشد

از اطبای معروف دورهٔ تیموری عبارتند : **قطب الدین نسفی** ـ **قطب الدین محمد آدم** ـ **نظام الدین عبدالحی** ـ دیگر از اطباء **میر اسلام غزالی** از اولاد های حجة الاسلام امام محمد غزّالی بوده که در علم طب و حکمت مهارت داشته و در نظم اشعار و قصائد کمال بلاغت بجای میآورده

نفیس از اطباء زمان میرزا اُلغ بیك میباشد و از مؤلفاتش شرح موجز و شرح اسباب و علامات ابوعلی سینا است

امیر نورالدین نعمت الله ولی وفاتش در ۸۳٤ ـ امیر نورالدین ازپیشوایان سادات عرب وعجم بود ودر میدان اظهار کرامات وخوارق عادات ازتمامی دانشمندان گوی سبقت میربود سلاطین و امرا وحکام زمان نسبت باو ارادت زیادنشان میدادند دیوان او معروف خواص و عوام میباشد وفاتش درقریه ماهان کرمان دربیست وپنجم ماه رجب سال ۸۳٤ است(۱)

---

۱ امیر نعمت‌الله درموقع مرگ این ابیات را گفته

نعمت‌الله جان بجانان داد و رفت — بر در میخانه مست افتاد و رفت
کلّ شیی هالك الاّ وجهه — خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید — زنده‌دل درعشق او جان دادورفت
نعمت الله دوستان یادش کنید — تا مینداری که رفت ازیاد رفت

کمال الدین حسین خوارزمی که در علم فقه و اصول و کلام استاد بوده و در شعر هم دست داشته و کتاب مثنوی مولانا جلال الدین رومی را شرح کرده وفاتش در سال ۸۳۰ و مقبره اش در خوارزم میباشد

خواجه ابو الوفاء خوارزمی – در علم توحید و معقول و شعر دست داشته و چند رساله از خود باقی گذارده وفاتش در ۸۳۵ در خوارزم اتفاق افتاده

سیف الدین احمد از اولاد های خواجه سعد الدین محمد بن مسعود تفتازانی میباشد و در علم تفسیر و حدیث و فقه و سایر فنون معقول و منقول استاد بوده و بعضی رسالات از خود باقی گذارده .

خواجه عماد الدین عبد العزیز - مشهور به مولانازاده ابهری تبحرش در حدیث و فقه بوده و اواخر عمر را در هندوستان بسر برده است .

کمال الدین مسعود شیروانی در علم کلام و منطق و حکمت استاد بوده و در مدرسهٔ گوهر شاد آغا در شهر هرات بتدریس مشغول بوده و رسالات متعدد از خود گذارده از آنجمله حاشیه شرح حکمت العین وفاتش در ۹۰۵ است.

تاریخ نویسان

نظام الدین شامی – معروف به شیث غازانی از تاریخ نویسان دوره امیر تیمور است و بیشتر وقایع ایام زندگانی صاحبقران را در کتاب تاریخ خود شرح داده در مطلع السعدین نوشته شده اول دفعه که امیر تیمور ببغداد لشکر کشید وسلطان احمد جلایر را منهزم گردانید اولین کسی که بخدمت صاحبقران آمد نظام الدین شامی بود باین جهت در نزد تیمور صاحب مقام شد و تا آخر عمر ملازم درگاه او بوده است .

حافظ ابرو وفاتش در شوال ۸۳۴ نور الدین لطف الله مشهور بحافظ ابرو در شهر هرات بدنیا آمده و ابتدای زندگانی و تحصیلات خود را در همدان انجام داده و از نویسندگان و مؤلفین زمان امیر تیمور گورکان میباشد و صاحبقران

نسبت باین فاضل با کمال احترام رفتار میکرده و بعد از امیر گورکانی بخدمت میرزا شاهرخ و میرزا بایسنقر آمده و **زبدةالتواریخ بایسنقری** را که مشتمل بر تاریخ عمومی عالم است از ابتدای عالم تاسال ۸۲۹ در آن کتاب نوشته وفاتش درشهرزنجان درشوال سال ۸۳٤ می باشد.

شرف الدین علی یزدی از فضلاء ونویسندگان قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم می باشد درعلوم متداوله آن زمان دست داشته و صاحب تاریخ حبیب السیر که معاصربا او بوده باتفاق صاحب تذکره دولتشاه اورا ازاشرف فضلا والطف علماءدوران دانسته‌اند شرف‌الدین همواره‌درعراق وفارس میزیسته‌و نزد ابراهیم سلطان‌حاکم فارس (۸۱٦-۸۳۸) معزز ومحترم بوده وبخواهش این شخص در مدت چهارسال بتدوین کتاب تاریخ خود «ظفرنامه» مشغول بوده تاآنکه آن را درسال ۸۲۸ موافق حساب **صنف فی شیراز** تمام کرده‌تاریخ ظفرنامه از شاهکار های‌ادبیات قرن‌نهم‌است اگرچه بیشتر از اصطلاحات دربار تیموری است ولی عبارات منشیانه و لطائف ادبی در آن زیاد است [و از منابعی‌است که مؤلف برای‌تدوین کتاب‌خود «بخش‌دوم» از آن استفاده کرده]

دیگر از تألیفاتش **شرح‌قصیده برده و رساله کنه‌المراد** در علم وفق اعداد و **رساله حلل مطرز** در علم معما ونغز - شرف الدین در شعر فارسی هم‌دست داشته و مثنویات وقصائد و رباعیات از او مانده است که درضمن تاریخ ظفرنامه خویش اغلب آنها را بمناسبت موضوع گنجانده وفاتش در تفت یزد درسال ۸۳٤ در خانقاهی که مسکنش بود اتفاق افتاده وهمانجا مدفون است.

کمال‌الدین عبدالرزاق (۸۱٦ - ۸۸۷) - کمال الدین‌عبدالرزاق پسر جلال الدین اسحق که دردوازدهم شعبان سال ۸۱٦ در هرات متولد شده پدر کمال الدین از بزرگان زمان امیرتیمور و بمنصب قضا و پیش‌نمازی اوقات‌میگذرانده بعد از فوت پدر در سال ۸٤۱، شرحی بر رسالهٔ قاضی عضدالدین ایجی که در معانی حروف و اسم اشاره بود نوشت‌ودیباچهٔ آن را بنام میرزا شاهرخ گرداند بعد از شاهرخ بخدمت میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله و میرز ابوالقاسم بابر و سلطان

حسین میرزا رسیدو درسال ۸٦۷ بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت وباین مقام باقی بود تـا آنکه درجمادی‌الاخرسال ۸۸۷ مرد ازآثارش کتاب مطلع السعدین در تاریخ از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تاقتل میرزا سلطان ابوسعید گورکان.

میرخواند (۸۳۷ — ۹۰۳) ـ نامش محمد پسربزرگترسید برهان‌الدین خاوند شاه که سلسلهٔ آباء و اجداد شان بزیدن امام زین‌العابدین منتهی میشود در سال ۸۳۷ متولد و در علوم معقول و منقول و صنعت انشاء وفن تاریخ استادبوده در اواخر ایام حیات مدت یکسال انزوا اختیار کرده و در دوم ذی‌قعده سال ۹۰۳ در سن ٦٦ سالگی وفات یافته از مهمترین آثارش کتابی است در تاریخ عمومی بنام **روضة‌الصفا** از ابتدای عالم تا زمان ابوسعید گورکان درهفت جلد (۱)

معین‌الدین محمداسفزاری ازنویسندگان و خطاطان زمان سلطان حسین میرزا بایقرا می‌باشد و در خط تعلیق استاد بوده و در فن تاریخ هم دست داشته از جمله مؤلفاتش تاریخ هرات و رساله‌ای درمنشأت وفرامین ونوشتجات عصرخود میباشد.

خواند میر وفاتش در ۹٤۲ ـ غیاث الدین همام الدین نبیرهٔ دختری امیر خواند مؤلف روضة الصفا اصلا شیرازی بوده و درهرات نشو ونما یافته ودرصنعت انشاء وفن تاریخ سرآمد اقران بوده وازجمله تألیفاتش **خلاصة‌الاخبار** و **اخبار الاخیار** و **منتخب التاریخ وصاف** و **مکارم الاخلاق** و **ماثر الملوك** و **دستور الوزراء** و **حبیب السیر** می‌باشد.

تاریخ حبیب السیر که در تاریخ عمومی ازابتدای عالم تاسلطنت شاه اسمعیل صفوی نوشته شده مشتمل است برسه جلد دردو کتاب که هرجلد دارای چهارجزو است و درحقیقت دوازده مجلد است.

در سال ۹۲۷ خواندمیر کتاب تاریخ حبیب‌السیر راشروع کردوجلد سوم آن را درسال ۹۳۰ باتمام رسانده این جلد از کتاب بخط خود مؤلف بوده و در

(۱) « درزمان ناصرالدین شاه رضا قلیخان هدایت بامر پادشاه قاجار سه جلد دیگر تا زمان خود تألیف نموده بآخر آن افزود و تاریخ روضة الصفا را در تهران در سال ۱۲۷٤ در ده جلد تجدید چاپ نمودند ».

اواسط سال ۹۳۳ از هرات بقندهار رفته و در اینشهر باتمام جلد اول همت گماشته و در دهم جمادی‌الثانی سال ۹۳۴ بهندوستان مسافرت کرده و در روز شنبه چهارم محرم سال ۹۳۵ در آگرا بخدمت ظهیرالدین محمد بابر رسیده و جلد دوم را در سفر بنگاله بپایان رسانده و درسال ۹۴۲ وفات یافته وبنابروصیت او را در دهلی دفن کردند. [کتاب حبیب السیر ازمنابعی است که مؤلف برای تدوین کتاب خود ازآن استفاده نموده]

خطاطان و نقاشان

خواجه‌عبدالقادرگوینده درانواع فضایل دست داشته و در علم موسیقی و شعر وخط بغایت ماهر بوده و آوازی خوش داشته ابتدا در بغداد نزد سلطان‌احمد جلایر بوده بعداً بخدمت امیرتیمور و پسرانش میرانشاه و میرزا شاهرخ در آمده تا آنکه در ۸۳۸ بمرض طاعون مرده.

شمس‌الدین‌هروی در حسن خط بمرتبه ای ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد و خطاطان این معنی را قبول کردند.

جعفر تبریزی در انواع خطوط بحد کمال دست داشته خصوصاً در نسخ تعلیق و از شاگردان او مولانا اظهر و شهاب الدین عبدالله آشپز و شیخ محمود (که هرسه در خط یاقوت زمان خود بودند) می باشند.

مولاناسیمی ــ اصلا نیشابوری از انواع فضایل مثل شعر و معما وانشاء و خط بهره ای تمام داشت (۱) و در خدمت میرزا شاهرخ و پسران او میزیسته و در

(۱) و بواسطهٔ علت جوع طعام بسیار میل می‌نمود و این حکایت بدو منصوب است که شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من خرما می‌تواند بخورد دیگری رد کرد وباهم بسر مبلغی شرط بسته بیست من خرما برای سیمی بردند ازاتفاق درآنروز مولانا مریض بوده وضعفی تمام یافته بود و چون سبب آمدن آن دونفر را معلوم کرد گفت خرما ها را نزدیك رختخواب من بگذارید تا به بینم مهم بکجا میرسد چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون آورده مشت مشت خرما هارا خورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که بادانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما را بادانه نمیخورد گفت من همه را بادانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود.
(حبیب السیر ص ۱۷۴ جزو سوم از جلد سوم)

یك روز دوهزار بیت بنظم درآورده نوشت و این بیت را گفت :

یك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت   سیمی دوهزار بیت گفت و نبشت

عبدالحی منشی درخط تعلیق سرآمد خوش نویسان بوده ودرزمان ابوسعید گورکان صاحب دیوان انشاء بوده وبعد ها بخدمت امیرحسن بیك آق قوینلو

سید غیاث‌الدین فضل الله رادکانی ومعین‌الدین فراهی و معین‌الدین محمد اسفزاری - سلطان‌علی مشهدی - مجنون - سلطان محمد خندان هم از خطاطان بوده اند .

ازنقاشان معروف دورهٔ تیموری .

حاجی محمد نقاش ـ در فن تذهیب و تصویر مهارت تمام داشت و بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه برصحایف روزگار تحریر می‌نمود و زمانی هم بدرست کردن چینی فغفوری همت گماشت ومدتی هم تاسال ۹۰۴ کتابدارامیر علیشیر بود و بعد ها بهمراهی بدیع الزمان میرزا بهرات رفت و در ابتدای استیلای محمد خان شیبانی درگذشت .

خواجه میرك نقاش ازاستادان فن‌تذهیب‌وتصویر بود وا کثر کتیبه‌های عمارات هرات بخط او میباشد وفاتش زمان تسلط محمد خان شیبانی بر خراسان اتفاق افتاده .

کمال‌الدین بهزاد از اساتید فن نقاشی و در این صنعت سرآمد نقاشان عصر تیموری بوده و از ابتدا بخدمت امیر علیشیر رسیده و بواسطهٔ حسن تربیت او در فن نقاشی باین مرتبه ترقی‌نموده و سلطان حسین میرزا نسبت باو اکرام واحترام زیاد می‌نموده است .



بخش سوم

صفویه

فصل اول

نسب صفویه تا زمان شاه اسمعیل

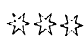
شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۴۵) - شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحق (۱) پسر شیخ امین الدین جبرائیل . در اوان کوچکی بکسب کمالات و تبحر در علوم دینی و عقلی پیوسته روزگار خودرا بریاضت میگذرانده : روز ها را بدرك اسرار حقایق و معارف مشغول بوده و شبها را بعبادت وزهد میپرداخته وپس ازآنکه چندین نوبت خوابهای غریب دیدکه هر یك دلالت بربلندی مقام خود وخانواده‌اش می‌نمود آتش محبت الهی در خاطرش زبانه کشیده طالب مرشدی کامل گشت و پای درطریق جست وجو نهاده ببهانهٔ ملاقات برادر خویش صلاح‌الدین رشیدکه درشیراز درکمال اعتبار بسر می‌برد از مادر خود اجازه سفر فارس را گرفت و پیاده خود را بشیراز رسانده در خانقاه شیخ ابوعبدالله خفیف وارد شد هر چند برادرش خواست اورا بخانهٔ خود ببرد نپذیرفت ودر این شهر بخدمت شیخ مصلح‌الدین سعدی وبسیاری از مقربان بارگاه احدی رسید و براهنمائی امیر عبدالله فارسی که از عرفای شیراز بود متوجه خانقاه شیخ زاهد گیلانی گردید باین جهت از شیراز باردبیل برگشت‌وپس از چهار سال همراه کاروانان از آنجا بگیلان آمده در ماه رمضان بخانقاه شیخ زاهد فرود آمد (این شخص و بعضی دیگر از عرفا سلسلهٔ خود را بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب میرسانند) و در اثر تربیت این شخص صاحب مقامات و درجات عالی‌گردید تا بحدی که شیخ زاهد دختر خود « فاطمه » را باو داد و بعد از خودش هم مقام ارشاد را باو واگذاشت (۲) وتمامی مریدان هم این وصیت را قبول کردند وشیخ هم در زمان حیاة از شیخ زاهد اجازه گرفته باردبیل رفت وچند بار هم طرفین بمقر

۱- که تا بیست و یك پشت نسبش باامام موسی کاظم میرسد .

۲ - چو الطاف الهی شامل تست   ظهور نور عرفان از دل تست
گشادم پیش تو اسرار دین را   بتو دادم همه گنج یقین را

یکدیگر میآمدند تا آنکه شیخ زاهد مرد و شیخ صفی الدین در طریق ارشاد جانشین او گردید .

پس از شیخ زاهد مریدان همگی در سلک اطاعت شیخ صفی در آمدند و اردبیل خانقاه آنان گردید تا آنکه پس از چندی شیخ صفی سخت مریض شد و پسر خویش شیخ صدر الدین موسی (نوهٔ دختری شیخ زاهد گیلانی)را بمنصب ارشاد سر افراز نمود و در روز دو شنبه دوازدهم محرم سال ۷۳۵ جهان فانی را بدرود گفت (و بنا بوصیت شیخ زاهد و شیخ صفی اورا در اردبیل در محلی که خانقاهش بود بخاك سپردند بدین جهت مقابر سلاطین اولی صفویه برای پیروی از مرشد خود در اردبیل در همان خانقاه میباشد) .



بعد از شیخ صفی الدین پسرش شیخ صدر الدین موسی جانشین پدر گشت و تمامی مریدان مقام ارشاد اورا پذیرفتند و با ملك اشرف چوپانی معاصر بود این امیر ابتدا نسبت بشیخ باحترام تمام رفتار میکرد ولی بعداً شیخ را در تبریز بحبس انداخت تا آنکه خوابی دید و اورا از زندان خارج ساخته پس از پوزش زیاد با احترام تمام اورا بمقر سابقش اردبیل فرستاد ولی دو باره ملك اشرف قصد نابود کردن شیخ را نمود چون شیخ صدر الدین آگاه شد از اردبیل بگیلان آمد تا آنکه جانی بیك خان پادشاه دشت قبچاق بآذربایجان حمله نموده آنجا را متصرف شد و ملك اشرف را بحبس انداخت (تا در سال ۷۵۸ بقتل رساند)و شیخ صدر الدین را هم باحترام از گیلان باردبیل آورده بمنصب سابقش گماشت و شیخ هم در اردبیل پس از چندی زندگانی پسر بزرگتر خود شیخ خواجه علی را قائم مقام ساخته وفات یافت .

بعد از شیخ صدر الدین پسرش سلطانعلی (ملقب بسلطانعلی سیاه پوش) جانشین پدر گردید و در اواخر ایام زندگانی با پسرش شیخ ابراهیم بحج رفت و در باز گشت از سفر در بین راه مریض شده در سال ۸۳۲ مرد و پسر خود را جانشین قرار داد .

شیخ ابراهیم بعد از فوت پدر باردبیل آمده بر سجادهٔ امامت نشست و یك چندی باین حال روزگار میگذراند و پسر خود سلطان جنید را جانشین گردانده وفات یافت .

سلطان جنید - پس از شیخ ابراهیم پسرش سلطان جنید جانشین او گردید و در اردبیل بقدری مریدان دور او جمع شدند که میرزا جهانشاه ترکمان قرا قوینلو از قوت او وحشت کرده اورا مجبور بمسافرت نمود و سلطان جنید هم بدیار بکر رفت و امیر حسن بیك (مؤسس طایفهٔ ترکان آق قوینلو) هم از موقع استفاده کرده مقدم اورا گرامی داشت وخواهر خود« خدیجه » را بازدواج او درآورده پس ازمدتی سلطان جنید از دیاربکر بمقر سابق خود اردبیل آمد و چون کثرت مریدان را در اطراف خود مشاهده کرد هوس پادشاهی در خاطرش خطور نمود باین جهت پس از جمع سپاه بطرف شیروان رفته باشیروانشاه بجنگ پرداخت ولی شکست یافته گرفتار شد و در سال ۸۶۰ بامر شیروانشاه بقتل رسید .

سلطان حیدر - پسر بزرگتر سلطان جنید و خواهر زادهٔ امیر حسن بیك آق قوینلو بود و از ابتدا خیال سلطنت و ارشاد را در دماغ خود می پروراند «وجهت خود تاجی قرمز رنك تهیه کرده بود که بسر میگذاشت و دوستان و یاران خود را هم از آن تاج میداد باین سبب ایندسته بعدها به قزلباش موسوم شدند » درابتدای سلطنتش میرزا جهانشاه قرا قوینلو که دشمن این خاندان بود در سال ۸۷۲ بدست امیر حسن بیك کشته شد چون امیر حسن بیك برمیرزا جهانشاه ترکمان و ابوسعید گورکان ظفر یافت و تمامی نواحی عراقین و آذربایجان را متصرف شد بواسطهٔ حسن عقیده دختر خود حلیمه‌بیگی آغا را بسلطان حیدر داد (پسر عم و دختر دائی) و چون در سال ۸۸۲ خود امیر حسن بیك در گذشت پسرانش سلطان خلیل و سلطان یعقوب بترتیبی که در بخش دوم ذکر شد یکی بعد از دیگری بسلطنت رسیدند و سلطان حیدر را از دختر حسن بیك در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سال ۸۹۲ پسری متولد شد و اورا اسمعیل نام نهادند سلطان یعقوب با وجود آنکه با

سلطان حیدر منسوب بود از اورنجیده در صدد اذیتش بر آمد وحیدرهم بناچارعزیمت یورش بداغستان و گرجستان و جنك با شیروانشاه پسرسلطان خلیل (جهت خونخواهی پدر خود) را نمود . شیروانشاه هم از سلطان یعقوب پسر امیر حسن بیك که دامادش بود کمك گرفته بر سلطان حیدر غلبه نمود و در آن اثنا سلطان حیدر در سال ۸۹۳ کشته شد از سلطان حیدر سه پسر باقیماند که مادر شان دختر امیر حسن بیك آق‌قوینلو بود بترتیب ذیل : سلطانعلی و اسمعیل و ابراهیم و سلطان یعقوب این سه نفر را در سال ۸۹۶ بفارس فرستاده در قلعهٔ استخر محبوس نمود و حاکم فارس منصور بیك پرناك درحفظ ونگاهداری آنها اهتمام تمام داشت .

بعد از سلطان یعقوب آق قوینلو بر سر جانشینی او مابین پسر و برادرش نزاع شد عاقبت پسرش بایسنقرغلبه یافته عم خودرا بقتل رساند ولی چندی بعدرستم میرزا (پسر مقصود بیك پسر امیر حسن‌بیك) بر بایسنقر ظفر یافت واورا بطرف شیروان فراری نمود . شیروانشاه هم که خال بایسنقر بود باو کمك داده بر ضد رستم میرزا اقدام نمودند .

میرزا رستم برای آنکه از شرّ بایسنقر آسوده شود سلطانعلی پسرسلطان حیدررابعد از چهار سال وششماه محبوسی در سال ۸۹۸ از حبس (قلعه استخر) نجاة داده به تبریز آورد و پس از آنکه سلطانعلی بآذربایجان رسید مریدان دور او جمع شده میرزا رستم هم برای آنکه از شرّ هر دو آسوده شود اورا (جهت خونخواهی سلطان حیدر) بجنك بایسنقر فرستاد ودر اثناء جنك بایسنقر کشته شد ومیرزا رستم سلطانعلی را باردبیل فرستاد و فوراً مریدان دور او جمع شدند و رستم بر او رشك برده در نزدیك اردبیل بقتال مشغول شدند ولی ظفر بر سپاه سلطانعلی دست داد و جانشینی خودرا به اسمعیل برادرش واگذاشت و یکدفعه‌دیگر هم باسپاهیان بایسنقر جنك کرده در سال ۹۰۰ کشته شد و اورا در اردبیل پهلوی مقبرهٔ شیخ صفی الدین دفن کردند و بعد از چهل روز دو برادر او اسمعیل و ابراهیم را برای حفاظت بگیلان آوردند .

فصل دوم

مقدمات ظهور شاه اسمعیل و فتح شیروان

شاهزاده اسمعیل درسن ۱۳ سالگی درسال ۹۰۵ هجری از گیلان (لاهیجان) باتفاق هفتاد نفر بخلخال واردبیل آمد ومادر پیرخودرا دیده با ۱۵۰۰ نفر ازصوفیان بقراباغ و گوگچه وار زنجان رفت و پس از تصرف این نواحی مریدان سلسلهٔ صفویه قریب ۷۰۰۰ نفر ازحدود شام ودیار بکر وسیواس بخدمت او آمدند وشاه اسمعیل بکمك این جماعت عزم تسخیر شیروان و محاربه با شروانشاه (فرخ یسار) قاتل پدر خود را نمود وبیرام بیك قرا قوینلورااز کنار رودخانه کر بخبرگیری بشیروان فرستاد و چون بازگشت گفت که فرخ یسار میگوید اگر اسمعیل پای در این ولایت نهد باو همان رسد که بجد و پدرش رسیده شاه اسمعیل فوراً از رودخانه کر بشماخی رفت و شروانشاه هم با ۲۰۰۰۰ سوار و چند هزار پیاده در حدود قلعهٔ گلستان بمقابله او آمد پس از مختصر جنگی عده ای زیاد از سپاه شیروان کشته شدند و شروانشاه هم در آن معرکه بقتل رسید و بقیه سپاه امان خواستند وشاه اسمعیل هم پس از ضبط خزائن و دفائن ملوك شیروان مدتی در محمود آباد شیروان بقشلاق مشغول بود که خبرهجوم الوند میرزا آق قوینلو را بنخجوان شنید .

سلطنت شاه اسمعیل

(۹۰۶-۹۳۰)

فتح تبریز وسرکوبی ترکان آق قوینلو در ۹۰۷ الوند میرزا آق قوینلو که درتبریز بتخت نشسته و تمام ولایات غربی ایران را در تصرف آورده بود یکی از سرداران خود (امیر عثمان موصلی) را جهت سرکوبی سید اسمعیل بنخجوان فرستاد ولی اینددسته موفق نشده امیر عثمان کشته شد وسپاهش فراری شدند .

الوند میرزا در غضب رفته با ۳۰۰۰۰ سپاه در سال ۹۰۷ بمقابله لشکر قزلباش درآمد سپاه قزلباش با آنکه بیش از هفت هزار نبودند برسپاه ترا کمه حمله برده جمعی را مقتول و بقیه هم متواری شدند و الوند میرزا هم بارزنجان فرار نمود و اسمعیل صفوی باشوکت تمام به تبریز وارد شده برسریرسلطنت وشهریاری جلوس نمود و خود را شاه اسمعیل نامیده ودستور داد که برفراز منابرخطبه بنام ائمهٔ اثنی‌عشر بخوانند و درروی سکه ها عبارت **لااله‌الاالله و محمداً رسول‌الله و علی‌ولی‌الله** نقش نمایند و پس از آن نام شاه را در آن بیاورند باین ترتیب مذهب شیعه که بکلی از بین رفته بود بار دیگر قوت گرفت و آشکارا درمساجد و منابر از مدایح و مناقب علی ابن ابیطـالب (ع) و اولاد او سخن میراندند باین ترتیب از سلسلهٔ صفویه که دوازده‌تن (۱) بپادشاهی رسیده ومدت دویست و پنجاه سال در ایـران سلطنت کرده اند بپیروی از دین اسلام و تقویت از ملت اثنی عشر قیام نمودند.

الوند میرزا پس از آنـکه از شاه اسمعیل شکست خورد بار دیگر تهیه قوا دیده در سال ۹۰۸ از راه ترکمانچای بارزنجان و ازآنجا بتبریز آمده بتعدی مشغول شد و همینکه خبر حرکت‌شاه‌اسمعیل‌را بطرف تبریزشنیدالوندمیرزا بناچار از اوجان بالوند همدان فرار کرد و از آنجا هم ببغداد و دیـار بکر رفت و در سال ۹۱۰ دراین محل اخیر مرد.



دیگر از مخالفین شاه اسمعیل سلطان مرادآق قوینلو بود که درنواحی عراق عجم و فارس و کرمـان و خوزستان نفوذ کامل داشت چون شکست الوند میرزا را شنید با ۷۰۰۰۰ هزار سوار بهمدان بجنگ باشاه اسمعیل آمد و سپاه پادشاه صفوی هم زیاده از ۱۲۰۰۰ نفر نبود پس از جنگی سخت قریب ده هزار نفر از آق قوینلو در معرکه بقتل رسیدند وشکست برقشونشان وارد آمده سلطان مراد هـم تاب مقاومت نیاورده بطرف شیراز فرار کرد باین ترتیب درسال ۹۰۸ فتح وظفر برسپاه

---

(۱) از آل صفی دوازده میر عظام
وان هشت محمد و سلیمان و صفی
حمزه است و حسین و دو سماعیل بنام
آنگاه سه عباس و دو طهماسب تمام

قزلباش دست داد و از آنجا جهت تعقیب سلطان مراد باصفهان و شیرازحرکت کردند ودرربیع الاول سال ۹۰۹ بار دیگر درشیرازسلطان مرادشکست خورده بطرف بغداد و حلب فرار کرد و باین ترتیب شاه اسمعیل ولایات عراق عجم و فارس وکرمان و خوزستان را بتصرف آورده آن سال را درشهر قم قشلاق نمود .

فتح ولایات شمالی - بعد از استیصال امرای آق قوینلو بعضی ازاین طایفه به حسن کیا (حکمران فیروز کوه و دماوند وخوار وورامین) پناهنده شدند او هم در خود استقلالی دیده بادوازده هزار سوار وپیاده برضد شاه اسمعیل قیام نمود پادشاه صفوی هم درآغاز بهارسال ۹۰۹ بطرف مازندران حرکت کرد وقلعهٔ فیروزکوه و گلخندان را بتصرف آورده متوجه قلعه استا که از قلاع محکم مازندران بود گردید و پس از ۳۵ روزمحاصره آخرالامر آنجارا بتصرف آورده بجزبر اهل قلم دیگر برهیچکس ابقاءنکردند(حسن بیك روملو مؤلف احسن التواریخ مینویسددراین یورش سی هزارکس ازمخالفین بقتل رسیدند) .

شاه اسمعیل بعد از آنکه نواحی مازندران را بتصرف آورد بکمك محمد حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا بایقرا باسترابادرفت و آنجا را گرفته باو واگذاشته ازآنجامتوجه لاهیجان گشت وپس ازدستگیری حاکم آنجا(میرزا علی کیا) سایر نواحی گیلان سر تسلیم پیش آوردند وشاه اسمعیل حکومت آنجا را بسلطان احمد(برادر محمدحسین میرزا) که از ملتزمین رکاب بود وا گذاشت .

پادشاه صفوی پس از سرکوبی حکام گیلان ومازندران واستراباد عازم ابرقو ویزد که در دست نمایندگان ترکمانان آق قوینلو بودشده پس ازیکماه محاصره بالاخره یزد را متصرف شده حاکم آنجا را دستگیر نموده بقتل رساندو از آنجا متوجه طبس (گلشن حالیه) گشت و پس ازسرکوبی حاکم آنجا ازراه اصفهان وسلطانیه دراواخر سال ۹۱۱ بآذربایجان برگشت .

وقایع سال ۹۱۳ و ۹۱٤ - چون شاه اسمعیل بآذربایجان وارد شد شنید که حاکم گرجستان (صارم) سربشورش برداشته باین جهت دسته ای ازسپاه خودرا مأمور سرکوبی او نمود سپاه قزلباش هم صارم و پسر و برادرش را دستگیر نموده

بقتل رساندند .

در اوایل سال ۹۱۳ شاه اسمعیل متوجه دیار بکر که در دست سلطان مراد آق‌قوینلو بود گردید [این شخص بکمك علاءالدوله ذوالقدر (ازدسته های قزلباش) حکمران ابلستین و مرعش در دیار بکر صاحب نفوذ شد] وبطرف ارزنجان درحرکت آمد و از آنطرف هم علاء الدوله با سپاهی زیاد بمقابله دشمن آمده عاقبت پس از سه روز جدال علاء الدوله مقهور و اردوی اوبغارت رفت و بعضی از نواحی دیاربکر بتصرف پادشاه صفوی در آمد و چند دفعهٔ دیگر علاء الدوله شروع بدست اندازی نمود ولی موفق نشده خود و پسرانش بقتل رسیدند .

بعد از آنکه دیاربکر بتصرف شاه اسمعیل درآمد سلطان مراد ببغداد رفته از حاکم آنجا برضد پادشاه صفوی کمك گرفت چون شاه اسمعیل از این خبر آگاه شد سپاهی زیاد تهیه دیده بعراق عرب روی آورد ودرهمان ابتدای جنگ حاکم عراق و سلطان مراد بناچار از بغداد فرار کرده بحلب رفتند (و سلطان مراد در اینشهر از بین رفت) و اهالی بغداد سر اطاعت پیش آورده ایمن وآسوده شدند وشاه اسمعیل در بیستم جمادی الاخر سال ۹۱۴ ببغداد وارد شدو از آنجاهم بزیارت کربلا و نجف رفت و از طرف خود متولیانی بآن نواحی گماشته ببغداد برگشت و ازاین شهر یکدسته ازسپاهیان خود را بولایات لرستان وخوزستان فرستاد خودش هم ازعقب روان گردید [این ولایات در این زمان در دست سادات مشعشی بود (مشعشی کسانی بودند که در دوستی امیرالمومنین (ع) بینهایت غلو کرده مرتبهٔ الوهیت برای او قائل بودند)] شاه اسمعیل ابتدا بارشاد وهدایت این جماعت اقدام نمود چون مفید نیفتاد بجدال مشغول شد و بیشتر آن جماعت را بقتل آورد و بقیه هم از تشعشع دست کشیده بمذهب تشیع میل کردند پادشاه صفوی هم‌پس‌ازفتح خوزستان ولرستان‌وانتظام‌امورآن سامان عازم فارس شد چون بشیراز رسید حکام هرمز ولار وسایر آبادی های دیگر فارس هریك بخدمت آمده اظهار اطاعت کردند و سپس با کسب اجازه بمحل های‌سابق‌خود برگشتند و شاه اسمعیل هم پس از گذراندن زمستان از راه همدان بآذربایجان برگشت و چون خبر شورش شیخشاه پسرفرخ یسار حکمران‌شیروان را شنید بعجله ازتبریز

بشیروان رفت و آنجا را باردیگر متصرف شده بحسین بیك لله وا گذار کرد سپس نواحی دربند وباکو وشماخی را گرفته پس ازبیست سال جسد پدرش سلطان حیدر را ازآنجا برداشته باردبیل آورده در مقبرهٔ اجدادی خود بخاك سپرد .

فتح خراسان و قتل محمد خان شیبانی در ۹۱۶ چون محمد خان شیبانی از ترکستان تاحدودسمنان و سیستان را بتصرف آورد وفرزندان سلطان‌حسین میرزا بایقرارا ازخراسان متفرق گردانید نخوت وغرور ونقش‌استبداد برلوح ضمیرش مرتسم شده نسبت بنمایندگان وقاصدان (۱) شاه اسمعیل طریق بی مهری رواداشته در جواب پادشاه صفوی چنین پیغام داد :

[اولاً کشکولی و عصائی جهت شاه اسمعیل فرستاد ثانیاً اظهار داشت که تو وارث کشکول وعصای اجدادی خودت هستی و من از اولاد چنگیز و وارث ملك و شمشیر تیز اگر بدرویشی خود قانع نگردی سزای خود خواهی دید ونیز در مقام تخویف در قلم آورد که چون عزم گذاردن حج اسلام دارم شاه اسمعیل درکدام ولایت وعدهٔ دیدار خواهد داد » شاه اسمعیل در پاسخ اظهار داشت : « که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهت زیارت مرقد علی بن موسی‌الرضا بدانصوب توجه فرمائیم و وعده ملاقات درطوس خواهد بود لایق آنکه در استقبال مواکب ما طریق استعجال مسلوك دارند »]

(حبیب السیر جزو چهارم از جلد سوم ص ٥٤ و ٥٥ وروضة الصفا جلدهشتم)

بنا برآن مقدمه شاه اسمعیل در اواسط رجب سال ۹۱۶ فرمان داد که تمامی امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان ولرستان واران وآذربایجان هریك باسپاه فراوان روی باردوی همایون آورده تا عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان را جزم نمایند چون تمامی این امرا و حکام در خرقان که محل اجتماع اردو بود حاضر شدند شاه باستمالت آنها پرداخته بهریك خلعت های فاخر ارزانی‌داشت باین‌ترتیب پس‌از بازدید وتکمیل‌اسباب جنگ‌ازراه سلطانیه وری بدامغان

---

(۱) از جمله از قاصدان : « شیخ محیی‌الدین احمد مشهور بشیخ زاده لاهیجانی وقاضی ضیاء الدین نورالله بودند »

که در دست احمد سلطان داماد محمد خان‌شیبانی بود آمدنداین شخص چون تاب مقابلی نداشت فرار کرد براین‌قیاس‌حکمران استراباد(خواجه احمد قنقرات) که‌فرار کرده بخوارزم رفت و بقیه حکام شهر های خراسان هم هریك بنوبه خود بخدمت سلطان آمده اظهار اطاعت کردند و **خواجه سیف الدین مظفر بیتکچی** که در کبود جامه بود بخدمت شاه اسمعیل آمده بمنصب وزارت کل ومهرداری سرافراز شد.

چون محمد خان از وصول سپاه شاه اسمعیل بخراسان آگاه‌شد از فراه وهرات (که مرکز اجتماع حکام فراری بود) بطرف مرو فرار کرده دراین شهر متحصن شده از سلاطین ماوراء النهر کمك خواست و در این ضمن حاکم طوس هم فرار کرده شاه اسمعیل بدون زحمت بمشهد وارد شده بزیارت مشغول گشت و از آنجا هم بطرف مرو روان شد و پس از مختصر جنگی که واقع گشت پادشاه صفوی دید که گرفتن این شهر بدون دادن تلفات زیاد امکان پذیر نیست باین ترتیب حیله کرده نامه ای بشاهی‌بیك خان(۱) نوشته‌عقب نشست.

شاهی‌بیك‌خان‌بعداز‌اطلاع‌از‌مضمون‌این‌نامه‌بعجله‌باسی‌هزارسپاه‌از مرو بیرون آمده تا محمود آباد (سه فرسنگی مرو) سپاه ایران را تعقیب کردند شاه اسمعیل هم باسپاه قزلباش برگشته برقشون دشمن تاخت و تمامی آنها را بخاك هلاك انداخت و محمد خان شیبانی هم از ترس فرار کرده در زیر دست و پای فراریان و سم ستوران جان سپرد بعداً سر او را بریده بحضور پادشاه صفوی آوردند و نمایندگان شاه هم مازندران و استراباد را بدون جنگ بار دیگر بتصرف آورده بخدمت سلطان برگشتند و در تمام خراسان خطبه و سکه را بنام شاه اسمعیل نمودند و مذهب شیعه در تمامی آن نواحی شایع گشت واز شهر های هرات و بدخشان وکابل هم نمایندگانی بخدمت

---

۱ - مضمون‌نامه این بود : « که ترا با ما وعده آذربایجان شد و بدان وفانمودی ما بوعدهٔ خود وفاکرده بخراسان آمدیم معهذا با ما مقابله نفرمودی وبروی میهمان در بستی و چون روی پوشیدگان در کنج خانه نشستی و چون بعضی واقعات آذربایجان و ایران روی نموده که مراجعت ما واجب شده اکنون برفتیم در هر جا که مقدر باشد ملاقات‌خواهد شد»
(روضة الصفا جلد هشتم)

سلطان آمده اظهار اطاعت نمودند باین ترتیب خراسان فتح شد سپس بطرف ماوراءالنهر در حرکت آمد ولی پسران محمد خان (۱) وسایر امرای ماوراءالنهر درمقام مصالحه برآمدند و قرار شد رودخانه جیحون سرحد ملك ایران وتوران باشد شاه اسمعیل هم قبول کرده از طرف خود حکامی بشهر های مفتوحه گماشت وخود ازراه قم وساوه و فراهان (پس از آنکه در بین راه مدتی را بشکار گذراند) بآذربایجان برگشت .



چون شاه اسمعیل از ترکستان مراجعت کرد سپاه ازبك باز شروع بدست اندازی باطراف نمودند وبابر میرزا نوهٔ ابوسعید گورکان نامه ای بشاه اسمعیل نوشت و اجازه خواست که در دفع ازبکها قیام نماید بابر میرزا پس از دریافت اجازه با امیرنجم ثانی حکمران خراسان همدست شده ازبکها را عقب نشاند ولی بعداً میان بابر و امیر نجم کدورت حاصل شده امیر نجم در ضمن زدوخورد باازبکها کشته شد ازبکها هم پس از این فتح از آب آمویه و جیحون که سرحد ایران و توران بود گذشته تمام شهرهای خراسان را ویران ساخته و مشهد را در محاصره گرفتند چون این اخبار بشاه اسمعیل رسید جهت یورش خراسان و تأدیب اوزبکها بتهیه سپاه و آذوقه پرداخته در سال ۹۱۹ بطرف خراسان آمد و سپاه جانی بیك خان و پسران محمد خان شیبانی بزودی از یکدیگر پراکنده شده فراراً از رودخانه جیحون گذشتند و شاه اسمعیل پس از امنیت شهر های خراسان وقتل عام اهالی باد غیس واندخود وسرکوبی یاغیان ازراه اصفهان وهمدان بآذربایجان برگشت ودرهمین موقع یعنی بیست وششم ذی‌الحجة سال ۹۱۹ شاه اسمعیل را فرزندی بوجود آمد و نام او را شاهزاده طهماسب میرزا نهادند

واقعه چالدران اول رجب ۹۲۰ - چون سلطان سلیم خان عثمانی صاحب نفوذ شد بشاه اسمعیل پیغام داد که بسیاری از شهر ها که درسابق تعلق بدولت عثمانی داشته اکنون سپاه قزلباش تصرف نموده است وا گذاردن آنها ازآثار دوستی خواهدبود والاکار بدشمنی

---

۱ - پسران شاهی بیك خان ، محمد تیمور سلطان حکمران سمرقند و عبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود ودیگر جانی بیك سلطان میباشد

خواهد کشید پادشاه صفوی هم در جواب سخنان درشت داده از اصفهان بهمدان و از آنجا بتبریز آمده بعجله مشغول تهیهٔ سپاه شد که شنید پادشاه عثمانی بآذربایجان آمده فوراً از تبریز به **چالدران** که از مضافات خوی باشد عازم شد در حالیکه سپاهش از سی هزار کمتر بود و قشون طرف مقابل از دویست هزار بیشتر وعلاوه بر آن سپاه ایران غیر از شمشیر و نیزه وسیلهٔ دیگری برای حرب نداشتند درصورتیکه عثمانیها بواسطه مجاورت بااروپا باستعمال توپ و تفنگ آشنا بوده و از این نوع اسلحه بمقدار زیاد همراه خود داشتند خلاصه آنکه پس از مدتی زدوخورد ودادن تلفات زیاد ازطرفین در سال ۹۲۰ شکست بر قشون ایران وارد شده عقب نشستند . (و سلطان سلیم هم آنها را تعقیب کرده تا تبریز پیش راند پس از شش روز اقامت در این شهر چون شنید شاه اسمعیل زنده‌است ودر صدد تلافی میباشد از تبریز خارج شده و بدون استفاده کلی ایران را ترك کرده بعزم گرفتن مصر وشام ازآذربایجان بیرون آمد وپس از گرفتن این دوناحیه‌در روم بود تا آنکه‌در سال ۹۲۶ وفات یافت وپسرش سلطان سلیمان بجای پدر روی کارآمد) .



شاه‌اسمعیل بعداز این شکست‌باردیگر به‌تبریز آمده میرزا حسن اصفهانی را بوزارت دیوان انتخاب کرد ومیرزا جلال‌الدین محمد استرابادی را بمنصب‌صدارت گماشت و در سال ۹۲۱ قحطی بزرگی در خراسان پدیدار شد و سپاه اوزبك هم بدست اندازی مشغول بودند شاه‌اسمعیل هم‌خراسان را بپسرش شاه طهماسب واگذار کرده و امیرسلطان‌راهم‌باتابکی اوگماشت و برادر خودابراهیم سلطان رابهراةفرستاد و در سال ۹۲۲ و ۹۲۳ القاص میرزا و سام میرزا و بهرام میرزا پسران او متولد شدند و تا سال ۹۲۶ نواحی گیلان ومازندران و شیروان و سایر شهرهای دیگر ایران را که سر بشورش بر داشته بودند آرام کرد و مأمورینی دیگر بآن نواحی فرستاد .

در سال ۹۲۷ بار دیگر ازبك ها بخراسان و هراة دست اندازی نموده بتاراج پرداختند طهماسب میرزا واتابکش امیرسلطان‌تاب مقابلی نیاورده دروازه‌های

شهر را بروی خود بستند و اوزبکها بعد از مدتی که بمحاصره هرات مشغول بودند تمامی غلات را سوزانده و شهرها را بتاراج وا گذاشته بترکستان برگشتند بعداز اینواقعه شاه اسمعیل طهماسب میرزا و اتابکش را بآذربایجان خواسته و پسر دیگر خود سام میرزا را باتابکی دورمیش خان (۱) در اواخر شعبان ۹۲۸ بخراسان فرستاد و امیرسلطان در مراجعت به تبریز از ترس فوت کرد .

وفات شاه اسمعیل وشمه‌ای از اخلاق او

در سال ۹۳۰ شاه اسمعیل برای قشلاق بنخجوان رفت و درمراجعت شیخشاه (۲) پسر فرخ یسار حکمران شیروان را که بخدمت او آمده بود بااحترام بمقر سابقش شیروان برگرداند و خود بسراب آمد ولی در ضمن شکار مریض شده طوری که حکما از معالجه عاجز ماندند تاآنکه در روز دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ (۳) درسن ۳۸ سالگی مرد سپس نعش اورا ازسراب باردبیل آورده درجوار مقبره آباء واجدادش دفن کردند .



شاه اسمعیل یکی ازپادشاهان بزرگ ایران محسوب میشود واز همان ابتدای جوانی یعنی در سن چهارده سالگی بدون معین و یاوری خروج کرده و چندین امیر و سلطان راازمیان برد ودر جنگها خود بشخصه حضور داشت و کلیهٔ مهام کشور ومحاکمات بزرگان را برأی خود انجام میداد . در همت وبخشش چنان بود که هرچه ازخراج شهرها بخدمتش می‌آوردند در همان مجلس می‌بخشید . بادوستان دوست و با دشمنان درکمال سختی رفتار میکرد .

مدت عمرش ۳۸ سال که بیست وچهار سال آن را بجهانستانی مشغول بوده وسعت مملکتش از دیار بکر تارودخانه جیحون و از دربند قفقاز تاساحل عمان بوده.

(۱) درتاریخ حبیب السیر صفحه ۱۰٤ ازجزو چهارم جلد سوم این اسم را درمش خان ضبط کرده

(۲) شاه اسمعیل درذیحجه سال ۹۲۹ دختر شیخشاه را بزنی گرفت و باین ترتیب با شیروانشاه روابط خویشی حاصل نمود .

(۳) یکی از شعرای آن زمان تاریخ فوت شاه اسمعیل را « ظل » یافته و این دو بیت از اوست

شاه گردون پناه اسمعیل — آنکه چون مهر در نقاب شده
ز جهان رفت و ظل شدش تاریخ — سایه تاریخ آفتاب شده

مذهب شیعه را که تا آن زمان بواسطه رواج مذهب تسنن در نهایت قلت بلکه در شرف زوال بود بار دیگر رونقی بسزا بخشید .

بامر او تاجهای دوازده ترك از پارچه های سرخ رنگ درست کرده سپاه برسر میگذاشتند باین جهت ترکان این طایفه را **قزلباش** میخواندند .

نسبت بشعرا و فضلا باحترام رفتار میکرد و نیز گاهی تفننا بترکی شعر می گفت و تخلص خود را خطائی قرار داده و مقام شاه خطائی منسوب باوست .

ترس او در دل لشکر زیاد بود طوری که امیر سلطان اتابك طهماسب میرزا در مراجعت از خراسان به تبریز فوت کرد .

شاه اسمعیل چهار پسر داشته : **طهماسب میرزا و بهرام میرزا** از یك مادر و **القاص میرزا** و **سام میرزا** از مادر دیگر .

شاه طهماسب

(۹۳۰-۹۸٤)

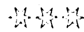
ابتدای زندگانی شاه طهماسب و دفع ازبکان

شاه طهماسب در ۲٦ ذی الحجه سال ۹۱۹ متولد شد و در سال ۹۲۱ پدرش اورا با اتابکی امیر سلطان بخراسان فرستاد و درسال ۹۲۸ از خراسان به تبریز مراجعت کرد و در سال ۹۳۰ که شاه اسمعیل وفات یافت امرا اتفاق کرده طهماسب میرزا را که ارشد اولاد او بود درسن یازده سالگی بتخت سلطنت نشاندند و درسال ۹۳۱ بقصد ییلاق از تبریز بسهند رفت و کارهای خود را بین دو طایفه تکلو و اُستاجلو (۱) تقسیم کرد لکن این دو دسته بنزاع با یکدیگر مشغول شده سبب خرابی کار سلطنت میشدند

---

(۱) در زمان شاه اسمعیل هفت دسته از قبایل ترك بودند (شاملو - روملو - استاجلو - ذوالقدر - افشار - تکلو - قاجار) که با کمك داده و طایفه قزلباش یا سرخ سر را تشکیل دادند .

تا آنکه شاه طهماسب دست این هردو طایفه را از کار های مهم کوتاه کرده منصب امیرالامرائی طایفهٔ قزلباشیه را بحسین خان شاملو واگذار کرد.



بعد از قتل محمد خان شیبانی عبیدالله خان از طرف پادشاه جدید دشت قبچاق بخراسان دست اندازی نمود ولی بواسطهٔ ثبات دورمش خان اتابك سام میرزا بنتیجه ای نرسیده بترکستان برگشت باردیگر چون خبر فوت اتابك را شنید بخراسان آمده پس از تصرف شهر مشهد باسترآباد حمله برد و آنجا را بدون زحمت متصرف شده به پسرخود عبدالعزیز واگذار کرده بمحاصره شهر هرات از استراباد بیرون رفت چون این اخبار بشاه طهماسب رسید پس از تهیه سپاه باسترآباد و دامغان و مشهد رفته تمام این نواحی را از چنگ اوزبکها بیرون آورد سلاطین ماوراءالنهر هم بکمك یکدیگر سپاهی بیشمار تهیه دیده بطرف ایران روان شدند تلاقی دو سپاه در روز سه شنبه دهم محرم سال ۹۳۵ در زور آباد جام اتفاق افتاد و با آنکه سپاه اوزبك بمراتب زیاده از سپاه ایران بود و برمیمنه ومیسره ارتش ایران شکستی فاحش وارد آمد لکن شاه طهماسب باسه هزار نفر حیله ای اندیشیده بر قشون دشمن زد و سپاه ازبك را فراری نمود (چون در این جنگ حسین خان شاملو مردانگی زیاد بخرج داد ازطرف شاه طهماسب بحکومت هرات منصوب شد)

شاه طهماسب بعد از این فتح بقزوین و قم آمده پس از قشلاق در قزوین ببغداد رفت و بدون زحمت آنجا را گرفته نماینده ای از طرف خود در آنشهر گذاشت در این موقع شنید که بار دیگر عبیدالله خان بخراسان دست اندازی نموده بقتل وغارت مشغول گشته شاه طهماسب بعجله خود را بخراسان رساند و عبیدالله هم از ترس بترکستان فرار کرد و دیگر سلاطین ترکستان باو کمك ندادند از روی اضطرار ببخارا رفت و باین ترتیب در سال ۹۳۶ خراسان از حملات ازبکها آسوده شد و سپس شاه طهماسب بآذربایجان مراجعت نموده بتنظیم اموردا خلی کشورمشغول گشت وامرای مخالف را از میان برداشت و در سال ۹۳۸ مناصب و مقامهای عالی را بار دیگر بین امرای قزلباش تقسیم کرده در صدد ازبین بردن بقیه دشمنان مملکت برآمد.



تصویر شاه اسمعیل اول

« مقابل صفحه ۲۹۰ »

جنك با عثمانيها ـ سلطان سليمان خان كه بعد از سلطان سليم خان عثمانى بتخت سلطنت نشسته بود وبا بعضى از ممالك اروپا (مانند روسيه ـ مجارستان) و مردمان دشت قبچاق جنگ كرده و در تمامى فاتح شده بود بواسطهٔ تحريك امراى ايرانى ورومى در سال ۹٤۰ يعنى زمانيكه شاه طهماسب در هرات بود از راه ارزنة الروم بطرف تبريز روان شد و قبل ازآنكه پادشاه صفوى خودرا بجلوى دشمن برساند سپاه عثمانى بيشتر نواحى آذربايجان و تبريز را متصرف شده و چند بار هم القاص ميرزا و بهرام ميرزا و حسينخان شاملو را شكست داده ازراه ميانه بسلطانيه آمده اند در اين موقع شاه طهماسب بقزوين آمده و مشغول تهيه قوا بود كه جمعى از امراى قزلباشيه (محمد خان ذوالقدر و حسين سلطان تكلو وعده‌اى ديگر) از پادشاه روى گردانده باعثمانى ها متحد شدند شاه طهماسب بناچار از ابهر شروع بعقب نشينى كرد كه باو خبر رسيد سپاه عثمانى از شدت سرما و برف زياد بيشتر آنها تلف شده از راه اضطرار بشهر زور (سليمانيه) وموصل برگشتند و بغداد را بتصرف آورده قشلاق خود قرار دادند شاه طهماسب هم بار ديگر بتبريز آمده امراى مخالف را بقتل رساند و سپاه عثمانى را تا كنار وان تعاقب نمود .

چون خبر بسلطان سليمان خان رسيد در سال ۹٤۱ بقصد گرفتن ولايات غربى از بغداد حركت كرده سپاه خود را بچند دسته نمود و هريك را بطرفى فرستاد ولى بهرام ميرزا برادر شاه طهماسب در مغرب آذربايجان قشون عثمانى را شكست داد و چون امراى مخالف هم كه بقشون عثمانى ملحق شده بودند خبرحركت شاه طهماسب را شنيدند دست از جنگ بكشيدند وسنان پاشا سردار بزرگ عثمانى با آنكه رشادت زياد بخرج داد موفق نشده در جنك كشته شد چون خبر قتل سنان پاشا بسليمانخان رسيد ابراهيم پاشا سردار ديگر خود را روانه جنك نمود اين امير هم شكست يافت سليمانخان بعجله بطرف اسلامبول عقب نشست باين ترتيب فتح نصيب قشون ايران شده شاه طهماسب در ۹٤۲ وارد تبريز شدوامراى مخالف را بقتل رسانده بسوروسرور مشغول گرديد.

دفع ازبكها ـ در سال ۹٤۳ صوفيان خليفه روملو ازطرف شاه طهماسب

بحکومت مشهد انتخاب شده بود و چون ازبکها حاکم هرات را (که از طایفه شاملو بود) بقتل رسانده بودند اهالی هرات صوفیان خلیفه را بشهر خود خواسته اختیارات را باو واگذاشتند دراین زمان بخلیفه خبر رسید که سپاه عبیدالله خان ازبك (پادشاه دشت قبچاق) شهر را در محاصره گرفته و نایب های خلیفه بجدال با این جماعت مشغول اند بعجله کسانی از طرف خود بهرات گماشته باسه هزار کس بجلوگیری او آمد و پیشقراولان سپاه ازبکیه را شکست داده برای عبیدالله خان دیوانه وار پیغام فرستاد « اینك خواهم رسید و پوست ترا کنده باکاه پر خواهم کرد » و در عبدل آباد نیشابور دوسپاه بیکدیگر برخوردند و خلیفه بعد از کشتار زیاد (۱) عاقبت کشته شد سپس خان ازبك روی بهرات آورد و پس از پنجماه محاصره شهررا گرفته بقتل و غارت مشغول شدند وتا چهارده ماه این‌ترتیب برقرار بودتا آنکه شاه‌طهماسب ازحملات ازبکها آگاه‌شده بخراسان‌آمد ولی عبیدالله خان تاب برابری او را در خود ندیده بماوراءِ النهر برگشت شاه طهماسب هم پس ازخارج کردن ازبکها روی بقندهارآورد و بدون زحمت آنجا را متصرف شد و عبیدالله خان هم نماینده ای با تحف و هدایا جهت تهنیت فتح قندهار بخدمت شاه طهماسب فرستاد شاه هم نمایندهٔ او را باحترام پذیرفت و باین ترتیب خراسان تا ۹۴۶ از آمد و رفت سپاه ازبك و قزلباش آسوده شد .

ولایت خوارزم که از بعد از کشته شدن محمد خان شیبانی (بدست شاه اسمعیل) درتصرف‌ایران بود وپادشاهان صفوی‌ازطرف‌خود نمایندگانی‌بآنجا میفرستادند از سال ۹۴۳ شاه طهماسب حکومت آنجا را بدو (۲) نفر از سرداران خود واگذار کرد ولی چندی بعد عبیدالله خان بخوارزم لشکر کشید و آنجا را گرفته بپسر خود (عبدالعزیز) واگذاشت اما بزودی از دین محمد خان شکست خورده بماوراءِ النهر

---

(۱) حسن‌بیك‌روملو مؤلف احسن التواریخ می‌نویسد که خلیفه درمدت اقامت درخراسان بدفعات معادل چهار هزار و هفتصد نفر از ازبکها را بقتل رساند .

(۲) دین محمد خان و برادرش علی سلطان

برگشت و در آنجا وفات یافت و بار دیگر خوارزم در تصرف دین محمد خان ترکمان نمایندهٔ شاه طهماسب درآمد

دراین زمان که شاه طهماسب در پایتخت خود « تبریز » بسر میبرد خبر شورشیان طالش باو رسید فوراً نمایندگانی از طرف خود فرستاده تا تمامی فتنه ها آرام گرفت .

فتح شیروان ـ پادشاهان شیروان که نسب خود را بانوشیروان عادل پادشاه ساسانی میرسانند از زمان امیرتیمور ببعد خراجگذار دولت ایران شدند و در زمان سلطان حیدر صفوی و شاه اسمعیل که بمخالفت باایران قیام کرده بودند شاه اسمعیل شروانشاه (فرخ یسار) را بقتل رسانده آنجا را متصرف شد زمان شاه طهماسب پسر کوچك فرخ یسار که موسوم بشاهرخ بود اهالی بشروانشاهی قبول کرده خود زمام کارها را در دست گرفتند و برضد ایران قیام نمودند شاه طهماسب هم برادر خود القاص میرزا را باسپاه قزلباش و قاجار بجنگ آنها فرستاد وپس ازچهار ماه محاصره عاقبت خود بشیروان رفته آنجا را متصرف و امرای مخالف و شروانشاه را بقتل رساند و القاص میرزا را بحکومت آنجا گماشته بتبریز برگشت .

بعد از این فتح شاه طهماسب عده ای را جهت خواباندن شورش استراباد بآن صوب فرستاد و خود بار دیگر در اوایل سال ۹۴۷ بطرف گرجستان که در دست عیسویان بود عازم شد و بعد از آنکه مدتی در قراباغ بشکار مشغول گشت خودرا بتفلیس رساند و پس اززدوخوردی مختصر آنجا را گرفت وغیرازکسانیکه اسلام آوردند مابقی را بقتل رساند و معابد و کنایس را بمساجد و مدارس تبدیل کرده باغنایم وجواهر بسیار بتبریز برگشت .

بعدازفتح شیروان شاه طهماسب متوجه خوزستان ولرستان شده بزودی امرای مخالف را سرکوب وباغنایم بتبریز برگشت .

روابط ایران و هند ـ همایون شاه (پسر ظهیرالدین بابر میرزا پسر

میرزا عمر شیخ پسر ابوسعید گورکان) که بعد از پدر بسلطنت هندوستان رسید در سال ۹۳۸ بیشتر شهر های هندوستان را متصرف شد و در سال ۹۴۴ محمد زمان میرزا پسر بدیع الزمان گورکانی از بلخ فرار کرده به پناه او رفت در سال ۹۴۵ با برادرخود(هندال میرزا) وحاکم بنگاله جنگ کرده شکست خورد ودر سال ۹۵۱ برای بازستاندن کشور خود «هندوستان» جهت استمداد باهدایای زیاد (۱) بقزوین بخدمت شاه طهماسب آمدپادشاه صفوی هم مقدم اورا گرامی داشته بعد ازچندی پسر خودشاهزاده مرادمیرزا راباه ۱۲۰۰۰ نفر بکمك او فرستادهمایون شاه هم بعد از کسب اجازه و دیدن شهراردبیل و تبریز بقندهار برگشت و کابل وقندهار وولایات غربی هندوستان را بکمك سپاه ایران بتصرف آورد (درضمن فتح قندهارشاهزاده مراد میرزا وفات یافت) وبار دیگرازپادشاه ایران کمك خواست این دفعه هم بکمك پادشاه ایران انقلابات هندوستان را از بین برد .

انتخاب قزوین بپایتختی ودفع فتنه القاص میرزا شاه طهماسب بعد از رفتن همایون شاه بقصد زیارت حضرت عبدالعظیم ازقزوین بری آمدو در مراجعت بقزوین بساختن عمارات عالی شروع کرد و چون شهر **وان** بتصرف عثمانیها درآمده بود بواسطه نزدیك شدن عثمانیها بمقرسلطنت « تبریز »باین جهت قزوین رادرسال ۹۵۲ پایتخت خودقرارداد .

شاه طهماسب بعد از آنکه قزوین را پای تخت خود قرار داد در سال ۹۵۳ برادرش القاص میرزا حاکم شیروان نسبت بپادشاه صفوی علم مخالفت بر افراشته ونه تنها خود را حاکم شیروان میدانست بلکه بدستیاری بعضی از امرای ماجراجو خطبه و سکه ایران و شیروان را بنام خود کرد شاه طهماسب بسر کوبی او عازم شد و بار دیگر شیروان را متصرف شده آنجا را بپسر خود اسمعیل میرزا واگذار کرده کوکجه سلطان قاجار را هم باتابکی و للهگی او انتخاب کرد .

---

(۱) « ازجمله هدایائی که همایون شاه جهت شاه طهماسب بایران فرستاد چند قطعه لعل بدخشی ویکقطعه الماس بوزن چهار مثقال وچهاردانگ بود »

القاص میرزا نومید و ترسان باسلامبول بخدمت سلطان سلیمانخان پادشاه عثمانی رفته ازاو کمك خواست پادشاه عثمانی‌هم باتهیات کافی بجانب تبریز در حرکت آمد شاه طهماسب هم پس ازجمع آوری قوا از اطراف بسلطان سلیمانخان حمله‌برده اورا شکستی سخت داده فراری نمود و چند ناحیه از شهر های ممالك روم را هم قتل و غارت کرد و در این جنگ قریب ۲۰۰۰۰ هزار نفر تلفات بقشون عثمانی وارد آمد پادشاه عثمانی برای خلاصی از حملات شاه طهماسب عده ای کمك بالقاص میرزا داده اورا روانه بغداد نمود شاهزاده هم از آنجا بهمدان آمده عیال و اطفال سام میرزا را بغارت با خود همراه ساخت سپس بقم و کاشان واطراف اصفهان و فارس با سپاه کمکی پادشاه عثمانی دست اندازی نمود ولی سردارانی از طرف شاه طهماسب مأمور دفع او شدند و عثمانیها هم بر ضد او اقدام کردند عاقبت اورا دستگیر نموده بخدمت پادشاه صفوی آوردند شاه هم مهر برادری سبب شد که ازخون‌او در گذشت و بدستیاری امرا اورا با پسرش در قلعهٔ قهقهه (ازنقاط سرحد ایران وترکستان حالیه) حبس نمودند و تا پس از مدتی وفات یافتند .



شاه طهماسب بعد از دستگیری القاص میرزا در سال ۹۵۷ عازم گرجستان گردید قبلا پیشقراولان نواحی شکی و شماخی را که در دست درویش محمدخان گرجی بود متصرف شده حاکم آنجا را بقتل رساندند و در همین سال سلاطین اروپا هر یك ایلچیانی بدربار ایران فرستاده که شاه طهماسب را با خود در دفع سلطان سلیمانخان قانونی پادشاه عثمانی متحد نمایند پادشاه صفوی هم بهریك جواب مساعدی داده آنها را بر گرداند و چون بار دیگر در گرجستان بدستیاری اسکندر پاشا (پاشای ارزته الروم) اهالی برضد پادشاه قیام نموده بودند شاه طهماسب ایندفعه خود با سپاه کافی بدانصواب رفته تمامی شهر را مفتوح ساخت وکلیسای بزرگی را که ارامنه جهت خود ساخته بودند گرفته خراب کرد و غنایم بسیار از آن محل بدست آورد سپس شاه طهماسب بهمراهی پسرش اسمعیل میرزا متوجهٔ ارمنستان و جنگ با اسکندر پاشا شدند و پس از جنگی سخت پاشای ارزروم شکست یافته سپاهیان اوفراری گشتند

تا آنکه سلطان سلیمانخان خود در صدد تهیه قوا و جنگ با ایران برآمده لشکر بایران کشید ولی بواسطه کاردانی شاه طهماسب و کفایت سپاه قزلباش شکست بر قشون عثمانی وارد آمده بسیاری از سرداران رومی اسیر شدند و سلطان سلیمانخان پادشاه عثمانی تقاضای صلح کرده از طرف پادشاه ایران هم این درخواست پسندیده آمده بین طرفین شرایط صلح منعقد گشت [بتاریخ الصلح خیر = ۹۶۹] و تا آخر سلطنت شاه طهماسب هم این صلح بر قرار بود وحتی زمانیکه سلطان بایزید پسر سلیمانخان که از پدر رنجیده و بدربار ایران پناهنده شده بود پادشاه صفوی برای آنکه شرایط صلح مختل نگردد نامه ای دوستانه در سال ۹۶۹ بسلطان عثمانی جهت عفو بایزیدخان نوشته خود او را همهمراه قاصدان رومی وایرانی بدربار سلیمانخان فرستاد ولی سلطان بایزید در خاك عثمانی بامر پدرش کشته شد .

سرکوبی امرای گیلان ونزاع بااوزبکها

حکومت گیلان مقارن استیلای صفویه در ایران در دست طایفه ای بود بنام کیائی و چون اینطایفه از سادات بودند و حقوق متابعت با صفویه داشتند ولایت اینقوم انتزاع نیافت از این طایفه کسی که معاصر باشاه طهماسب بود وازطرف پادشاه صفوی هم بحکومت گیلان سر افراز گشته بود خان احمد نامداشت این شخص بزودی در گیلان صاحب نفوذ شده حکام سایر شهر های گیلان را ازبین برده خود زمام امور گیلان را بتمامی در دست گرفت و نمایندگان شاه طهماسب را هم بقتل رساند پادشاه صفوی عده ای زیاد بسرداری معصوم بیك صفوی روانه گیلان نمود و پس از مختصر زدوخوردی امرا و سپاهیان خان احمد را مقتول و تمام گیلان را متصرف وخان احمد را هم دستگیر کرده زنده در قزوین بخدمت شاه طهماسب آوردند شاه هم از کشتن او در گذشته مدت ده سال اورا درقلعه قهقهه (حکومت این محل وا گذار شاهزاده اسمعیل میرزا بود) و استخر فارس حبس کرده تا عاقبت بواسطهٔ شفاعت جمعی بار دیگر شاه اورا بحکومت گیلان فرستاد و آخرین فتنه امرای گیلان در سال ۹۷۹ از بین رفت



شاه‌طهماسب پسر خود محمد میرزا را بحکومت هراة فرستاد و قزّاق خان

تکلورا هم باتابکی اوگماشت پس از مدتی قزاق خان خیال سلطنت (مانند سلاطین آل مظفر و اتابکان آذربایجان و فارس که در بدو امر منصب اتابکی داشتند) کرده جمعی را دور خود جمع نمود و برضد شاه طهماسب اقدام کرد لکن پس از مدتی سرگردانی بقتل رسید و فتنه او از بین رفت .

بعدازطغیان قزاق خان شاهزاده محمد میرزابار دیگر از طرف پدر باتابکی شاهقلی سلطان بهراة برگشت و در اثناء راه پادشاه اوزبك قصد دستگیری اورا نمود باین جهت باتمامی سرداران و چهل هزار سپاه بجلوی اوشتافت چون خبر بشاه طهماسب رسید جماعتی را جهت مقابلای سپاه اوزبك روانه نمود لکن قبل از آنکه سپاه قزلباش برسند مابین سرداران اوزبك نفاق ظاهر شده بدون حصول نتیجه بترکستان برگشتند و محمد میرزا ازشر آنها آسوده شد .

در سال ۹۷۸ باردیگر سپاه اوزبك بسرداری اوزبکخان نوهٔ جانی بیك با ده هزار سپاه بحدود سر خس وجام آمده پس ازقتل و غارت به اندخود وشیرغان حمله بردند و باوجود پافشاری زینل خان حاکم جام بیشتر سپاهیان ایران کشته شدند .

اختلاف طوایف قزلباش - اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسب که در دژ قهقهه محبوس بود باپاسبان دژ (حبیب بیك استاجلو) بستیز پرداخت چون خبر بشاه طهماسب رسید جماعتی رابرای تحقیق بقلعه قهقهه فرستاد ایندسته هم با پسر دیگر شاه یعنی سلطان حیدر متحد بوده برضد شاهزاده اسمعیل تحقیق کردند پادشاه صفوی رئیس طایفه قاجار رابمحافظت آن قلعه واسمعیل میرزا فرستاد این جماعت هم باشاهزاده متحد شده دو فرقه تشکیل داده شد : جمعی طرفدار حیدر میرزا و گروهی حامی اسمعیل میرزا گشتند وچون مادر حیدر میرزا دخترحاکم گرجستان بود باین جهت گرجیها هم بسلطان حیدر تمایل پیدا کردند و این دوفرقه بودن حتی در میان حکام شهرها و وزراء و علماء هم پیدا شد و آغاز نفاق و اختلاف قزلباشیه از این دوگروهی بهم رسید ودر این موقع که کسالت سلطان بر طرف شد دست سلطان حیدر را از کارها تاجدی کوتاه کرد ودر سال ۹۸۲ وزارت خود را بسید حسن فرهانی وخواجه جمال الدین علي تبریزی واگذار کرد و میرزا شکرالله اصفهانی راهم بمنصب استیفا

بلکه صاحب اختیاری ایران معین‌نمود ودر سال ۹۸۳ برای آنکه نسبت برعایا ظلم و جور نشود تمامی کارهای کشوروسپاه ورسیدگی بحال رعایا ومعاملات‌دیوانی را خود بدست گرفت و چون سه دولت ایران وعثمانی و هندوستان (شاه‌طهماسب - سلطان مراد - جلال الدین محمد اکبر پسر همایون شاه) با یکدیگر متحد بودند تمامی راهها امن وکاروانان براحتی رفت‌وآمد میکردند.

فوت شاه طهماسب وشمه‌ای ازاخلاق او در اوایل ماه صفر سال ۹۸٤ شاه طهماسب پهلو بربستر ناتوانی نهاد وباداشتن کسالت خود بتمامی کارها رسیدگی مینمودو اظهارعجزوناتوانی نمیکردودرروز چهاردهم ماه مذکور مرضش شدت کرد و امرای دوتیره هریك بفکر آوردن حامی خود(حیدر میرزا - اسمعیل میرزا) بودند تا آنکه درروز پانزدهم‌صفر(۱)سال ۹۸٤(بسن ٦٤ سال‌و هفت ماه) وفات یافت و مدتی او را در امامزاده حسین قزوین بطور امانت گذاشتند و تا آخر سلطنت شاه اسمعیل دوم در آنجا بود



شاه طهماسب پادشاهی بزرگوار بود و قریب ۵۵ سال در کمال شوکت و استقلال سلطنت کرد و درشجاعت نظیر نداشت چنانکه چندین بار سپاه اوزبکیه شیبانی و سلطان سلیمانخان پادشاه عثمانی را درهم شکست و شوکت او بجائی رسید که شاهان و شاهزادگان اطراف از روم و گرجستان و هندوستان و ترکستان بخدمت او می‌آمدند و متوسل باو میشدند وباهمه‌بلطف وخوشی رفتار میکرد.

سپاه ایران را باستعمال توپ و تفنگ آشنا کرد و بامراو در بیشتر شهرهای ایران بساختن اسلحه اقدام کردند و در سراسر کشور از کنار رودخانه جیحون تا شط العرب راههای ایران بدولت او ایمن بود و تجار بفراغت آمد و شد میکردند وکسی ازآنهاراهبانی ودروازه داری نمیگرفت - در ترویج مذهب شیعه مانند نیاکان خود سعی بلیغ داشت و علما وفضلا را باحترام تمام مینگریست و گاهگاهی هم خود

---

(۱) از نوادر اتفاقات اینکه پانزدهم شهر صفر (که با حروف ابجد ۹۸٤ میشود) تاریخ وفات واقع شده است



تصویر شاه‌طهماسب اول

«مقابل صفحه ۳۰۰»

شعر میگفت (۱) شاه طهماسب بآبادی زیاد مایل بود و در مدت سلطنت خود باروی گنبد مقدس رضوی و تذهیب گنبد اقدس را با باروی شهر تهران و عمارات بسیار درقزوین بنا نمود - ودرباب تعیین ولایتعهدچون اسمعیل میرزا سفاك بود اورا ولیعهد نکرد و در باب سلطان حیدر میرزا نیز وصیتی ننمود و بعد از او پسرانش (۲) برسر سلطنت با یکدیگر بنزاع مشغول شدند تا آنکه اسمعیل میرزا بنام شاه اسمعیل دوم بسلطنت رسید .

روابط ایران و اروپا - در زمان شاه طهماسب یکنفر انگلیسی بنام آنتونی جنکین سن (۳) ازطرف ملکه انگلستان «الیزابت» (٤) درسال ۹٦۹ بعنوان سفارت روانه ایران گردید ونامه‌ای از طرف ملکه مزبور جهت شاه طهماسب اول پادشاه صفوی آورد دائربرایجاد روابط دوستی وحفظ مصالح امنیت و منافع طرفین نماینده مزبور در ماه ذی حجة سال ۹٦۹ بقزوین پایتخت شاه طهماسب آمد ولی چون با آداب و رسوم ایران آشنا نبود نتوانست جهت دولت متبوع خود عهد نامهٔ تجارتی

---

(۱) چنانکه در سال ۹۳۹ دست از شرب شراب کشیده و در این باب خود این رباعی را گفت

یك چند پی زمرد سوده شدیم — یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلوده کسی بود بهر رنگ که بود — شستیم به آب توبه آسوده شدیم

(۲) اسامی بعضی از اولاد شاه طهماسب بقرار ذیل است : بزرگترین اولادش سلطان محمد معروف بخدا بنده بود ویرا سه پسر بود : (سلطان حسین حاکم مازندران و سلطان حمزه میرزا که در خدمت پدر بشیراز رفته بود و سیم عباس میرزا که در هرات و خراسان مانده بود) دویم اسماعیل میرزا که بشاهی رسید سیم سلیمان میرزا چهارم سلطان حیدرمیرزا که بر سر جا نشینی بقتل رسید پنجم سلطان مصطفی میر زا ششم سلطان محمود میرزا هفتم امامقلی میرزا که مهر دار شاه طهماسب بود هشتم سلطان احمد میرزا نهم‌سلطان علی‌میرزا تمامی این شاهزادگان بغیر ازسلطان محمد خدا بنده که در شیراز بود عباس میرزا پسر او که در هرات اقامت داشت بامر اسمعیل میرزا کشته شدند .

(۳) Anthony jenkinson (٤) Elisabeth

منعقد نماید بناچار برگشت (۱) باردیگر همین نماینده در سال ۹۷۰ از طرف دولت روسیه بایران آمد ولی ایندفعه هم بدون حصول نتیجه مراجعت نمود ـ در سال ۹۷۲ هیئتی دیگر از جانب شرکت مسکو بایران آمد و شاه هم نسبت باین هیأت بمهربانی رفتار نموده اجازه داد که تجار انگلیسی و روسی بآزادی در ایران تجارت و مسافرت نمایند

شاه اسمعیل دوم
(۹۸۴ - ۹۸۵)

بعد از فوت شاه طهماسب و قبل از غسل دادن وکفن کردن امرای مخالف که بعضی طرفدار سلطان حیدر میرزا و دسته ای حامی اسمعیل میرزا بودند برسر جانشینی بنزاع مشغول شدند و دستهٔ مخالف بطرف حیدر میرزا که تاج برسر گذاشته بود حمله کرده او را بقتل رساندند و اسمعیل میرزا را از قهقهه خواستند شاهزاده هم پس از نوزده سال و نیم که درقلعه قهقهه محبوس بود بواسطه شنیدن این اخبار از راه اردبیل و سلطانیه در ماه ربیع الاول سال ۹۸٤ بحوالی قزوین رسید و پس از تعیین ساعت سعدی بشهر وارد شده امرای مخالف وکسانی را که در قتل سلطان حیدر میرزا شرکت نموده بودند کشت وبیشترشاهزادگان ورؤسای قبایل وحکام شهرها را بقتل رساند و بقدری ترس او در دل بزرگان و حکام نفوذ کرده بود که هیچکس را یارای ظلم و تعدی و سرقت نبود و امرای قزلباش را قدرت آن نماند که در خلوت با یکدیگر تکلم کنند و پس از تهیه ساعت سعد در روز چهار شنبه ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸٤ رسماً در قزوین بسریر سلطنت نشست و سفرا و وزراء را که از ممالك عثمانی وروس وهندوستان وترکستان هریك باتحف وهدایا بخدمت آمده بودند هدایای

جنکینز سن در سفر نامهٔ خود میگوید که (پس از خروج از دربار یك نفر با ظرفی پر از خاك در دنبال من روان گردید تا در خانه هرکجا که قدم میگذاشتم خاك میریخت)

خود را تقدیم داشته ولی هیچکدام مورد التفات و اعتنائی واقع نگشتند .

شاه اسمعیل دویم در سال ۹۸۵ بقتل بزرگان و شاهزادگان اقدام کرد و در یك روز بامر او از نسل شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب یازده شاهزاده را کشته و با میل کشیدند و ۱۲۰۰ نفر از صوفیان بیگناه را هم بقتل رساند سپس بفکر نابود کردن برادر بزرگتر خود سلطان محمد حاکم شیراز ودو پسر او (عباس میرزا حکمران هرات و حسین میرزا حکمران مازندران) برآمد وحسین میرزا از مازندران بتهران آمد و بامر شاه اسمعیل اورا در تهران خفه کردند .

شاه اسمعیل پس از آنکه بتخت سلطنت مستقر گردید پسر کوچك خود شاه شجاع را همراه ولیخان حاکم فارس بطرف شیراز فرستاد تا در ولایات آل مظفر بنام شاه شجاع ثانی شود و دستور داد که سلطان محمد و حمزه میرزا را که در فارس اقامت دارند دستگیر و مقید سازند و بمرتضی قلیخان حکمران مشهد هم امر داد که بقزوین آمده نعش پدر (شاه طهماسب) را بمشهد ببرد مرتضی قلیخان هم بفرموده عمل نمود و از طرف شاه دستور داشت که در هرات کار عباس میرزا (پسر سلطان محمد) را یکسره نماید .

شاه اسمعیل پس از آسودگی این امور بطرف اهل تسنن راغب گردید واز سب و رفض خلفا جلوگیری کرد و امرداد عباراتی را که بردر و دیوار مساجد از مناقب حضرت امیرالمؤمنین (ع) نوشته بودند محو کردند و همچنین دستور داد که در روی سکه ها نام حضرت رسول (ص) و کلمه شهادتین را بردارند بعداً از ترس عوام و خواص بتردید افتاده فرمان داد که این بیت (۱) را در یکطرف سکه مسکوك بنکارند و در طرف دیگر نام شاه اسمعیل را منقوش نمایند .

شاه اسمعیل پس از آنکه عده ای را گماشت که بقتل سلطان محمد و پسرش عباس میرزا اقدام نمایند و از قتل شاهزادگان و امرا هم آسوده گشت در شهر قزوین بعیش وعشرت مشغول شد تا آنکه در اواخر رمضان سال ۹۸۵ وفات یافت و مدت سلطنتش هم بدو سال تمام نرسید .

---

(۱) ز مشرق تا بمغرب گرامام است   علی وآل او مارا تمام است

سلطنت شاه سلطان محمد

(۹۸۵ - ۱۰۰٤)

بعد از مرگ شاه اسمعیل دوم امراء ووزراء که بنفاق با یکدیگر مشغول بودند اتفاق کرده سلطان محمد پسر بزرگتر شاه طهماسب را از فارس بپایتخت (قزوین) دعوت کردند او هم از شیراز حرکت کرده حمزه میرزا را در اصفهان گذاشته خود بجانب قزوین روان گردید و پس از ورود بشهر در روز سه شنبه سیم ذیحجة سال ۹۸۵ رسماً بسریر پادشاهی نشسته بقتل منافقین و مخالفین اقدام کرد و متفقین را هم هریك بمقامی سرافراز نمود (از آنجمله میر شمس الدین محمد کرمانی را که مردی فاضل و عاقل بود بصدارت دیوان اعلی مفتخر گرداند) و حکامی جدید بولایات فرستاد وبرعکس برادر (شاه اسمعیل دوم) بانعام و بخشش همت گماشت سپس بفکر از بین بردن مخالفین و دشمنان خارجی (اوزبکها بقصد گرفتن خراسان و عثمانیها بخیال گرفتن شیروان) که هریك بعد ازشاه اسمعیل دویم بخیال بردن سهمی از ایران بودند افتاد.

دفع اوزبکها - جلال خان پسر محمد خان اوزبك پادشاه ترکستان چون خبر قتل شاهزادگان صفوی ومرگ شاه اسمعیل دویم را شنید گرفتن خراسان را خیلی سهل انگاشت باین جهت پس از تهیات کافی بطرف خراسان روان شد وبغارت شهر ها وگرفتن اسرا مشغول گردید لکن در این موقع مرتضی قلیخان برناك باسپاهی کمتر از سه هزاربرسپاه بیشمار اوزبك حمله بردودرضمن جنك جلال خان کشته شدوسپاهیان بی‌سردار اوزبك بناچار غنایم واسرارا رها کرده فراراً عقب نشستند چون خبر این فتح بشاه سلطان محمد رسید مرتضی قلیخان مورد الطاف و انعام پادشاه واقع شده در خراسان استقلالی تمام حاصل کرد و این استقلال مقدمهٔ حسادت و کدورت مابین مرتضی قلیخان برناك وعلی قلیخان شاملو حکمران هرات (لله شاهزاده عباس میرزا) گردید.



بعد از شاه اسمعیل اهالی سیستان بفکر افتادند که ملك محمود سیستانی را که از نژاد ملوك صفار بود بریاست خود بردارند او هم بکمك اهالی سیستان را متصرف شد وبا سپاه قزلباشیه جنك کرده آنهارا شکست داد ولی بواسطهٔ رأفت وحسن خلقی که داشت سپاه پرا کنده قزلباش را از شر سیستانیان محافظت کرده رخصت مراجعت داد و ضمناً کس نزد شاه سلطان محمد فرستاده خود را بیگناه جلوه کرد و از طرف شاه فرمان حکومت سیستان جهت او صادر شد .

نزاع باسپاه عثمانی — دراواخر سلطنت شاه اسمعیل و اوایل پادشاهی سلطان محمد حکام سرحدات ایران و روم سلطان مراد خان پادشاه عثمانی را وادار کردند که صلحنامه ایران و روم را که بخط سلطان سلیمان خان بوده پاره کرده از ایران استفاده ای ببرد او هم وقت را غنیمت دانسته بدون اعلان جنگ عده ای سپاه بطرف آذربایجان فرستاد ولی از سپاه قزلباش شکست خورده برگشتند در این ضمن ابوبکر میرزا حکمران شیروان دست بدامان سلطان مرادشده از او استمداد نمود پادشاه عثمانی هم سپاهی افزون ازصد هزار بسرداری مصطفی پاشا بجانب آذربایجان فرستاد این شخص با باتو خان حکمران دشت قبچاق که سابقه دوستی با پادشاه عثمانی داشت همدست شده از راه دشت خزر بولایت شیروان حمله کردندبا وجود آنکه در بدو امر مقدمه سپاه عثمانی بدست قزلباش شکست خوردندولی چون از پای تخت ایران هنوز کمك نرسیده بود باین جهت شکست بر قشون ایران وارد آمده عده ای مقتول و اسیر شدند و بسیاری از شهر ها از قبیل شماخی و شیروان و باد کوبه و ارشن رامتصرف شدندسپس مصطفی پاشانمایندگانی از خود در این شهرها گذاشته بارزنة الروم برگشت در این ضمن سپاه تاتار بسرداری عادل گرای خان از دربند قفقاز (باب الابواب) گذشته بشیروان آمدند وبا عثمان پاشا نماینده عثمانی در شیروان متحد شده بطرف آذربایجان حرکت کردند وسپاه قزلباش را که از عراق و فارس بسرداری حمزه میرزا (پسر شاه سلطان محمد) بجلوگیری آمده بودندشکست داده عقب نشاندند وخود با غنایم برگشتند .

شاه سلطان محمد پس از شنیدن این اخبار مردان دلیر قزلباش را ترغیب بتعقیب سپاه تاتار و عثمانی و لـگزی و شیروانی نمود سپاه قزلباش بهمراهی سلیمان خان وزیر و یك عده دیگر از امراءِ بعجله بآذربایجان رفته و پس از گذشتن از رودخانه ارس در برابر سپاه تاتار صف کشیدند و تلفات زیاد بر لشکر مغول وارد کردند و تمام غنائم و اسرائی را که بچنگ آنها آمده بود همه را بگرفتند و سردار تاتار (عادل گرای خان) را هم زنده دستگیر کرده بخدمت شاه بقزوین فرستادند و پس از مدتی بقتل رسید سپس قزلباشیه تمام شهرهای از دست رفته را بدست آورده شیروان را فتح کرده عثمان پاشا را هم تا مسافتی دنبال نموده غنایم زیاد از قبیل توپ و تفنگ بچنگ ایرانیان افتاد شاه سلطان محمد پس از این فتح (که در اوایل سال ۹۸۷ بود) ایالت شیروان را بمحمد خان حاجیلر از سرداران خود واگذاشت و بسایر شهرهای مفتوحه هم نمایندگانی گماشت .

عباس میرزا در هرات - علی قلیخان شاملو که از طرف شاه اسمعیل دوم بحکومت هرات و قتل عباس میرزا مأمور شده بود چون خبر مرگ شاه و جلوس برادرش سلطان محمد را شنید بهمراهی مرشد قلیخان عباس میرزا را آلت دست قرار داده زمام حکومت هرات را در دست گرفت و هرقدر مرتضی قلیخان حاکم مشهد که با علی قلیخان سابقه کدورتی داشت سعی کرد که شاهزاده را از او جدا کنند ممکن نگردید حتی سلطان محمد چندین بار نماینده بهرات برای آوردن عباس میرزا (بقزوین جهت دیدن) فرستاد ممکن نگشت و علی قلیخان اتابك شاهزاده و طایفهٔ شاملو اظهار میداشتند که مصلحت دولت نیست که عباس میرزا از هرات بقزوین برود زیرا که در خراسان شاهزادهٔ صاحب اختیار لازم است .

چون سلطان محمد بدستیاری امرا بپادشاهی رسیده بود و پادشاهی بی سیاست و صلابت بود بواسطهٔ ضعف بصر کمتر ببارگاه عام و مجلس سلام می آمد و زمام تمامی کارها در دست مادر سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا بود و مهر او مقدم بر مهر وزرا زده میشد باین جهت امرا دست یکی کرده او را درخانه خودش خفه کردند و بعلی قلیخان حکمران هرات پیغام دادند که عباس میرزا کماکان درهرات متوقف باشد تا بهرچه اقتضای زمان است عمل نمائیم و میرزا سلیمان را که بامرا پناهنده شده بود

بمقام وزارت برداشتند و در واقع از سلطنت دیگر نامی هم جهت سلطان محمد باقی نماند و همین امر سبب شد که همسایگان از اطراف بفکر بردن سهمی از ایران افتادند و هریك در بنیان بنای ملك رخنه ها افکندند .

حملات عثمانیها و ازبکها - مصطفی پاشا حاکم ارض روم باتفاق عثمان پاشا والی دربند از طرف سلطان مراد خان عثمانی بار دیگر شروع بدست اندازی در شهرهای آذربایجان و قفقازرا نمودنددر همین موقع هم پادشاه تاتار (محمدگرای خان) بخونخواهی برادر خود (عادل گرای خان) از دشت خزر و در بند قفقاز گذشته با عثمانیها متفقاً در ولایات شمالی بتسخیر وقتل وغارت شهرها مشغول شدندو چون درداخل ایران بشرحی که گذشت نفاق در میان امرا امری عادی بود باین جهت نتوانستند جلوی حملات خارجیها را بگیرند و در این ضمن علی قلیخان بهمراهی عباس میرزا بمشهد ونیشابور و تربت دست اندازی نموده بقتل و غارت و تحکیم خیال خود «سلطنت» مشغول بود و پس از آنکه خسارت زیاد بمردم شهر ها وارد آورد با شاهزاده بمقر خود «هرات» برگشت .

بار دیگر سپاه تاتار و عثمانی شروع بدست اندازی نمودند ولی چون این دفعه هم امرای ایران پافشاری زیاد نمودند وهم بین پاشایان عثمانی نفاق بروز کرد به نتیجه ای نرسیده برگشته و از یکدیگر نزد سلطان مراد خان بشکایت مشغول شدند و پادشاه صفوی هم حکومت شیروان را به بیکر خان قاجار و امامقلی خان قاجار واگذار کرد و در دفعه سوم که سپاه تاتار بشیراون حمله کردند بسر آنها ریخته پس از کشتار زیاد از طرفین عاقبت غازیگرای خان سردار تاتار اسیر قزلباشیه و قاجار شده سپاهیانش شکست خورده فرار کردند و بواسطه این فتح از طرف شاه سلطان محمد صفوی و سایر امرا خلعتهای فاخر برای پیکر خان قاجار فرستادند سپس چون الکساندر خان و برادرش حکمرانان گرجستان خود را مطیع دولت ایران بحساب آوردند و خراج پس افتادهٔ را بتحویلداران دیوان سپردند پادشاه ایران هم آن هارا بحکومت گرجستان بمانندسابق گماشت و ولیعهد شان را هم بعنوان گروگان درقزوین بخدمت خود نگاهداشت

فرمانروائی عباس میرزا در ۹۸۹ چون اخبار انقلاب ایران و استیلای روم بخراسان رسید اوزبکها هم بنای دست اندازی را گذاشتند علی قلیخان هم شاهزاده عباس میرزا رابحکومت خراسان تقویت می نمودو چون حمزه میرزا که ولیعهد وجوانی عیاش بود علی قلیخان هم وقت را غنیمت شمرده وسایل پادشاهی عباس میرزارا فراهم کرد ودرسال ۹۸۹ او را رسماً بتخت شاهی نشانده شاه عباس نامید در این ضمن که شاه سلطان محمد مهیای حرکت بطرف آذربایجان بود سفر خراسان را بر آذربایجان ترجیح داده بدین طرف روان شد و امرای مخالف را سرکوب کرد و سلیمانخان وزیر را که موجد اختلافات بود بقتل رساند و چون مرشد قلیخان اظهار عجز نمود حکومت تربت را باو واگذاشت و در این ضمن علی قلیخان و عباس میرزا هم اظهار اطاعت نمودند و شاهزاده از طرف پدر بحکومت خراسان و علی قلیخان هم باتابکی او منصوب شد .

روی کار آمدن پسران شاه سلطان محمد

در موقعی که شاه سلطان محمد در خراسان بود حمزه میرزا درنهایت خوشی وشادکامی در آذربایجان روزگار میگذراند و سپاه عثمانی هم بسرداری عثمان پاشا وچغال اُغلی در آذربایجان مشغول تاخت و تاز شدند وتا تبریز هم پیش راندند بالاخره حمزه میرزا بهمراهی قزلباشیه بمیدان آمده برسر عثمانیها تاختند و بعد از قتل و غارت بسیار وگرفتن غنایم و اسرای زیاد و دستگیری چند پاشای عثمانی بقیه را منهزم و فراری نمودند دراین ضمن عثمان پاشا بمرض خناق « دیفتری » مبتلا شده وفات یافت و ریاست سپاه عثمانی واگذار چغال اُغلی گردید و جهت بردن نعش سردارخود خواستند از ایران خارج شوند فوراً قزلباشیه برسر آنها تاختند و سپاه عثمانی تابخود آمدند بسیاری کشته شدند .

بعد از آنکه این فتح نصیب حمزه میرزا گردید امرای ترکمان و بعضی از قزلباشیه برضد شاهزاده اقدام نمودند چون نتوانستند کاری از پیش برند باپسر دیگر شاه سلطان محمد « طهماسب میرزا » متحد شده بخیال افتادند که اورا بسلطنت بردارند باین سبب بهمراهی شاهزاده بولایات غربی ایران آمدند واز انجا هم متوجه

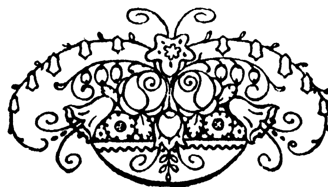
آذربایجان و نزاع با حمزه میرزا گردیدند و پس از زدوخوردی مختصرحمزه میرزا بطرف تبریزعقب نشست (واز خوشبختی ایرانیان سپاه عثمانی از نفاق مابین دو برادروامرا آگاه نشدند) و طهماسب میرزا هم باتفاق امرا بقلعه الموت برگشت و حمزه میرزا در آذربایجان مدتی براحتی مشغول شد تا آنکه در ۲۹ ذی‌حجة سال ۹۹٤ در حالیکه در خواب بود بدست خداوردی نامی که پسر دلاکی بود بقتل رسید و قاتل هم بدست امرا بضرب تیغ بیدریغ پاره پاره شد (سلطان حمزه میرزا اززمان سلطنت پدرش سلطان محمد نایب وولیعهد بود و بعضی از مورخین او را در سلك پادشاهان صفویه شمرده و مدت سلطنتش را ششماه نوشته اند) .

بعد از قتل حمزه میرزا امرا دوتیره شدند بعضی طالب عباس میرزا (شاه عباس) و برخی مایل ابوطالب میرزا برادر شاه عباس گردیدند در این ضمن میان امرا ورؤسای قزلباش نفاق بروز کرده درصدد اذیت یکدیگر برآمدند وهریك گوشه‌ای از ایران را گرفته بفرمانروائی و حکومت مشغول شدند و در واقع سلطنت شاه سلطان محمد وولیعهدی ابوطالب میرزا دیگر رواج و رونقی نداشت و هرکس اندك رنجشی پیدا میکرد روی بارض اقدس (مشهد) آورده مرشد قلیخان را بآوردن شاه عباس بپایتخت ترغیب مینمود (قبل از این مدت نزاعی مابین مرشد قلیخان حاکم مشهد و علی قلیخان حاکم هرات و لله عباس میرزا روی داده بود مرشد قلیخان مخفیانه شاهزاده عباس میرزا را دزدیده بمشهد آورد و خود زمام کار ها را بدست گرفت .)

در ضمن این انقلابات داخلی عبدالله خان پسر اسکندر خان اوزبك والی ماوراءالنهربخراسان دست اندازی نمود وعلی قلیخان شاملو بکلربکی هرات محصور شد و مرشدقلیخان چون کار خراسان را آشفته دید شاه عباس را باخود برداشته باین اسم که خیال سفر هرات و مقابله بااوزبکیه رادارد ازخراسان بیرون آمده ازراه دامغان و سمنان متوجه قزوین گردید و از خوشبختی بسیاری از امرای مخالف دربین راه تلف شدند ودیگران هم بخدمت شاه عباس آمده اظهار اطاعت نمودند مرشد قلیخان هم بهمراهی شاه عباس بدون هیچ آسیبی بقزوین وارد شد و بقتل

امرای مخالف مشغول گردید وچون این خبر بشاه سلطان محمد که در ولایات غربی ایران بود رسید باتفاق پسر دیگرش ابوطالب میرزا روی بقزوین آورد چون بقزوین رسید شاه عباس باستقبال پدر رفت و شرف دستبوس یافت و برادر رادر بر کشید شاه هم از دیدن فرزند نهایت سرور حاصل کرده دست او بگرفته و او را شاه عباس خطاب نمود و بدست خود تاج پادشاهی برسرفرزند ارشد (بعد از حمزه میرزا) نهاد و ودایع سلسلهٔ صفویه را بحکم انتقال ووراثت باو سپرد و خود در کمال آسودگی بطاعات وعبادات پرداخت ومایهٔ دوام دولت صفویه برخلاف منظور شاه اسمعیل دوم از نسل وی شد « آن به که پیر نوبت خود باجوان دهد »

شاه سلطان محمد پادشاهی بود درویش خصال یادرویشی پادشاه جلال و از جمیع علوم متداوله باخبر بوده در عقل و کیاست و فراست وجود و بخشش دستی قوی داشته وبی اندازه صبور بوده و کمتر بکشتن کسی اقدام میکرده و بواسطهٔ ضعف بصر کمتر ببارگاه می‌نشست و در هنگام توقف در حرم احکام را زنش جاری میکرد و همین امر سبب شد که امرا بقتل آن‌زن و پسرانش اقدام کردند و در حقیقت قزلباشیه هرچه کردند باخود کردند وریشهٔ خویش بکندند وخلاصه شاه سلطان محمد از بعد از فوت شاه اسمعیل دویم مدت هشت‌سال پادشاهی کرد و درسال ۱۰۰٤ بعد از شصت و شش سال عمر در قزوین وفات‌یافت وبامر شاه نعش اورا بکربلا برده بخاك سپردند .



فصل سوم

شاه عباس کبیر

۱۰۳۸ - ۹۹۵

بترتیبی که گذشت شاه‌سلطان محمد تاج شاهی را در اوایل ذی‌قعده سال ۹۹۵ برسر فرزندش شاهزاده عباس میرزا (که‌جوانی هیجده ساله بود) گذاشت و او از این تاریخ رسماً برتخت شاهی نشست و دولت صفویه که نزدیك بانقراض بود ازنو قوت گرفت و تجدید یافت و در حقیقت میتوان گفت شاه عباس مؤسس ثانی دولت صفویه گردید.

شاه عباس پس‌از گذراندن روزهای جشن و سور و انعام و احسان بنزدیك و دور بهریك از شاهزادگان و امرای موافق خلعتهای فاخر ارزانی داشت و هرکدام را بحکومتی سر افراز گرداند از آنجمله مرشد قلیخان را بحکومت اصفهان فرستاد و چون رؤسای قزلباش بنابقانون و روشی که برای خود ترتیب داده بودند باز برضد این‌شاهزاده و مرشد قلیخان غوغا و آشوبی برپا کردند شاه عباس هم‌بدون زحمت امرا و بزرگان قزلباش را جمع کرد و دوستداران شاه‌را از میان آنها جدا کرد و طایفهٔ شاهسون (خواهان‌شاه) را تشکیل داد و مخالفین را بقتل رساند وبقیه‌امراهم جرأت مخالفت نکرده ازشرارت دست برداشته واز جسارت طبع‌هم پشیمان گشتند.



بعد از آنکه مرشد قلیخان شاه عباس را باخود برداشته بقزوین آمد عبدالله‌خان اوزبك بهرات که در تصرف علیقلیخان للهٔ شاه عباس بود دست اندازی نمود و پس از مدتی محاصره شهر را مفتوح ساخت و علی قلیخان کشته

شد (۱) سپس بطرف مشهد آمده آنجارا مدت چهل روز محاصره کردند در این ضمن اهالی شهر نامه ای نوشته بخدمت عبدالله خان و امرای ماوراءالنهر فرستادند و چون عبدالله خان هم دید که محاصره هرات زیاد طول کشیده و آذوقه هم در اطراف مشهد نایاب شده و خبر حرکت شاه عباس راهم بطرف خراسان شنید باین ترتیب موقتاً از گرفتن مشهد چشم پوشیده بسرخس عقب نشست .

حمله اوزبکها بخراسان و مصالحه شاه عباس با عثمانیها

بعد از آنکه خبر کشته شدن علی قلیخان شاملو و ازدست رفتن هرات بشاه عباس رسید از راه لاریجان و فیروزکوه روی بخراسان آورد و در ترشیز بقتل مرشد قلیخان که در واقع سلطنت را عهده دار بود اقدام کرد و پس از کشتن او سایر امرای مخالف راهم سرکوب نمود سپس وزارت خود را بمیرزا محمد اعتمادالدوله واگذار کرد و رتبه خانی را به الله وردی بیك داد و محمد ساروتقی را داروغه اصفهان نمود و خود شاه هم بشخصه در تمامی کارهای کشور دخالت نمود سپس بمشهد رفته پس از زیارت مشهد مقدس امرای مخالف را که سبب فساد شده بودند بقتل رساند و از آنجا هم عزم هرات و محاربه بااوزبکها را نمود و تاشهر جام پیش رفت که شنید سپاه عثمانی بسرداری فرهاد پاشا و چغال اغلی بآذربایجان و همدان و نهاوند دست اندازی مینمایند بعجله بپای تخت «قزوین» برگشت و دید که امراهم بنفاق بااو قیام مینمایند و عثمانیها و اوزبکها هم از اطراف دست از حملات خود برنمیدارند دانست که تاامر مصالحه بادولت عثمانی مستحکم نگردد کار ایران منظم نخواهد شد لهذا بطریقی که پادشاه عثمانی مایل بود یك نفر شاهزاده (حیدر میرزا پسر حمزه میرزا) با مهدیقلیخان چاوشلو (چاپشلو) حاکم اردبیل را بدربار عثمانی فرستاد

---

۱ - شاه عباس که شهریاری بود قدردان و حق شناس قصد یورش خراسان و کمك علیقلیخان راداشت و بمرشد قلیخان دراین باب تأکید میکرد ولی ازآنجائیکه اوباعلیقلیخان صفائی نداشت هرروز بعذری تازه اجتماع سپاه وحرکت پادشاه را معوق میداشت که مبادا علیقلیخان بشاه راه یابد و در کار وکالت مرشدقلیخان سستی وارد شود وآنقدر اهمال و مسامحه کرد تا علیقلیخان وچندین هزار قزلباشیه کشته شدند .

و قبل از آنکه نتیجه مصالحه معلوم شود عبدالمؤمن خان اوزبك (پسر عبدالله خان) که خبر حملات عثمانیها را از دوسوی شنید از طرف پدر خود بخراسان آمد وشهر مشهد را پس از مدتی محاصره گرفته بر هیچکس حتی زن وبچه وعلما وسادات هم رحمت نیاورده همه‌را کشتند و بعداز گرفتن شهر های نیشابور وجام و خواف و باخرز و پوشنج و غوریان برای استراحت بماوراءالنهر برگشت تادر سال دیگر باز آید و هر چه در این سال تقصیر رفته تدارك کند و در تمام مدت اقامت اوزبکها در خراسان شاه عباس در تهران سخت مریض شده که قادر بحرکت هم نبود (۱) بعد ازآنکه کسالت شاه ازبین رفت درسال ۹۹۸ بین نورمحمد خان حاکم مرو وقزلباشیه خبوشان اختلاف بروز کرده کاربجنگ کشید وبا آنکه نور محمد خان فاتح بود بازنسبت بشاه اظهار اطاعت نموده پوزش خواست در همین زمان در تمام ولایات غربی و جنوبی ایران (فارس و کرمان) امرا و حکام شروع بنفاق بایکدیگرو مخالفت برضد شاه‌رانمودند وشاه‌عباس‌خودبدان نواحی‌رفته‌همه‌آن‌امکنه‌رابتصرف‌آورد وفتنه‌هارااز بین برد و حکامی تازه بآن شهرها گماشت وبعد ازانتظام کار های فارس و کرمان وعراق بهمراهی پدرش (شاه سلطان محمد) بقزوین برگشت و شاه بعد از جشن عید نوروز میرزا محمد وزیر را ازکار انداخته وحاتم بیك اردوبادی را که مستوفی‌الممالك بود وزارت داد ولقب اعتمادالدوله‌راهم باو واگذار کرد در همین موقع یعنی سال ۹۹۹ هجری نمایندگان ایران باتفاق نمایندگان اعثمانی برگشتند شاه موقتاً باین صلح تن در داده ولایات چندی ارقبیل تبریز وشیروان وگرجستان ولرستان وبعضی ازشهرهای ولایات غربی ایران را بعثمانیها واگذار کرده اسرای یکدیگر را هم رد کردند

باردیگرسپاه‌عبدالمؤمن‌خان‌بخوارزم واسفراین‌هجوم‌آوردندوبا آنکه قزلباشیه بیشترآن جماعت را بخاك هلاك انداختند ولی چون سپاه اوزبك بیشمار بودندعاقبت فتح نصیب عبدالمؤمن خان شده خوارزم و اسفراین را بتصرف آوردند وبا وجود آنکه خبر این جدال بشاه عباس رسید هیچ اقدامی برای دفع آنها ننمود و میگفت

(۱) بواسطهٔ همین امر بیشتر امرای قزلباشیه مشهد مأیوس و هراسان و اوزبکها دلیر و مطمئن شدند

اول باید در تقویت و تشیید بنیان کوشید پس بباید سقف عمارت را پوشید (۱) بدین جهت بدواً بسرکوبی و دفع امرای خانگی اقدام نمود و بنواحی یزد و اصفهان و ولایات غربی مسافرت کرد و تمامی آن ولایات را امن و آرام ساخت .

سرکوبی امرای گیلان و نزاع با اوزبکها ـ خان احمد خان گیلانی که باصفویه خویشی داشت (دختر شاه طهماسب را بزنی گرفته بود) و از طرف پادشاه صفوی بحکومت گیلان رسیده بود همیشه برعلیه شاه با اوزبکها همدست میشد اینمدفعه بپادشاه عثمانی پیغام داد که اگر شما با کشتی از راه بحرخزر بگیلان بیائید بدون زحمت تمام نواحی گیلان را بتصرف شما خواهم داد و باین ترتیب می‌توانید تمام ایران را متصرف شوید ولی چون قرار مصالحه مابین ایران و عثمانی بسته شده بود آنها بچنین امر اقدام نکردند و شاه عباس هم سردار معروف خود فرهاد خان قزلباش را بدفع احمدخان فرستاد و پس از مختصر زدوخوردی گیلان بتصرف قزلباشیه درآمده و احمد خان باتهیات کافی از اسباب و جواهر با خود همراه برداشته از راه دریا بشیروان رفت شاه عباس هم شاهزادکان و امرارا مورد التفات خاص قرارداده وحکومت گیلان را بمهدیخان شاملو داد .

بعد از فرار خان احمد باردیگر در سال یکهزار ۱۰۰۰ هجری **شاه ملك** نامی در گیلان اسباب زحمت گردید شاه هم اینمدفعه فرهاد خان سابق را بهمراهی الله قلی بیك جهت سرکوبی یاغیان گیلان فرستاد و بزودی شاه ملك کشته شد و اهالی گیلان و سپاه قزلباش ازشر او آسوده شدند وحکومت گیلان بفرهاد خان روملو واگذار گردید.



چون خاطر شاه عباس صفوی ازجانب مفسدان ایران آرامش یافت روی بخراسان آورد وسپاه اوزبك هم هریك دست ازشهر های مفتوحه (نیشابور وسبزوار سمنان . . . . .) برداشته همگی در مشهد مجتمع شدند و چون میدانستند که

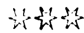
(۱) بخانه درون دشمن خانگی ٭ بصحرا شدن نیست فرزانگی
هم آغاز از خانه دشمن بران ٭ شو آنگه سوی خانهٔ دیگران

شاه عباس گلوله بطرف صحن علی‌بن موسی‌الرضا نخواهد انداخت باین جهت در این شهر مهیای ستیز شدند .

چون این اخبار بعبدالله خان اوزبك وپسرش عبدالمؤمن خان رسید جهت شاه ایران پیغام داد که « آرزوی مـا یا جنگ است یا صلح اگر بصلح راضی میشوید خراسان را بما وا گذاشته بعراق روید وا گر اراده جنگ دارید پیشترقدم بگذارید » چون این پیغام درجاجرم بنظرشاه عباس رسید جوابی مختصر مرقوم داشت که : « ما بفضل ایزدی اطمینان داریم و از ولایت خراسان که ملك موروث صد ساله ما است نمیگذریم و اگر دست از خراسان بازداشته بکسان ما وا گذارید ما نیزصلح مینمائیم و کاری بآنسوی ولایت شما نداریم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق بهمین اشتیاق روبخراسان نهاده ایم درهرجـا که مقررشود جهت‌ملاقات‌حاضریم » چون این پیغام بعبدالمؤ من‌خان‌رسیدصلاح‌رادرجنگ باقزلباشیه ندانسته ببلخ و بامیان عقب نشست‌و سپاه ایران هم بعضی ازشهرهای از دست رفته را بتصرف آوردند از آنجمله اللهوردی خان بدون زحمت و خونریزی نیشابور راگرفت شاه هم آنجا را باسیصد نفر تفنگچی و آذوقه کامل بدرویش محمد خـان روملو داده جهت دفع فتنه هـای داخلی بقزوین برگشت .

اوزبکها چون ازمراجعت شاه آگاه شدند فوراً بنای دست اندازی بشهرهای خراسان از آنجمله به نیشابور را نمودند ولی حاکم آنجا (درویش محمدخان) تلفات زیاد بسپاه اوزبك وارد آورد (و چون شاه عباس هم در بروجرد مشغول دفع امرای شاهوردی و بیات بود نتوانست باو کمك برساند) طوری که عبدالمؤمن خان مایل بصلح گردید باین ترتیب اهالی نیشابور از شراوزبکها آسوده‌شدند .

در موقعی که اوزبکها در خراسان مشغول تاخت و تاز بودند شاه عباس به تنظیم کارهای بروجرد و همدان و لرستان اقدام نمود و شاهوردی خان حاکم لر کوچك را که بعد از قرار مصالحه شاه عباس باعثمانیها سراز اطاعت او پیچیده بود سرکوب کرده بطرف بغداد فراری نمود .



شاه عباس بعد از آنکه از شر یاغیان داخلی تا حدی آسوده شد در ماه جمادی‌الاخر سال ۱۰۰۳ بعزم تماشا و ایجاد شکار جرگه بگیلان رفت و مدتی را بشکار ماهی و مرغهای دریائی و پرندگان صحرائی و حیوانات جنگلی مشغول شده و بعد از بازدید تمام شهر های گیلان وسرکوبی یك دوتن از امرای مخالف بپایتخت (قزوین) برگشت و حاتم بیك اعتمادالدوله وزیر را بهمراهی فرهاد خان روملو بانتظام کار های عراق و فارس مأمور نمود این دو نفر هم بزودی انقلابات ولایات فوق را از بین برده مفسدین را که ازقبایل ممسنی و جانکی و بختیاری بودند سرکوب کرده بقزوین بخدمت شاه برگشتند و در خدمت شاه بر اعتبارشان افزوده شد و در این زمان‌سفیری **یاروسلاوسکی**(۱) از جانب تزار روسیه بانامه ای جهت دوستی و بعضی هدایا بخدمت شاه آمد و مورد التفات پادشاهی شد.

در همین ایام یعنی جمادی الاول سال ۱۰۰۳ سلطان مراد خان پادشاه عثمانی مرد و پسر بزرگش محمد بنام محمد خان ثالث (سیزدهمین پادشاه عثمانی) جانشین‌پدر گردیدشاه عباس ذوالفقار خان‌قراماملو راباتحف‌وهدایا جهت‌تعزیت وتهنیت سلطان محمد خان‌روانه آسیای صغیرنمود وچون در این زمان رفع اختلال سرحدات شده بود شاه عباس بفکر انتظام کار های خراسان و دفع اوزبکها افتاد.



شاه عباس بعد از گذراندن روز های نوروزسال ۱۰۰٤ هجری وپذیرفتن فرستادگان گرجستان و عثمانی و روسیه‌و دادن خلعت های فاخر بهریك ازآنها شنید که باردیگر عبدالمؤمن خان اوزبك شروع بدست اندازی اطراف خراسان را نموده وبقتل و غارت مشغول گشته و اسفراین و بسطام وسبزوار را درمحاصره گرفته است باین جهت عزم یورش خراسان را نمود وباسپاه اوزبك بجنگ مشغول گشته بسیاری از آنها را کشته و عبدالمؤمن فرار نمود و باین ترتیب چندین بار این عمل را تکرار

---

(۱) jaroszlafsky

نمود ویك بارهم عبدالمؤمن خان بخوارزم حمله برده آنجارا متصرف شد وحاکم آنجا فراراً بقزوین آمده مورد نوازش شاهانه قرارگرفت (درغیاب شاه بقتل وغارت خراسان مشغول میشد و زمانیکه حرکت شاه را میشنید فرار میکرد) و چون هنوز در گوشه و کنار کشور باز دشمنان خانگی وجود داشتند باین جهت شاه نمی توانست اورا تعقیب کند بناچاربقزوین برگشته بدفع امرای مخالف داخلی کشور (حکمرانان سبزوار ومازندران وگیلان ولرستان) اقدام نمود.

انتخاب اصفهان بپایتختی شاه عباس پس از آنکه شورش شاهوردی را در لرستان خواباند و خود او را فراری نمود و کسان شاه هم نواحی گیلان و مازندران را آرام کرده و مخالفین را از بین بردند بقزوین برگشت و چون شهر قزوین بواسطهٔ کمی آب و زیادی سپاه و توقف شاه کفایت جمعیت را نمی کرد باین جهت درسال ۱۰۰۶ اصفهان را پایتخت قرار داده مقرر کرد که عمارات عالی و محلات و مساجد و پل های متعدد ساختند و بایجاد باغهای متعدد اقدام نمودند که شرح آنها در فصل آخر این کتاب مختصراً بیان خواهد شد.

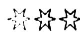
دفع اوزبکها وفتح خراسان ـ یگانه پسرعبدالله خان پادشاه ترکستان عبدالمؤمن خان که ازطرف پدر بحکومت هرات منصوب شده بود بعداً نواحی بدخشان وبلخ وطخارستان و مشهدو نیشابور وبعضی شهرهای دیگرخراسان را ضمیمهٔ متصرفات خود نمود و بترتیبی که گذشت چندین بارخراسان مورد تهاجم سپاه او واقع گردید بعداً مابین پدر و پسر نزاع بروز کرد حتی اینکه عبدالله خان یك مرتبه دربخارابقصد نزاع با عبدالمؤمن و قتل او اقدام کرد اما امرا طرفین را از اقدام باین عمل باز داشتند ولی ضمناً طایفه قزاق از موقع استفاده کرده برسر آنها تاختند و بسیاری از امرای آنها تلف شدند در نتیجه این چشم زخم عبدالله خان ازغصه مرد و عبدالمؤمن بجای پدر رسماً پادشاه گردید و در بدو امر بقتل امرا و بزرگان اقدام کرد و چون بواسطهٔ گرمی روز در شب قصد شهر بلخ را نموده بود امرای مخالف دربین راه اورا

کشتند ودین محمد خان اوزبك که از این خانواده بود بتخت سلطنت نشست این ایام مصادف بود باحرکت شاه عباس بطرف خراسان.

شاه عباس جهت یورش خراسان از تمام نقاط ایران سپاهیان را جمع کرده از اصفهان بکاشان و از آنجا هم ببسطام آمد و بسپاهیان کرمان و فارس (فارس در دست اللهوردیخان بود) دستور داده بود که از راه یزد و کویر خودرا بخراسان برسانند چون بشهر های خراسان وارد گردید رؤسای اوزبك و سپاهیان آنها که در شهرهای خراسان حکمفرما بودند ازترس شهرها را خالی گذاشته عقب‌نشینی نمودند بهمین ترتیب شهر مشهد را اوزبکیه خالی کرده بسرخس عقب نشستند و شاه عباس با تمام سپاه از چهار فرسنگی پیاده به مشهد رفتند وشاه پس اززیارت بهریك از شهر های مفتوح نمایندگان و سپاهی از طرف خود گماشت و نماینده ای هم بخوارزم فرستاد ونامه ای هم بعبدالمؤمن خان نوشت که تابخارا و بلخ عنان مراکب ما کشیده نخواهد شد در این ضمن خبر قتل عبدالمؤمن‌خان بطوس رسید شاه عباس هم گروهی‌را جهت ضبط شهرهای نسا ومرو وابیورد فرستاد و خودراه هرات‌راپیش گرفت وجنگ بادین‌محمدخان را اراده کرد وپس‌ازآنکه بحیله اورا ازهرات بیرون آورد جنگی سخت در ششم محرم سال ۱۰۰۷ بین طرفین درگرفت وچون فرهاد خان و برادرش ذوالفقار خان بقصد صدمه شاه عمداً از میدان جنك عقب نشستند و چیزی نمانده بود که شاه عباس کشته شود ولی در همین وقت دین محمد خان پادشاه اوزبك تیر خورده فرار کرد و در بین راه مرد در این جنك قریب ۵ هزار نفر از اوزبکیها کشته شدند وهرات فتح شد

باوجود آنکه فرهاد خان در این جنك بشاه عباس خیانت کرد ولی شاه بمناسبت سوابق خدمت او را بحکومت هرات گماشت اما چون بعد ازاین باواطمینانی نداشت و او هم دست از خیانت خود برنمیداشت باین جهت بامرشاه اللهوردیخان او را بقتل رساند دراین یورش تمامی شهر های خراسان و مروْ ونسا وابیورد و ولایت سیستان وخوارزم بتصرف شاه عباس درآمد وبهریك ازآنها نمایندگانی گماشته خطبه وسکه را بنام خود کرد.و به مشهد برگشت و پس از تنظیم کار های این شهر وتعیین

موقوفات ازراه‌خبوشان (قوچان) درادکان باسترآباد برگشت



شاه عباس در مراجعت از خراسان باسترآباد آمد و طایفه ای که در آنجا زندگانی میکردند دستهٔ از ترکمانان بودند که بسیاه پوش معروف شده و در فاصله مابین دو رود خانه اترك و گرگان میزیستند و هر چندی اسباب زحمت مردم بیگناه را فراهم مینمودند و از جمله از رؤسای آنها خواجه شرف الدین ساوری بود شاه عباس در استراباد تمامی امرای مخالف را دستگیر نموده بقتل رساند واهالی را ازشر آنها آسوده ساخت و بعداً از راه مازندران و ری و قزوین باصفهان برگشت و یاغیان سر راه‌را هم سرکوب کرد چون باصفهان رسیدبسبب این فتح بزرك نامه ها بهمراهی سفرا بهندوستان نزد جلال الدین اکبرپادشاه گورکانی بابری وسلطان محمد خان‌ثالث پسر سلطان مراد عثمانی سلجوقی فرستاد و خراج یکساله شهر و وجوه سال گذشته را که گرفته بودند تمامی را بمردم بخشید.

شاه عباس دو مرتبه دیگر بخراسان مسافرت کرد یکی در سال ۱۰۰۹ هجری که چهاردهم سال پادشاهی او بود جهت سرکوبی حکمرانان مرو و هرات که بنای سرکشی گذاشته بودند در این سفر شاه علاوه بر آنکه امرای مخالف را سر کوب نمود بیشتر شاهزادگان و امرای اوزبك هم هر یك با تحف و هدایا (۱) بخدمت‌شاه عباس آمده اظهار اطاعت و کملك از پادشاه را نمودند.

دفعه دیگر که‌بخراسان‌رفت‌بواسطه‌نذری که کرده بود این‌دفعه را پیاده وپای‌برهنه

---

(۱) بعضی از آن راه آورد و ارمغان هائی که جهت شاه عباس در اصفهان آوردند قطعه الماسی بود گرانبها که‌از نذورات مرقد علی بن موسی‌الرضا (ع) بود و سلاطین اوزبك یعنی عبدالمومن خان در هنگام تسخیر مشهد تصرف کرده بودند چون شاه عباس آن قطعه الماس را شناخت بعلماء وا گذار کرد آن جماعت هم آن قطعه الماس را در خاك عثمانی فروخته پولش‌را املاك‌مرغوب خریده وقف حضرت رضا(ع) نمودند.

بزیارت مشهد عازم شد (۱) و مدت سه ماه (رجب شعبان و رمضان) در آنجا توقف نمود .

آمدن برادران شرلی بایران

شرلی ها دو برادر بودند بنام **آنتنی شرلی (۲) وربرت شرلی (۳)** که در ۱۵۹۷ میلادی مطابق با ۱۰۰۷ هجری قمری بابیست و پنج نفر انگلیسی جهت اتحاد با ممالك اروپا برضد دولت عثمانی و تحصیل امتیازات برای تجار انگلیسی از خاك عثمانی و مغرب ایران خود را بقزوین رساندند (و از همراهان او عده ای نظامی و توپچی بودند که بوضع نظام اروپا بخوبی آگاهی داشته و خود آنتنی شرلی هم خدمت سربازی را انجام داده و در جنگهای هلند و اسپانیا در اواخر قرن شانزدهم میلادی شرکت جسته بود) ولی موقعی بود که شاه عباس در خراسان مشغول دفع فتنهٔ تاتارها بود (٤) چون خبر ورود نمایندگان انگلیسی بشاه رسید پیغام داد :

«باید از میهمانان فرنگی ما پذیرائی کامل شود و مایحتاج آنان از اسب و نوکر و امثال آن مهیا باشد و هرکس بر خلاف این فرمان رفتار کند جانش در خطر خواهد بود . هر گاه کسی به پست ترین ملازمان ایشان بدرفتاری نماید سرش بریده خواهد شد .»

باین ترتیب حکمران قزوین از او پذیرائی شایانی نمود و همه قسم وسایل استراحت آن جماعت را فراهم ساخت تا آنکه خبر ورود شاه بنزدیك قزوین بشهر رسید و برادران شرلی و همراهانش بهمراهی ناظر وحاکم قزوین باستقبال شاه رفتند و شاه هم با آن دو برادر روبوسی کرده باحترام تمام از آنها پذیرائی نمود و تحف و هدایای زیاد (۱٤۰ اسب با لگام زرین و ۱۰۰ قاطر و ۱۰۰ شتر و مقدار زیادی

---

(۱) درتاریخ نوشته شده که یکی از قیاصره روم (شاید هرقل باشد) نذری کرد که پای برهنه از قسطنطنیه به بیت‌المقدس رود و برفت ولی راه را مفروش کرده و گل و ریاحین بزیر پای او می گستردند و راه بیست روزه را بدو ماه طی کرد (شاه عباس از اصفهان تا مشهد را پای برهنه در سنگلاخ حرکت میکرد)

۲- Sir anthony shirley ۳- Robert shirley ٤- مقصود از تاتار در اینجا وجاهای دیگر بخش سوم این کتاب اوزبکها میباشند .

پول) باو و همراهانش بخشید (۱) سپس با آن جماعت بپایتخت (اصفهان) رفت و ششماه در آن شهر از آنها پذیرائی کرد و بقدری نسبت بایشان ملاطفت کرد که خودرا از خدمتگذاران صمیمی شاه عباس دانستند و آنتنی هم در مدت اقامت در اصفهان شاه را بصداقت و صمیمیت خود معتقد ساخت و بدستیاری الله وردیخان سپهسالار ایران در آموختن فنون جنگی ایران رنج بسیار برد .و ایرانیان فنون جنگی را از شرلی آموختند و سپاهیان مرتب و ۵۰۰ عراده توپ و ۶۰۰۰۰ تفنگ تهیه کردند سپس آنتنی بشاه عباس پیشنهاد کرد که سفیری به دربار سلاطین اروپا فرستد و با ایشان برضد دولت عثمانی متحد شود . شاه که در این زمان میخواست با دولت عثمانی از در جنگ در آید و ولایاتی را که در آغاز پادشاهی خود بآن دولت تسلیم کرده بود باز گیرد باین ترتیب سفرائی بدربار تمام پادشاهان عیسوی مذهب اروپا فرستاد (چنانکه در جای خود بشرح آنها اقدام خواهد شد) از آن جمله آنتنی شرلی رابهمراهی حسینعلی بیك بیات باروپا جهت نمایندگی روانه کرد وآنهاهم از راه بحر خزر ومسکو ودریای ابیض ودریای شمال و آلمان بایطالیا آمدند و در تمامی ممالك بین راه نامه های دوستانه شاه عباس (دائر بر اتحاد باایران برعلیه عثمانی وافتتاح روابط تجارتی برای فروش ابریشم ایران)را با هدایائی که شاه داده بود تقدیم کردند ودرایطالیا (روم) مابین حسینعلی بیك بیات و آنتنی شرلی نفاق بروز کرد و آنتنی از او جدا شده باسپانیارفت و دیگر بایران برنگشت .

اما رابرت شرلی برادر آنتنی که در خدمت شاه عباس مانده بود مورد نوازش واقع گشت و چون از آمدن آنتنی خبری نشد شاه نسبت باو بی لطف گشت ولی رابرت شرلی چون جوانی صاحب عزم و نیکو رفتار بود باز محبت شاه را نسبت بخود جلب کرد .

اولین ماموریتی که از طرف شاه عباس به رابرت شرلی داده شد انتخاب او به

---

(۱) سر آنتنی در پذیرائی رسمی خود شش جفت گوشواره زمرد و دو قطعه جواهر یاقوت نشان و دو جفت جام یکی بلور قیمتی و دیگری طلامینا کاری ویك نمکدان طلاومقداری ماهوت تقدیم شاه عباس کرد

ریاست دسته ای از سپاه و فرستادن وی بجنگ با عثمانی بود و هم چنین در جنگهائی که شاه عباس در سالهای ۱۰۱٤ و ۱۰۱۳ هجری با عثمانی کرد شرکت نمود و سه مرتبه مجروح شد و در هر جنگی عدهٔ زیادی از سپاه عثمانی را کشته و سرداران آنها را اسیر میگرفت و در یك جنك که باعثمانیها روبرو شد پس از مرتب کردن سپاه خود چون دید سربازانش از زیادی عدد دشمن در هراسند رو بدیشان کرده بیاناتی اظهار داشت (۱) سپس خود بدو آبطرف دشمن حمله برد و سپاهیانش هم تشجیع شده باین ترتیب عثمانیها را شکست داده مورد نوازش شاه عباس واقع گشت و بعدها از طرف شاه عباس در ۱۰۱٦ هجری (۱٦۰۸ میلادی) از اصفهان عازم اروپا شد و پس از مسافرت طولانی و انجام مأموریت خویش در سال ۱۰۲۰ هجری بانگلستان رفت و بالاخره پس از هشت سال مسافرت در سال ۱۰۲٤ بایران بر گشت (۲)

فتح بحرین و لارستان - بحرین که در زمانهای پیش در تصرف توران‌شاه پسر سنقر شاه حاکم سابق هرمز بوده و حکام آنجا در سال ۱۰۱۰ از جانب وی بوده اند و بعداً که حکومت جزیرهٔ هرمز بسنقر پسر تورانشاه رسید و پرتقالیها در اواسط قرن دهم هجری در آن جزیره صاحب نفوذ شده و در بحرین بتأسیس دارالتجاره‌ها اقدام کردند و در سال ۱۰۱۰ هجری فرخ شاه حاکم هرمز در گذشت و پسرش فیروز شاه جانشین او گردید . رکن الدین مسعود حاکم بحرین که برادر رئیس شرف الدین لطف‌الله وزیر هرمز بود از ترس فیروز شاه که در حمایت پرتقالیها بود از معین‌الدین

---

(۱) - « ای سربازان رشید وغیور ایران ، میدانم که برای تحریك و تشویق شما احتیاجی به‌بیانات مفصل نیست و این امر چون روغن برآتش ریختن واسب ممتاز را بضرب رکاب برانگیختن است . رشادت وپایداری شما درجنگهای پیشین ومخصوصا درنبرد اخیر بر من ثابت کرده است که اگر عدد سپاهیان دشمن ما ازآنچه هست چندین‌بارهم فزونتر باشدباز فتح‌وفیروزی نصیب ما خواهد بود امروز غیرت من چنین حکم می‌کند که‌درحمله برشما پیشی‌گیرم وتاآخرین‌نفس پایداری کنم وتازمانی که مرگ شرافت مرا ازقید وظیفه خویش آزاد نکرده است بکوشم . شما مرا سرمشق رشادت خود سازید وجسورانه ازمن پیروی کنید ومطمئن باشید که پیروزی از آن ما خواهدگشت »

(۲) این‌قسمت ازتاریخ (آمدن برادران‌شرلی) اقتباس از کتاب تاریخ (روابط ایران واروپا دردورهٔ صفویه) تألیف آقای نصرالله‌فلسفی شده است

فالی (از بزرگان فارس و با وی نسبتی داشت) کمك خواست این شخص هم حکمران و امیر الامرای فارس‌الله وردیخان را آگاه ساخت . الله وردیخان هم که از ابتدای حکومتش درفارس (۱۰۰٤) در پی گرفتن‌بحرین بود از موقع استفاده کرده معین‌الدین فالی را با جمعی بظاهر بمعاونت حاکم بحرین و باطناً بتسخیر آنجزیره مأمور نمود چون بآن جزیره رسید در مقام فرصت رکن‌الدین مسعود را بقتل رساند و با آنکه ازطرف فیروزشاه امیر هرمز وحاکم پرتقالی آنجاسپاهی بجنك معین‌الدین فالی آمدند و معین الدین کشته شدولی عاقبت بحرین‌از تصرف پرتقالیهاخارج وبتصرف الله وردیخان حاکم فارس در آمد .

الله وردیخان پس از گرفتن بحرین بفکرتسخیرلارستان که این زمان درتصرف ابراهیم خان(که نسبشان بگرگین‌میلاد ازپادشاهان‌قدیم‌فارس میرسد) بودافتادباین‌جهت عده ای رابمحاصره‌لارفرستاد وپس ازمدتی محاصره‌ابراهیم خان امان‌خواسته بخدمت اللهوردیخان آمد(در ضمن ضبط خزاین‌حاکم لارتاجی‌مرصع‌بودمعروف‌بتاج کیخسروی که از آباء و اجداد لاریان باقیمانده بود) الله وردیخان خبر فتح‌بحرین و لار را با آن تاج در خراسان خدمت شاه عباس عرضه داشت .

توجه‌شاه‌عباس کبیر بترکستان ۱۰۱۱ شاه عباس بنا بوعده‌ای که بشاهزادگان اوزبك داده بود به‌باقیخان پادشاه ترکستان پیغام داد که شهر های از دست رفته شاهزادگان اوزبك‌را بر گرداند ولی او بواسطهٔ شجاعت و تهور زیاد و کثرت جمعیت و سپاه جواب پادشاه صفوی را بدرشتی داد و در اینوقت شاه ازتمام ولایات ایران سپاهی‌بشمارهٔ ۸۰۰۰۰ وسیصدعراده‌توپ‌وده‌هزار تفنگچی‌باخودبرداشته‌بجانب‌ترکستان عازم شد بدواً شهراند خود را که ازمضافات بلخ بود گلوله ریز نمودند فوراًحاکم آنجا با تحف و هدایای زیاد بخدمت شاه عباس آمده امان طلبید شاه هم بآنها امان داده و تمامی آن هدایا را بخود اهالی برگرداند سپس خیلی آرامانه بطرف بلخ حرکت کرد چون رسیدند اهالی‌ازشهرخارج شده بنزاع مشغول‌شدندباقی‌خان‌چون دید تاب برابری باسپاه قزلباش‌را نداردبحصاربلخ‌رفت وبا آنکه ایرانیان پیشرفت کردند ولی بواسطهٔ بروز مرض (اسهال از شدت گرمی هوا)وکمی آب از عدد سپاهیان‌روز بروز کم‌میشد

تاآنکه شاه بطرف خراسان عقب نشست و در مراجعت اند خود را که سر بشورش برداشته بودقتل و غارت نمود (و از این ببعد باقی خان قدغن کرد که دست تطاول بکشور پادشاه صفوی دراز نکنند و اظهار دوستی و یگانگی نمایند و کاروانان وتجار بآسانی رفت وآمد کنند) وبالاخره شاه در اوایل بهار ۱۰۱۲ باصفهان وارد شد و نمایندهٔ شاهی بیك خان حکمران قندهار (که از امرای اکبر شاه هندوستانی گورکانی بود) را که با عریضه و هدایا بخدمت شاه عباس آمده بود معزز و محترم برگرداند و شاه در صدد تهیه و جمع قوای برای جنك با عثمانیها گردید .

یورش پنجساله

۱۰۱۶ - ۱۰۱۲

جنك باسپاه عثمانی و فتح آذربایجان

شاه عباس پس از آنکه جلوی حملات اوزبکها را گرفت و آنها را عقب نشاند و یکبار هم بترکستان (سرزمین اوزبکها) قشون کشی نمود و در واقع از شر آنها آسوده شد بفکر افتاد ولایاتی را که بموجب مصالحه بعثمانیها واگذار کرده بود پس بگیرد باین ترتیب مترصد بود که بهانه ای بدست آورده عثمانیها را اززمین اجدادی خود خارج نماید .

بعد از آنکه سلطان مراد پادشاه عثمانی در گذشت و پسرش بنام سلطان محمد ثالث جانشین او گردید جماعتی بنام طایفهٔ جلالی در آن دولت پیدا شدند که بپادشاه متبوع خود هم سر تمکین فرود نمی آوردند و در همین موقع اهالی بغداد پاشای خود را از کار انداخته دیگری را بجای او بحکومت رساندند و از طرفی هم غازی بیك پاشای سلماس نسبت بعلی پاشای تبریز و حکمفرمای آذربایجان یاغی شده پسرش را جهت استمداد بخدمت شاه عباس فرستاد .

شاه عباس بنابراین مقدمات سپاهی زیاد تهیه دیده بعنوان سفر مازندران در روز هفتم ربیع الثانی سال ۱۰۱۲ از اصفهان خارج شد و تا قزوین سپاهیان او از مقصود شاه بی خبر بودند از این شهر بعجله بسمت تبریز روان شد و بحکمران قزوین و اردبیل هم دستور داد که با سپاهیان خودشان بکمك شاه از عقب حرکت کنند. شاه عباس موقعی بتبریز رسید که علی پاشا بسرکوبی اکراد از شهر خارج شده بود چون چشم اهالی تبریز بسپاه قزلباشیه افتاد باشعف تمام آنجماعت را استقبال کردند و شهر تبریز بدون زحمت فتح شد و سپاه قزلباش بعد از بیست سال باردیگر بتبریز وارد شدند بعداً علی پاشا بالشکر نخجوان و ایران به مقابلی شاه عباس آمد ولی سپاه مزبور درمرند از او روی گردانده و علی پاشا و پسرش و چند پاشای دیگر پس از زدوخوردی مختصر تمامی اسیر شدند و سپاه رومیه منهزم عقب نشستند و شاه عباس بتمامی شهر های آذربایجان از طرف خود نمایندگانی فرستاد و عموم شهر ها سپاه قزلباش را با آغوش باز استقبال کردند.

شاه عباس بعد از آنکه تبریز را متصرف شد و علی پاشا فرمانده آذربایجان را دستگیر کرد جهت تصرف ایروان و نخجوان روی بشمال آورد چون شاه بنواحی شمالی رسید حاکم نخجوان و ماکو بخدمت آمده آندو شهر را تسلیم نمودند در این محل اخیر ازجمله طوایفی که بخدمت شاه عباس آمده وسبب قوت گرفتن سپاه اوشدند دوطایفه **سعدلو** و **پازوکی** بودند که این دومی بمقدار پانزده هزار خانوار بودند (۱).

پادشاه صفوی پس از گرفتن نخجوان و ماکو روی بجانب ایروان آورد (این محل در دست شریف پاشا بود وبامر اوسه قلعه محکم تودرتو که فاصله هریك ازدیگری باندازه پرتاب دوتیر بودساخته بودند) ودرروز ۲۸ ذی حجة سال ۱۰۱۳ هجری ایروان را در محاصره گرفت و پس از مدتی شهر را گشود و قریب ۳۰۰۰

---

(۱) این طایفه درتمامی جنگهای ایران و عثمانی بشاهان صفوی خدمت کردند و در زمان افشاریه و زندیه در محل سابق خودشان (نواحی شمال غربی آذربایجان) باقی بودند بعد ها در اوایل سلسله قاجاریه و زمان سلطنت آغا محمد خان وفتحعلی شاه بتهران آمده بزرگان طایفه «پازوکی» درتهران مقیم شدند وایل آنها هم در ورامین ساکن گشتند.

نفر از اهالی قلعه کشته شدند و شریف پاشا از شاه امان خواست و شاه عباس هم اورا بخشید وبعد هابمشهد رفته در آنجا ساکن گردید و همچنین بسیاری از پاشایان دیگر عثمانی را امان داد و بهریك از شهر های مفتوح نمایندگانی از طرف خود گماشت .

در ضمن محاصره ایروان خبر فوت سلطان محمد خان ثالث پادشاه عثمانی و بتخت نشستن پسرش سلطان احمدخان بشاه رسید و ضمناً از طرف الکساندرپادشاه گرجستان هم طبقی از زر مسکوك (بنام شاه عباس صفوی) جهت شاه ایران فرستاد و خودرا از پیروان او قرار داد هم چنین از طرف جلال‌الدین اکبر گورکانی پادشاه هندوستان شمشیری مرصع با بعضی هدایای دیگر جهت شاه ایران آوردند .

بعد از آنکه شاه عباس از فتح ایروان ونخجوان آسوده شد بدون زحمت گنجه را هم بتصرف آورد و عثمانیها را بکلی از شهر های آذربایجان خارج ساخت و از طرفی هم سپاه قزلباش درمغرب ایران بااحمدآقا پاشای بغداد جنك کرده بسیاری از سپاهیان او را کشتند و جمعی را هم با خود احمد آقا پاشا اسیر کرده بخدمت شاه آوردند .

در همین ایام یعنی سال ۱۰۱٤ نماینده ای بنام **آنتونیودوگووا** (۱) از طرف فیلیپ‌سوم‌پادشاه‌اسپانیا باپنجاه‌نفر ازهمراهان‌خودو تحف وهدایاونامه‌ای دوستانه درحدود قارص (۲) بخدمت شاه عباس رسیدند .

چون خبر فتوحات ایران و شکست پاشایان بخاك عثمانی رسید چغال اوغلی صدر اعظم عثمانی با سپاهی بیشمار از طرف دولت خود مأمور تلافی شکست های پیش و پس گرفتن شهر های ازدست رفته شد اما چون حرکت اومصادف شد با ابتدای زمستان (در میان عثمانیها چنین رسم بود که در اول هر زمستان باید سپاه را آزاد بگذارند تا هریك جهت استراحت باوطان خود بروند و اگر غیر ازاین

---

(۱) Antonio de Gouvea این شخص چهار سال قبل از این زمان یعنی در ۲۲ شعبان ۱۰۱۰ (۱۵ فوریه ۱۶۰۲) از طرف همین پادشاه بسفارت بدربار ایران آمد ودر مشهد بخدمت شاه عباس رسید که درجای خود اختصاراً بشرح آن مبادرت خواهد شد .

۲ - ناحیه ای است مابین ایروان و ارزنة الروم

باشد خیمه‌را برسر سردار خودشان فرود میاوردندو ازمیدان خارج میشدند) باوجود آنکه امید پیشرفت با او بود سپاهیانش از اوروی گردان‌شده و چغال‌اوغلی بناچار از ایروان بشهروان عقب نشست و غنایم زیادی بچنگ ایرانیان افتاد در همین زمان شاه عباس بسیاری از طوایف و ارامنه را که مطیع شده بودند از آذربایجان بداخل ایران کوچ داد از آنجمله ارامنه جلفای آذربایجان را باصفهان آورد و آنجماعت بیادجلفای آنجا در اصفهان درکنار زاینده رود بساختن جلفای جدید مشغول شدند.

شاه عباس در مدت اقامت خود در آذربایجان تمام نواحی شمال را باستثنای شهر های شیروان و شماخی و بادکوبه و در بند بقیه را گرفته بود و ضمنا کستندیل پسر الکساندر پادشاه گرجستان را مأمور گرفتن شیروان و شماخی نمود و او چون در این امر پدرو برادر (الکساندر و گرگین خان که ولیعهد گرجستان بود) خود را مخالف دید بقتل هردو اقدام کرد و رسماً پادشاه گرجستان شده شیروان و شماخی را گرفت وپاشایان عثمانی را فراری ساخت واز طرف شاه عباس بخلعت های فاخر مفتخر گردید ولی این سلطنت چندان دوامی نکرده گرجیها شبانه برسر او ریختند و او هم فرار کرده پس از چندی بقتل رسید.

جنگ دوم باعثمانی - شاه‌عباس‌بعدازاین‌فتوحات الله وردیخان‌قوللرآقاسی را با ۳۰۰۰۰ سوار برای دفع چغال اوغلی و فتح وان فرستاد. این دسته از سپاه هم سرعت عمل بخرج داده قبل ازآنکه سپاهیانی بکمك چغال‌اوغلی‌برسد برسراوتاخته اورا منهزم وحصاری‌نمودند درهمین موقع سه نفرسردار وجمعی‌سپاه‌ازخاك عثمانی‌بکمك چغال‌اوغلی‌آمد ولی‌تمامی‌آنجماعت‌وسرداران‌آنها کشته‌شدندوچغال‌اوغلی‌شبانه‌فرار کرده عقب نشست و خود را بخاك عثمانی رساند چون پاشایان عثمانی از حقیقت ورود او آگاه شدند سپاهیانی بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر تهیه دیده با فرمان‌سرداری سپاه باو واگذاشتند باین ترتیب چغال اوغلی با نفرات فوق و توپ های سنگین جهت فتح تبریز روی بآذربایجان آورد ازاینطرف هم شاه عباس که ازحرکت سپاه عثمانی آگاه شد از اطراف سپاهیان خود را جمع آوری کرده بجلوگیری آنها رفت و بعد از جنگی که در کنار وان اتفاق افتاد بیشتر سپاهیان عثمانی کشته واسیر

شدند و بقیه هم فرار کردند و غنایم زیاد و اسباب و آلات و جواهر بیشمار و قریب صد توپ هم بچنگ ایران افتاده شاه عباس تمامی آنها را بجز آن صد توپ بقیه را بسپاهیان خود بخشید و دو روز بعد از اینواقعه چغال اوغلی فوت کرد این فتح در ابتدای سال ۱۰۱۵ هجری که بیستم سال جلوس شاه عباس بود اتفاق افتاد در همین ایام محمد پاشا حاکم گنجه سر بشورش برداشته بود شاه متوجه آن ناحیه شد و بزودی آنجا را متصرف و قریب سه هزار نفر از اهالی آنجا را بقتل رساند.

شاه عباس پس از فتح گنجه بطرف تفلیس که مقر سلاطین گرجستان بود روان شد و حاکم آنجا و قلاع سر راه هریك بخدمت شاه عباس آمده اظهار اطاعت نمودند و از طرف پادشاه صفوی بگرفتن انعام و خلعت های فاخر سرافراز شده مراجعت کردند بعد از آنکه خبر گرفتن شهر تفلیس بدست سپاه قزلباش بعثمانیها رسید نماینده‌ای از طرف درویش پاشا صدر اعظم عثمانی جهت صلح در تفلیس بخدمت شاه عباس رسید شاه هم در جواب اظهار داشت که شرایط مصالحه همان است که فیمابین سلطان سلیمان خان عثمانی و شاه طهماسب اول بوده شاه پس از فرستادن این نامه جهت سرکوبی اشرار شماخی بدان صوب حرکت کرد و از آنجا هم برای گرفتن بادکوبه و دربند روی بدان نواحی آورد.

گرفتن بادکوبه و دربند و شماخی در ۱۰۱۶

قلعه بادکوبه که در دست پاشایان عثمانی قرار گرفته بود و حکام سابق آن از این امر خشنود نبوده منتظر بدست آوردن موقعی مناسب بودند که خبر فتح شهر های آذربایجان و هزیمت سپاه عثمانی و استخلاص بلاد مغان و قراباغ و شماخی را شنیده و از توجه حرکت سپاهیان قزلباش بطرف دربند آگاه گشتند بعجله بایکدیگر دست یکی کرده پاسبان قلعه و بقیه سرداران عثمانی را کشتند و باسرهای کشتگان بخدمت شاه آمده اظهار اطاعت نمودند شاه هم از این فتح بدون زحمت مشعوف گشته از طرف خود نمایندگانی در آنجا گذاشت و حاکم سابق آن را باردیگر روی کار آورد.

شاه عباس بعد از فتح بادکوبه نماینده‌ای با سیصد سوار بدربند فرستاد و اهالی آنجا باداشتن حصارهای تودرتوی محکم و عدم رضایت پاشای عثمانی حاکم آنجا چون اطاعت

اهالی گنجه وبادکوبه را شنیده بودند از نماینده سلطان پذیرائی شایانی نمودند باین ترتیب این شهر هم بدون زحمت بتصرف پادشاه ایران درآمدو شاه عباس هم از طرف خود جماعتی از تفنگچیان عراقی و خراسانی وجغتائی و بافقی را مامور نگاهداری آنحصار که به باب الابواب دربند مشهور بود نمود.

شاه عباس بعد از آنکه از فتح شهر های فوق آسوده شد با تهیات کافی ازاسباب قلعه گیری وتوپهای بزرك که از ایروان آورده بود باخود بشماخی برد(دربیشتر جنك های ایران و عثمانی بخصوص در همین جنك بترتیبی که در صفحات پیش گذشت رابرت شرلی نماینده انگلیسی حضور داشت و خدمات شایانی نسبت بشاه ایران نمود) و جمعی از سپاهیان او بقلعه قارص (از شهر های ارمنستان صغیر مابین ایروان و ارض روم که در مصالحه اول از قلاع سرحدی ما بین ایران و روم بود) حمله برده بدون زحمت آنجا را بتصرف آوردند اهالی شماخی بسر داری احمد پاشا والی آنجا از در مخالفت در آمدند وبعد از جنگی مختصر که در روز بیست پنجم ماه صفر ۱۰۱۶ روی داد اهالی شکست خورده بحصار پناهنده شدند و از آنجا هم بخانه های زارعین گریختند و پاشایان و بسیاری از مردمان مخالف آنجا بامرشاه کشته شدند باین ترتیب فتح قطعی شیروان وشماخی (مرکزآن ناحیه)نصیب سپاه قزلباش گردیدو شاه عباس بعد از این فتوحات که بیورش پنجساله و پس گرفتن شهر های موروثی خود بود بهر یك از نواحی فوق نمایندگانی گماشت وبتبریز بر گشت و از آنجا بزیارت مشهد رفت سپس باصفهان مراجعت نمود و تمام دارائی خودرا جهت امکنه متبرکه و ساختن پلها و مساجد و سایر مؤسسات خیریه وقف نمود. (۱)

شاه عباس زمانیکه باصفهان مراجعت کردخبر حرکت طایفهٔ جلالی راباآذربایجان شنید و ضمناً تمایل آنها را هم باطاعت پادشاه صفوی دریافت فوراً وزیرخود حاتم بیك اعتماد الدوله اردوبادی را جهت استمالت ومهمانداری آنجماعت به تبریز فرستادجلالیان که قریب دوازده هزارنفربودند بتوسط اعتماد الدوله وزیر اطاعت شاه را گردن نهادند و قریب دو هزار نفر از بزرگان آنجماعت بگرفتن خلعتهای فاخر و رؤسای آنها هم

---

(۱) این وقف نامه بخط شیخ بهاءالدین محمد العاملی معروف بوده

بگرفتن تاج و شمشیرهای مرصع سر افراز گشتند وعده ای ازآن جماعت هم دراصفهان بخدمت شاه رسیدند و در موقع سرکوبی طوایف مکری و مراغه و فتح نواحی غربی آذربایجان حضور داشته و بسپاه قزلباش کمك نمودند بعدها در نتیجه مخالفتی که بین آنها ظاهر شد بعضی در ایران از بین رفته ومابقی هم در خاك عثمانی پرا کنده شدند و طایفهٔ آنها منقرض گردید .

بعد از آنکه اینطایفه مطیع ایران شدندوسپاه قزلباش ارومیه (رضائیه) را از عثمانیها گرفتند در این ضمن اعتماد الدوله وزیر فوت کرد و سران سپاه هم تمام نواحی غربی آذربایجان رابتصرف آوردنددر این ضمن خبر رسید که سپاهیانی بیشمار بسرداری عثمان پاشا از خاك عثمانی جهت فتح ایروان و ویرانی خاك ایران عازم شدند فوراً از طرف شاه عباس دستور آمد که فرمانروایان شیروان و ایروان و قراباغ وسایر نواحی آذربایجان متحداً بر سپاه عثمانی حمله نمایند امرا هم بگفتهٔ شاه عمل کرده سپاه عثمانی را از پا درآوردند و پس از گرفتن غنایم زیاد و اسرای بیشمار عثمان پاشا منهزماً عقب نشست و از این ببعد پاشایان عثمانی دانستند که دیگر نمیتوانند در مقابل سپاه ایران برابری نمایند باین جهت برای صلح بادولت ایران حاضرشدند .

صلح بادولت عثمانی
محرم ۱۰۲۰

مراد پاشا رئیس الوزرای کشور عثمانی ازطرف سلطان احمد خان (پسر سلطان محمد خان ثالث) پادشاه متبوع خودظاهراً جهت مصالحه و باطناً بخیال منازعه بآذربایجان آمد و حرکت خودرا در اصفهان بشاه عباس اطلاع داد شاه هم هدایائی برای پادشاه عثمانی فرستاد و ضمنا اظهارداشت که شرایط مصالحه همان است که زمان شاه طهماسب فیمابین قرارداد شده بود ودرپذیرائی نمایندگان و افرادعثمانی سعی کردودرجمع کردن قوای خوددراطراف تبریزسرعت نمودوضمناً بنمایندگان اظهار داشت که چون عزم مصالحه دارید و من هم سخن از صلح گفته ام بجنگ نمی پردازم و از هرحیث ایمن هستید لکن اگر دست تعدی دراز شود سپاهیان قزلباش معذورند از اینکه ممانعت کنند و دفاع بستیز کشد و مادهٔ رقیق غلیظ شود .و منتظر

جواب از دربار عثمانی بودند که کار بجدال کشیده (با آنکه در محرم بود و شاه عباس از جنگ کردن در محرم خصوصا مابین دو دسته سپاه مسلمان خود داری می کرد) مراد پاشا فرار کرد و در راه خسارت و تلفات زیاد بسپاه عثمانی وارد آمد و شاه عباس هم از تبریز باردبیل رفته و از آنجا باصفهان برگشت که خبر رسید پادشاه عثمانی مطابق مصالحه زمان شاه طهماسب حاضر برای صلح شده و مراد پاشا از دیار بکر مراجعت کرد و در محرم ۱۰۲۰ قواعد صلح را استحکام دادند و در این ضمن مراد پاشا باجل طبیعی در گذشت و شاه عباس در همین سال پس از گذراندن روز های عزا داری در اصفهان بساختن مسجد جامع جدید اقدام کرد سپس بولیمحمد خان پادشاه ماوراء النهر که جهت استمداد در اصفهان بخدمت شاه عباس آمده بود کمك داده بار دیگر اورا بپادشاهی ماوراء النهر رساند وخود در سال ۱۰۲۱ بمازندران رفته بساختن فرح آباد و اشرف و جاده های سنگ فرش وباغهای متعدد اقدام کرد واز آنجا بزیارت مشهد رفت وپس از زیارت واز راه استراباد به مازندران برگشت وامرای مخالف آذربایجان را بار دیگر در این سال از بین برد مقارن این حال نمایندهٔ ایران که بدربار پاپ واسپانیا رفته بود بهمراهی نمایندگان اروپا باصفهان بخدمت شاه رسید و همچنین نماینده‌ای از دربار هندوستان باتحف و هدایا باصفهان آمد که درجای خود مختصراً بشرح روابط ایران بادربارهای اروپا وهندوستان مبادرت خواهد شد.

آخرین جنك باعثمانیها وصلح با آنها - برحسب مصالحهٔ دولتین ایران و عثمانی گرجستان در تصرف ایران درآمد ولی طهمورث خان والی ولایت کاخت (از نواحی آباد گرجستان) ازاین مصالحه خشنود نبود باین جهت ازترس نمایندگان ایران خود را بدامان یکی از پاشایان عثمانی انداخت و بکمك سپاه عثمانی در سال ۱۰۲۳ برنماینده شاه عباس غلبه کرده او را کشت و آنولایت را از حدود متصرفات ایران خارج ساخت چون این خبر بشاه عباس رسید (در این موقع در فرح آباد مازندران بود) بعد از جمع کردن سپاه درسال ۱۰۲۵ از فرح آباد بجانب گرجستان حرکت کرد و پس از گذشتن ازرودخانه ارس بسپاه خود دستور داد که اهالی گرجستان را به مانند شکاو جرگه در میان بگیرند باین ترتیب بیشتر اهالی کاخت را کشتند و بسایر شهر های دیگر گرجستان رفتند و بهریك ازآنها نمایندگانی تازه گماشت وکلیساها

را به مساجد تبدیل نمودند .

پس از این شکست عثمانیها بار دیگر سپاهی بیشمار تهیه دیده بسرداری محمد پاشا بطرف ایروان فرستادند وبا آنکه توپخانهٔ سنگین همراه آورده بودند بواسطهٔ شجاعت ونظم وترتیب وکثرت سپاه ایران ووجود توپ های سنگین صحرائی و تفنگهای زیاد به نتیجه ای نرسیده منهزماً عقب نشستند وچندین هزار تن ازعثمانیها کشته شدند و توپخانهٔ آنها و غنایم زیاد بچنگ ایرانیان افتاد و چون محمد پاشا به مملکت عثمانی برگشت مورد طعن سایر پاشایان دیگر قرار گرفت وپاشای دیگری از طرف عثمانیها مأمور جنگ باایران گردید و از مغرب ایران به‌ماهی دشت آمد لیکن این شخص هم‌شکست خورده عقب نشست و در این اثنا سلطان عثمانی فوت کرد و پس از مدتی عثمان خان ثانی پادشاه عثمانی گردید و از خیال صلح و جنگ آسوده شدند . بعد از مدتی دیگر نماینده ای‌بنام‌خلیل پاشاباختیارات نامه و ۶۰٫۰۰۰ نفر همراه از طرف سلطان عثمانی روی‌بجانب تبریز آورد بدواً تقاضای صلح از شاه عباس که در این موقع درقزوین بود نمود شاه هم بصلح راضی گردید ولی سپاه عثمانی خیانت کرده بغتتاً بجانب تبریز روی آوردند چون قرجغای خان (۱) سپهسالار آذربجان باردیگر سرداران شاملو و بیکدلی و قاجار وامامقلیخان حاکم فارس سپاه عثمانی را نزدیك دیدند با آنکه بیش از ده هزار نفر نبودند (بقیه سپاه بجهت استراحت باوطان خود رفته بودند) یکباره برسپاه عثمانی حمله برده قریب پانزده هزار نفر از آن جماعت را بقتل رساندند چون خلیل پاشا سردار و صدر اعظم و وکیل دولت عثمانی بود شکست سپاه خود را مشاهده کرد به مصالحه مطابق میل شاه عباس حاضر شده پس از مهر و امضاء بابقیه سپاه منهزم خود باسلامبول برگشت و شاه عباس هم ازآذربایجان بقزوین آمده نمایندگان دولت روسیه و سلطان سلیم پادشاه هندوستان که هریك باتحف و هدایا بخدمت شاه آمده بودند پذیرفته و هریك را با نامه های دوستانه و هدایای لایق مرخص نمود سپس خود نوروزسال ۱۰۲۸ هجری را دراشرف گذراند وقرجغای خان را بحکومت خراسان فرستاد و امام قلیخان را به مقرّ سابقش (حکومت فارس)

(۱) بمعنی باز شکاری است .

روانه نمود و خود تابستان را باصفهان برگشت .

فتح قندهار ۱۰۳۱ - در موقعی که شاه عباس در آذربایجان مشغول دفع عثمانیها بود حسینخان شاملو بگلربیگی هرات وفات یافت و اوزبکها هم وقت راغنیمت شمرده بخراسان دست اندازی نمودندوبدون حصول نتیجه برگشتند و شاه عباس پس از صلح باعثمانیها در سیم جمادی الثانی سال ۱۰۳۱ بعزم یورش خراسان درحرکت آمد فوراً محمد خان اوزبك پادشاه ماوراءالنهر تحف وهدایای زیاد بانامه‌ای دوستانه بخدمت شاه فرستاد در فراه خبر مخالفت عبدالعزیز حاکم قندهار را (این شهر از بلاد متصرفه پادشاه ایران بود ولی سلاطین هندوستان بدوستانه آنجا را در تصرف خود گرفته بودند) شنید خسرو سلطان پازوکی را بفتح زمین داور مأمور نمود و خود بجانب قندهار رفت چون اهالی تاب مقابلی را در خود ندیدند بزودی امان خواسته و شهر بتصرف قزلباشیه درآمد و شاه از آنجا بهرات رفت و در این شهر خبر فتح جزیرهٔ هرمز بدست امام قلیخان حاکم فارس بسمع شاه رسید.

فتح جزیره هرمز
(هفتم جمادی الثانی ۱۰۳۱)

پس از آنکه سیاح و ملاح معروف پرتغالی موسوم به آلبوکرك (۱) در اوایل قرن دهم (ه ق) (۲) جزیره هرمز و بندر **گمبرون** رامتصرف شدسپاهیان پرتغالی بآسانی برقلعه شهر دست یافته و امیر هرمز را دست نشاندهٔ خود کردند و باشاه اسمعیل اول صفوی قرار داد صلحی منعقد نمودند که بموجب آن دولت ایران (شاه اسمعیل اول) یکباره از جزیره هرمز چشم پوشید و موافقت کرد که امیرهرمز از آن پس تابع و خراجگزار پادشاه پرتغال باشد و دولت ایران در کار های آنجزیره مداخله نکند باین ترتیب پرتغالی ها تااواخر قرن دهم هجری در خلیج فارس اقتدار

۱- Alphonso de Albuquerque

(۲) - ۹۱۲ هجری مطابق ۱۵۰۶ میلادی

زیادی کسب کرده هرمز را مرکز تجارت خودقرار دادند و سفاین آن‌دولت بآسانی بتمام بنادر خلیج فارس میرفتند و چون جور نمایندگان پرتغالی در جزیره هرمز و بحرین و مسقط ازحد گذشت اهالی بسیاری‌از پرتغالیها را کشتندو نایب‌السلطنه(۱) جدید هندوستان(که از طرف پرتغالیها بود)پس‌از کشتن امیرسابق هرمزباامیر جدید آنجا (۲) معاهده‌ای بست که بموجب آن امیر هرمز فرمانروائی شاه پرتغال را در جزیره هرمز و متصرفات آندولت در خلیج فارس تصدیق نمود در زمان سلطنت شاه طهماسب اول بواسطهٔ جنگهائی که‌در طرف مغرب باعثمانیها و شمال شرق و مشرق‌با اوزبکها داشت‌فرصت‌نمی‌یافت که‌به بیرون کردن پرتغالیها ازجنوب ایران‌اقدام‌نماید .

ازسال ۹۸۸ تا ۱۰۵۰ هجری(۱۵۸۰ـ۱٦٤۰ میلادی)پرتغال ضمیمهٔ اسپانیا گردید وآندولت درخلیج فارس صاحب‌نفوذ شد .

پس از آنکه بحرین در سال ۱۰۱۰ هجری بتصرف سپاه ایران در آمد شاه عباس به‌اللّه‌وردیخان دستور داد که بندر کمبرون(گمبرون)و جزیره هرمز رااز پرتغالیها بگیردو یکبار هم‌حاکم فارس در۱۰۲۲ باین امر اقدام کردولی موفق نشده برگشت و در همان سال در گذشت و پسرش امامقلیخان حاکم‌فارس شد ودر ابتدای حکومت خود یعنی سال۱۰۲۲ بفتح بندر **کمبرون** که پرتغالیها برای حفاظت‌هرمز ساخته بودند اقدام کرد و بزودی آن‌را از پرتغالیها گرفت و قلعهٔ آن‌راخراب و قلعهٔ زیبای محکمی بسبك‌اروپا در آنجا بنا کرد وبافتخار این فتح نام آن‌را به **بندرعباس** تبدیل‌نمودندوازاین‌ببعد کمبرون‌ازدست‌پرتغالیهاخارج‌شده‌ضمیمه‌حکومت‌فارس گردید .

منظور شاه عباس از ابتدای تأسیس دارالتجاره های پرتغالی درخلیج فارس این‌بود که‌شاید بتواندبکمك سپاه و کشتیهای اسپانی و پرتغال از دریاهم بخاك عثمانی حمله نمایدولی چون دیدپرتغالیهاعلاوه ازآنکه کمك نمیرسانندباذیت وآزارمسلمانان سواحل خلیج هم مبادرت میورزند باین ترتیب پس‌از آنکه باعثمانیها صلح کرد واز طرفی هم نمایندگان و تجار انگلیسی شرکت هند شرقی (این شرکت از جانب انگلیسها در هندوستان تأسیس شده بود) در ایران بتحصیل امتیازات

۱- Dom Duarte de menzes دُم دوآرت‌دومنزس

۲ - محمودشاه

موفق شدند وازطرف شاه عباس بآنها مهربانی و مساعدت بسیار میشد و نسبت به پرتغالیها برعکس این ترتیب رفتار مینمودند در سال ۱۰۲۷ با نمایندهٔ شرکت قرار دادی بسته شد که بموجب آن دیگر ازراه عثمانی چیزی باروپا نفرستندو منحصراً ابریشم ایران را بشرکت هندشرقی بفروشند . چندسال بعدیعنی در ۱۰۳۰ میان انگلیسها و پرتغالی ها نزاعی درخلیج فارس روی دادو پرتغالیهاشکست خوردندو چند کشتی آنهابدست انگلیسها اسیرو غرق گردید .

بنابر این مقدمات امامقلیخان حاکم فارس با نماینده کمپانی هند شرقی در ایران در یازدهم ماه صفر سال ۱۰۳۱ (مطابق ۲۶ دسامبر ۱۶۲۱) متحد شده قرار گذاشتند که انگلیسها ازراه دریاو امامقلیخان ازخشکی بپرتغالیها درجزیره هرمزحمله کنندباین شرایط :

۱ ـ تمامی غنائمی که درجنگ ایران و پرتغال بکمك انگلیسها بدست آیدباید بتساوی بین طرفین تقسیم گردد .

۲ ـ قلعهٔ هرمز راباید طرفین درتصرف گیرند .

۳ ـ درآمدهای گمرکی جزیره بایدبتساوی بین ایران وشرکت هندشرقی انگلیس تقسیم شودو ازمال التجاره های انگلیسی آنچه برای شاه وخان فارس فرستاده میشود از حقوق گمرکی ومخارج دیگر معاف باشد .

٤ ـ پس از جنگ بایداسرای مسیحی بانگلیسها واسرای مسلمان بایرانیان تسلیم شوند .

۵ ـ تمامی هزینهٔ جنگ (اعم از هزینه کشتیها وخوراك و حقوق کارکنان وخسارت جنگ وتهیهٔ باروت وآلات ناریه) راطرفین بتساوی قبول کنند .

بعد از آنکه مابین ایران و کمپانی هند شرقی انگلیس معاهده بسته شد امامقلیخان باسپاهیان خودبه بندر گمبرون واز آنجاوی بجزیره هرمزآورد وانگلیسها هم از دریا بطرف آنجزیره حرکت کردند بدوا جزیره قشم را از پرتغالیها گرفته واموال آنهارا بغارت بردند وآنهارا بطرف جزیره هرمزعقب نشاندند سپس در روز ۲۷ ربیع الاول ۱۰۳۱ (۹ فوریهٔ ۱۶۲۲) کشتیهای انگلیسی دربرابر جزیرهٔ هرمز لنگر انداختند و

سپاهیان ایران هم بسرداری امامقلیخان ازطرف خشکی بجزیره حمله کردند وعاقبت درروزهفتم جمادی‌الثانی سالفوق حصارهای شهررا خراب کردند وپرتغالیها پس ازکسب اجازه ازنمایندگان انگلیسی بعدازدادن تلفات زیادبقیه فقط توانستند با کشتیهای انگلیسی خودرا ببندر گوا(۱)ومسقط وبنادر ساحلی دریای عمان برسانند ودست پرتغالیها رااز جزیرهٔ هرمز (که مدت یکقرن درتصرف داشتند) کوتاه نمایند و ازاین جنگ غنائم زیادبچنگ سپاهیان ایران وانگلیسها درآمدوایرانیان هم سهم انگلیسی هارا بقیمت ارزان خریداری نمودند بطور کلی از این جنگ نتایج قابلی برای انگلیسها بدست نیامد زیرا بعداز پیشرفت ایرانیها مطابق شرایط عهدنامه رفتارنکردند وپس از تصرف جزیره هرمز آنجا راخراب کردندوبندردیگری در نزدیك گمبرون (بندر عباس جدید) برای لنگرگاه کشتیهای انگلیسی و هلندی بنام **بندرعباس** بنا نهادندوخبراین فتح رادر خراسان بشاه عباس رسـاندندبترتیبی که گذشت .

فتح بغداد ـ شاه عباس بعداز فتح قندهار وهرات وانتظام امور آن سامان از راه مازندران باصفهان برگشت ودر سال ۱۰۳۲ بعزم زیارت کربلا وگرفتن عراق عرب (این ایالت ازمتصرفات ایران زمان شاه اسمعیل اول بود) باجمعی ازسران سپاه که از آنجمله زینل خان شاملو (۲) بود بطرف بغداد حرکت کرد وبدون زحمت آنشهر را که اسماً در تصرف پادشاه عثمانی بودگرفت واز آنجاهم بکربلا ونجف وکوفه رفته پس از تصرف آن نواحی وزیارت مشاهد ائمه اطهار درسال ۱۰۳۳ باصفهان برگشت وسران سپاه هم نواحی کرکوك وموصل رابتصرف آوردند .

بعداز آنکه خبرفتوحات پادشاه صفوی بسمع سلطان مرادخان رابع (جانشین عثمان خان ثانی) سلطان عثمانی رسید حافظ محمد پاشا حاکم دیار بکررا مأمورپس گرفتن نواحی فوق نمود بااین ترتیب شاه عباس باردیگر مجبور شدبجانب بغداد حرکت نماید ومدت هفت ماه دوسپاه دربرابر یکدیگر قرارگرفتند وسپاه عثمانی هم اطراف خود خندق کنده وازجنگ باقزلباش احتراز میکردند ولی عاقبت شکست خورده و از

---

۱ ــ Goa ازبنادر غربی هندوستان که امروز هم درتصرف دولت پرتغال میباشد .

۲ ـ ازهمراهان مهدیقلی بیك سفیر شاه عباس دردربار ردلف دوم امپراطور آلمان بود .

شاه‌عباس امان خواستند و شاه هم امان داده آنجماعت منهزماً بمملکت خود برگشتند پادشاه صفوی هم پس از زیارت امکنه متبرکه باصفهان برگشت وبدفع مخالفین گرجستان قیام نمود وپس از سرکوبی مخالفین درسال ۱۰۳۷ منزل زمستانی رامازندران قرارداد .

فوت شاه‌عباس بزرك

در ۱۰۳۸

شاه‌عباس درنتیجهٔ یورشهای اخیربعراق عرب وگرجستان واقامت درعراق‌عرب وبدی هوای آن ناحیه مریض شد فوراً از راه قزوین و بازدید آن شهربمازندران رفت ودراشرف منزل نمود وچون آثارمرگ رادرخودمشاهده کردودانست که زمان ودیعه ودایع دنیائی رسیده فرزند زاده خود **سام‌میرزا** پسرشاهزاده مرحوم محمدصفی میرزا راپولایت عهدی تعیین نموده امراوا برآن وصیت گواه گرفت وخود درشب پنجشنبه ۲۴ جمادی‌الاول سال ۱۰۳۸ درسن ۶۰ سالگی پس از ۴۲ سال سلطنت دیده جهان بین بربست وچشم نهان‌بین برگشاد . وامراووزرای قزلباشیه که درمازندران حضور داشتندپس ازغسل وکفن نعش را بکاشان آورده درآنجا امانت گذاشتندولی بعدهاموفق نشدند که نعش را از آنجا بمکانی دیگر انتقال دهند باین ترتیب مقبرهٔ شاه عباس در کاشان باقی ماند .



شاه عباس کبیر

«اقتباس از تاریخ معارف»

مقابل صفحه ۳۳۷

فصل چهارم

مملکت داری شاه‌عباس و روابط او با اروپا

حکمیت تاریخ در بارهٔ شاه عباس

مورخین و سیاحان اروپائی دورهٔ سلطنت شاه عباس را از بهترین ادوار تاریخ صفویه دانسته واورا ازسلاطین درجه اول ایران دردورهٔ بعداز اسلام میشمارند وازمطالعهٔ کتب ایشان معلوم میشود که هیچ پادشاهی باندازه شاه‌عباس بکشور خود خدمت نکرده است وسیاست وروش اورا درکارهای مملکت میتوان بدودسته تقسیم کرد ۱ ـ سیاست داخلی ۲ ـ سیاست خارجی .

۱ ـ **سیاست داخلی** ـ جلوس شاه‌عباس بسریر پادشاهی مقارن بود باناامنی وآشوبی که درسراسر کشور حکمفرما بودوطغیان سران قزلباش وخود سری کارگذاران دولت و استیلای نظامی عثمانی و نفوذ سیاسی و تجارتی هلندیها و پرتغالیها در جنوب وتاخت وتاز های اوزبکان درخراسان وسرپیچی حکام قندهار وهرات ازامردربار وشیوع قتل وغارت در راههای کاروانی و تهی بودن خزانهٔ کشور وحیف ومیل شدن درآمدها و عدم قدرت ونفوذ شاه در برابر امرای قزلباش ودرباریان بنابراین مقدمات شاه عباس درابتدای پادشاهی خودبا این همه مشکلات وموانع روبرو گردید نظم سپاه وآبادی کشوررا درسایهٔ پول وتهیه‌پول‌رادر تنظیم وتمرکز مالیات ووصول‌مالیات رااز‌بین بردن امرا ودرباریان یاغی میدانست و بخوبی بطبیعت مردم ایران آشنابود و برای ادارهٔ کشورسیاست ظالمانه‌ای راپیش گرفت چنانکه‌بهرکس که کمترین سوءظنی حاصل میکرد فوری بقتلش میرساند و بحدی سفاکی بخرج‌داد که سران‌سپاه و کارگذاران دولت ازبیم سیاست‌او بانجام وظیفه مشغول شدند واندیشه خودسری رااز‌سر بدر‌کردند ودر مملکتداری شاه‌عباس اثرخوبی بخشید ومجازات های شدیدی که نسبت بدرباریان

و وزراء وحتی فرزندان خود اجراء کرده دراغلب تواریخ مسطور است واز طرفی هم توجهی خاص نسبت بتربیت طبقه سوم کشور و مردمان زحمت کش و کارگر و تقویت ضعفا وافتادگان داشته وهمیشه مایل بود که از تعدی ملاکین واعیان مملکت نسبت بآنها جلوگیری کنند ازاین جهت درعدالت اورا نوشیروان ثانی گفته اند وبتجارت وصنعت وترویج فلاحت وزراعت توجهی کامل داشته چنانکه برای پیشرفت این منظور بامنیت جاده ها وایجاد راههای شوسه و برقراری روابط بادربارهای اروپا اقدام کرده است .

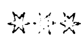
شاه عباس مردی آزاد منش بوده و در مجالست باملل متنوعه بقدری افراط میکرده که بعضی ازمورخین و معاصرین وی اورا درمذهب لاابالی وسست عقیده تصور کردند ولی از طرفی دیگر میدانیم که شاه عباس از پیروان حقیقی دین اسلام خصوصاً مذهب تشیع بوده فقط نمی خواسته است عقاید وایمان شخصی را درکار سیاست خارجی کشور دخالت دهد وعموم مورخین ایرانی بمسافرتهای شاه عباس که همه بمشهد برای زیارت مرقد مطهر حضرت رضا (ع) کرده است اشاره میکنند ورفتار او باعلما وفقهای معاصر خود و رعایت تجلیل و احترام دربارهٔ ایشان خود دلیل بر دینداری وتعصب مذهبی پادشاه مزبور است و فقط برای استفاده از سیاحان و سفرا و تجار خارجی آنهارا دردربار خود نگاهداشته .

سیاست خارجی شاه عباس بر دو اصل استوار بوده که تا انقراض سلسلهٔ صفویه تعقیب شده : یکی جلب تجاران وصنعتگران و سرمایه داران خارجی بایران که درحقیقت یگانه وسیلهٔ پیشرفت تجارت خارجی ایران درآنعصر بوده دیگر برقرار کردن مناسبات دوستی باتمام سلاطین وامرای مجاور ایران مگر دولت عثمانی که شاه برای از پادر آوردن آندولت بعقد اتحاد دوستی حکام قفقاز و ارمنستان و بعضی از دربار های اروپائی اقدام کرد و عاقبت بدون کمك و مساعدت دیگران و فقط بوسیلهٔ سپاه جدید وتفنگچیان خویش دولت عثمانی را نیز بقبول شرایط خود مجبور نمود .

توجه شاه عباس بافتتاح روابط دوستی با ممالك خارجه ازدولحاظ بوده :
یکی ایجاد امنیت در سرحدات و بدست آوردن فرصت وفراغت برای تنظیم امور داخلی کشور . دیگر توسعهٔ ارتباط تجارتی با چین از مشرق و باسواحل مدیترانه ودریای سیاه

ازمغرب وآسان کردنتجارت بوسیلهٔ ایجاد راههاو بنای کاروانسراها و پستهای سرحدی ومنظور اصلی شاه‌عباس پیدا کردن مشتری برای متاع ایران بوده طوری که‌در دورهٔ دوم سلطنت صفویه یعنی درنیمهٔ دویم قرن‌یازدهم ونیمه اول قرن دوازدهم هجری‌قمری تجارت‌خارجی ایران بپایه‌ای‌رسید که‌از بزرگترین کشور تجارتی دنیا گردید و تجارت آن‌در هیچیك ازادوار بدان عظمت ومقام نرسیده بود .

شاه‌عباس برای رسیدن بمقصود خود بدواً پایتخت راازشهر قزوین باصفهان که‌نسبتاً مرکزیت‌داشت منتقل‌نمود وبرای بسط‌تجارت بساختن راههاوکاروانسراهای متعدد اقدام کرد وبقدری درگوشه وکنار بساختن راهها و کاروانسرا ها وحمام هاو آب‌انبارها همت گماشت که‌امروزهربنای کهنه‌وقدیمی‌راشاه‌عباسی گویندو بعضی ازبناهای اوبقرار ذیل است : مسجد جدید اصفهان - میدان نقش جهان - قصرعالی موسوم‌بعلی قاپو - مسجد شیخ لطف‌الله - چهاربازار قیصریه - خیابان چهارباغ وپل پائین‌چهارباغ و سی‌وسه‌پل وپل‌الله‌وردیخان‌وپل‌خواجو که‌بعضی‌ازبزرگان‌برطبق‌رضای خاطرشاه‌میساختند عمارات اشرف مازندران وفرح‌آباد و جاده های سنگ فرش در مازندران (ازآنجمله راه‌ساری بفرح‌آباد) - خیابانی‌درمشهد حضرت‌رضا(ع) - روضه‌وقبهٔ صحن مبارك‌نجف اشرف - و نجف‌آباد اصفهان و عباس آبا دوجلفای‌ارامنه و همچنین بسیاری‌ابنیهٔ‌دیگر که‌شرح تمامی آنها در این مختصر نمی‌گنجد واینگونه کار ها بیشتر اورا سزاوار لقب کبیرکرده است . (۱)



شاه‌عباس درمدت پادشاهی خود چند وزیر داشته : نخست میرزا شاه‌ولی و میرزالطف‌الله شیرازی که‌باعتمادالدوله ملقب شدو دوسال وزارت کرد - دیگر حاتم بیك اردوبادی اعتمادالدوله مدت بیست سال وزارت داشت و پسرش میرزا ابوطالب ده‌سال وسلیمانخان پنجسال خلیفه سلطان که‌از بعداز فتح بغداد بوزارت رسیده بودو تازمان شاه‌صفی باین‌مقام برقرار بود .

---

۱ - شاه‌عباس ازعلوم هم‌بهره‌ای داشته وصاحب طبعی موزون بوده واین بیت ازاو است :

هرکس برای خودسرزلفی گرفته است — زنجیر ازآن کم‌است که‌دیوانه پرشده است

روابط شاه عباس با دربارهای خارجه

بطوریکه میدانیم روابط ایران بااروپا بدواً از جنبهٔ مذهبی بوسیلهٔ پاپ و حوزه های روحانی شروع شد واین نوع روابط در تمام دورهٔ پادشاهی چنگیزیان و تیموریان برقرار بوده و کم کم دردورهٔ صفویه بروابط تجارتی وبالاخره بمناسبات سیاسی منجر گردید.

روابط ایران با پرتغال و اسپانیا

روابط ایران و پرتغال اززمان پادشاهی شاه‌اسمعیل‌اول‌آغاز میشود یعنی درموقع کشف راه بحری هند بسرحدات جنوبی ایران آشنا شدند و دریا سالار معروف پرتغالی موسوم به آلبوکرك (۱) در ضمن تصرف عدن در صدد برآمد جزیره هرمز(۲)را که درمدخل خلیج فارس واقعست تصرف کندتابرتمام خطوط تجارتی خلیج دست یابد بااین‌ترتیب درسال ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷ میلادی) تاتنگهٔ هرمزپیش‌آمد واز همان زمان اهمیت موقع دریائی هرمز برپرتغالیها معلوم شد وپس از آنکه درجزیره مستقر گردیدند بساختن کلیسائی بزرگ(۳) درآنجا و تصرف‌بعضی نواحی دیگر مانند مسقط وبحرین وقشم اقدام کردند وروز بروز دست تسلط ایشان برسواحل ایران درازتر میشد و آزمندی اهالی بیشتر میگشت بعداز شاه‌اسمعیل در زمان پادشاهی شاه طهماسب اول هیچگونه‌اقدامی برای‌دفع پرتغالیهانشد(بعلت‌آنکه‌شاه‌ازدوطرف مغرب‌ومشرق‌مشغول‌کوتاه کردن‌دست عثمانیها واوزبکها بود) بنابراین تاپایان سلطنت‌آن‌پادشاه وتازمانی که‌سفاین هلندی وانگلیسی باقیانوس هند و دریاهای جنوب ایران آمدند پرتغالیها در متصرفات خویش فرمانروای مطلق بودند و دوبارهم سفرائی باتحف وهدایا ازطرف پادشاه

۱- Alphonso de Albuquerque

۲ - جزیره هرمز‌آنزمان دراروپابزیبائی وثروت وعظمت‌معروف بوده‌است طوری‌که‌درمشرق ازراه مثل میگفتند که «اگر دنیاحلقه انگشتری باشد هرمزنگین آنست»

۳ - این کلیسا درسال ۱۰۳۱ هجری بامر امامقلیخان حاکم‌فارس بترتیبی که‌گذشت خراب‌شد وناقوس آن کلیسا بتصرف ایرانیان درآمد.

پرتغال بدربار شاه‌طهماسب آمدند ولی‌شاه بمناسبت آنکه مأمورین پرتغال درجزیره هرمز بامسلمانان بد رفتاری میکردند سفرای مذکور را بسردی می‌پذیرفت وسفیر دوم رااجازهٔ مراجعت نداد .

در سال ۱۵۸۰ یعنی سال چهارم پادشاهی شاه‌محمد پدرشاه عباس مملکت پرتغال بتصرف دولت اسپانیادرآمدو تاسال ۱٦٤۰ (۱۰۵۰هجری) اینحال دوام داشت .

روابط با اسپانیا — در زمان پادشاهی شاه محمد نماینده ای موسوم به پرسیمون مورالس (۱) از طرف فلیپ دوم پادشاه اسپانی و پرتغال برای‌سه منظور: (یکی آنکه درکارهای تجارتی بتاجرین اسپانیول اجازه دهد - دیگر آنکه ازدشمنی و جنگ ترکان عثمانی دست نکشد - سوم آنکه در سراسر ایران بپیروان مذهب کاتولیك آزادی مذهب دهد) بدربار ایران آمدو ازطرف شاه‌محمد بخوبی پذیرائی شد .

درزمان پادشاهی شاه‌عباس بزرگ رفت‌و آمد بادربارهای خارجه جهت بستن اتحاد سیاسی برضد ترکان عثمانی و قراردادهای تجارتی بین‌شاه عباس و دربارهای‌اروپا متداول گردید .

درسال ۱۰۰۷ه (۱۵۹۸م) دونفر کشیش ازطرف پادشاه اسپانیا ودربار پاپ بخدمت شاه عباس آمدند و پادشاه هم‌آندو را با مهربانی زیاد پذیرفت و بآنها هدایائی بخشید وچون میخواست‌بادربارهای‌اروپا برضددولت عثمانی وبازکردن راههای‌تجارتی روابط دوستی ایجاد کند باین جهت یکی‌ازسرداران معروف قزلباش‌را موسوم به **حسینعلی بیك بیات** بهمراه‌سرآنتنی شرلی (۲) وآن‌دو کشیش مذکور بخدمت‌پاپ‌وامپرطور آلمان وملکه انگلستان و پادشاهان‌اسکاتلندواسپانیا وفرانسه ولهستان [درروزپنجشنبه ۱۵ ذی‌حجه ۱۰۰۷ (۹ژوئیه۱۵۹۹)] ازاصفهان واز راه روسیه باروپا فرستاد و از شهر روم ببعد سرآنتنی شرلی ازاو جدا شدو حسینعلی بیك بهمراهی یکنفر کشیش ایطالیائی باسپانی عازم شدو بخدمت فلیپ‌سوم پادشاه اسپانیا رسید شاه‌هم اورابا‌شکوه وجلال بسیار بحضور خویش پذیرفت وپس‌از عقد قرارداد دوستی باتحف و هدایای

---

۱ - Pére Simon Moralés

۲ - شرح مسافرت این شخص ازاروپا بدربار ایران و بالعکس درصفحه ۳۲۰ همین کتاب گفته شد.

زیادازطرف پادشاه مزبور بهمراهی کشتی اسپانیولی (مجاناً) دراواسط سال ۱۰۱۰ هجری از جنوب افریقا بخلیج فارس برگشت سپس فلیپ سوم نماینده‌ای بنام **آنتونیودوگووا** (۱) باتحف وهدایائی برای شاه عباس جهت بستن عقد اتحاد بدربار ایران فرستاد و این شخص دوسفر دیگرهم بدربار ایران آمدو ازطرف شاه عباس هم ربرت شرلی بترتیبی که سابق گذشت بدربار اروپاازآنجمله باسپانی عازم شد وآندولت رابا ایران برضد عثمانی متحد ساخت وقرار گذاشت که فلیپ کشتیهای خودرا برای حمل ابریشم بخلیج فارس بفرستد و یکبار دیگر هم ربرت شرلی باسپانیا رفت و ایندفعه فیلیپ یکی از درباریان نامی اسپانیا راموسوم به **دن گارسیادوسیلوافیگرآ** (۲) برسم سفارت بدربار ایران فرستاد سفیر مزبور زمانیکه در ۲۳ جمادی الاول سال ۱۰۲۷ بدربار ایران رسید با شاه عباس درباب تعرض کشتیهای انگلیسی بهرمز گفتگو کرد وازشاه درخواست نمود که بکمك پرتغالیها انگلیسها را از مدخل خلیج بیرون کنند ولی چندی بعد ازآن تاریخ و پس از برگشت سفیر حملهٔ ایران بجزیرهٔ هرمز شروع گردید و پس از فتح آنجزیره بدست ایرانیان در ۱۰۳۱ بترتیبی که سابق گذشت روابط سیاسی ایران و پرتغال قطع گردید.

پرتغالیها پس از آنکه جزیرهٔ هرمز را ازدست دادند پایهٔ تسلط آنها در هندوستان متزلزل گردیدناچار در مسقط وبصره دارالتجاره‌هائی برای خود درست کردند وتا حدود سال ۱۰۵۰ هجری دراین بندر باانگلیسهارقابت میکردند سه‌سال پس ازتسلیم جزیره هرمز پرتغالیها باشاه عباس ازدر دوستی درآمدند واز آنچه درسواحل ایران داشتند چشم پوشیدند ودرعوض اجازه گرفتند که دربنادرخلیج فارس بتجارت مشغول شوند واز حقوق گمرکی معاف باشند شاه عباس از دلجوئی پرتغالیها و بستن این پیمان منظور سیاسی داشت و میخواست باآنقوم دوست باشد تابتواند درموقع لزوم از کشتیهای ایشان برضد انگلیسها وهلندیها استفاده کند.

---

۱ - Antonio de Gouvea

۲ - Don gárcias de Silva Figueroa

ایران و هلند - چون شاه‌عباس پرتقالیها را از جزیرهٔ هرمز بیرون کرد وبندر عباس مرکز تجارت خلیج فارس گردید وبانگلیسهاهم نیز انحصار تجارت خلیج داده‌نشد تجارهلندی که‌در آن‌موقع بجزایر اقیانوسیه مخصوصاً جزایر جاوه و سوماترا رفت وآمد داشتند کم کم بسواحل فارس وبندر عباس نزدیك شدند واز سال ۱۰۳۲ (۱۶۲۳ میلادی)در آنجا دارالتجاره‌ای تأسیس کردند(۱)وکم کم‌در بندرعباس مستقر شدند واز شاه اجازه خواستند که‌در تجارت ابریشم ایران شرکت کنند واز آنجاکه شاه‌ایران میخواست بوسیلهٔ‌ایجاد رقابت تجارتی بین تجاراروپا امتعهٔ ایران رابقیمت زیادتر بفروشد هلندیها را بایران جلب کرد وبموجب قرار دادی که‌بین شاه‌و شرکت هندشرقی هلندبسته شد مقرر گردید که‌کشتیهای شرکت امتعه واجناسی‌را که‌بایران میآورند در انبارهای مخصوص شاهی خالی کنند و برابر قیمت اجناسی که از ایشان خریده میشود ازمحصولات ایران مانند پشم‌و قالی و ابریشم وپارچه های زربفت‌صادر کنند ولی این‌امر پیوسته مایه اختلاف و شکایت شرکت را فراهم نمود و چون هلندیها در بندر عباس ازادای حقوق‌گمرکی بدولت ایران خودداری میکردند وچون نصف حقوق گمرکی بندرعباس بموجب معاهدهٔ ایران و شرکت هند شرقی انگلیس بانگلیسها داده میشد این‌امر بزیان شرکت بود و چون هلندیها هم درتجارت ایران سهیم بودند با شرکت هند شرقی انگلیس برقابت پرداختند وکار تجارت خلیج‌را بر انگلیسها دشوار کردند و طوری که رئیس تجارتخانه انگلیس در اصفهان مصمم شد شعبهٔ شرکت را در آنشهر منحل کنند و متدرجاً دارالتجاره های هلندی در اصفهان وشیراز وکرمان تأسیس شدو پس‌ازشاه‌عباس هیئتهای دیگری از هلندبایران آمدند که‌در جای‌خود گفته خواهد شد .

---

۱ - بهانهٔ ورودایشان بخلیج وشرکت درتجارت بایران آن بودکه هنگام زدوخورد انگلیسها و پرتغالیها بکمك انگلیسها برخاسته بودند .

روابط ایران و انگلیس ـ بعد از مرگ شاه طهماسب تا اوایل پادشاهی شاه عباس بزرگ بواسطهٔ انقلابات و اختلافاتی که در سراسر کشور ایران در میان شاهزادگان ظاهرشد روابط ایران باممالك اروپائی مقطوع گشت ولی درزمان استقرار شاه عباس و شهرت نام او در اروپا باز باب رفت و آمد ایران با کشور های عیسوی مذهب باز گردید تا آنکه در سال ۱۰۰۷ هجری هیئتی از طرف پادشاه انگلستان بریاست برادران شرلی با ۲۵ نفر بایران آمدند (۱)

پس از آنکه سیاحان و ملاحان انگلیسی از راه حلب و بصره وخلیج فارس وهرمز وازدریا ازراه‌دماغه اگوئی(۲)بهندوستان آمدندودر مراجعت بکشور خویش بواسطهٔ انتشار سفرنامه های خود که حاوی مطالب حیرت انگیزی از ثروت و مکنت زوال ناپذیر شرق بود تجار انگلستان را در استفاده از این ثروت و خارج ساختن آن از تصرف انحصاری پرتغالیها مصمم ساختندتا آنکه در ۳۱ دسامبر ۱۶۰۰ میلادی (برابر با ۲٤ جمادی الثانی ۱۰۰۹ هجری) اولین تشکیل کمپانی تجارتی آن‌دولت در هند از طرف ملکه الیزابت بنام « شرکت تجار لندن که باهند شرقی تجارت می کنند»(۳)تأسیس‌شد وتاسال ۱۰۲۰ این‌شرکت‌بتوسط سفاین تجارتی خود اساس تجارت‌انگلستان‌را باهندوستان بنیان نهاد بعدها در ۱٦۱٤ نماینده‌ای از جانب جیمز اول (٤) پادشاه انگلستان بهندوستان آمد و اساس شرکت را محکمتر گرداند.

پس از آنکه شرکت هند شرقی در هندوستان رونقی گرفت بفکر بازار های تازه ای برای شرکت افتادند و از همان زمان ایران مورد توجه انگلیسها قرارگرفت و اولین سیاح انگلیسی که بایران آمد بنام ریچارد استیل (۵) بوداین شخص درضمن عبور از شهر های شمالی ایـران مقداری ماهوت انگلیسی بدرباریان شاه فروخت و

---

(۱) رجوع‌شود بصفحات ۳۲۰ و۳۲۱و۳۲۲ همین کتاب.

(۲) Aiguille. این همان دماغه امیدواری در جنوب افریقا می‌باشد

۳The garesnor company of marshant of London trading inta the east india

(٤) jumes I

(٥) Richard Steele

فهمید که در ایران بواسطهٔ سرد بودن هوا ماهوت های انگلیسی مشتری زیاد دارد و ابریشم را هم بقیمت ارزان می‌توان ازایران خریداری نمود این سیاح چون باصفهان رسیدازطرف رئیس کمپانی هندشرقی انگلیس با انگلیسی دیگری بنام «جان کروثر (۱)» باصفهان آمد تا از استعداد تجارتی ایران اطلاعات لازم کسب کنند و اگر ممکن شود بادربارایران روابط تجارتی برقرارنمایند . شاه عباس که ذوق تجارتی داشت دستور داد که استیل را بگرمی و ملاطفت بپذیرند و بکشتی های انگلیسی اجازه دهند که برای خرید ابریشم و فروش ماهوت به بنادر جنوب ایران رفت وآمد کنند و اتفاقاً در همین اوان ربرت شرلی بترتیبی که گذشت از سفر اول خود باروپا باز گشته بود و چون درنزد شاه عباس احترام تمام داشت بیشتر واسطهٔ ارتباط بین سیاح انگلیسی و شاه ایران گردید چنانکه شاه عباس فرمانی مخصوص صادر کردودرآن بتمام رعایای خود درهرمقام ومرتبه ای امر داد که باتجار ومسافران انگلیسی بمهربانی رفتار کنند

بعد از آنکه فرمان شاه عباس بمأمورین شرکت هند شرقی درهندوستان رسید در صدد استفاده از آن برآمدند وخواستند که باب تجارت را با ایران مفتوح سازند پس نماینده ای از طرف خود بنام ادوارد کونك (۲) را برای انجام این مقصود و بستن قرارداد تجارتی بایران فرستادند این شخص در ۳۱ مارس ۱۶۱۷ (۱۰۲۶ هـ) باصفهان وارد شد وازآنجا هم بگرجستان بخدمت شاه عباس رفت شاه هم اورا بملاطفت ومهربانی پذیرفت وپادشاه انگلستان را برادر بزرگ خویش خواند و بسلامتی اوشراب نوشید ویك بندر از بنادر جنوب را باختیار شرکت وا گذار کرد و بموجب فرمانی مخصوص بانگلیسها اجازه داد که یك نماینده سیاسی دائمی بدربار ایران بفرستندو به آزادی تجارت کنند وضمناً بآنها آزادی مذهب هم داد. منظور شاه عباس ازبستن قرار داد و دادن اختیارات بآنها اول این بود که تجارت ابریشم را که بخود اختصاص داده بود بهتر بفروش برساند ثانیاً از نظر سیاسی بود که بتواند با کشتی های آنها جلوی پیشرفت و تعدی پرتغالیها را در جزیره هرمز بگیرد وچنانکه دیدیم بالاخره بآرزوی

---

(۱) john Crauther

(۲) Eduard Connock

خود رسید (بفتح جزیره هرمز رجوع شود) .

نماینده شرکت بموجب اجازه شاه عباس در ۱۰۲۶ (۱۶۱۷ م) دارالتجاره هائی در اصفهان وشیراز تأسیس کرد .

بترتیبی که پیش از این گذشت ربرت شرلی یکدفعه در ۱۰۱۶ از طرف شاه عباس باروپا مسافرت کرد وپس از هشت سال بایران بر گشت و دفعهٔ دوم بازاز طرف شاه مأمور دربار سلاطین اروپا گردید و در سال ۱۰۲۶ بهلیسبن (۱) پایتخت پرتغال رسید و از آنجا باسپانی رفت و تاسال ۱۰۳۱ در آنجا بودوبه فیلیپ سوم وعده داد که اگر سفاین جنگی آن دولت مدخل بحر احمر را بگیرند و راه تجارت عثمانی را با هندوستان وحجاز و مصر به بندند بندر گمبرون (بندر عباس) را که ایرانیان در ۱۰۲۲ بتصرف آورده اند به پرتغالیهای هرمز بازدهد سپس ربرت شرلی خبر این قرار داد را بایران فرستاد و چنانکه در ضمن روابط ایران وپرتغال گفتیم بواسطهٔ دوستی ایران با انگلیسها موفق بقرار داد با اسپانی نشد و روابط دولتین مقطوع گشت و ربرت شرلی دراوایل سال ۱۰۳۲ بانگلستان رفت و بخدمت جیمز اول و جانشین او چارلز اول (۲) رسید هنگامی که ربرت شرلی با نمایندگان شاه جدید برای انجام منظور خویش مشغول مذاکره و بستن قرار داد بود که سفیر دیگری بنام نقدعلی بیك ازایران بانگلستان رفت وباربرت شرلی بدرشتی مذاکره کرد و اورا درحضور نمایندگان انگلستان سخت سرزنش نمود و سفارت اورا تکذیب کرد و چارلز اول هم نماینده ای از طرف خود (۳) همراه ربرت شرلی و نقدعلی بیك بایران فرستاد تاهم معلوم کند ربرت شرلی درواقع سفیر شاه عباس بوده است یانه ، ودیگر اینکه باشاه ایران معاهده ای تجارتی منعقدسازد ولی در مراجعت بایران نقدعلی بیك دراثناء راه خودرامسموم کردونماینده انگلیسی بهمراهی ربرت شرلی دراشرف مازندران بخدمت شاه عباس رسید وپس از قرار داد سیاسی راجع بتجارت ابریشم شاه نیز اظهار کرد که اگر پادشاه انگلستان مایل باشد همه سال درماه ژانویه ده هزار بار ابریشم بنمایندگان

---

(۱) Lisbon

(۲) Charles I

(۳) بنام « سیردرمرکوتن SirDormer Cotton »

انگلستان درهرمز تحویل دهد ودر برابر آن ماهوت انگلیسی بگیرد مشروط بدان که انگلیسها تجارت خودرا باعثمانیها موقوف کنند واشاره کرد که این مقدار ماهوت انگلیسی درایران مشتری ندارد ولی ماآن را در ترکستان و عربستان و گرجستان و ارمنستان وروسیه خواهیم فروخت .

چندی بعد شاه عباس بواسطهٔ سعایت بعضی از درباریان امر داد ربرت شرلی را از ایران خارج کنند واعتبار نامه های اورا جعلی شمرد وشرلی که ازسرنوشت خود اندوهناك بود درماه شوال ۱۰۳۶ درقزوین مردواورا درهمانجا بخاك سپردند و چندی بعدهم سردر مرکوتن درقزوین وفات یافت .

ایران وآلمان - چون سلطان سلیم خان اول پادشاه عثمانی دراروپا به پیشرفتهای زیاد نائل شده بودپادشاهان اروپا باشاه اسمعیل صفوی ازدردوستی درآمدند وچون شاه ایران هم در این موقع ازعثمانیها شکست خورده بود(۱) (شکست چالداران اول رجب ۹۲۰ هجری - ۲۳ اوت ۱۵۱۴) نمایندگان اروپا رابگرمی وملاطفت پذیرفت واز طرف خود نماینده ونامه‌ای برای **کارل پنجم** (معروف به‌شارلکن (۲) (۳) امپراطور آلمان و اسپانی فرستاد ولی‌پس از دوسال یعنی موقعی که‌شاه اسمعیل فوت کرده‌بود نامه بدست کارل پنجم رسید وآن پادشاه بدون آگاهی از فوت شاه ایران دومرتبه‌دیگر نماینده برای بستن روابط دوستی وجنگ باعثمانی بدربار ایران فرستاد ولی از رفت وآمد این سفرا نتیجه ای بدست نیامد و تا زمان شاه عباس بزرگ دیگر اطلاعی دردست نداریم .

شاه‌عباس بزرگ درسال ۱۰۰۷ هجری سرآنتونی شرلی و حسینعلی بیك بیات‌را بقصد اتحاد باسلاطین اروپا بدان‌طرف روانه نمودسفرا درپراگ بخدمت رودلف دویم امپراطور آلمان رسیدندواو ایشان‌را باشکوه وجلال‌پذیرائی کرد وپیشنهادهای شاه‌عباس راپذیرفت وضمناً هیئتی‌را برای‌دریافت حقیقت مقصود پادشاه وبستن‌شرایط

---

(۱) رجوع بصفحات ۲۸۸و۲۸۹ شود

(۲) Charles-quint

(۳) این نامه بزبان لاتینی و بخط فرریطرس Frater Petrus نماینده پادشاه‌مجارستان در دربار ایران بود و بتوسط همین شخص باروپا فرستاده شد .

اتحاد دوستی بر ضد عثمانی بسفارت روانهٔ ایران کرد رئیس این هیأت با چهار نفر ازهمراهان در لنگرود تلف شدندوسه نفردیگر ماندند ویکی ازآنها که **تکتاندرفن دریابل** (۱) نامداشت در تبریز بخدمت شاه‌عباس رسیدواز فتوحات شاه‌در آذربایجان وشکست عثمانیها آگاه شد وپس‌از دریافت اجازهٔ بازگشت شاه عباس هم‌یکی ازدرباریان خود موسوم به **مهدیقلی بیك** رادر جمادی‌الثانی سال ۱۰۱۲ همراه وی‌با جواب نامه های تزار و امپراطور بعنوان سفارت بروسیه (۲) و آلمان فرستاد و چندی بعد هم شاه عباس ربرت شرلی را در سال ۱۰۱۶ (۱۶۰۸ م) بسفارت بدربار پادشاهان اروپا روانه‌نمودوبشرحی که گذشت در شهرپراک (پایتخت‌بهم)بحضوررودلف دوم امپراطور آلمان رسید.

ایران و قفقاز - درسال ۱۰۰۷ آلکساندر پادشاه گرجستان بترتیبی که درفصل پیش گفته شدسفرائی باعده زیادی غلام و کنیز گرجی وتحف وهدایای‌زیاد بدربار شاه‌عباس فرستاد وچند سال بعد موقعی که شاه‌عباس در حدود ایروان بجنگ باعثمانیها مشغول‌بودشخصاً بهمراهی‌امراء خواص‌خود باطبقی‌اززرمسکوك که‌بنام‌شاه‌عباس درشیروان‌سکه‌زده‌بود باردوی‌شاه‌آمدشاه‌عباس اگرچه‌ازرفتارالکساندرخوشوقت شد و اورابملاطفت‌پذیرفت‌ولی‌احتیاط‌را ازدست‌نداده اورا درارادوی‌خودنگاهداشت و نوادهٔ اوطهمورث را بالقب‌خان‌که درآن‌عصر ازالقاب بزرگ درباری ایران‌بود بحکومت‌ناحیهٔ غربی‌گرجستان‌یعنی‌ایالت‌کاخت منصوب کردوآلکساندر نیزچندماه بعدازآن‌تاریخ‌وفات یافت .طهمورث‌درجنگهای‌ایران‌وعثمانی‌بکمك‌ایران‌داخل‌جنگ‌شدولی‌درسال۱۰۲۳ نماینده‌شاه‌عباس‌درگرجستان باوخبرداد که طهمورث‌خان‌مخفیانه باسران‌سپاه خودسازش کرده شاه‌عباس جمعی را بدستگیری اوفرستاد و اوگریخت پادشاه صفوی عیسی خان عموی اورا بسلطنت کاخت منصوب کرد طهمورث بکمك جمعی از عوام گرجی ارمنی

Tectander Von der iabel (۱)

(۲) مهدیقلی بیك‌از شاه عباس دستور داشت **بوریس گودونف** تزار روسی را از پیشرفتهای وی‌در متصرفات عثمانی آگاه سازد واز کمك هائیکه تزار بااو درجنگ ایران و عثمانی کرده است سپاسگزاری کند

بتفلیس حمله نمود و عده‌ای ازمسلمانان را کشت . شاه‌عباس بناچار بگرجستان لشکر کشید و شهر کاخت را ویران کرد و قریب هفتاد هزار نفر گرجی را کشت و ۱۳۰٫۰۰۰ نفر دختر وپسر گرجی رااسیر گرفته درمیان افرادسپاه تقسیم کرد و از آن‌پس تاپایان سلطنت خوداز جانب گرجستان که از آن‌تاریخ مطیع شده بودند آسوده خاطر بود وبرای آنکه پادشاه گرجستان رااز طغیان وسرپیچی باز داردعده‌ای سپاه‌در تفلیس گماشت وچندنفر ازخواص‌خودرا باعیسی‌خان درامر سلطنت‌وحکومت شریك ساخت ولی‌سیاست شدید شاه‌عباس احساسات مذهبی گرجیها رابر علیه‌ایران سخت برانگیخت و همینکه شاه عباس وفات یافت گرجیها سر باستقلال برداشتند . در همانوقت بواسطهٔ نزدیك شدن شاه عباس بسرحدات قفقازیه بین‌او و حکومت مسکو نیز روابط سیاسی افتتاح شدکه در فصل آخر این کتاب بشرح مختصر آن اشاره خواهد شد .

روابط ایران با هند و افغان

مقارن تشکیل‌پادشاهی صفویه‌سلطنت افغانستان هندغربی بدست محمد بابر پسر عمرشیخ از فرزندان ابوسعید نواده تیمور بود وپایتخت اودرفرغانه بودو چون شاه‌اسمعیل اول میخواست بکمك حکام اطراف ایران و مخصوصاً حکام شرقی برازبکان وترکان غلبه کند محمد بابر رادر تسلط برماوراءالنهر وترکستان کمك‌کرد و خاندان بابربکمك سلاطین صفویه‌در افغانستان‌و هند غربی مستقر شدند شاه‌طهماسب اول نیزدر برقراری همایون شاه بتخت شاهی هند کوشید فرزند همایون شاه جلال‌الدین محمد معروف باکبر شاه حدود متصرفات خویش‌را در هند وسعت داد وبسیار مقتدر شد . شاه‌عباس درسال پنجم جلوس خودیعنی درسال ۱۰۰۰ یادگار سلطان روملورا که‌مردی صوفی مسلك و چرب زبان بود باتحف‌و هدایا بدربار اکبرشاه روانه کردتااز گزارش‌دربار کشور گورکانی اطلاعات کافی جمع‌آوری کندو ضمناًروابط دوستی بین‌ایران‌وهندرا محفوظ نگاهدارد سفیر مزبور مدت‌هفت‌سال‌در‌دهلی پایتخت اکبرشاه میزیست‌وبوسیلهٔ همان سفیرشاه عباس باحکام وسلاطین دیگر هندمربوط شدوهمیشه روابط‌دوستی‌را با اکبرشاه‌حفظ میکردتازمان فتح قندهار که‌برخلاف سیاست اکبرشاه‌بودازآ نزمان‌روابط بین دولتین تیره شدو سلطان روملواز هند بایران آمدو شاه‌عباس برای جلوگیری از

حملات احتمالی اکبرشاه سپاهی تجهیز کرد ولی اکبرشاه چون از ارتباط بین دربار ایران و سلاطین دکنی وکلکته و نظام آباد آگاه بود وازاقتدار وعظمت شاه عباس هم اطلاع داشت باضمیمه شدن قندهار بایران موافقت کرده وتحف و هدایای زیاد بعنوان فتح قندهار برای شاه‌عباس فرستاد .

درسال ۱۰۱۵ جلال الدین اکبرشاه مرد جانشین اوشاه سلیم پس‌از نزاع مختصری بافرزند خویش (هندوشاه) بسلطنت هندغربی برقرار گردید واولین شاهی که سلطنت اورا برسمیت‌پذیرفت شاه‌عباس بودووی‌نیز نسبت بدربارایران‌ازدر دوستی درآمد وتا آخرسلطنت شاه‌عباس روابط دولتین برمسالمت وصلح جوئی بود وعلاوه براین شاه‌در کارهای سیاسی هند نیزدخالت میکرد چنانکه وقتی قطب‌شاه پادشاه‌کلکته ازتجاوزات شاه سلیم وتعدی او بخاك کشور خود بشاه عباس شکایت کرد شاه‌عباس هم فوراً سفیری بدربار شاه سلیم فرستاد و اورا برفع تعدی نسبت بسلاطین هند وادار کرد ومخصوصاً شاه عباس برای آنکه کشور هند در حال ملوك‌الطوایفی باقی باشد ودولت گورکانی قدرت زیاد حاصل نکند همیشه از راجه هاو حکام وامرای هندوستان حمایت میکرد چنانکه با کوشش بسیار عادل‌شاه را که از شاهزادگان قدیم هندی بود بتخت پادشاهی مستقر گردانید .

شاه‌عباس باسلاطین مغولی کاشغرو تبت ومغولستان و چین شمالی نیزروابط دوستی برقرار کرد وهم‌چنین بوسایل گوناگون خان خوارزم‌وخیوه رابرای جلوگیری ازحملات ازبکان تقویت مینمود وبدین ترتیب درتمام دورهٔ سلطنت وی‌هیچگاه از جانب خاور وشمال خاوری خطری برای مرزهای ایران پیش نیامد .



فصل پنجم

جانشینان شاه عباس تاانقراض صفویه

شاه صفی ۱۰۳۸ - ۱۰۵۲

شاه عباس درموقع مرگ نوادهٔ خود **سام میرزا** (پسر صفی میرزا فرزند مقتول خود) را که طفلی ۱۷ ساله بود بترتیبی که گذشت اورا بولایت عهدی نامزد کرد امراهم (۱) سام میرزا را در اوایل ماه جمادی الثانی سال ۱۰۳۸ یعنی هشت روز بعد از فوت شاه بسریر پادشاهی نشاندند و اوهم باحترام نام پدر اسم خودرا شاه صفی گذاشت بعد از آنکه خطبه را بنام او خواندند امرا وحکام اطراف هریك جهت تعزیت وتهنیت بخدمت شاه صفی میآمدند و شاه هم هریك را مطابق دلخواه بماموریت و حکومتهای تازه می گماشت .

با مرگ شاه عباس دودشمن دیرینهٔ دولت صفوی کـه قدرت شاه عباس آنها را ساکت کرده بود بجنبش در آمد : یکی اوزبکان ودیگر عثمانیها .

از اتفاقات اوان پادشاهی شاه صفی فتنه گیلان بود باین ترتیب، که دونفر یکی بعد از دیگری (غریب شاه - عادل شاه) داعیه سلطنت نمودند و امرای محلی راهم دور خود جمع کرده قریب سی هزار کس بر گردآن دو بیکس جمع شده و هر یك بحکومت دیاری نامزد شدندشاه هم بزودی فتنه آن جماعت را خواباند وقریب ده هزار نفر از مردم گیلان در این واقعه کشته شدند .

اوزبکها با آنکه حملهٔ سختی بخراسان کردند و شاه صفی در از بین بردن آنها

---

۱ - یکی ازبزرگان که بوصیت شاه عباس زودتر از دیگران اقدام کرد میر محمدباقر مشهور بداماد بود

دیر اقدام نمود ولی سپاه دولت ایران که حافظ سرحدات بودند آنها را عقب نشانده و بطرف افغانستان راندند :

جنگ با عثمانیها و اوزبکها - بعد از فوت شاه عباس امرای دولت عثمانی خسرو پاشا را باسپاهی بیشمار جهت پس گرفتن بغداد از سپاه قزلباش مامور نمودند شاه صفی هم زینل خان شاملو را بمنصب سپهسالاری منصوب کرد و اورا بدفع عثمانیها فرستاد و خود بجانب همدان روان شد و بواسطهٔ سرعت عمل عثمانی ها شکست بسپاه زینل خان وارد شده عقب نشست (و شاه صفی دراین جدال زینل خان را بخلاف حزم و دوراندیشی مقصر دانسته امر داد اورا ریز ریز کردند) وعثمانیها پس از خرابی و غارت بعضی از شهر های کردستان بمحاصره بغداد حرکت کردند ولی صفی قلیخان بمدافعه وجدال باسپاه عثمانی مشغول گردیدوقریب دوازده هزار نفراز پاشایان معروف وعساکرعثمانی کشته شدند وهمینکه خبر حرکت شاه صفی را بجانب بغداد شنیدند سپاه عثمانی خسروپاشا سر عسکر خودرا مجبور بفرار وعقب نشینی نمودند وشاه صفی در روز ۲۷ جمادی الاول سال ۱۰۳۹ ببغداد وارد شد و سپاه قزلباش در تعاقب عثمانیها شهر زور (سلیمانیه) وحله را هم که بچنگ آنها افتاده بود پس گرفتند زمانی را که شاه صفی دربغداد بود امرائی که در اطراف کشور بعد از شاه عباس سر بطغیان برداشته بودند همه سرکوب شده اظهار اطاعت وانقیاد نمودند (از آنجمله اکراد درآذربایجان وبعضی طوایف و امرا درقندهار وهرات بودند که عده‌ای از آنها کشته شده و بقیه هم فرار نمودند) و شاه هم فتحنامه ها باطراف فرستاد وخود درسال ۱۰۴۱ بزیارت عتبات عازم شد و پس از زیارت در ماه ذیحجه همان سال باصفهان بر گشت وقریب دوهزارنفرازعثمانیها را که اسیر گرفته بود رها کرده بروم (۱) فرستاد و در سال ۱۰۴۲ عده‌ای از معماران و مهندسین را بهمراهی وزیر خود (میرزاتقی خان مازندرانی) جهت تعمیر بقعه نجف اشرف روانه نمودودرهمین سال شاه صفی بقتل و کور کردن بسیاری از شاهزادگان و بزرگان و خویشان خود اقدام نمود.

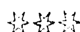
☆☆☆

بعد از آنکه شاه صفی از حملات عثمانیها جلوگیری کرد و آنهارا عقب نشاند

---

۱ — مقصود مملکت عثمانی میباشد

خبر شورش خراسان ودست اندازیهای اوزبکهای ماوراءالنهر را بمرو شنید شاه هـم مرتضی قلیخان را که از امنای دولت صفوی بود بدفع محاصره کنندگان مروفرستاد ولی راهنمای او از راه غیر متعارف مرتضی قلیخان را بدست اوزبکها اسیر ساخت و اورا بخدمت امامقلیخان پادشاه ترکستان بردند چون این اخبار بشاه صفی رسید بـه مروروی آوردوامامقلیخان اوزبکهارا ازمحاصره مرو منع کرده بترکستان خواست وضمناً مرتضی قلیخان را هم که برادر سببی او بود با احترام بمرو بر گرداند و اسرای مرو را هم رد کرد.



حکومت قراباغ و گنجه که واگذار طایفه قاجاریه بود بواسطه بعضی تقصیرات شاه صفی محمد خان قاجار حاکم آنجا را معزول کرد و آن نواحی را بداود خان پسر امامقلیخان حاکم فارس داد و قاجاریه هم بموجب فرمان شاهی قبول اطاعت حاکم جدید را نمودند ولی داود خـان با طهمورث خان گرجی حاکم کاخت همدست شده اورا برضد قاجاریه تحریک کرد و قرار گذاشت که این طایفه را از بین ببرد و بصورت ظاهر در روزی که داود خان باقاجاریه بشکار مشغول بودخبر آمدن طهمورث را بشکارگاه شنید داود هم قاجاریه‌رابااستقبال آنها فرستاد و تمامی آنجماعت بدست گرجیها کشته شدند چون خبر این غوغا در اصفهان بشاه‌صفی رسید از اطراف قوا جمع‌آوری کرده امامقلیخان حاکم فارس و پسرانش را هم احضار نموده باخودبقزوین آورد ودر شب جشن تولد پسرش محمد میرزادرسال ۱۰٤۳ فرمان داد امامقلیخان وسه پسرش را (۱) که در قزوین حضور داشتند سر بریدند (۲) وسپس بیشتر حکام وفرمانروایان ولایات‌را عوض کرد از آنجمله کلبعلی بیك اشیك آقاسی (یکی از کشندگان امامقلیخان)

---

۱ - صفی قلیخان - فتحعلیخان - علیقلیخان.

۲ - یکی ازکارهای زشت شاه صفی قتل امامقلیخان (بدون تقصیر) پسر الله وردیخان سردار معروف شاه عباس وفاتح جزیرهٔ هرمز بود که باکمال صداقت واطاعت و سلامت نفس مدتها در درگاه دولت صفوی بشرحی که در صفحات پیش گذشت خدمت کرد و دارائی خودرا وقف بر خیرات نموده بود.

را بحکومت فارس ولارستان فرستاد و رستم خان گرجی و محمد خان قاجار را هم به حکومت گرجستان و دفع طهمورث دیو طبع و دارد خان نادان و گرفتن خون بهای قاجاریه بیگناه منصوب کرد و خود از دنبال او بدانصوب توجه نمود و طهمورث و داود هم چون از حرکت شاه اطلاع حاصل کردند هر دو بخاك عثمانی گریختند وقریب پنجهزار سوار از امرای اکراد که بدفع قاجاریه آمده بودند در یك حمله کشته و اسیر شدند .

جنك باعثمانی - امرای اکرادسرحد ایران و عثمانی بیشتر اوقات مایه فساد طرفین میشدند و در حقیقت بهیچ طرف هم خدمت نمیکردند باین جهت شاه ازقزوین بتبریز آمده جهت دفع فتنه اکراد و تسخیر شهروان اقدام نمود و امرا و بزرگان اطراف آذربایجان را برای فتح وان و دفع امرای سرحدی آن دیار وسرکوبی اکراد احضار کرد وسپاه ایران بسرداری رستم خان گرجی و طهماسب قلیخان قاجار حاکم ایروان و کلبعلیخان افشار حاکم رضائیه باده هزار کس از سپاه قزلباش برپنجاه هزار نفر رومی حمله بردند و تلفات زیاد از عثمانیها گرفتند پاشایان عثمانی چون خبر امداد بسپاه قزلباش راشنیدندفرار برقرار اختیار کرده شهروان بتصرف ایرانیان درآمد و شاه صفی هم پس از دادن خلعت بهریك از سران سپاه و انتخاب آنها بمحل های سابق خودشان عده ای را جهت دفع اوزبکها بخراسان فرستاد و بزودی مخالفین رااز بین بردندو فتنه خراسان خوابید و از حوادث سال ۱۰٤۳ اختلالی بود که در دولت عثمانی روی داد و باسلاطین اروپا مصالحه کرد دیگر طغیان رودخانه دجله وخرابی بغداد و طغیان رود شورو خرابی شهر قم و بروز مرض طاعون درآذربایجان بود ودیگر از وقایع این سال عزل میرزا ابوطالب خان اعتمادالدوله وزیر (پسرحاتم بیك اردوبادی وزیر شاه عباس) و برقراری **میرزاتقیخان** وزیر مازندان و گیلان بوزارت کل می باشد .

چون شهروان بتصرف سپاه ایران درآمد و پاشایان عثمانی هریك منهزم وفراری گشتند سلطان مراد خان عثمانی سپاهی بیشمار تهیه دیده بجانب ایروان روان شد و آن شهر را در محاصره گرفت و حاکم آنجا بواسطه دلتنگی که از شاه صفی وبعضی

سرداران دیگر داشت در نگاهداری شهر پافشاری نکرده پس از یکهفته ایروان بدست سپاه عثمانی افتاد و سلطان مراد خان هم پس از تصرف آن شهر حاکمی در ایروان گذاشته خود بطرف تبریز روان شد ومدت سه روز این شهر را در تصرف داشت ولی همین که خبرحرکت شاه‌صفی وسپاه‌قزلباش‌را بجانب آذربایجان شنید فوراً عقب نشسته باسلامبول رفت چون شاه‌صفی بتبریز وارد شد حکام وسردارانی را که در جنگ مسامحه نموده بودند کشته باتهیات کافی وتوپهای سنگین صحرائی (وزن هر گلوله به ۳۵ من تبریز میرسید) بطرف ایروان رفت و پس از یا فشاری زیاد از طرفین عاقبت نمایندهٔ عثمانی‌ها در ایروان کشته شد و شهر بتصرف ایرانیان درآمد وعدّه ای از پاشایان هم اسیر شدند و شاه بعضی از آنهارا بحبس باسترآباد فرستاد دراینوقت نمایندهٔ دولت روسیه‌باهدایای زیاد برای تهنیت و مبارکباد این فتح بخدمت شاه آمد و خورسند مراجعت کرد.

شاه صفی بعد از این فتح بسرکوبی خان‌احمد خان اردلانی حکمران کردستان که بدولت‌عثمانی پناهنده‌شده بود عازم شد و بزودی‌خان‌احمد خان و پاشایان سیواس و شام کـه بکمك او آمده بودند شکست خورده عده ای اسیر و بقیه فراری شدند و کردستان از سپاه عثمانی خالی شد و شاه بکاشان برگشت و از آنجا باصفهان آمد ودر همین موقع که سال ۱۰۴۷ بود بواسطهٔ خیانت علیمردان‌خان والی قندهار (که از ترس شاه صفی بپادشاه هندوستان پناهنده‌شد) قندهارضمیمه دولت هندوستان گردید و بعداً ازطرف پادشاه هندوستان در باب‌قندهار عذرخواهی رفته و اظهار یگانگی‌نمودند و شاه صفی هم بمقتضای وقت بمدارا گذرانید.

صلح بادولت عثمانی ووفوت‌شاه‌صفی

سلطان مراد خان عثمانی چون از گرفتاری پاشایان و تصرف ایروان بدست ایرانیان اطلاع یافت برای‌تلافی با سپاه‌وتهیات کافی بمحاصره‌بغداد آمدوبا آنکه‌ازطرف‌اهالی شهروحاکم‌آنجا پافشاری‌زیاد شد و چند نفر از پاشایان‌عثمانی هم کشته گردید عاقبت پس‌از چهل روز شهر بتصرف سپاه‌دشمن‌درآمد وازطرف سلطان‌مراد باهالی‌صدمات زیاد وارد آمد و مصطفی پاشا را دربغداد برای قرار مصالحه گذاشته خود باسلامبول برگشت ودرسال ۱۰۴۸ باین ترتیب صلح بین دولت ایران و عثمانی برقرار گردید که ایروان در تصرف ایران و

بغداد در تصرف عثمانیها باشد .

شاه صفی بعد از قرار مصالحه بقزوین آمد و از آنجا هم باشرف مازندران رفت وپس ازسورو سرور وشکار باصفهان برگشت ودرسال ۱۰۵۰ امامقلیخان پادشاه ترکستان وما وراء النهر بواسطهٔ ضعف باصره حکومت و سلطنت خود رابه‌ندر محمد خان وا گذاشته از راه ایران عزم زیارت مکه معظمه نمود و از طرف شاه ایران همه گونه وسایل آسایش و مخارج او فراهم و بخراسان فرستاده شد و در این سال مهنا خان عرب خزاعی باقبایل و عشایر خود ازعثمانی بایران آمد وبحکم شاه‌درکوهکیلویه ساکن و والی شد و درسال ۱۰۵۲ شاه صفی صفوی درکاشان بیمار شده در دوازدهم شهر صفر همین سال پس از ۱۳ سال و ششماه سلطنت مرد و امرا و بزرگان نعش او را بحضرت معصومه قم آورده مدفون ساختند . عمارت فین کاشان از بناهای اواست.

شاه صفی از پادشاهان خونریز و سفاك صفویه میباشد و میتوان گفت در این موضوع گرفتار جنونی شده بود زیرا بر شاهزادگان وامرا و سرداران حتی بر خانواده خود هم ابقا نکرده و متوالیاً فرمان قتل یك یا چند نفر را میداد و یکی ازکار های زشت او قتل امامقلیخان‌حاکم‌فارس بود بشرحی که گذشت .

شاه‌عباس دوم

۱۰۵۲ - ۱۰۷۸

شاه عباس دوم پسر شاه صفی چهار روزبعدازفوت‌پدر درشب جمعه شانزدهم‌صفر سال ۱۰۵۲ در سن ۹ سالگی در شهر کاشان بسریر پادشاهی نشست و چون‌سن‌او اقتضای مباشرت کارهای پادشاهی را نداشت زمام‌امور بدست وزراء افتاده‌و کشوربرأی آنها اداره میشد .

شاه عباس بعد از برقرای بتخت سلطنت بقایای مالیاتی را برعایا بخشید وبترفیه حال رعایا همت گماشت سپس زهد و تقوی را پیشه خود ساخته و بزرگان و درباریان

را بعبادت و پرهیزکاری تشویق نمود و هرکس را که اندك انحرافی از ظاهر شریعت در او میدید ازدربارخارج میکرد وهمچنین حکم در منع شرب شراب نمود ومامورین دولتی در این امر نهایت مراقبت و سختی را بخرج میدادند باین ترتیب بیشتر اهالی شهرهای ایران تارك و تایب شدند اما عاقبت خود شاه توبه را شکست و استعمال مسکر رابحد افراط رسانید

امرا و بزرگان چون شاه عباس دوم را آلت دست خود میدانستند باین جهت سر از فرمان او پیچیده خودسرانه هر یك بکاری مشغول شدند و شاه هم بیشتر آن جماعت را بقتل رساند و از طرف خود نمایندگانی بولایات فرستاد در این ایام امامقلی خان پادشاه سابق ماوراءالنهر بترتیبی که گذشت ازماوراءالنهر متوجه ایران شد و از طهران روی بقزوین آورد و در روز ورود تمامی امرا و وزراء و قریب ۱۵ هزار قشون اورا استقبال کردند و شاه هم تا دوفرسنگی اورا پذیره شد و در سال ۱۰۵۳ فرستاده سلطان ابراهیم خان عثمانی (جانشین سلطان مراد خان عثمانی) و ایلچیان رومی و بعضی ممالك اروپا هر یك بانامه ها و هدایابتعزیت و تهنیت شاه عباس آمدند و شاه هم خرسند آنهارا برگرداند ودرسال ۱۰۵۵ بعضی ازامرای مخالف راهم بقتل رساند از آنجمله میرزا تقیخان اعتماد الدوله وزیر بود سپس وزارت خودرا بخلیفه سلطان وزیر سابق واگذار کرد و منصب سپهسالاری را هم بمرتضی قلیخان قاجار داد

بعد از آنکه امامقلیخان بمکه رفت ندر محمد خان درترکستان مستقل شدولی چندی بعدبعضی ازامرابرضداواقدام کرده پسرش عبدالعزیزخانرابخانی ترکستان برداشتند ندر محمد خان از پادشاه هندوستان استمداد نمود ولی هندیها هم بر علیه او و بنفع خود اقدام کردند و ندر محمد خـان باصفهان آمده بشاه عباس متوسل شد وباکمك شاه ایران بار دیگر بپادشاهی ترکستان رسید .

فتح قندهار صفر ۱۰۵۸ — شاه عباس دراول فروردین سال ۱۰۵۸ ازاصفهان جهت پس گرفتن قندهاربدان صوب روان شدومحل اجتماع سپاهرابسطام قراردادودرموقع حرکت چندین توپ ازاصفهان وکاشان باخودهمراه برداشت وپس ازبازدیدسپاه ازبسطام بطرف قندهار حرکت کردوبا آنکه ازطرف اهالی مقاومتی شدید شدولی بواسطه کثرت سپاه ونظم وترتیب

در اثر آتش قزلباش بزودی قندهار را در تاریخ نهم صفر سال فوق متصرف شدند و امرا و راجه‌های هندوستان را که در آنجا ساکن بودند بحضور شاه عباس آوردند و شاه عباس هم بیشتر آن جماعت را بخشید و بدون تصرف در اموال آنها جمعی را بسلامت بهندوستان مراجعت داد و بسیاری را هم بقتل رساند و پس از خواندن خطبه بنام خویش از طرف خود در قندهار و بست و زمین داور نمایندگانی گذاشته و خود باغنایم جنگی و چند زنجیر فیل در سال ۱۰۵۹ پس از جشن نوروز از قندهار بهرات توجه نمود

چون خبر فتح قندهار بسمع شاه جهان پادشاه هندوستان رسید پسر بزرگتر خود محمد اورنگ زیب را با شاه حسین سلطان ابدالی که باو پناهنده شده بود با پانزده هزار سپاه بمحاصره قندهار و بست و زمین داور فرستاد و خود شاه هم از دنبال این سپاه با محمد دارا شکوه ولیعهد خویش حرکت کرد و بزودی شهرهای فوق را درمحاصره گرفتند ولی همین که خبر بسپاه قزلباش رسید باسپاهی بشماره هشتاد هزار نفر برسر هندیان و افاغنه آمدند و تمامی آن جماعت را منهزم و فراری ساختند سپس شاه عباس برای زیارت بمشهد طوس برگشت و بار دیگر در سال ۱۰۶۱ اورنگ زیب شاهزاده هندوستان باسپاهی بی پایان بتسخیر قندهار آمد و در سال ۱۰۶۳ و ۱۰۶٤ هر دفعه یکی از شاهزادگان هندی بتسخیر قندهار می آمدند ولی با دادن تلفات و اسرای زیاد و واگذاشتن اسباب و آلات جنگی نتیجه دیگری برای آنها بدست نمی آمد و منهزماً مراجعت میکردند وچون محاصره آخری قندهار بششماه کشیده بود و اهالی دچار تنگدستی و پریشانی شده بودند شاه عباس امر داد از شهرهای اطراف پانزده هزار خروار غله جهت تنگدستی اهالی بقندهار آوردند سپس شـاه از بسطام بطرف مـازندران روان شد:

مراجعت از خراسان - شاه عباس پس از شکست سپاهیان هندوستان بشرحی که گذشت از بسطام واستراباد باشرف مازندران آمد وپس از گذراندن شکار و ساختن بعضی ابنیه وآثار در این شهر وزیر اعظم او خلیفه سلطان وفات یافت و محمد بیك ناظر سابق وزارت یافت سپس شاه بقزوین آمده پس از پذیرائی ودریافت نامه‌های سفرای روس وسایر ممالك اروپا وازبین بردن امرای مخالف وانتقال وتعیین هریك ازحکام ولایات

غربی ایران و باز دید سپاهی که از قندهار بر گشته بودند از راه ری و حضرت عبد العظیم بقم رفت و در این شهر اخیر بساختن توپهای بزرگ مشغول شدند و در سال ۱۰۶۵ باصفهان بر گشت و بترفیه حال رعایا ورسیدگی بشکایات مردم پرداخت و در همین سال بساختن ابنیه و آثار زیاد و بستن سد بررود خانه زاینده رود اقدام کرد ودرسال بعد یعنی در ۱۰۶۷ از دربارهای عثمانی و هندوستان وماوراءالنهر وترکستان ایلچیانی بدربار ایران باصفهان آمدند.

ازجمله وقایعی که در این زمان روی داد فوت شاه جهان پادشاه هندوستان بود وبعد ازاو چندی میان شاهزادگان هندی اختلاف بروز کرد تا آنکه اورنگ‌زیب برسایرین تفوق یافته بسریرشاهی هندوستان مستقر گردید ودرسال ۱۰۶۷ نماینده‌ای برای عقدقرار داد دوستی بدربار شاه عباس دویم فرستاد ودرهمین سال ولیمحمدخان پادشاه ترکستان وفات یافت و شاه نواز طرف خان گرجی هم بحکومت گرجستان منصوب شد

فوت شاه عباس دوم - شاه عباس در بهار سال ۱۰۶۹ بتفرج مازندران حرکت کرد و پس از چندی توقف در باغ کاشان و قم وتهران وسوادکوه وفیروزکوه باشرف رسید و دستور داد نجاران چند زورقی بساختند و پس از پرداخت از شکار جرگه «در فرح آباد واشرف» در ۱۰۷۰ باصفهان بر گشت و بداق سلطان چوله را بسفارت بهندوستان فرستاد و طهمورث خان گرجی هم از مسکو باصفهان بخدمت شاه آمده اظهار اطاعت کرد و در سال ۱۰۷۱ محمد بیك وزیر از وزارت افتادومیرزا مهدی صدر بجای او بوزارت رسید و فتنه شیروان را خواباند و خیره سران و گردنکشان رابقتل رساند

در سال ۱۰۷۵ هجری (۱۶۶٤ میلادی) که زمان سلطنت پدرپطر کبیر در روسیه بود دو نفر نمایندهٔ سیاسی باجمی تجار آن کشور بظاهر جهت سفارت ودرباطن برای تجارت آمدند وبترتیبی که درآخراین کتاب گفته خواهد شد شاه آنها را بیرون کرد و روابط او با روسیه تیره گردید.

درسال ۱۰۷۸ شاه درموقع برگشت ازمازندران بعراق واصفهان درخسروآباددامغان

در گذشت و امرا نعش اورا بقم آورده در آنجا بخاك سپردند و مدت عمرش پنجاه‌و شش سال و زمان مملکت داریش بیست و پنج سال وکسری بود و در موقع مرگ پسر خود صفی‌میرزا را جانشین خویش قرارداد .

اخلاق شاه‌عباس‌دوم - شاه عباس در تمام مدت سلطنتش بیشتر بتربیت علما و فضلاء و عرفا مایل بود و همچنانکه مدار کار سلسلهٔ صفویه از آغاز برطریقت و ریاضت‌وارادت‌وارشاد بود این‌پادشاه هم پیوسته بصحبت عرفا و فقرا و گوشه نشینان و درویشان و اهل ذوق و حال بسر میبرد و بتربیت آنها همت می‌گماشت و ازارباب کشف و شهود در دربار او بسیار بودند و از مشاهیر آن طبقه شیخ بهاءِ الدین محمد عاملی‌ومحمدتقی مجلسی و میر محمد باقر داماد و میر ابوالقاسم فندر سکی و جمعی دیگرند که در آخر همین کتاب بشرح مختصر آنها اشاره خواهد شد .

در زمان مملکت داری شاه عباس دوم عموم اهالی ایران بآسودگی ورفاهیت روزگار میگذراندند وخود شاه هم رسیدگی‌بشکایات عامه مینمودچنانکه پس ازبرگشت از مازندران باصفهان در سال ۱۰۶۵ مقرر کرد که در هر هفته سه روز هیچکس‌را از ورود بحضور او مانع نشوند باین ترتیب هر کس از نیازمند و بی‌نیاز و کوچك و بزرگ شکوه‌وشکایتی داشت شخصاً بحضور رفته اسرار خودرا بیان میکرد و در تمام مدت سلطنت خود بعدالت و انصاف میکوشید ورفع ظلم وتعدی مینمود .

این پادشاه بنقاشی میلی زیاد داشت و نمایندهٔ شرکت هلندی در اصفهان دونفرنقاش‌هلندی‌را بنام«آنژل»(۱)و«لوکار»(۲)بخدمت‌وی گماشته و شاه براهنمائی این دو نفر در نقاشی دست یافت وبساختن ابنیه و آثار خیریه اقدام کرد و در شهر های اصفهان و مازندران و خراسان بعمران و آبادی پرداخت و در اواخر عمر بیشتر باین امر اقدام نمود و از جمله بنا های او سدی بود که بررودخانه زاینده رود بسته بود - دیگر تکیه فیض در اصفهان برای غربا ودرویشان وعمارت چهل‌ستون و پل زاینده رود نزدیك سعادت آباد و باغ طاوس خانه وعمارت قوشخانه و باغ شبکه از بنا های او است و هم چنین بتعمیر مسجد جامع و چهار باغ علیا و باغ هزار جریب که از بنا های شاه عباس بزرگ بود اقدام کرد کاشی کاری صحن مشهد مقدس رضوی ع هم از خدمات او است .

Lokar ۲ Angel ۱

سلطنت شاه سلیمان

(۱۰۷۸ - ۱۱۰۵)

شاه سلیمان پسر شاه عباس دوم که اصل اسم او صفی میرزا میباشد در روز ششم ماه شعبان سال ۱۰۷۸ بخواهش بزرگان پای بر سریر پادشاهی نهاد و خطبه را بنام او خواندند در ابتدای سلطنتش سلطان اکبر پسر محمد اورنگ‌زیب برای گرفتن تاج شاهی از پدر خود بشاه سلیمان پناهنده شد و اظهار داشت که شاهزادگان هندوستان و خانزادکان ترکستان و خوارزم هر یك باین آستان پناهنده شدند و بمرکز سلطنت کشور خود استقلال یافته اند و من هم متوقعم که با کمك ایندولت بسلطنت هندوستان برسم و با آنکه شاه در پذیرائی او نهایت سعی و احترام را بجا آورد ولی از دادن کمك باو بر علیه پدرش خود داری کرد و چندی بعد این شاهزاده در مشهد وفات یافت .

دفع ترکمانان (۱) - در زمان شاه سلیمان شخصی بنام آدینه خان صاین خانی قریب شصت هزار نفر سوار از طوایف ترکمان دور خود جمع کرده در استراباد و دامغان و سمنان بتر کتازی و دست اندازی مشغول شد شاه سلیمان کلبعلی خان شاملو را باسپاهی بسیار بمدافعه آنجماعت فرستاد و طرفین در کنار نهر گرگان صف آرائی نمودند و پس از زدو خوردی سخت آدینه خان و بسیاری از ترکمانان کشته شدند و بقیهٔ سپاه بدون سردار هم بعضی فراری و برخی اسیر گشته و سپاه ایران بغارت و تاراج آنجماعت مشغول شدند ولی در همین جنك چون کلبعلی خان چند زخم برداشته بود زمانیکه بمنزل رسید وفات یافت و شاه هم باز مانده کان سردار را تربیت کرده حق خدمت و جانفشانی اورا فراموش نکرد .

دفع سلیمان خان اردلانی - بعد از خان احمدخان کرد اردلانی که درسنندج

[۱] ترکمانان که نسب خودرا بچنگیز خان میرسانند به بیست و چهار شعبه تقسیم میشدند ودر ولایات ماوراءالنهر و ترکستان وخوارزم وخراسان و مرو وسرخس میزیستند و جمعی از این طایفه از خوارزم آمده در حوالی رود گرگان ساکن گشتند و از این طایفه دستجاتی جدا شدند مانند کوکلان و یموت و صاین خانی و غیره ،

صاحب نفوذ شده بود یکی از منسوبان او بنام سلیمان خان بابان در کردستان استقلال یافت و شهری در کردستان بنام خود بنا نهاده بسلیمانیه موسوم کرد و در زمان شاه عباس دوم کرکوك و موصل را هم تسخیر نمود و در زمان شاه سلیمان صفوی پرچم استقلال بر افراشته داعیه سلطنت کرد پادشاه صفوی هم رستم خان سپهسالار ایران را با سپاهی زیاد بدفع او روانه نمود ورستم خان هم در بدو امر میخواست که سلیمان خان را با نصایح بیشمار از وخامت کار آگاه کرده از خیره سری باز دارد ولی چون دید مورد قبول واقع نشد بعجله بسنندج و اردلان رفت و پس از جنگی سخت سلیمانخان کشته شد و رستم خان مظفر و منصور بنزد شاه سلیمان صفوی بر گشت .



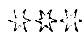
بعد از مدتی که از پادشاهی شاه سلیمان صفوی گذشت عبدالعزیز خان پادشاه ما وراء النهر برای زیارت مکه معظمه از ترکستان بایران آمد و پادشاه صفوی در تمام راه از او پذیرائی شایان نمود و اورا معزّز و مکرّم بپایتخت خود اصفهان وارد کرد و در عمارت چهل ستون ازاو پذیرائی نمود و بحکام عرض راه هم تا دریای عمان دستور داد که در ملاطفت و احترام نسبت بخان ترکستان سعی بلیغ بجای آرند .

وزرای شاه سلیمان و فوت شاه در ١١٠٥ - از جمله وزرای شاه سلیمان شیخعلی خان زنگنه پسر علی بیك (١) زنگنه بود که ابتدا حکومت کرمانشاهان را داشت و بعداً بمنصب وزارت رسید و مدت پانزده سال باستقلال وزیر و اعتماد الدوله شاه سلیمان بود و مدت هفت سال که شاه مریض بود و کمتر از خانه بیرون میآمد

---

١ - « درموقعی که شاه صفی بمحاصره قلعهٔ چخور سعد ایروان مشغول و باعثمانیها در جدال بود غلامی از غلامان شاهی هر روزه سری از رومیها بریده بحضور پادشاه می آورد و مورد انعام وجایزه واقع می گشت چون شاه حقیقت کار را از او پرسش نمود اظهار کرد که مرا رفیقی و میهمانی علی نام است و او از من اسب و اسلحه میگیرد و بمیدان رومیها رفته سر میآورد و من تا حال آن را بنام خود جلوه داده ام شاه علی را بخواند وعلی بیك لقب داد ودر قورچیان پادشاهی ملازم شدوباصطبل خاصه امیر اخوری سرافراز گشت و از او چندپسر در دربار ملازم گشتند یکی از آنها شیخعلیخان بود .

بواسطه اهتمام این وزیر دانش پرور هیچگونه فتوری وقصوری در ملکداری روی ننمود این وزیر صاحب عزمی ثابت و همتی بلند بود ودر تقویت دین و دولت میکوشید وعلما وفضلارا احترام می نمود و فقراو ضعفا و ایتام و طلبهٔ علوم را بذل و بخشش مینمود و آثار خیریه زیاد از خود بنا کرد و بالاخره در سال ۱۱۰۱ وفات یافت و بعد از او **میرزا طاهر قزوینی** که مخذول و خانه نشین بود بر مسند وزارت نشست این شخص در علوم متداوله دست داشته و از ارباب فضل بوده و دیوان شعری هم از او باقی مانده مشتمل بر نود هزار بیت از ترکی و عربی و فارسی .



شاه سلیمان پادشاهی با سیاست و کیاست بوده و در زمان او واقعهٔ عمده ای اتفاق نیفتاد و از هندوستان و ترکستان و عثمانی و روس و بعضی ممالك دیگر سفرا برای عقد روابط دوستی بدربار ایران میامدند مدت سلطنت شاه سلیمان بیست و هشت سال و فوتش در سال ۱۱۰۵ میباشد و از بناهای او باغ هشت بهشت در اصفهان و دو مسجد جنب مسجد جامع و بعضی ابنیه خیریه دیگر است .

شاه سلیمان هفت پسر داشت بزرگتر آنها سلطان حسین و در موقع فوت بامرا گفته بود اگر راحتی میخواهید حسین میرزا را انتخاب کنید و اگر بلندی نام ملك و ملت راطالبید عباس میرزا (۱) رابسلطنت بردارید ولی امرا بدلخواه خود سلطان حسین را بسلطنت برداشتند و دولت صفویه را منقرض نمودند .

---

۱ - در روضة الصفا جلد هشتم بزرگترین فرزندان شاه سلیمان را سلطان حسین و اعقل فرزندان او را سلطان مرتضی ضبط کرده است .

سلطنت شاه سلطان حسین (۱)

(۱۱۰۵ _ ۱۱۳۵)

بترتیبی که گذشت امرا از اواخر پادشاهی شاه سلیمان بعیاشی وخوشگذرانی معتاد شده بودند و نمی خواستند دیگری را بسلطنت بردارند که از پیشرفت آنها در خوشگذرانی جلوگیری شود باین ترتیب بدلخواه خود حسین میرزا را که شخصی سبك مغز و بیکاره بود بسلطنت برداشته و اورا شاه سلطان حسین نامیدند و بدست خود دولت صفویه را که ازچندی پیش مقدمات زوال آن فراهم شده بود منقرض نمودند

چون شاه سلطانحسین مردی بردبار و مهربان و در واقع از هنر و کفایت و علم و سیاست بکلی بی بهره بود از حیث بی لیاقتی در میان سلاطین ایران تقریباً بی مانند است سلطنت با شأن وعظمتی‌را که پادشاهان صفویه در مدت دویست و سی سال بشمشیر و تدبیر و زورو کفایت درست کرده‌بودندواین‌دولت رانظام وقوامی حاصل شده بود بواسطهٔ بی کفایتی این پادشاه بر باد رفت.

در زمان این پادشاه امرا در کمال آسودگی روز گار میگذرانده و غفلت و نادانی در حال خواص و عوام غالب بوده شاه هم بیشتر معاشرتش با روحانیون فاسد و دعا نویسان وزنان بوده ودر اتفاقات خطر ناك ورد وتعویذ و امثال آنرا از هر چیز

---

۱ ـ « فرمانروائی یك سلسله کاملا شباهت دارد به سنین عمر یك نفر یعنی همچنانکه هر فردی طفولیت و جوانی وپیری دارد یك سلسله همهمین حال‌را داراست‌یعنی ابتدای‌تاسیس زمان قدرت ـ دوره انحطاط و انقراض را شامل است :

دولت صفوی ازابتدای خروج سلطان جنید و سلطان حیدر تا ظهور شاه اسمعیل اول دورهٔ طفولیت وآغاز جوانی بود از زمان شاه اسمعیل اول تا آخر پادشاهی شاه عباس بزرگ دورهٔ جوانی اگرچه دراین فاصله شاه محمد خدا بنده شخصی بیکفایت بود ولی پسرش شاه‌عباس خرابیهای اورا ترمیم کرد ـ دردوره شاه صفی و شاه عباس ثانی آثار پیری و شکستگی‌چندان بروزی نداشت ولی باطناً این سلسله در انحطاط بوده تا زمان شاه سلطان حسین که یکمرتبه این سلسله منقرض گردید وسلطنت شاه طهماسب دوم و شاه عباس‌سوم‌را باید ازمقدمات‌پادشاهی نادرشاه افشار داشت که شرح آن ازحدود برنامه این دانش پایه خارج و در کتابی دیگرگفته خواهد شد .

مؤثر تر میدانست و چون از خود رأئی نداشت بزودی تسلیم اغراض اطرافیان خود میشد و بسخن آنها مردان کافی را از خود دور و زمام امور را بدست اشخاص نالایق مثل خودوا گذار میکرد و کارهای بزرگ را بخردان و کوچك را ببزرگان وامیگذاشت و زنان حرم و دایگان در دربار محترم بوده و زمام امور دربار را در دست داشتند و کسی که در این کار بیشتر از دیگران سبب آشوب ملك و ملت میگردید شاهقلیخان پسر شیخعلیخان زنگنه و صفی قلیخان سپهسالار بودند و در همین زمان دزدان و راهزنان هم در خارج از پایتخت بتاراج و غارت کاروانان مشغول بودند.

شورش افغانها - افغانستان که در مشرق فلات ایران قرار گرفته کشوری است کوهستانی و مردم آن از حیث زبان و مذهب باایرانیان اشتراك داشته ومدتها جزو خاك ایران بوده وغزنین پایتخت سلطان محمود غزنوی ازنواحی آباد افغانستان بشمار میرود:

دیگر از قسمتهای معروف افغانستان ولایت قندهار است که از بدو تأسیس دولت صفویه مورد نزاع بین پادشاهان گورکانی هند و اوزبکان بوده و عاقبت چنانکه دیدیم چندین بار آن ناحیه بتصرف پادشاهان صفوی در آمد.

شاه سلطانحسین یکی از امرای گرجستان را که ژرژ یا گرگین نام داشت و جدیداً اسلام آورده بود بحکومت قندهار فرستاد و برای اینکه از حملات ناگهانی دولت گورکانی هند بقندهار جلو گیری شود بیست هزار نفر از سپاهیان ایران هم همراه گرگین روان شدند و گرگین بدون زحمت بر قندهار (۱) تسلط یافت و بنای تعدی و تجاوز را باهالی گذاشته ومعاملهٔ غالب را بامغلوب نسبت بآنها معمول داشت عاقبت طایفهٔ افغان قندهار ازسوء رفتاراو بستوه آمده بالاخره درسال ۱۱۱۱ میرویس رئیس طایفهٔ غلجائی رابوکالت افاغنه قندهار با چند نفر دیگر بدربار ایران فرستادند که از شاه سلطانحسین داد خواهی نمایند چون شاه بیشتر اوقات در حرمخانه و

---

(۱) اهالی این شهر بیشتر از طایفهٔ افغان و هزاره بودند که جمعیت آنها از چند ملیون تجاوز میکرد از جمله طوایف دیگر که در افغانستان ساکن بودند: غلجائی(غلیجائی)-ابدالی-درّانی میباشند.

خلوتخانه بود میرویس دسترسی بشاه پیدا نکرده نزد امرا از گرگین شکایت کرد و چون امنای دولت از گرجیها بودند بسخنان آنجماعت ترتیب اثر نداده ودر هرمجلسی میرویس و همراهانش را خوار میکردند .

میرویس از این مسافرت من غیر مستقیم استفاده برد یعنی از خارج و داخل باوضاع سلطنت شاه سلطانحسین اطلاع حاصل کرد و از پریشانی و ویرانی شهر ها و اتفاق امرا در ظلم و تعدی‌وغفلت وزراء درکارمملکت داری آگاه شدباین ترتیب از اصفهان بمکه رفته پس از زیارت باصفهان برگشت و کار ها را خرابتر از سابق دید سپس بقندهار مراجعت کرد .

گرگین خان چون از جریان کار آگاه شد میرویس را که ازامرای غلجائی و از رؤسای محترم افاغنه بود دستگیر کرده باصفهان فرستاد و در دربار شاه سلطان حسین اورا محرك تمام آشوبهای افغان معرفی نمود .

میرویس وقتی باصفهان رسید خرابی و هرج مرج دربار را بیش از پیش دید و فساد اخلاق امرا را هم این بار بهتر حس کرد و بالاخره با دشمنان گرگین که در دربار بودند همدست شده بحضور شاه رفت و شرح بد رفتاریهای گرگین را بیان کرد بعداً از اسارت خلاصی یافته جزء امرای دربار شد در همین‌زمان‌درارمنستان و گرجستان اختلافاتی ظاهرگردیدومیرویس بدرباریان فهماند که عیسویان قصد دارند ارمنستان و گرجستان را از تصرف ایرانیها خارج نمایند و گرگین خان هم با آنها همراه است باین تدبیر میرویس حکومت قندهار را از شاه سلطانحسین گرفته با دلی پر از خون و سری پر از شرّ بقندهار برگشت و با حاکم سابق قندهار و سران طایفهٔ خود و اهالی شهر و پادشاه هندوستان همدست شده بر گرگین خروج کرد و او را مقتول نمود وسپس شهر را از قشون دشمن پاك کرد و خود بر سریر جهانبانی نشست .

چون این خبر بشاه رسید درباریان خواستند ابتدا میرویس را بخیال خود هدایت کرده از نیروی دولت ایران بترسانند اما میرویس که از وضع خراب دربار بخوبی آگاه بود اعتناء نکرده حتی یکی از نمایندگان را بحبس انداخت و چون

سپاه خراسان نمی توانست از پیشرفت او جلوگیری کند اردوی مخصوصی از مرکز بسرداری خسرو خان (۱) والی گرجستان که برادر زاده گرگین خان بود بحکومت قندهار و سر کوبی شورشیان افاغنه روان گردید و در افغانستان جمعی از طوایف ابدالی و درّانی با او متحد شده و بمحاصره قندهار پرداختند و مدت یکسال شهر را در محاصره گرفتند و حتی یك نوبت هم اهالی از ناچاری حاضر برای صلح شدند ولی گرگین قبول نکرد و عاقبت بدست افاغنه گرفتار و کشته شد.

بعد از این شکست اردوی دیگری بسرکردگی محمد رستم خان بجلوگیری میرویس رفت ولی این اردو هم منهزم شده و کار میرویس بالا گرفت و افغانستان مستقل و از اطاعت دربار صفویه خارج شد باین ترتیب حاجی میرویس غلجائی پس از هشت سال حکومت در قندهار درگذشت و چون پسر بزرگی نداشت برادرش میر عبدالله (۲) جانشین او شد و قریب یك سال در قندهار حکومت کرد عاقبت محمود پسر میرویس اورا کشته خودبحکومت قندهار رسید.



بعد از آنکه عبدالله خان ابدالی خبر غلبه افاغنه غلجائی را بر قندهار شنید بعجله با پسر خود اسدالله ابدالی و ششهزار نفر بطرف هرات روان شد ولی عباس قلیخان شاملو حاکم هرات آندو را درحبس انداخت ولیکن پس‌ازمدتی بواسطهٔ شورشی که در هرات رخ داد آن دو نفر از حبس نجاة یافته بخارج رفتند چو خبر بشاه سلطانحسین رسید خود از اصفهان بقزوین آمد و دسته ای از سپاه را بسرداری جعفر خان استاجلو بهرات فرستاد این سپاه در بین راه بر دوازده هزار اوزبك برخورده آنجماعت را منهزم‌نمودند ولی اسدالله آنهارا شکست داده در هرات پرچم استقلال برافراشت ویکبار دیگر قشون شاه را منهزم نموده شهرهای بادغیس‌وغوریان و فراه را هم ضمیمه متصرفات خود ساخت

۱ - روضةالصفا جلدهشتم این اسم را کیخسروخان ضبط کرده‌است.

۲- درجلد هشتم روضة الصفا این اسم را عبدالعزیز ضبط کرده است.

محمود افغان ـ محمود غلجائی چون از قوت یافتن اسدالله ابدالی آگاه شد بملاحظه صلاح دولت خویش بر سر او آمده او را بقتل رساند وعریضه ای بشاه سلطانحسین نوشته این کار را دولتخواهی بخرج داد و از طرف شاه و درباریان ساده لوح هم مورد توجه قرار گرفته اورا با لقب حسینقلی خان بحکومت قندهار منصوب کردند محمود هم چندی بعد بر سیستان و کرمان غلبه یافت وچون انقلابات کردستان و سواحل جنوبی عمان و جزایر خلیج فارس را شنید بعجله باچند هزار نفر افغانی غفلتاً بکرمان آمد و شهر را پس از تسخیر غارت کردند در این موقع لطفعلی خان (۱) بگلربگی و سپهسالار فارس مأمور دفع محمود گردید و چنان اورا شکست داده فراری ساخت که تا قندهار دیگر توقف نکردسپس لطفعلی خان در شیراز بجمع آوری سپاه برای دفع قطعی محمودمشغول بود که دشمنان وی شاه را بر ضد او تحریك کردند او هم لطفعلی خان را از کار انداخت وفتحعلیخان وزیراعظم خودراهم بسعایت مغرضین از کار انداخته و کور نمود و وزارت خویش را بمحمد قلیخان قورچی باشی شاملو داد این کارمزید برعلت شد و باعزل این دونفر محمود درکارخود دلیرتر ودر مقصدخویش که فتح ایران باشد راسخ تر شد.

دراین زمان که سال ۱۱۲۲ بود ملك محمود سیستانی که درتون (فردوس) میزیست وقت را غنیمت شمرده شهر مشهد را بتصرف آورد

درسال ۱۱۲۳ محمود افغان غلجائی ازراه سیستان بتسخیر کرمان واصفهان و نشستن بر سریر پادشاهی کمر بست شاه سلطانحسین که در تهران بود چون این خبر را شنید فوراً باصفهان بر گشت و رضا قلیخان اشیك آقاسی شاملو را بفارس فرستاده تا باسپاه آنجا بدفع فتنه محمود نا محمود عازم شود.

محمود افغان پس از آنکه فتنه و آشوب قندهار را خواباند بار دیگر سپاهی تهیه دیده عازم پای تخت صفویه گردید ابتدا بکرمان آمده بآسانی آنشهر را گرفت و روی بجانب یزد آورد ولی نتوانست آنجا را بگیرد باین جهت یزد را رها کرده راه اصفهان را پیش گرفت

---

(۱) برادر زاده فتحعلیخان «وزیر اعظم سلطانحسین» بود.

بترتیبی که گفته شد شاه سلطانحسین رضا قلیخان شاملو را باقشون فارس بدفع محمود روانه نموده بود ولی رضا قلیخان با کمال آرامی و تفریح بشیراز رسیده بسور وسرور مشغول گشت وبجای تهیه وجمع آوری سپاه فارس یکدسته مطرب بادف ونای و چنگ و بر بط و رباب و طنبور و سنتور و چند کودك رقاص چیزی دیگر دور خودجمع ننموده بود مقارن این حال خبر یورش محمود را باصفهان شنید و شاه سلطان حسین هم رضا قلیخان را باصفهان احضار کرد رضا قلیخان که سپاه مجموعه‌اش مطرب و رقاصه بودند در مراجعت بدست افاغنه کشته شد

چون محمود باصفهان نزدیك شد شاه سلطانحسین دو نفر را با پانزده هزار تومان پول برای او فرستاد تا دست از تاراج مملکت بر داشته بقندهار بر گردد ولی محمود اعتنائی نکرده قدری جلوتر آمده‌در گلناباد (۱) که دو فرسخی شهراصفهان است اردو زد

در همین اوقات در ولایات شمالغربی ایران فتنه هـای متعدد برخاست و شیروان وشماخی بدست لزگیها بغارت رفت و افاغنه ابدالی هم مشغول تصرف مشهد بودند و زلزله شدیدی در تبریز روی داد و آنشهر خراب و بقولی زیاده‌ازپنجاه هزار نفر تلف شدند و اتفـاقاً خورشید گرفت (باصطلاح کسوف واقع شد) مردم آن را بر غضب الهی حمل کرده منجمین که گفتارشان در تمام طبقات مردم نفوذ داشت آنرا علامت خرابی شهر اصفهان ووقوع خونریزی دانستند باین اسباب . وحشت واضطراب درمردم ایران خاصه اهالی اصفهان و شاه سلطانحسین مستولی شده و هر ساعت منتظر رسیدن نتیجهٔ آن صاعقه بودند .

شاه سلطانحسین چون پیشرفت محمود را مشاهده کرد بتهیه سپاه مشغول شد و علمای اصفهان هم جمع شده پس از خواندن ادعیهٔ فتحیه و جوشن صغیر و کبیر تعویذ بازوی شاه کشور ده نمودند ومحمد قلیخان وزیر اعظم‌هم دراسلحه خانهٔ (۲) دویست و سی سالهٔ صفویه را باز کرده همه قسم سلاح بسپاه داد و با شکوه و جلال تمام و بیست عرابهٔ توپ و پنجاه هزار نفر سپاهی همه با تیغهـای افراخته و

(۱) این اسم را کلون آباد هم نوشته اند (۲) باصطلاح آ نزمـان جبا خانه

رنگهای باخته بجلو گیری محمود و افغانیان فقیر و لخت که در شجاعت وعزم ازآنها پیش بودند رفتند چون سپاه افغان را که ازهرحیث فقیر بودند مشاهده کردند بانبوهی و بسیاری خویش مغرور و از کمی ایشان مسرور باین ترتیب پس از مرتب کردن قلب و میمنه و میسره سپاه خود شروع بجدال نمودند و در اول دفعه شکست بر سپاه ایران روی داد ومنهزماً عقب نشستند و سه روز و شب افاغنه‌بجمع اسباب و اثاثیه سپاهیان گریخته مشغول بودند و معادل یکصد هزار تومان و چند عدد توپ عاید محمود شد « محمود در حیرت بود که این اسباب را چرا بهمراه آورده اند بالش نرم و سامان بزم را با میدان رزم چه مناسب است » .

درروز چهارم این فتح (رمضان ١١٣٤) محمود وحشت واضطراب اهالی اصفهان را شنیده فوراً بقصر سلطنتی‌فرح آباد که در سه میلی اصفهان بود رفت وبدون زحمت آنجا را متصرف شد و با توپهای آن محل شهر اصفهان را در محاصره گرفت و ارامنه جلفا را بادای باج هنگفتی مجبور ساخت وراه آذوقه را بداخل شهر بست واهالی‌را بخوردن لاشه‌مجبورساخت وباغهای اطراف اصفهان‌را اصطبل‌قشون‌خودقرار داد شاه سلطانحسین و امنای دولت چون از هر طرف نا امید شدند طهماسب میرزا پسرشاه سلطانحسین را که ولیعهد بود با جمعی از امرا برای تهیه کمك روانه قزوین نمودند و محمود افغان غلجائی چون از سپاه قزلباش وحشت داشت حاضر برای مصالحه شد بشرط آنکه حکومت مستقلا نه قندهار وکرمان وخراسان نسلا بعد نسل باو واگذار شود و پنجاه هزار تومان پول نقد و یکی از شاهزاده خانمهای سلطنتی را هم بازدواج او در آورند ولی شاه سلطانحسین و امرای دولت بامید کمك سپاه قزلباش ازقبول این مصالحه خود داری کردند تا آنکه کار اصفهانیان سخت شد وقحطی سختی درشهر بروز کرد وبالاخره مردم بقصر سلطنتی هجوم کردند که تکلیف خودرا با شاه معین کنند وعاقبت از بیم آنکه محمود بقهر و غلبه شهر را تسخیر کرده و بقتل عام حکم خواهد داد راضی شدند که با شاه باردوی محمود روند شاید فتوتی بکار برده بر اهالی سخت نگیرد .

شاه سلطانحسین چون کار خود و خلق را آشفته دید و بخت اهالي ایرانرا

خفته ناچار صبح روزجمعه دوازدهم شهر محرم‌الحرام سال ۱۱۳۵ هجری باجمعی از امرا از شهر خارج شده بفرح آباد بملاقات محمود رفت و گفت «فرزند، قضای آسمانی تا کنون مراسلطان‌ایران خواسته بود و اکنون این‌قرعه را بنام توکشیده است» لذا خودرا از سلطنت مخلوع وتاج و افسر پادشاهی را بمحمود واگذاشت و سلطنت دویست‌وسی‌ساله‌صفوی بدست‌شاه‌سلطانحسین منقرض و افاغنه برایران‌مسلط شدند؛ و میتوان گفت که سلطنت صفویه با استعفای شاه سلطانحسین منقرض گردیده است و اگربعدهاطهماسب میرزابسلطنت‌رسیده‌است آن سلطنت‌اسمی بوده‌وپادشاهی اورا جزو مقدمات پادشاهی نادر شاه میتوان محسوب داشت،

استیلای افاغنه درایران ۱۱۳۵ - ۱۱۴۲

محمود بعد از غلبه بر اصفهانیان یکهزار نفر از افـاغنه را بسرکردگی امان الله خان‌همراه محمدقلیخان‌صدر اعظم برای‌ضبط خزائن و دفاین‌وکارخانجات سلطنتی روانـه شهر نمود و خـود در چهـار دهـم محرم سال ۱۱۳۵ بـا جلال تمام باصفهان وارد شده‌در عمارت چهل ستون بر سریر سلطنت نشست و شاه سلطان حسین را هم بدواً در عمارت آئینه جای داد و روز بعد اورا بحبس انداخت و خود برای جلب قلوب عامه برفع قحطی شهر همت گماشت و با اهالی بنای خوشرفتاری را گذاشت‌و برای آنکه افغانهالیاقت‌اداره کارهای‌دولتی را نداشتند امرا و کارگذاران سابق را بانمایندگان افغانی بمحل‌های خودشان فرستاد وجمعی‌را بسرکردگی امان‌الله خان‌برای دفع طهماسب میرزا بقزوین فرستاد چون سپاه افغان بقزوین رسیدشاهزاده بآذربایجان ومازندران‌رفت‌وقزوین بدون‌زحمت فتح شد اماچون‌بمال وعیال مردم‌دست درازی‌کردنداهالی‌شهربرسرآنجماعت ریخه وبیشترآنها را کشتند وبقیه هم‌فراری‌شدند و بتدریج بیشتر شهرهای ایران شوریده ودستجات افغانی‌که از طرف محمود باطراف اصفهان رفته بودند متوالیاً باصفهان میگریختند وبنزد محمود میآمدند محمود دانست که قزلباشیه با افاغنه بسر نخواهند برد و در هنگام فرصت بمکافات و کیفر خواهند پرداخت لهذا سران امرای قزلباشیه راپیشهناد همت‌ساخته وپس‌ازآنکه پایه ومایه‌هر یك را بتحقیق شناخت ۱۱۴ نفر از امرا و بزرگان و ۳۱ نفر از شاهزادگان و

بازماندگان سلسله صفویه را کشته و درقم ازنعش این شاهزادگان مقبره‌ای جدید بنانهاد (در این کشتار شاه سلطانحسین و یك طفل کوچك ازقتل عام محفوظ ماندند) و در غارت اصفهان بقتل وغارت مشغول گردید واموال تجارانگلیسی وهلندی هم در این غارت از بین رفت.

محمود یکدسته از سپاه را هم بتصرف وتسخیر شیراز فرستاد و بعد از سه ماه آنجا را فتح کردند.

محمود با اتباع خارجه مقیم ایران نیز بخوشی رفتار کرد و تمام امتیازاتی را که در زمان سابق داشتند برای آنها محفوظ نگاهداشت اما این رفتار عاقلانه او دوامی نکرد و چندی نگذشت که مبتلا بجنون گشت و از طرف دیگر گرفتار رقابت اشرف افغان پسر عم خود (پسر میر عبدالله سابق الذکر) گردید و افغانیها هم ازظلم و سوء تدبیر او بتنگ آمده با اشرف افغان همدست شدند و اشرف هم محمود رادر دوازدهم شعبان ۱۱۳۷ پس از دو سال و هفت ماه سلطنت درسن بیست ویکسالگی بانتقام خون پدر خود بقتل رساند.

اشرف هم بعد از قتل محمودغلجائی خود بر سریر جهانبانی نشسته شیراز و کرمان وقزوین وقم وکاشان را مسخر ساخت چندی بعد دولت روس و عثمانی برای تصرف ایران وبردن سهمی از کشور بی صاحب نقشه‌ای طرح کردند واشرف ازابتدای سلطنت خوددچار دست اندازیهای دول مزبورشد (چون این حملات و دست اندازی‌های روس و عثمانی و شرایط مصالحه شاه طهماسب دوم با عثمانیها و روسها مربوط به مقدمات سلطنت نادر شاه افشار میباشد این است که از شرح آن خود داری شده برای کتابی دیگر گفته خواهد شد) و عاقبت با عثمانی هاصلح کرد (باین ترتیب که ولایات غربی در تصرف عثمانیها و مرکزی در تصرف افاغنه باشد) وپس ازسه شکست (مهماندوست - سردره خوار - مورچه خورت) از نادر شاه افشار باصفهان وارد شده بیش از سه هزارنفر ازخاندان سلطنتی واشراف را کشت وشاه سلطانحسین (۱)

---

[۱] امرا نعش شاه سلطان حسین را بمعصومه قم برده مدفون ساختند از آثار اومدرسه چهار باغ اصفهان و عمارت فرح آباد و تجدید عمارت چهل ستون است. وزرای او پنج نفر بوده‌اند شاهقلی خان ولد شیخعلیخان زنگنه - محمد مؤمن خان شاملو میرزا طاهر وحید - فتحعلی خان داغستانی چنانکه گذشت باهر شاه امرا این وزیر را کور کردند. آخرین وزیر او محمد قلیخان بود که گرفتار افاغنه گردیده کشته شد.

هم جزو آنها بود (ربیع الاخر سال ۱۱۴۲) ولایات مرکزی و جنوبی ایران را
افاغنه بتاراج دادند وچیزی نمانده بود که کشور ایران بطور قطعی بین روس وعثمانی
و افغان تقسیم شود تا آنکه اوضاع تغییر کرد و نادرشاه افشار ظهور نمود و روحی
تازه برکالبد ایران وایرانین دمید و یکی ازاعصار با افتخار این کشور را تشکیل داد

فصل ششم

روابط ایران بااروپا در زمان جانشینیان،

شاه‌عباس

و تمدن و معارف در دوره صفویه

روابط ایران وهلند - بعداز آنکه شاه‌عباس بزرگ در سال ۱۰۳۸ (۱۶۲۹م) درگذشت هلندیها برای انحصار تجارت خلیج فارس با کارگذاران کمپانی هند شرقی انگلیس بمخالفت پرداختند ولی شاه‌صفی قرارداد تجارتی رابنفع ایران با کمپانی انگلیس تجدید کرده بود هلندیها برای پیشرفت مقاصد خود اجناس اروپائی رادر ایران ازقیمت اصلی ارزانتر میفروختند و محصولات خودرا از جزایر جنوب شرقی آسیا بایران آورده درمقابل، ابریشم ازایران میبردند وبطوری نفوذ پیدا کردند که در دورهٔ پادشاهی شاه‌صفی ازپرداخت حقوق گمرکی معاف‌شده و قسمت مهم تجارت ایران را بدست خود گرفتند در اواخر سال ۱۰٤٦ (آوریل ۱٦۳۷) نمایندگانی از طرف فردریك دوك هلشتاین(۱) «از اتحادیه های آلمان» برای تجارت ابریشم از راه روسیه باتحف وهدایای زیاد بدربار ایران بحضور شاه‌صفی رسیدند وبا آنکه شاه‌ایران هم‌با آنها موافق بودولی‌نمایندهٔ شرکت هلندی(۲)برای رقابت‌بادیگران موقتاً قیمت ابریشم راترقی دادودیگران‌نتوانستند تجارت کنند وایران راترك گفتندوشاه‌صفی‌هم دستور داد که‌از مال‌التجاره های هلندی هم‌که تا آنزمان ازحقوق گمرکی معاف بود عوارض گمرکی گرفته شود ولی‌بعداً یعنی درسال ۱۰۵۵ زمان شاه‌عباس ثانی هلندیها با کشتیهای جنگی خود بقلعه‌قشم حمله بردند ودولت ایران را باین‌وسیله تهدید نمودند

۱- Frédéric duc de Holstein ۲- موسوم به‌نیکلا ژاکب اورشل Nicolas jacobs Overschle

وتوانستند باردیگر از حقوق گمرکی معاف شوند وفرمانده سفاین هلندی(۱)قرارداد صلحی باشاه‌عباس دوم بست که‌بموجب آن هلندیها میتوانند ازهرنقطه ایران ابریشم خریداری نموده و بدون دادن حقوق گمرکی از ایران صادر کنند . این پیش آمد سکتهٔ بزرگی برتجارت انگلیسها درایران وسواحل عربستان وارد ساخت .

• بعداز آنکه هلندیها باردیگر ازدادن حقوق گمرکی درایران معاف شدند در صدد برآمدند که‌دست انگلیسهارا از سواحل خلیج فارس کوتاه کنند و بتدریج نفوذ هلندیها هم‌در هندوستان وسعت یافت وبرتجارت انگلیسها شکستی سخت وارد کردند ودرسال ۱۰۷۵ (۱۶۶۴م.)یك شرکت‌فرانسوی‌هندشرقی ایجادشدورقیب تازه‌ای برای هلندیها وانگلیسها درتجارت مشرق ظهورکرد ولی‌تا اواخر قرن یازدهم هجری تسلط‌واقتدار هلندیها درخلیج‌فارس‌بمراتب بیش‌از سایردول‌اروپائی بودولی دراواخر این‌قرن کم‌کم ازنفوذ وقدرت ایشان کاسته‌شد .

هلندیهادرزمان شاه‌عباس دوم‌تجارتشان‌بمراتب بیش‌از انگلیسها وپرتغالیها بود ودراین امر دولت هلند هم بکمپانی هندشرقی خود کمك میکرد وبا کشتیهای جنگی خود در خلیج فارس جلوی پیشرفت سایردول را میگرفت وبرای حفظروابط سیاسی‌وتجارتی‌خویش‌حتی‌الامکان درجلب‌رضای خاطرشاه‌میکوشیدند وباتقدیم‌تحف‌و هدایای قیمتی و انجام خدمات گونا گون وفریفتن درباریان ومعتمدین شاه خود را بدربار نزدیکتر میساختند باین‌ترتیب توانستند تقریباً تجارت ایران را منحصر بخود نمایند و در شهر های اصفهان ولار و بندر عباس بتأسیس دارالتجاره‌های متعدد پرداختندوحتی موفق شدند در اصفهان عمارت دارالتجاره خود را خریداری نمایند اواخر سلطنت شاه عباس دوم باز امتیاز دیگری هلندیها مطابق دلخواه خود از شاه گرفتند .

☆☆☆

درزمان‌پادشاهی‌شاه‌سلیمان تجارت‌هلندیهادرایران‌محدودگشت‌وفقط‌سالی‌سیصدبار(۲)

---

۱ - نام‌این‌فرمانده « کومودوربلاك Commodre Block » بود

۲ - هربار تقریباً ۱۳۵ کیلو گرم (۴۵من تبریز) بود ومقدار محصول سالیانه ایران کهاز ایالات گرجستان وخراسان وکرمان وگیلان ومازندران و استرآباد بدست میآمد قریب ۲۲ هزاربار بوده (تقریباًنه‌هزار ونهصد خروار میشود)

ابریشم یعنی نصف آنچه در زمان شاه عباس دوم خریداری میشد میخریدند و بواسطهٔ جنگهائی که در اروپا کرده بودند از میزان واردات آنها در ایران کاسته شده بود بر عکس تجارت رقیبان ایشان یعنی انگلیسها و فرانسویان رونق یافته بود وحتی درباریان و امراهم از فروش ابریشم مرغوب ایران بآنها خود داری میکردند وهلندیها هم مکرر بدربارشکایت مینمودند ولی چون این شکایتها بدون نتیجه برمیگشت هلندیها در سال ۱۰۹۷ بندر عباس را گلوله ریز کردند و جزیره قشم را تصرف نمودند ولی بعداً بواسطهٔ وجود کشتیهای انگلیسی و فرانسوی درخلیج دیگر این تهدیدات معنی واقعی نداشت و بطور کلی در زمان شاه سلیمان بازار صدور ابریشم ایران مانند سابق رونق نداشته است و محصول ابریشم کشور درکارخانهای داخله بافته وبمصرف داخلی میرسید .



در زمان شاه سلطانحسین نفوذ هلندیها بمراتب کمتراز زمان شاه سلیمان گردید شاه هم تمایل خودرا با نگلیسها آشکار میکرد و درسال ۱۶۹۹ میلادی که ششمین سال سلطنتش (۱۱۱۱ ه) بود بابیشتراز خواجه سرایان بتجارتخانهٔ شرکت انگلیسی در اصفهان رفت وبرئیس تجارتخانه خلعت شایان بخشید و امتیازات مهم دیگری بعمال شرکت انگلیسی عطا کرد وباوجود تقاضای رئیس شرکت هلندی از رفتن بتجارتخانه آنها خود داری نمود و بآنها اجازه نداد که برای حفظ منافع تجارتی خودشان دربندر عباس بساختن قلعه مشغول شوند وباین ترتیب روزبروز ازنفوذ هلندیها درخلیج فارس کاسته میشد و در سال ۱۱۳٤ هجری که افاغنه بایران هجوم آورده بودند حمله‌ای هم به بندرعباس کردند و باآنکه هلندیها و انگلیسها باتوپهای خود جلوی حملات آنها را گرفتند ولی قریب بیست هزار لیره خسارت بتجارتخانه هلندی وارد آمد وچند نفر هم مقتول و مجروح شدند . و بنابراین مقدمات بتدریج دست هلندیها در تجارت ایران کوتاه شد تا آنکه درسال ۱۱۷۹ هجری میر مهنای بندرریکی باهلندیها از در دشمنی درآمد و جزیره خارك را از تصرف آنها بیرون آورد ونفوذ هلندیها رادرخلیج فارس بپایان رساند .

ایران و فرانسه ـ روابط بافرانسویها از اوایل قرن هشتم هجری (از قرن ۱۵ میلادی) شروع شده است وامیر تیمور گورکان از شارل ششم درخواست کرد که تجار فرانسوی را بایران بفرستد و نامه‌ای نیز دراین موضوع بزبان فارسی بشارل ششم نوشت و شارل هم جمعی از تجار را بایران فرستاد آنجماعت هم در سمرقند (پایتخت تیمور) بخدمت امیر گورکان رسیدند ولی ازان پس تا مدت یك قرن روابط ایران و فرانسه تقریباً قطع شد و دوباره درقرن ۱۷ میلادی مقارن بااواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری روابط مزبور بازتجدید گردید .

ازاولین سیاحان فرانسوی که بایران آمدند تاورنیه وشاردن بوده که هردو در ایران بتجارت احجار کریمه پرداختند .

تاورنیه باهندروابط تجارتی داشت و در سال ۱۶۲۹ کمی بعداز مرگ شاه عباس بزرگ قسمت اعظم ایران را سیاحت کرد و سفر نامۀ مفصلی بزبان فرانسه نوشت(۱) .

شاردن در سال ۱۶٤۶ میلادی بایران آمد و رویهمرفته در دوسفر خود ده‌سال در اصفهان ماند وسفر دوم اومقارن بود باتاجگذاری شاه‌سلیمان صفوی بهمین جهت سفرنامۀ شاردن (۲) قسمتی از سلطنت شاه عباس ثانی و اوایل پادشاهی شاه سلیمان را شامل است .

روابط فوق‌الذکر عموماً روابط خصوصی وتجارتی بوده واولین ارتباط سیاسی بین دربار صفویه ودربار فرانسه درزمان شاه عباس ثانی اتفاق افتاد کلبر (۳) وزیر معروف فرانسه که بکار مستعمرات فوق‌العاده اهمیت میداد درسال ۱۶۶٤ هیئتی بدربار شاه‌عباس دوم روانه کرد شاه نمایندگان کلبر را بمهربانی و باتجلیل واحترامات

---

۱ ـ سفر نامه « ژان باتیست تاورنیه Jean Baptiste Tavernier » فرانسوی راجع بایران وعثمانی وهندوستان دردو مجلد، طبع پاریس در سال ۱۶۹۲ میلادی (۱۱۰۳ هجری قمری) میباشد

۲ ـ سفرنامه شوالیه شاردن Chardin فرانسوی درده مجلد طبع رون درسال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هـ . ق) .

۳ ـ Cléber

زیاد پذیرفت و فرمانی بایشان داد که متضمن پروانه تجارت تامدت سه‌سال در خلیج فارس و تخفیف حقوق‌و عوارض گمرکی و معافیت ایشان‌از پرداخت مالیات درداخلهٔ ایران بود چون هیئت مزبور بفرانسه برگشتند تجار کمپانی هند غربی فرانسه برای تجارت به بندر عباس آمدند وسه تجارتخـانهٔ بزرگ : یکی دربندر عباس و دوتا در اصفهان بوسیله فرانسویـان تأسیس شدو ارتباط ایشان بادربار بیشتر بتوسط ارامنه انجام گرفت .

لوئی ۱۴ نیز توجه خاصی بایران داشت واونیز دربحران سلطنتی خویش روابط سیاسی بادربار شاه‌سلطان‌حسین برقرار کرد ویکبار نیز سفیری‌از جانب‌ایران بنام رضاقلیخان با ۵۰ نفر یراقدار و خدم وحشم و شکوه وجلال بسیار بدربار فرانسه رفتندو درآنجا پذیرائی شایانی ازآنها بعمل‌آمد وسفیر مزبور قراردادی‌تجارتی درسال ۱۷۰۸ بادولت فرانسه منعقدنمود .

بطور کلی ارتباط تجارتی وسیاسی ایران بافرانسه از زمان شکست کمپانی هندغربی ازکار گذاران انگلیسی قطع شدو در تمام دورهٔ سلطنت افشاریه و زندیه و قسمتی از سلطنت قاجاریه یعنی‌درقرن ۱۸ روابط مهمی بین دولتین برقرار نبودولی بشرحی‌که‌در کتاب تاریخ‌ایران برای سال‌ششم‌ادبی خواهیددید اززمان ظهورناپلئون مجدداً روابط سیاسی بین‌دو دولت برقرار گردید ودامنهٔ روابط‌مزبور روزبروز توسعه یافت وهنوزهم باقی‌است .

ایران وانگلیس -- بعداز شاه عباس بزرگ درسال ۱۰۳۸ کمپانی تجارتی هند شرقی انگلیس فرمان‌تازه ای‌درباب تجارت ابریشم ازشاه‌صفی جانشین‌وی گرفتند ولی نتوانستند تمام امتیازات و حقوقی را که‌در زمان شاه عباس بزرگ تحصیل کرده بودند باردیگر بدست آورند وبا آنـکه از طرف چارلزاول پادشاه انـگلیس‌درماه شعبان ۱۰۳۹ (۱۶۳۰ م.) نماینده ونامه‌ای‌برای کمك و مساعدت بتجار واتباع انـگلیسی در ایران برای شاه صفی آمدو از طرف پادشاه ایران هم‌بخوبی این اظهار مودت و دوستی پذیرفته شدولی این‌روابط کاملا دوستانه بودو درزمان این‌پادشاه اساساً قسمت مهم تجارت ایران بدست تجار هلندی بود وبار دیگر چارلز اول برای کمك بشرکت

هندشرقی انگلیس نامه‌ای دیگر برای شاه‌صفی فرستادو ازطرف پادشاه صفوی هم این نامه بخوبی پذیرفته شدو نامهٔ دوستانه‌ای هم برای پادشاه انگلستان فرستاد ولی روز بروز تجارت هلندیهـا در ایران توسعه می‌یافت و با انگلیسها برقابت می‌پرداختند و بالاخره در ۱۰۵۳ (۱۶۴۳ م) شرکت تجارتی هند شرقی انگلیس برای خود تجارتخانه‌ای در بصره تأسیس کردند .



در زمان پادشاهی شاه‌عباس دویم نفوذ انگلیسها بمراتب کمتراز سابق گردید و برعکس روزبروز تسلط ونفوذ هلندیها درایران وخلیج فارس زیادی گشت وبطوری از پیشرفت کار خود درایران گستاخ شده بودند که حتی باکشتیهای جنگی خود در بصره دارالتجاره های انگلیسی راویران کردند ولی بعداً بواسطهٔ جنگی که در اروپا میان دودولت‌فوق‌الذکر روی‌داد رقابت تجارتی‌ایشان درهندوستان و ایران بخصومت وجنگ مبدل شدو دولت ایران هم‌از موقع استفاده کرده‌ازنفوذو امتیازات آن‌دودولت درایران کاست . ازآنجمله ازادای مبلغی که همه ساله ازبابت درآمدهای گمرکی بندر عباس بانگلیسها داده میشد خود داری کرد و شرکت هند شرقی هم‌بپادشاه‌انگلستـان که در انزمان چارلز دوم بود پناهنده شدو اودر سال ۱۰۸۱ بشاه سلیمان دراین‌باب نامه‌ای نوشت وتا اواخر قرن دوازدهم هجری نفوذ هلندیها در خلیج بمراتب بیشتر از انگلیسها بود ولی در اواخر این قرن بواسطهٔ بعضی حوادث که در اروپا روی داد مایهٔ ضعف هلندیها گردید ودرهمین موقع هم‌بواسطهٔ اختلافاتی که‌در میان شرکای‌هند شرقی روی داد دولت انگلیس در ۱۷۰۸ م (۱۱۲۰ هجری) تمام شرکتهای قدیم را بایکدیگر متحد نموده شرکـتی بزرگ بنام « شرکت تجار انگلیسی برای تجارت هند شرقی » تأسیس کرد و ضمناً پادشاه انگلستان هم‌رؤسای شرکت رابمقامات‌قنسولی وسفارت در دربار پادشاهان هندوستان گماشت وبرنفوذ آنان افزود .

در زمان پادشاهی‌شاه‌سلطانحسین نفوذ انگلیسها بواسطهٔ توجه شاه بیش از هلندیهـا گردید و چنانکه در روابط ایران و هلند گفته شد شاه با جمعی از حرم خود بتجارتخانه شرکت هند شرقی در اصفهان رفت و برئیس شرکت یکدست لباس‌و

شمشیری مرصع خلعت داد درسال ۱۱۱۷ هجری (۱۷۰۵ م.) اندکی ازنفوذ انگلیسها در خلیج فارس کاسته شد و در سال ۱۱۳۴ جمعی از بلوچها بکرمان و فارس و اطراف بندر عباس دست اندازی نمودند ولی انگلیسها وهلندیها جلوی حملات آنها را گرفتند.

در دورهٔ تسلط افاغنه بر ایران تجارتخانه های کشورهای خارجه دراصفهان بسته شد و بندر عباس وجزایر جنوب هم غالباً طرف حمله افاغنه و شیوخ عرب واقع میگشت و چون روابط ایران و انگلستان در زمان صفویه در اینجا بپایان میرسد اینستکه شرح آنرا برای کتابی دیگر میگذاریم.

روابط ایران و روس - بطوریکه در ضمن روابط ایران و انگلیس ذکر شد چون انگلیسها خواستند ازراه روسیه بنقاط شمالی ایران دست یابند بدربار مسکو نزدیك شدند وبر اثر تمایل ایشان بافتتاح روابط باشمال ایران، توجه حکومت مسکو نیز بایران معطوف شد چنانکه آنتنی جن کینسن (۱) زمانیکه بایران آمد از جانب ایوان مخوف (۲) تزار روسیه در بخارا و ایران مأموریت سیاسی داشت ودراین سفر بدون آنکه بین ایران با روس و انگلیس عهد نامهٔ تجارتی بسته باشد بمسکو باز گشت بار دیگر در سال ۹۷۰ از طرف شرکت مسکو با دو نفر نمایندهٔ روسی بایران آمد و در این سفر رفقای او از بین رفتند و خودش هم بدون حصول نتیجه برای دولت روسیه مراجعت کرد.

درسال ۹۷۲ هیئت دیگری ازجانب شرکت مسکو بریاست « آرتورادواردذ » (۳) بایران آمد ولی تابقزوین رسید جمعی ازیارانش تلف شدند واین هیأت ازطرف شاه طهماسب بملاطفت پذیرفته شدند و شاه بموجب فرمانی « شرکت مسکو » را از حقوق گمرکی و راهداری معاف داشت (٤)

در دوره سلطنت صفویه تا زمان شاه عباس دوم و شاه سلطانحسین روابط

۱- Anthony jenkinson ۲- ivan le terrible « ۹۳۶-۹۹۲ مطابق ۱۵۲۹-۱۵۸٤ م. »
۳- Arthur Edwards
٤- شرکت مسکو از سال ۹۶۹ تا سال ۹۸۹ که سال انحلال آنست شش هیأت بایران فرستاده است

مهمی بین ایران و دربار روسیه وجود نداشت و فقط تجار روسی تا بخارا و در بند میآمدند و با تجار ایرانی کالای خود را مبادله مینمودند اولین بار درسال ۱٦٦٤م، (۱۰۷۵ هـ) آلکسیس پدر پطر کبیر هیئتی مرکب از ۸۰۰ نفر بدربار ایران فرستاد هیئت مزبور در زمان شاه عباس دوم بقزوین رسیدند شاه بدواً ایشان را باحترام و ملایمت زیاد پذیرفت ولی اندکی بعد فهمید که قسمت اعظم افراد هیئت مزبور تجاری بودند که برای معاف شدن از حقوق گمرکی تحت عنوان همراهیان سفیر بایران آمدند شاه بآنها اخطار کرد که فوراً خاک ایران را ترک کنند و هیئت مزبور را با یك دسته ازسپاه قزلباش بدربند رسانید چون خبر به آلکسیس رسید سخت درغضب شد و در صدد انتقام بر آمد و برای آنکه از میزان قوهٔ لشکری ایران آگاه شود دسته ای قزاق با چند کشتی بسواحل مازندران فرستاد قزاقها فرح آباد را آتش زدند ولی از طرف سپاه ایران در شبه جزیره میانکاله محصور شدند و باستثنای چند نفر همگی را دستگیر نمودند آلکسیس بناچار از حملهٔ بخاك ایران چشم پوشید .

پطر کبیر بشرحی که باید درتاریخ اروپا دیده باشید قصد دست یافتن بدریای آزاد را داشت ولی او نیز از تجربیات پدرش در باب قوهٔ سپاهی ایران آگاه شد و حتی المقدور کار را بمسالمت میگذراند و درسال ۱۷۷۸ میلادی هیئتی بسرپرستی شخصی ارمنی از اتباع روسیه بنام اسرائیل اوری‌بنئی بدربار ایران روانه کرد هیئت مزبور بزحمت زیاد در اصفهان بخدمت شاه سلطانحسین رسیدند و شاه بوسیلهٔ ایشان به پطر کبیر پیغام داد که برای تجارت با بنادر شمالی ایران میتواند تجار ایران را بدانجا بفرستد و چون این هیئت بروسیه برگشت پطر کبیر که بوسیله اسرائیل تاحدی از ضعف قوای سپاه ایران وهرج ومرج دربار شاه سلطانحسین آگاه شده بود هیئت دیگری بسر پرستی یکی از افسران خویش هارتمی ولینسکی (۱) درسال ۱۷۱۵ روانه ایران کرد و این هیئت در اصفهان مورد سوء ظن درباریان شاه سلطانحسین قرار گرفتند . سفیر پطر کبیر بانخوت و غرور مخصوصی در اصفهان نسبت بچند نفر ارمنی تبعهٔ روسیه سوء رفتار بخرج داد وبدون اجازهٔ دربار ایران ایشان را دستگیر

۱- Harthémi velinsky

کرد و ضمناً بشاه سلطانحسین اعتراض نمود که کاروانهای تجارتی روسیه در نزدیکی بخارا دوچار غارت و چپاول شدند و دربار ایران باید خسارت وارده را جبران نماید چون ولینسکی بمسکو مراجعت کرد پطر ببهانهٔ آنکه غرامت و تاوان اموال تجارروسی پرداخته نشده است بدواً شخصی را برای اعلام جنگ بدوبار ایران روانه ساخت و خود او بسر حدات قفقاز حمله برده در دربند فرستادهٔ او که در اصفهان بحضور محمود افغان رسیده بود به پطر کبیر خبر داد که اصفهان دوچار هرج و مرج و انقلاب است ؛ پطر باین عنوان که برای کمك بشاه سلطانحسین آمده است دربند را اشغال نمود و ۲۰ هزار سپاهی در آنجا گذاشت و جمعی سپاه هم از راه بحر خزر برشت فرستاد مردم رشت که در زیر تهدید افغانها بودند سپاه‌پطررا بکمك طلبیدند و رشت تسخیر شد و در همان اوقات که بین روسیه و عثمانی در سال ۱۷۲٤ قرار دادی راجع بتقسیم ایران منعقد شده بود ، مرگ پطرکبیر وظهور نادراندکی اجرای نقشهٔ مزبور را متوقف ساخت

ایران و آلمان - بعد از شاه عباس بزرگ غالباً روابط دوستانه میان دو دولت ایران و آلمان بر قرار بوده وامپراطوران آلمان میکوشیدند که بااتحاد ایران پادشاهان عثمانی را ضعیف نمایند ولی چون بین دولتین ایران و عثمانی از زمان شاه صفی تا پادشاهی شاه سلطانحسین غالباً صلح و دوستی بر قرار بودهوازاختلافات و جنگهای تازه دوری می جستند و حتی یك بار هم شاه سلیمان دست رد بر سینهٔ نمایندگان روس‌وآلمان و لهستان(که میخواستند بادولتهای متبوع‌خود برضد عثمانی همداستان شوند) نهاد و نمایندگان کشور های مزبور را نا امید بدربار های خودشان بر گرداند



تمدن و معارف و صنایع در دوره صفویه

دوره دویست سالهٔ تاریخی مغول و استیلای امیر تیمور گورکان و وقایع دیگری که قبل از صفویه در ایران اتفاق افتاد هریك بنوبهٔ خود باعث قتل و غارت و خونریزی و خرابیهای بیشمار در کشورهای اسلامی عموماً و کشور ایران خصوصاً گردیدند و بترتیبی که در بخش اول و دوم این کتاب یاد آور شدیم نتیجهٔ تخمی را که درزمان مغول و استیلای تیموریان در ایران پاشیده شددر ایام پادشاهی صفویه و دو دورهٔ بعد (افشاریه وزندیه) که تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران بمنتهای ضعف و پستی خود رسیده برداشته شدو بتدریج مشاغل علم و ادب را که قبل از مغول نور و فروغی بسزا داشت خاموش بلکه نابود کرد کشورهای اسلامی عموماً و ایران ازهمه بیشتر دراین حملات صدمه دیدو درپرتگاه انحطاط عجیب افتاده قوس نزولی رامیپیمود وچیزدیگری که بانحطاط و تنزل ایران کمك میکردو روزبروز درهای ترقی رابر روی آن می بست گذشته از خرافات و اوهامی که از استیلای مغول و ترکان نتیجه شده بود تعصب جاهلانه مردم وقرار گرفتن مرکز تمدن دراروپای غربی و امریکا بودو ایران باموانع داخلی که برای روابط باخارج داشت دیگر نمی‌توانست از اروپا بسهولت اخذ تمدن کند یا مانند آن ممالك درراه ترقی قدم بردارد باین علل ایران از دورهٔ مغول ببعد بسرعتی عجیب تنزل کرده و باوجود تشویقهای پادشاهان صفوی وراحت وامنیت آن ایام نه تنها علوم وادبیات ترقی ننمود بلکه مقداری همراه تنزل را پیموده است وفقط بمناسبت رسمی شدن مذهب تشیع بار دیگر شیعی مذهبان که باطراف رفته بودند از اوایل سلسلهٔ صفویه ببعد متوجه ایران شدند وعلوم دینی رادر این کشور رواج دادند. اینك بترتیب زمان مختصراً بشرح حال بزرگان هرقسمت می پردازیم

شعرا و نویسندگان

هاتفی خبوشانی - خواهرزاده مولانا عبدالرحمن جامی مردی فاضل و شاعر بوده در موقعی که شاه اسمعیل از یورش خراسان و نزاع با عبدالله خان بازمیگشت بجام رفت در باغی که مولانا حجره داشت شاه بدیدن وی رفته وباو التفات و توجه نمود واورا بنظم فتوحات خود مأمور ساخت لکن پس از نظم یکهزار بیت از فتوحات شاه اسمعیل مولانا وفات یافت .

بابافغانی شیرازی - از شعرای غزلسرای آنعهد بوده ودر اوایل حال بمداحی سلطان یعقوب آق قوینلو بسر میبرده و بعدازاو بخدمت شاه اسمعیل رسیده و مورد توجه واقع شده و در مشهد مقدس در سال ۹۲۵ وفات یافته دیوان غزلیات او معروف است .

وحشی بافقی - ظهورش درعهد شاه اسمعیل وتا زمان شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل در قید حیات بوده صاحب دیوان و مثنوی فرهاد وشیرین است و چون مدتی هم در یزد سکونت داشته بیزدی شهرت یافته است .

میرزا نورالله کفرانی اصفهانی - در زمان پادشاهی شاه عباس صفوی در دربار منصب نویسندگی داشته و ضیاء تخلص مینموده .

حکیم شفائی اصفهانی - نامش شرف الدین حسین پسر حکیم ملای اصفهانی طبیبی طبیب زاده وفاضلی آزاده بوده ودر خدمت فضلای اصفهان کسب علوم معقول ومنقول نموده ودر انواع کمالات دست داشته ودر علم طب وقانون طبابت مهارت یافته و استفاده از علوم خصوصاً حکمت نظری نموده وبمعالجه مرضی می پرداخته و بسیار خوش مشرب و شوخ طبع و شاعر وخوش ذوق بوده غزلیات ورباعیات ومقطعات ومثنویات بسیار دارد . مثنوی موسوم به نمکدان حقیقت را که براوزان حدیقه و کارنامه بلخ و سیرالعباد حکیم سنائی است اومنظوم نموده وبعضی آنرا بخود حکیم سنائی نسبت میدهند در اواخر عمر بتوسط شاه عباس بزرگ دست از هجاگوئی خود

برداشته است وفاتش درسال ۱۰۳۷ در اصفهان اتفاق افتاده (۱) .

دیگر از شعرای دوره صفویه که فقط بذکر نام آنها اکتفا میکنیم عبارتند از : **امیدی رازی ، هلالی جغتائی ، میر محمد مؤمن استر ابادی ، مسیب خان ، ضمیری اصفهانی ، ظهوری ترشیزی** و یك عدهٔ دیگر ولی باید دانست که هیچکدام از این شعرا حتی قابل مقایسه باشعرای متوسط دورهٔ قدیم هم نیستند .

علما و حکما و مجتهدین

شمس الدین محمد خفری فارسی از بزرگترین حکمای شیراز جامع علوم معقول و منقول ظهورش در زمان شاه اسمعیل بوده مدتی قاضی و مفتی شهر کاشان بوده و رسالات و شروح متعدد از او بیادگار مانده است .

سید شاه طاهر انجدانی - نسب خود را بخلفای اسمعیلی میرسانند که در زمان حسن صباح از مصر بعراق عجم آمده اند و درعهد شاه اسمعیل بدکن رفته و سبب ترویج این مذهب در هندوستان شده و در علوم تصانیف زیاد دارد از آنجمله حاشیه برالهیات شفا و شرح برتهذیب اصول و شرح رساله جعفریه در فقه ، حاشیه تفسیر قاضی بیضاوی فارسی در معاد ، رسالهٔ انموزج وبعضی رسالات دیگر ودرشعر هم دست داشته ودرسال ۹۵۲ در ولایت دکن وفات یافته

سید ضیاء الدین نورالله مرعشی شوشتری - چون یکی از اجدادش مرعش نام داشته بمرعشی موسوم شده وچون درشهر شوشتر متولد گردیده بشوشتری معروف گشته وسالها درشوشتر بنشر علوم پرداخته و شاه اسمعیل صفوی نسبت باو توجه بسیار داشته وفاتش در ۹۲۵ میباشد از تألیفاتش صدباب اسطرلاب و کتابی درعلم طب و بعضی کتب دیگر می باشد .

---

(۱) - این شعر از او است :

ترا از شیرهٔ جان آفریدند | مرا از داغ حرمان آفریدند
سرم کز سجده دلگیری ندارد | زخاك پای جانان آفریدند
غم عالم پریشانم نمیکرد | پی زلف پریشان آفریدند
نمی ترسید از دوزخ شفائی | از آن رفتند و هجران آفریدند .

قاضی نورالله شوشتری از مشاهیر فضلای عهد خود و جامع جمیع علوم معقول ومنقول و درزمان خود قاضی القضاة بوده وصاحب کتاب مجالس المؤمنین و احقاق الحق وبعضی تصنیفات دیگر است و عمرش از هفتاد گذشته وبحکم جهانگیر پادشاه هندوستان کشته شده .

میرمحمد باقر داماد - فرزند سیدمحمد داماد استرابادی است و پدرش باینجهت بداماد مشهور شده که داماد شیخ عبدالعالی عاملی بوده میرمحمد باقر در مشهد طوس بکسب علوم معقول و منقول پرداخته وباعلما مباحثات نموده وفقهای عصرفتاوی شرعیه رابتصدیق او تصحیح میکردند ودر اکثرعلوم تصانیف زیادداشته بعضی ازتصنیفاتش صراط المستقیم ، وافق المبین ، رواشح سماویه درشرح احادیث ، سدرة المنتهی در تفسیر قرآن ، رساله ایقاضات ، کتاب حلیه ملکوتیه ، عیون المسائل ، حاشیه شرح مختصر اصول وقبسات ، حق الیقین در حدوث عالم ویك عده رسالات دیگر ودر قصایدو غزلیات ورباعیات هم دست داشته مثنوی مشرق الانواررادر برابر مخزن الاسرار موزون نموده وفاتش درسال ۱۰٤۱ اتفاق افتاد .

میرغیاث الدین منصوردشتکی - پسر میرصدرالدین محمد شیرازی و از حکما و فضلای زمان شاه طهماسب صفوی بوده و درسن چهارده سالگی دراکثر علوم متبحر شده وزمانی هم بمنصب صدارت شاه طهماسب رسیده وفاتش در ۹٤۸ میباشد بعضی ازتألیفاتش از اینقرارند : کتاب حجة الکلام ، کتاب محاکمات و تعدیل المیزان و شرح هیاکل الانوار و معیارالافکار ، رسالهٔ مشارق ، کتاب اخلاق منصوری ، کتاب ریاض الرضوان و بعضی شروح و کتب متعدد دیگر هم داشته است .

شیخ بهاء الدین محمد عاملی پسر شیخ حسین عبدالصمد است که در تمام علوم بخصوص فقه و حدیث دانشمند کامل بوده آغازجوانی رادر خدمت شهید ثانی (صاحب کتاب شرح لمعه متوفی در ۹٦۵) بسربرده و در مجلس شاهی معزز و بزرگوار میزیسته نماز جمعه و جماعت را اودر ایران رواج دادواز طرف پادشاه صفوی در خراسان و هرات بحل مشکلات و کشف غوامض اهتمام نمود پسرش شیخ بهاءالدین محمد علوم معقول و منقول را نزدعلمای ایران فرا گرفت و دراندك زمانی

برگزیده علماو فضلا شدوشروح بسیار برکتب قدمانوشته و کتب متعدد درحکمت و منطق واصول و کلام و هیأت و اسطرلاب وفقه‌از خود بیادگار گذاشته از آنجمله عروة‌الوثقی در تفسیر قران‌مجید وحبل‌المتین در جمع میان احادیث وشرح برهریك ازاحادیث ، کتاب‌عین‌الحیات‌درتفسیر آیات، کتاب‌چهل حدیث، رساله تشریح‌الافلاك درهیأت ، رساله‌خلاصة‌الحساب ، رساله‌صحیفه در اسطرلاب ، زبدة‌الاصول‌ومفتاح‌الفلاح در توافق فرایض وسنن، جامع عباسی .... و غیره آخر‌الامر‌ذوق فقرودرویشی بروی غلبه کرد وبزیارت مکه معظمه وسیاحت شهرهای‌عراق عرب و مصر وشام و حجاز عازم‌شد و بصحبت‌بسیاری از بزرگان رسید وبعداز‌مراجعت بایران سلسلهٔ صفویه‌بوجود وی‌مباهات میکردند و علما وبزرگان صحبت‌با‌اورا غنیمت میشمردند ازجمله اصحاب ارادتش محقق مجلسی و ملا محمد تقی میباشند وفاتش در سال ۱۰۳۱ هجری اتفاق افتاده است .

میر ابوالقاسم فندرسکی از سادات‌وعلمـای‌فندرسك(ازتوابع‌استراباد) درحکمت طبیعی والهی وطب‌وریاضی تبحر داشته‌ودر فقر ودرویشی کمتر کسی‌نظیر اودیده میشد ودر مدرس او مباحثه شفا وقانون ابوعلی بود وازهمنشینی باعوام دوری مینمود ویك‌سفر هم‌بهندوستان کردو درمراجعت بایران‌علما وحکما را برخوان خود دعوت نمودودر هنگام فراغت گاهی بسخنان منظوم ازقبیل قصاید محققانه و غزلیـات عاشقانه میپرداخته‌است .

ملاصدرای‌شیرازی - صدرالحکما مولانا صدرالدین مشهور بصدرا از اهل شیرازپس‌از تحصیل فضایل نفسانی‌و کسب‌علوم درشهر قم‌بتدریس مشغول گردید چون الله‌وردیخان‌حاکم‌فارس درشیرازمدرسه‌ای‌تازه ساخت طالب مدرسی خوب‌گشت لهذا از شاه عباس دوم خواست که صدرا را بشیراز بفرستد و صدرا هم بخواهش شاه بشیراز برگشت وبتدریس مشغول گردید وفاتش در ۱۰۵۰ در شیراز اتفاق افتاده تصنیفاتش‌زیاداست‌ازآنجمله کتاب‌اسفار ، مبدأو‌معاد، شرح هدایت میبدی ، تفسیرقرآن، شرح اصول‌کافی، رساله پارسیه در تحقیق مبدأ و معاش و معاد بطریقه ریاضت

مجلسی - نامش‌محمدباقر‌پسر محمدتقی‌دراصفهان‌تحصیل نموده وبخدمت شیخ بهاءالدین

محمد عاملی رفته بتکمیل تحصیل پرداخته و درعهد شاه سلطانحسین معزّز و مکرّم بوده‌تألیفات و تصنیفات وی‌زیاد است وفاتش در سال ۱۱۴۱ در اصفهان اتفاق افتاده است .

محمدمحسن فیض کاشانی ـ که مقدمات تحصیل خود را نزد ملاصدرای شیرازی بپایان رسانده واز فضلای عهد شاه عباس دوم بوده و شاه باشارت او تکیه فیض رادر اصفهان برای فقراو دراویش بنا کرد ودر بسیاری از علوم دست داشته و دیوان غزلیاتش هم‌قریب ششهزار بیت دیده‌شده است .

یك‌عدهٔ دیگرهم‌از حکما وعلما و مجتهدین میباشند که فقط بذکرنام‌بعضی از آنها کتفا میکنیم :

عبدالرزاق لاهیجی صاحب کتاب گوهر مراد ـ صادق اردستانی ـ شاه قاسم فیض‌بخش ازدراویش ـ میرمیران یزدی ـ میر سید حسین عاملی از مجتهدین وفقها شاه عنایت‌الله نقیب ـ شیخ عبدالعالی‌عاملی ـ شیخ لطف‌الله عاملی ـ صدر ـ اقاحسین‌و رجبعلی تبریزی ازمجتهدین وعلما بوده اند .

حکیم غیاث الدین علی کاشی و کمال‌الدین حسین شیرازی وحکیم ابونصر گیلانی و حکیم ابوالفتح تبریزی ویار علی تهرانی و میر روح‌الله قزوینی از اطبای خاصه شاه طهماسب صفوی بوده اند .

صنایع مستظرفه

معماری درزمان‌پادشاهی‌سلاطین صفویه معماری‌ونقاشی‌وزرنشانی(تذهیب) و کاشی‌کاری و خوشنویسی که‌از اواخر تیموریان شروع بترقی کرده بود اعتبار کلی حاصل نموده و بقدری اهمیت یافته که میتوان گفت هیچوقت آن اندازه اهمیت و اعتبار رانداشته است .

معماری عصر صفویه معماری ایرانی خاصی است که بکلی بامعماری عرب و هندی و مغول فرق دارد و آثاری از آن در اصفهان و مازندران و سایرنقاط دیگر ایران باقی است که‌میتوان آنهارا از آثار دوره تجدد صنعتی‌ایران‌دانست‌وبعضی ازاین

آثار عبارتند از مسجد شاه - مسجد شیخ لطف الله - مسجد حکیم - عمارت چهل ستون - عمارت عالی قاپو - عمارت هشت بهشت - پل الله وردی خان و مدرسه چهار باغ - بعضی مدارس دیگر که اغلب آنها نمایندهٔ افتخار ایران درعهدشاه عباس کبیرند.

نقاشی - نقاشی سبك چینی که دراواخر ایام تیموری شروع شده واستادان بزرگی مثل بهزاد و جهانگیر بآن رواج داده بودند در زمان صفویه باوج ترقی رسید و غالب پادشاهان این سلسله توجه خاصی بآن داشته اند. نقاشیهای صورت چینی بر روی کتابها و تذهیب های کتب و قبالجات و نقوش روی قلمدان و پارچه های عهد صفوی از جمله آثار گرانبهائی است که نمونهٔ استعداد کامل و ذوق صنعتی ایرانیست و امروز موزه های اروپا و امریکا بداشتن نمونه هائی از آن مباهات میکنند و نقاشان معتبر این دوره عبارتند از استاد **بهزاد** نقاش که شرح آن در پیش گذشت و خدمت شاه اسمعیل اول را هم درك کرد.

آقا میرك - آقا میرك از سادات اصفهان و از نقاشان معروف اوایل دورهٔ صفوی است سام میرزا پسر شاه اسمعیل اول در کتاب معروف خود « تحفه سامی » مینویسد: در طرّاحی و تصویر بی نظیرزمان و حالیادر خدمت صاحبقران (مقصود شاه اسمعیل اول است) میباشد و مقتدای آن طایفه اواست.

سراجای نقاش - محمد قاسم سراجای از نقاشان دورهٔ صفوی است و نصر آبادی (مؤلف تذکره نصرآبادی) در تعریف وی گوید :« در فن نقاشی و تذهیب (زرنشانی) بمرتبه ایست که رخسارزر افشان سیم وشان را در عرق شرم آرد و در اثر تردستیش ازابر تصویر گوهر میبارد تتبع بسیار ازمتقدمین ومتأخرین نموده وگاهگاهی هم شعر میسروده ».

مظفر علی - از منسوبان استاد بهزاد و در میان نقاشان عصر خود ممتاز و بیشتر تصویرات عمارت چهل ستون از او است

دیگر از نقاشان استاد مانی شیرازی که معاصر شاه عباس کبیربوده میر نقاش اصفهانی رئیس نگار خانهٔ شاه طهماسب اول که خود نیزنقاشی میدانستهی و علیرضا عباسی از نقاشان و خوشنویسان زمان شاه عباس بزرگ بوده

ومیرك تبریزی و شاگردش سلطان محمد که معاصر با شاه طهماسب بوده‌اند از جمله زرنشانان (تذهیب کاران) ملا حسن بغدادی و ملا عبدالله میباشند که در فن خود یگانهٔ آنزمان بوده اند و یك عدهٔ دیگر نقاش و زرنشان هم بوده اند که شرح همگی آنها سبب تطویل کلام میشود

نقاشی و معماری (۱) و خوشنویسی و کاشی کاری و ساختن ظروف سفالین و فلز کاری و بافتن اقسام پارچه های منقش و قلمکار و ساختن قالیهای ممتاز دردورهٔ صفویه ترقی کامل داشته و استادان آن ایام بقدری در این صنایع مهارت بخرج میداده اند که هنوز اشخاص خبره برموز کارهای ایشان آگاهی نیافته اند و بقدری در زمان این سلسله مساجد و مدارس و حمامها و کاروانسراها و غیره در اصفهان ساخته شده که شاردن در سفر نامهٔ خود عدد آنها را ۲۹۴۶۹ نوشته است .

خطاطان

خط نسخ که آنرا ابن مقله وزیر المقتدر بالله خلیفه عباسی وضع کرده و بواسطه ظهور خوشنویس بزرگ یا قوت مستعصمی (متوفی در سال ۶۹۸) بحد کمال رسیده بود .

در دوران پادشاهی صفویه خوشنویسان معتبر پیدا شدند وبواسطهٔ رواج علوم دینی خط نسخ که مخصوص زبان عرب بود ترقی و انتشار کلی یافت . بزرگترین نسخ نویسان این عصر میرزا احمد تبریزی میباشد که خط نسخ را بخوبی یا قوت مستعصمی از کار در آورده .

خط مخصوص فارسی‌زبانان خط نستعلیق است که آنرا علی بیك تبریزی از

---

۱ — از جمله معماران بزرگ : استاد علی اکبر معمارباشی از اهل اصفهانست نصرآبادی (مولف تذکره نصرآبادی) نویسد : کدخدائی بی‌نهایت آرام و صلاح درویش است مسجد جامع کبیر درمیدان نقش جهان بمعماری او باتمام رسیده و اکنون نام وی برکتیبهٔ سردرب مسجدشاه دیده میشود فکر شعر هم داشته و این رباعی ازاوست :

آنکس که بنفس خود نبردی دارد — با خویش همیشه سوز و دردی دارد
گر خاك شود عدو و بر باد رود — غافل نشوی که بازگردی دارد

ترکیب دوخط نسخ ونستعلیق استخراج کرده وعلیرضای عباسی(نویسنده کتیبه مسجد شاه درسال ۱۰۲۵) و میر علی هروی آنرا کامل نموده‌اند اینك مختصراً بشرح بعضی از مشاهیر آنان مبادرت میشود :

میر عماد از سادات حسینی قزوین بوده و در خط نستعلیق استاد و مشهور است و ازمعاصرین شاه عباس بزرگ می‌بوده وهنوز کسی‌این خطرا بخوبی او ننوشته و خط میر بخوبی مشهور است و کتاب گلستان شیخ سعدی را بخط خود نوشته و خود گوید « فقیر بی بضاعت این نسخه شریف را از خط حضرت شیخ قدس‌الله سرّه العزیز نقل نمود ومقابله کرد دراواسط شهر محرم‌الحرام سنة‌احدی و عشرین والف » و عاقبت درسال ۱۰۲٤ بتحریك دشمنان کشته شد .

میرزاابوتراب‌اصفهانی از فضلای نامی و خوشنویسان عهد شاه عباس بزرگ است و مشهور برئیس الخطاطین و از شاگردان میر عماد بوده و علاوه بر شاگردی سمت مریدی هم داشته وآنی ازخدمتگذاری وی فروگذاری نمیکرده است پس ازقتل میرجای وی را گرفته ودر مرثیهٔ اواشعاری سروده عاقبت درسال۱۰۷۲ در سن ۸۲ سالگی وفات یافت و چندین دیوان شعرا بخط او دیده شده و بعد از او پسرش نظام الدین که تعلیم یافته پدر بود جای اورا در خط گرفت .

باباشاه - بابا شاه اصفهانی ملقب برئیس الرؤسا از نستعلیق نویسان عراق است در کتابت شهرت داشته بسن هشت سالگی جهت تعلیم نزد میر علی هروی‌رفته و هشت سال بتحصیل و تعلیم درنزد وی بسر برده‌و خطش روز بروز رونق می‌یافت بطوریکه سر مشق استادان شده است و بیشتر اوقات خود را جهت تحصیل و کسب معاش بکتابت بسر برده‌اسکندر بیك مؤلف‌عالم آرای‌عباسی گوید بیشتر نوشته‌های او در شهر ها خرید و فروش میشدو علاوه بر خط بر بیشتر از علوم دست داشته وشعرهم میگفته (۱) عاقبت در مشهد طوس‌در سال ۱۰۱۲ وفات یافت و در همانجا مدفون

---

(۱) این چند بیت ازاو است ،

از واضع خط نسخ تعلیق — بشنو سخنی ز روی تحقیق
بالای الف سه نقطه باید — اما بهمان قلم که، آید،
یك نقطه بس استگردن با — شش نقطه درازی تن با

شده و چند دیوان شعرا را بخط خود نوشته و بیادگار گذاشته است .

محمود اسحق سیاوشانی از خوشنویسان دوره صفویه بشمار میرود و با میرزا سید احمد شماع هر دو ازشاگردان بیواسطه میر علی مشهدی بوده اند و سیاوشانی درقطعه نویسی طوری متبحر گردید که نوشته‌های خویش را بنام استاد خود مینمود (۱)

ترابا - ترابا لقب سرو قد داشته و اصلش از اصفهان است و جهت تعلیم خط نستعلیق شاگردی ملا فایقی را می‌نمود و از استاد خود برتری یافت وشاگردی میر عمادحسینی را قبول کرد ومهارت او در قطعه نویسی بجائی رسید که میرقطعه ای از نوشته او را بخدمت شاه عباس برده شاه هم انعام و جایزه کافی باو بخشید .

محمدرضاامامی - امام خطاطان و خوشنویسان معاصر شاه عباس کبیر تا شاه سلیمان بود و در حسن خط ثلث ثانی علیرضای عباسی است و خطش درکمال قشنگی و زیبائی و بیشتر کتیبه های مسجد شاه و سایر مساجد اصفهان از او است و قریب شصت سال کتابت کرده اولین تاریخ خطش سردرب مسجد شاه بسال ۱۰۱۲ و آخرین آن بیرون محراب مسجد به ۱۰۷۷ میباشد و از میر عماد و علیرضای عباسی وعبدالباقی و محمد صالح سرمشق گرفته وفاتش در ۱۰۸۱ واقع شده وبیشتر طایفهٔ امامی از خوشنویسان معروف بوده اند .

میرزا محمد رضا ملقب بصدر الکتاب از خطاطان مشهور است و در نزد میر سید علی شاگردی کرده و بعداً بخدمت میرزا ابو تراب رفته از او تعلیم میگرفته علاوه بر خوشنویسی در سایر علوم هم دست داشته وفاتش در ۱۱۱۸ می باشد و بسیاری از دواوین شعرا را بخط خود نوشته .

میرعبدالباقی - از خطاطان اصفهان و از سادات عالی درجات است در انواع فضایل و کمالات وهنر های گونان دست داشته و چون اوصاف او در

---

(۱) میر علی گفته

خواجه محمود اگر چه یك چندی ‌‌‌ بود شاگرد این فقیر حقیر
بهر تعلیم او دلم خون شد ‌‌ تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری ‌‌ گرچه او هم نمی کند تقصیر
هر چه او مینویسد از بدو نیك ‌‌ می کند جمله را بنام حقیر

قزوین بسمع شاه اسمعیل رسید اورا از اصفهان بقزوین خواست و در شعر هم دست داشته است .

میرزا نورا پسر صدر الشریعه اصفهانی و از شاگردان میر عماد بوده‌ودر نزد شاه عباس بزرگ نیز جاه و مقامی داشته بطوریکه بلقب مشکین قلمی سر افراز گشته و بحکم شاه عباس کتاب شاهنامه را نوشته است و همچنین قطعات دیگر نیز دارد و از وی چند حاشیه در اصفهان دیده میشود از جمله در مسجد آقا نورا یا نورالله ونیز درجلوخان مسجد جامع عباسی آثاری از خودگذاشته وفاتش در ۱۰۰۷ روی داده .

میرصدرالدین محمد قزوینی پسر میرزا اشرف قاضی جهان وشاگرد مولانا ملك دیلمی‌است و در روش خط نستعلیق از سلطانعلی‌پیروی کرده و ازاقران او شده‌و در میان خطوط او و سلطانعلی غالباً اشتباه میشده است .

یکعده دیگر از خوشنویسان هم بوده اند که فقط بذکر نام آنها اکتفا کرده و چون اساس و پایه این کتاب بر خلاصه بوده و نمیخواستم که ازحدود بر نامه خارج‌شود اینستکه فقط با نام‌بردن‌بعضی از آنجماعت کتاب را بپایان میرساند: محمد حسین‌تبریزی ـ میر معزّ کاشی ـ ملافایقی ـ رشیدای اصفهانی ـ ابراهیم‌میرزا وعلی بیك‌تبریزی ـ علیرضای تبریزی ـ حسن‌بیك پسرمحمودبیك‌سالم زرین قلم (وخواجه عبدالمؤمن وخواجه محمد مؤمن ازخطاطان شاه‌اسمعیل صفوی بوده‌اند)... و غیره

دهم اردیبهشت ماه ـ ۱۳۱۷

رضا پازوکی

فهرست اسامی خاندان و پادشاهان صفویه

١ ـ شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی پسر شیخ امین الدین جبرائیل . . . .
پسر امام موسی الکاظم وفاتش ٧٣٥

٢ ـ شیخ صدرالدین موسی پسر شیخ صفی‌الدین اسحق

٣ ـ سلطانعلی پسر صدرالدین موسی ملقب بسلطانعلی سیاه‌پوش وفاتش ٨٣٢

٤ ـ شیخ ابراهیم پسر سلطانعلی معروف بشیخشاه

٥ ـ شیخ جنید پسر شیخ ابراهیم قتلش ٨٦٠

٦ ـ سلطان حیدر پسر سلطان جنید قتلش ٨٩٣

٧ ـ **شاه اسماعیل** پسر سلطان حیدر مدت پادشاهی از ٩٠٦ تا ٩٣٠

٨ ـ **شاه طهماسب** پسر شاه اسمعیل « « ٩٣٠ « ٩٨٤

٩ ـ **شاه اسمعیل** دوم پسر شاه طهماسب « « ٩٨٤ « ٩٨٥

١٠ ـ **شاه سلطانمحمد** خدا بنده پسر شاه طهماسب « « ٩٨٥ « ٩٩٤
فوتش ١٠٠٤

١١ ـ **شاه عباس بزرگ** پسر شاه سلطانمحمد « « ٩٩٥ « ١٠٣٨

١٢ ـ **شاه صفی** پسر محمدصفی میرزا پسر شاه عباس « « ١٠٣٨ « ١٠٥٢

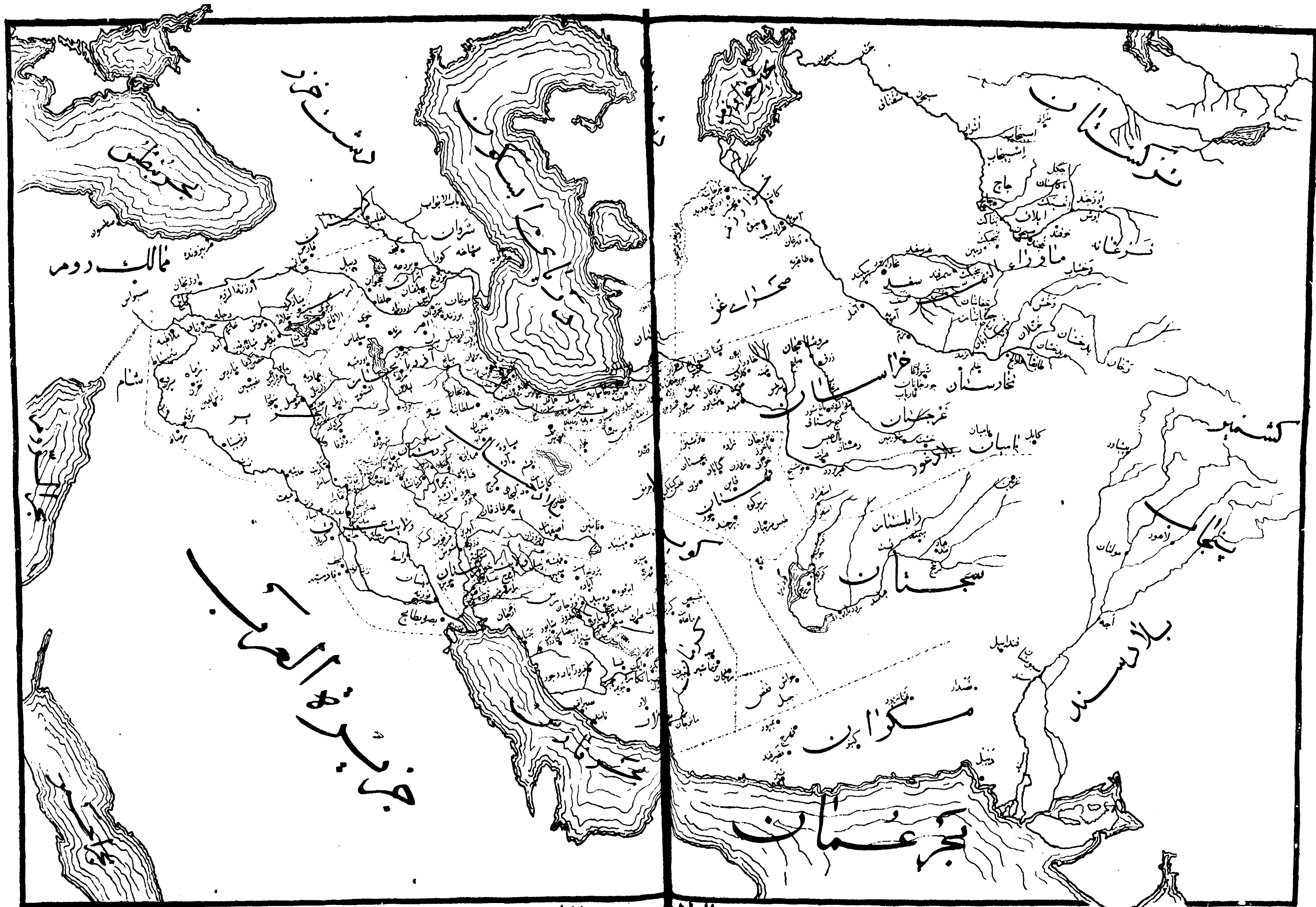
١٣ ـ **شاه عباس** دوم پسر شاه صفی « « ١٠٥٢ « ١٠٧٨

١٤ ـ **شاه سلیمان** پسر شاه عباس دوم « « ١٠٧٨ « ١١٠٥

١٥ ـ **شاه سلطان حسین** پسر شاه سلیمان « « ١١٠٥ « ١١٣٥
مرگش ١١٤٢

«سلطنت شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم از مقدمات پادشاهی نادرشاه افشار میباشد.





نقشهٔ ایران و ممالک مجاوره در زمان سلطنت ایلخانان

نقل از تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال

فهرست مندرجات

گذارش مملکت ایران مقارن حملهٔ مغول

بخش اول ـ چنگیزیان

«مشتمل بر هشت فصل»

فصل اول: ۶ ـ ۳۱

فصل دوم ۳۱ ـ ۳۹

بقیه زندگانی جلال الدین تا ۶۲۸

فصل سوم ۳۹ ـ ۵۱

سیاست چنگیز و اثرات حملهٔ مغول

فصل چهارم ۵۱ـ۶۳

سلطنت جانشینان چنگیز تازمان هلاکو

اوگتای قاآن پسر چنگیز ـ مرگ اگتای قاآن ـ **سلطنت گیوك خان** و نیابت سلطنت مادرش ـ انتقال سلطنت از اگتای قاآن بمنکوقاآن بن تولی ـ منکوقاآن .

فصل پنجم ۶۳ـ۸۰

لشکرکشی هلاکو بایران و انقراض خلافت عباسی

دفع اسماعیلیه ـ فتح بغدادو انقراض خلافت عباسی ـ فتح بغداد ـ مراجعت هلاکو بایران از بغداد و لشکر کشی بالجزیره وشام ـ واقعه عین جالوت ـ فتح موصل مرگ هلاکو .

فصل ششم : ۸۰ـ۱۳۵

سلاطین مغول ایران یاایلخانان (۶۶۳ــ۷۵۶)

سلطنت اباقاخان ـ جنگ آباقا بابرکای ـ جنگ آباقا بابراق ـ محاربات اباقا خان بامسلمین مصر و شام ـ واقعهٔ ابلستین ـ خاندان جوینی و مجدالملك یزدی .

سلطنت سلطان احمد تکودار ـ قتل مجدالملك در ۶۸۱ ـ قیام ارغون برسلطان احمد و قتل سلطان ـ **سلطنت ارغون خان** ـ قتل صاحب دیوان ـ وزارت سعدالدوله یهود و بیان قتل او وفوت ارغونخان ـ **سلطنت گیخاتو** ـ وزارت صدر جهان و وضع پول کاغذی چاو ـ مخالفت بایدو وبقتل رسیدن گیخاتو ـ **سلطنت بایدوخان** **سلطنت سلطان محمود غازان خان** ـ قتل جمال الدین دستجردانی و امیر نوروز ـ قتل صدر جهان ـ محاربات غازان بامسلمین شام ومصر ـ وفات غازانخان ـ اخلاق و صفات غازانخان ـ قواعد و یاساهای غازانی ـ ابنیه غازانی ـ **سلطنت سلطان محمد خدابنده اولجایتو** ـ بنای سلطانیه ـ فتح گیلان ـ قتل سعدالدین ساوجی ـ لشکر کشی اولجایتو بشام ـ حکومت ابوسعید در خراسان ـ اولجایتو و مذهب شیعه ـ مرگ اولجایتو ـ **سلطنت سلطان علاءالدین ابوسعید بهادر خان** ـ قتل خواجه

فصل هفتم ۱۳۶-۱۵۴

فترت بین‌دوره‌ایلخانی ودوره تیموری

فصل هشتم ۱۵۴-۱۸۱

تمدن و معارف وصنایع درعصر استیلای مغول

نویسندگان وشعرا : شیخ عطار - کمال الدین اسماعیل - مولوی رومی فخرالدین عراقی - سعدی - شیخ شبستری - امیر خسرو دهلوی - اوحدی مراغهٔ - خواجوی کرمانی - عبید زاکانی - سلمان ساوجی .

صنایع وابنیه و آثار - نقاشی - صنایع دیگر - معماری و ابنیه - تجارت وطرق عمدهٔ آن .

پایان بخش اول

بخش دوم - تیموریان ۱۸۳ - ۲۷٦

« مشتمل برشش فصل »

فصل اول : ۱۸۳ - ۱۹۵

ظهور امیر تیمور گورکان و ابتدای کاراو - مخالفت میان امیر حسین و امیر تیمور - مصالحه امیرتیمور و امیرحسین - مخالفت ثانوی میان امیر حسین و امیر تیمور - جلوس تیمور در رمضان ۷۷۱ - لشکر کشی بخوارزم - فتح خوارزم

فصل دوم : ۱۹۵ - ۲۲۱

یورش‌های تیمور بایران

لشکر کشی اول بایران ۷۸۲ - لشکر کشی دوم بایران ۷۸٤ - لشکر کشی‌سوم بایران ۷۸۵ - یورش سه‌ساله - جنگ تیمور باتقتمش خان - یورش پنجساله لشکر کشی تیمور بعراق عرب - توجه امیرتیمور بدشت قبچاق - مراجعت امیر گورکانی بسمرقند - فتح هندوستان - یورش هفت‌ساله - لشکر کشی امیر تیمور بمملکت شام فتح دمشق - فتح بغداد - لشکر کشی امیرتیمور بآسیای صغیر و فتح آن - جنگ آنقره - مراجعت امیرتیمور بسمرقند - وفات تیمور درسال ۸۰۷ .

فصل سوم : ۲۲۱ - ۲۲٦

سیاست و مملکت داری امیرتیمور - اولاد امیرتیمور ۱ - غیاث‌الدین جهانگیر ۲ - معزالدین عمرشیخ ۳ - جلال الدین میرانشاه ٤ - میرزاشاهرخ .

فصل چهارم: ۲۲۶-۲۶۰

جانشینان امیر تیمور

فصل پنجم: ۲۶۰-۲۶۷

فصل ششم: ۲۶۷ - ۲۷۶

تمدن و معارف و صنایع در عصر استیلای تیموریان

برهان الدین عطاءالله .

علما و عرفا و حکما : عبدالله پسر لسان الدین محمد ـ کمال الدین حسین واعظ امیر مرتاض ـ فصیح الدین محمد النظامی ـ شاه نعمت‌الله ولی ـ کمال الدین حسین خوارزمی ـ خواجه ابوالوفاء خوارزمی ـ سیف الدین احمد ـ خواجه عمادالدین عبدالعزیز ـ کمال الدین مسعود شیروانی .

تاریخ نویسان : نظام الدین شامی ـ حافظ ابرو ـ شرف الدین علی یزدی ـ کمال الدین عبدالرزاق میرخواند ـ معین الدین محمد اسفزاری ـ خواند میر .

خطاطان و نقاشان ـ خواجه عبدالقادر گوینده ـ شمس الدین هروی ـ جعفر تبریزی ـ مولانا سیمی ـ عبدالحی منشی ـ حاجی محمد نقاش ـ خواجه میرک نقاش ـ کمال الدین بهزاد .

بخش سوم ـ صفویه از ۲۷۷ تا ۳۹۶

«مشتمل بر شش فصل»

فصل اول : ۲۷۸ ـ ۲۸۲

نسب صفویه تا زمان شاه اسمعیل شیخ صفی الدین اردبیلی ـ سلطان جنید سلطان حیدر .

فصل دوم : ۲۸۲ ـ ۳۱۱

مقدمات ظهور شاه اسمعیل و فتح شیروان ـ **سلطنت شاه اسمعیل** ـ فتح تبریز وسرکوبی ترکان آق‌قوینلو ـ فتح ولایات شمالی ـ وقایع سال ۹۱۳ و ۹۱۴ ـ فتح خراسان و قتل محمد خان شیبانی ـ واقعه چالداران ـ وفات شاه اسمعیل و شمه ای از اخلاق او ـ **شاه طهماسب** ـ ابتدای زندگانی شاه طهماسب و دفع اوزبکان ـ جنگ با عثمانیها ـ دفع اوزبکها ـ فتح شیروان ـ روابط ایران و هند ـ انتخاب قزوین بپای تختی و دفع فتنه القاص میرزا ـ سرکوبی امرای گیلان و نزاع بااوزبکها ـ اختلاف طوایف قزلباش ـ فوت شاه طهماسب وشمه‌ای از اخلاق او ـ روابط ایران و اروپا ـ **شاه اسمعیل دوم** ـ **سلطنت شاه سلطان محمد** ـ دفع اوزبکها ـ نزاع باسپاه عثمانی ـ

نادرست نامه

خوانندگان گرام توجه داشته باشندکه بارسیدگی وبررسی کاملی که دربارهٔ چاپ این‌نامه بکار برده شده باز درهنگام چاپ پاره‌ای نادرست درنتیجه شکسته شدن حروف پیدا شده که دیگر دسترسی بدرست کردن آن نبوده ازاین‌رو آرزو چنان است که خوانندگان گرام تا درستهای این نامه را ازروی نادرست نامه زیر درست نمایند

شماره	ردیف	نادرست	درست
۱۰	۲	حبیب السیر	حبیب السیر
۱۳		نفرهم‌ازشجاعان	نفرازشجاعان
۱۵	۲۳	متغرضین	متعرضین
۱۹	۱۱	اروگنج	اورگنج
۲۵	۱۹	غیراز ۱۲۰۰۰	۱۲۰۰۰ نفر
۲۹	۶	یسونچین	یسونجین
۳۲	۱۹	بشوشتر	شوشتر
۴۳	۲	قحطی	تخطی
۷۲	۱	اجازه‌دادگرفته	اجازه گرفته
۷۶	۱۳	بنیرس	بیبرس
۷۶	۱۵	۶۶۵	۶۶۰
۸۴	۲۴	جحیان	جیحان
۱۰۵	۸	قتلقشاه را	قتلقشاه اورا
۱۰۵	۸	کردند	کرد
۱۲۳	۲	ایرنحین	ایرنجین
۱۶۸	۲۳	زهد	بزهد
۱۶۹	۱۹	ماریخ	تاریخ
۱۷۰	۱۵	عبیدزاکانی	عبید زاکانی
۱۷۱	۶	افقیه	فقیه
۱۸۴	۵۰	توغلقتور	توغلقتمور
۲۲۱	۱	فصل‌دوم	فصل‌سوم
۲۳۴	۱	درغیاث	در غیاب
۲۴۳	۸	شد	شده
۲۴۵	۳	هرتا	هرات
۲۴۵	۸	پنجنبه	پنجشنبه
۲۵۰	۲۵	امیرعدالخالق	امیرعبدالخالق
۲۵۲	۳	رو	در
۲۶۲	۱۲	بعدلت	بعدالت

شماره	ردیف	نادرست	درست
۲۶۸	۵	حاظ	حافظ
۲۶۹	۱۷	بایسنفر	بایسنقر
۲۷۲	۱۸	مقم	مقام
۲۸۵	۱۷	مشعشی	مشعشعی
۲۹۱	۹	اسمفیل	اسمعیل
۲۹۱	۲۱	افشار	افشاریه
۳۱۳	۱۰	یوزش	پوزش
۳۱۳	۱۷	اعثمانی	عثمانی
۳۱۹	۱	ادکان	اردکان
۳۴۱	۱	کرد	کردن
۳۴۲	۱۹	ظرف	طرف
۳۴۳	۱۸	امپرطور	امپراطور
۳۴۳	۱۹	پادساهان	پادشاهان
۳۴۹	۲۵	Oetrus	Petrus
۳۵۹	۹	ماوراءلنهر	ماوراء النهر
۲۶۱	۱۱	شاه‌نوازطرف‌خان	شاه‌نوازخان
۳۶۳	۹	بدرش	پدرش
۳۶۹	۶	گرگین	خسروخان
۳۶۹	۱۷	چوخبر	چون‌خبر
۳۷۱	۱۶	نفود	نفوذ
۳۷۶	۲	جانشینیان	جانشینان
۳۷۸	۲۱	بیـ ت	بیست
۳۸۵	۹	بتدریخ	بتدریج
۳۹۰	۶	بسیادی	بسیاری
۳۹۱	۲۶	میدانسته‌ی	میدانسته

در فهرست صفحه ج سطر ۴ سلطنت اروپا گاون نادرست آریا کاون درست

فهرست منابع این کتاب

نام کتاب	نام مؤلف
۱ ـ تاریخ مغول	تألیف استاد محترم آقای عباس اقبال آشتیانی که نگارنده روش تقسیم بندی فصول و بعضی مطالب مهمه را در بخش اول از آن اقتباس کرده است
۲ ـ الکامل فی التاریخ	ابن الاثیر
۳ ـ سیرة جلال الدین منکبرنی	محمد نسوی منشی
٤ ـ طبقات ناصری	قاضی ابو عمرو منهاج الدین بن سراج
۵ ـ جهانگشای جوینی	علاءالدین عطا ملك جوینی
٦ ـ وصّاف	ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی
۷ ـ تاریخ غازانی	خواجه رشیدالدین فضل‌الله
۸ ـ تاریخ گزیده	حمدالله مستوفی
۹ ـ مجمع الانساب	محمد بن علی شبانکاره ای
۱۰ ـ ظفرنامه	نظام الدین شامی
۱۱ ـ زبدة التواریخ بایسنقری	نور الدین لطف‌الله مشهور بحافظ ابرو
۱۲ ـ ظفرنامه تیموری	شرف الدین علی یزدی
۱۳ ـ مطلع السعدین	کمال الدین عبدالرزاق
۱٤ ـ روضة الصفا ده جلدی چاپ تهران	میرخواند
۱۵ ـ حبیب السیر	خواند میر
۱٦ ـ عالم آرای عباسی	اسکندر بیك ترکمان
۱۷ ـ تاریخ ایران «ترجمه فارسی»	سرجان ملکم
۱۸ ـ دائرة المعارف اسلامی	
۱۹ ـ قسمت اول روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفویه	آقای نصرالله فلسفی
۲۰ ـ ترجمه فارسی شرح مسافرت برادران شرلی	
۲۱ ـ سفر نامه شوالیه شاردن	
۲۲ ـ خلیج فارس «ترجمه فارسی بقلم آقای محمد سعیدی	Sir Arnold T Wilson
۲۳ ـ ترجمه فارسی سفرنامه تاورنیه فرانسوی»	
۲٤ ـ ترجمه فارسی تاجگذاری شاه سلیمان	شوالیه شاردن
۲۵ ـ شاه عباس اول «طبع پلزیس»	«لوسین لوئی بلان Lucien Louis Bellan

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔